



کتاب ۱۳۹۳

سال گنجگوی تمدنها
۲۰۰۱،

ایران در عهد شاه عباس دوم

پاول لوفت

ترجمه کیکاووس جهاننداری

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه



تا کنون تحقیق جامعی در باره دوران پادشاهی شاه عباس دوم چنانکه اوضاع سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی آن روزگار را در بر گرفته باشد در دست نبود.

کتاب حاضر با بهره مندی از ۱۶۵ مأخذ دست اول توسط استاد «پاول لوفت» به رشته تحریر در آمده و ما را بخوبی در جریان سوانح و اتفاقات آن عهد و زمانه می گذارد.

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲ : صندوق پستی ۴۷۴۶ / ۱۹۳۹۵

شابک : ۹۶۴-۳۶۱-۰۳۲-۲

قیمت : ۱۱۰۰۰ ریال



ایران در عهد شاه عباس دوم

پاول لوفت

ترجمه یگاووس جهاند

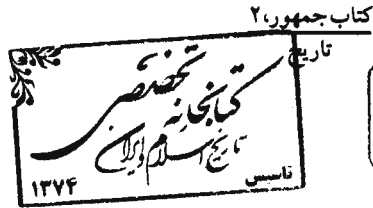
مطبعه
وزنیه

۳

۴

۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اسکن شد

ایران در عهد شاه عباس دوم

نوشته پاول لوفت

ترجمه کیکاووس جهاننداری

کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه

تهران-۱۳۸۰

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

Luft, Paul

لوفت، پاول

ایران در عهد شاه عباس دوم / نوشته پاول لوفت؛ ترجمه کیکاووس جهاننداری؛ [برای] کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
۱۴؛ ۲۷۴ ص. - (کتاب جمهور، ۲)

ISBN 964-361-032-2:

بها: ۱۱۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

کتابنامه: ص. [۲۳۵] - ۲۵۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. عباس صفوی دوم، شاه ایران، - ۱۰۷۷ ق. ۲. ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق. الف. جهاننداری، کیکاووس، ۱۳۰۲ - ، مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه. ج. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. د. عنوان.
DSR ۱۲۳۰ / ل ۹ الف ۹
۹۵۵/۰۷۱۷

۱۳۸۰

م ۸۰ - ۲۴۶۱۶

کتابخانه ملی ایران

کتاب جمهور، ۲

دبیر مجموعه: محبوه مهاجر

عنوان: ایران در عهد شاه عباس دوم

نوشته: پاول لوفت

ترجمه: کیکاووس جهاننداری

چاپ اول: ۱۳۸۰

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

طرح روی جلد: ولادیمیر بابایان

حروفچینی و صفحه‌آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۳-۲۴۵۸۶۰۳

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۴۷۴۶/۱۹۳۹۵، تلفن: ۵۹-۲۴۵۸-۲۸۰، دورنگار: ۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

جامعه ایران یکی از جوان‌ترین - شاید جوان‌ترین جامعه - در جهان کنونی است. بیش از نیمی از جمعیت ایران را جوانان تشکیل می‌دهند. یکی از ویژگی‌های مهم این جامعه جوان آن است که خود را نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد بی‌تفاوت نمی‌داند. تحولات سیاسی - اجتماعی شگرفی که در ایران با پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد و در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ آهنگی فزاینده یافت، تبلور بلوغ فکری و رشد سیاسی اجتماعی بالنده این جامعه جوان است. چنین جامعه‌ای اگر آموزش لازم نبیند، بیم آن می‌رود که به انحراف کشانده شود و نیروی سازنده‌اش به نیروی مخرب بدل گردد. فقط نمی‌توان انتظار داشت که نهادهای آموزش رسمی بتوانند از عهده چنین مهمی برآیند. آموزش غیررسمی و مادام‌العمر نقش مهمی در پرورش افکار عمومی، رشد و توسعه سیاسی و گسترش مردم‌سالاری خواهد داشت. رسانه‌های همگانی - از جمله کتاب - در این فرایند تاریخی رسالتی عظیم برعهده دارند.

خدای را سپاس می‌داریم که بخشهای مختلف معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه به این امر مهم عنایتی خاص دارند و می‌کوشند با انتشار کتاب و نشریات ادواری در حوزه‌های گوناگون علوم سیاسی و اجتماعی پاسخگوی نیازهای علمی و پژوهشی متخصصان و دانش‌پژوهان و محققان کشور باشند. از جمله در «کتاب جمهور» کوشش می‌شود مهم‌ترین و اساسی‌ترین کتابها در حوزه تاریخ و علوم سیاسی و اجتماعی به فارسی ترجمه و منتشر گردد، تا بتواند بر غنای ادبیات علوم اجتماعی در زبان فارسی بیفزاید.

سیدصادق خرازی

معاون آموزش و پژوهش

وزارت امور خارجه

فهرست مندرجات

مقدمه مترجم.....	نه
پیشگفتار.....	یازده
فصل اول: مآخذ.....	۱
فصل دوم: اوضاع سیاست داخلی ایران.....	۹
۱. طرح کلی ساختار سیاست داخلی.....	۹
۲. جلوس شاه عباس دوم و وزارت عظمای میرزاتقی.....	۳۷
۳. شرکتهای بازرگانی اروپایی در ایران.....	۴۷
الف. شرکت بازرگانی اروپایی در ایران.....	۴۷
ب. شرکت بازرگانی انگلیسی هند شرقی.....	۵۴
ج. شرکت بازرگانی فرانسوی هند شرقی.....	۶۲
د. بازرگانی بین ایران و روسیه.....	۶۵
۴. قتل میرزاتقی وزیر اعظم و وزارت عظمای خلیفه سلطان.....	۷۱
۵. وزارت عظمای محمدبیگ.....	۷۹
۶. آخرین سالهای سلطنت و مرگ شاه عباس دوم.....	۸۳
فصل سوم: سیاست اداره ایالات.....	۸۷
۱. قیام بختیارها در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴.....	۹۰
۲. قیام داغستان در سال ۱۰۷۰/۱۶۶۰.....	۹۲
۳. برقراری صلح و آرامش در گرجستان شرقی.....	۹۴

فصل چهارم: سیاست خارجی ایران	۱۰۱
۱. وضع روابط ایران با کشورهای همسایه	۱۰۱
۲. نبرد استراخانیان و شاه مغول بر سر بدخشان	۱۰۶
۳. تسخیر قلعه و ایالت قندهار	۱۱۱
۴. رفتار امیر بخارا در اختلاف بین هند و ایران	۱۱۶
۵. جنگ هندیان بر سر ارث و میراث	۱۱۸
۶. رابطه سیاسی ایران با دولتهای دکنی و ادرنگ‌زیب، شاه مغول	۱۱۹
فصل پنجم: شخصیت شاه عباس دوم	۱۲۵
۱. شخص شاه عباس دوم	۱۲۵
۲. سیاست مذهبی شاه عباس دوم و رابطه‌اش با اروپاییان	۱۳۰
۳. فعالیتهای ساختمانی و نقاشی در دوره شاه عباس دوم	۱۳۴
اختصارات	۱۴۱
یادداشها	۱۵۱
فهرست مأخذ	۲۳۵
نمایه	۲۵۳

مقدمه مترجم

حدود ده سال پیش در کتابخانه دوست ارجمند دیرین خود ایرج افشار به کتابی - به زبان آلمانی - برخوردیم با عنوان ایران در عهد شاه عباس دوم صفوی که به صورت دستی ماشین‌نویسی و در نسخه‌های معدود تکثیر شده بود و تاریخ ۱۹۶۸ در صفحه عنوان آن دیده می‌شد. پس از تورقی دریافتیم که کتاب رساله دکتری پاول لوفت است که به راهنمایی استاد والتر هینتس صورت انجام پذیرفته است. دوست ارجمند به اشاره‌ای ترجمه آن را خواستار شد، اما چون در آن ایام مشغله‌های دیگر داشتم، این کار به تعویق افتاد. تا دو سال پیش که این کتاب کمیاب را از وی به امانت گرفتم و به دقت خواندم، دریافتیم که محقق موشکاف آن تا حد امکان به مآخذ موجود مراجعه کرده و اثری ساخته و پرداخته است مشحون از ظرایف و باریک‌بینیها، که جای آن در میان تحقیقات مربوط به صفویه، آن هم به صورت امروزی آن، خالی است. بنابراین به کار پرداختم و حاصل آن اشتغال اثری است که اکنون به زبان فارسی در دست خوانندگان گرامی است. استاد لوفت برای تحریر این رساله جمعاً به ۱۶۵ اثر به زبانهای مختلف، که فهرستی از آنها در پایان کتاب آمده، رجوع کرده و کوشیده است اثری شامل اوضاع سیاسی، اقتصادی و به خصوص اجتماعی و فرهنگی دوران پادشاهی شاه عباس دوم فراهم آورد که به گمان نویسنده این سطور با توفیق قرین بوده است ولی به هر حال داوری قطعی در این مورد البته با خوانندگان گرامی است.

توصیه مترجم به خوانندگان این است که از مراجعه به یادداشتهای آخر کتاب که جمعاً به ۶۳۶ شماره بالغ می‌شود و در اغلب موارد متضمن مطالب و نکته‌های عبرت‌آموز بسیاری است خودداری نورزند.

در پایان وظیفه خود می‌دانم که مراتب سپاس خود را به آقای ایرج افشار که مشوق وی در این کار بوده‌اند و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی که او را در برگردان نقل قولهای برگرفته از

سفرنامه‌های فرانسوی آن هم به زیبایی کهنه و مهجور، یاری داده‌اند تقدیم دارد. از خانم محبوبه مهاجر و آقای نورالله مرادی که در طول مدت چاپ این کتاب از هیچ همراهی دریغ ننموده‌اند سپاسگزار است.

در پایان یادآوری چند نکته را نیز لازم می‌داند. نخست آنکه اکثر سالهایی که در متن آلمانی کتاب آمده به میلادی است. مترجم برای سهولت درک مطالب برای خواننده فارسی زبان معادل هجری آن سالها را در کنار آورده است. دیگر آنکه اگر در شیوه نگارش خط فارسی چنانکه باید رعایت یکدستی نشده، این امر در اثر اوضاع و احوالی روی داده است که رفع آنها از حیطة اختیار مترجم خارج بوده است.

کیکاؤوس جهاننداری

تهران - آبان ۱۳۸۰

پیشگفتار

در ده سال اخیر^۱ گروهی از خاورشناسان به تحقیق در تاریخ ایران در دوران اواخر قرون وسطی پرداخته‌اند. کارهای اساسی دربارهٔ ایجاد و سازمان دولت صفوی پیش از آن در سالهای دههٔ سی^۲ توسط مینورسکی (۰۱)* و والتر هینتس (۰۲) به رشتهٔ تحریر درآمده بود. در این فاصلهٔ زمانی در کنار آثاری دربارهٔ تاریخ قرن دهم / شانزدهم و به خصوص با دستیابی به مجموعه‌های خطی در کتابخانه‌های اروپایی و هندی و شرح و وصف آنها و همچنین با انتشار نامه‌ها و اسناد پایه‌های دیگری برای روشن کردن تاریخ فرهنگ ایرانی گذارده شد. این مطالعات در دههٔ پنجاه رونق تازه‌ای یافت. تاریخ مدیریت کشور و نهادهای مملکتی چه با تحقیقات مربوط به امور اداری (۰۳) یا چاپ اسناد، فرمانها و احکام قضایی و چه با مطالعهٔ تاریخ ایالات مورد توجه روزافزون قرار گرفت. (۰۴) اما این آثار موقوف به دورانی طولانی تر هستند و بدین جهت فقط به صورت فرعی می‌توانند برای مقطع زمانی معینی به مسائل سیاسی و اقتصادی بپردازند.

تاریخ سیاسی دولت صفوی در قرن یازدهم / هفدهم تا کنون کمتر مورد امعان نظر قرار گرفته (۰۵) و این در صورتی است که برای دو ثلث اخیر آن قرن غیر از وقایع نامه‌های کشوری مقدار فراوانی نیز از سفرنامه‌ها در اختیار است.

این دوران به علت آن که ایران با اروپا، که در آستانهٔ عصر جدیدی قرار داشت، دارای ارتباطهای فراوانی بود شایستهٔ توجه بیشتری است. زیرا این آخرین برخورد یک دولت فرتوت اسلامی، که هنوز بقایای جلال و عظمت خود را حفظ کرده بود، با دولتهای اروپایی که پا به

۱. تاریخ انتشار کتاب ۱۹۶۸ است. - م.

۲. از این پس هر کجا از «دهه» سخن به میان بیاید مربوط است به سالهای میلادی. اصولاً در این اثر تاریخ میلادی مبنای کار نویسنده بوده است و اکثر نزدیک به اتفاق سالهای هجری قمری که با علامت / مشخص شده و اغلب پیش از سالهای میلادی آمده است با رجوع به کتاب تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی اثر ووستنفلد/ماهلر توسط مترجم افزوده شده است. - م.

*. اعدادی که با صفر شروع شده و در پرانتز آمده مربوط به توضیحاتی است که مجموع آنها در پایان کتاب زیر عنوان آمده است. - م.

عصر جدیدی می‌گذاشتند محسوب می‌شد. هنوز بازرگانان، مبلغان و گاه‌گاه سفیران نمی‌توانستند به عنوان کسانی که از لحاظ فنی و مدنی برترند با شاه ایران و صاحب منصبان آن روبه‌رو شوند. هنوز بازرگانان و نمایندگیهای بازرگانی شرکتهای انگلیسی و هلندی که بر سر بود و نبود خود می‌جنگیدند از امکان تأسیس دولتهای استعماری جهانگیر بویی نبرده بودند. تهدید، زورگویی و باجگیری که بعدها از جانب اروپاییان اغلب در برخورد با کشورهای بومی به کار برده می‌شد نه تنها در این هنگام بی‌اثر بود بلکه احتمال داشت در فرمانروایان خودکامه کاملاً متکی به خود عکس‌العملهای بسیار خطرناکی را برانگیزد.

اگر چه اعتلای درخشان دولت صفوی در زمان شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) / (۱۵۸۷-۱۶۲۹) از مدتها پیش اندک‌اندک مورد توجه مورخین غیر شرق‌شناس قرار گرفته بود، چنین به نظر می‌آید که تا شصت یا هفتاد سال بعد از نظر علمی چندان جاذبه‌ای برای محققان دربر نداشته است. تازه پس از بروز انحطاط قطعی و از هم گسیختگی ناگهانی وحدت ملی در ابتدای قرن دوازدهم / هجدهم بود که باز اعتنا و توجه به آن فزونی گرفت. اما در مورد دوران بینابین در گزارشهای سیاحان اروپایی آن روزگار اغلب به قسمتهایی بر می‌خوریم حاکی از ابراز اعجاب نسبت به قدرت و سلامت مملکت‌داری ایران، به نحوی که این پرسش متبادر به ذهن می‌شود که آیا با مرگ شاه عباس اول مرحله انحطاط قطعی ایران آغاز شده و یا اینکه کشور تا پایان فرمانروایی شاه عباس دوم نیز همان استحکام درونی خود را حفظ کرده بوده است.

برای تحقیق در این امر لازم به نظر می‌رسد اوضاع داخلی و سیاست خارجی کشور را در دوران سلطنت این پادشاه، که برای تاریخ فرهنگ کشور نیز خالی از اهمیت نیست، بررسی کنیم. چون تاکنون هیچ چاپ منقحی از وقایع‌نامه‌های روزگار او که همراه با تفسیر باشد در دسترس نیست و از آن گذشته شرح و تفصیلی از شخص او و دوران حکومتش وجود ندارد، کوشیدیم شرحی از وقایع با توضیحی روشمند درباره مهم‌ترین ادارات و مناصب آن عهد همراه کنیم، هر چند که این کار می‌بایست دوره‌ای طولانی‌تر از بیست و چهار سالی را که مورد نظر ماست دربر گیرد (درباره تحولات فرهنگی نیز آنچه گفته شد صدق می‌کند). ضمناً بگوییم که مسائلی مربوط

به تاریخ ادبی یا تاریخ علوم عقلی در محدودهٔ این تحقیق قرار نمی‌گیرد و آنها را باید در یک بررسی علمی که مخصوص این امر باشد مورد بحث و بررسی قرار داد.

اشکال کار به دست دادن تعبیر و تفسیری تاریخی از مآخذی که به زبانی متکلف و پرتعقید نوشته شده بر هر کس که با این عهد سر و کار داشته باشد آشکار است. در استفاده از مآخذ بیش از هر چیز تقدم را به وقایع نامه‌های بومی و گزارشهای سیاحان آن دوره داده‌ایم. در موارد حاشیه‌ای و هم مرز، مثلاً مانند تاریخ روسیه یا تاریخ شرکت‌های بازرگانی انگلیسی و هلندی می‌توان گفت که بررسی کامل آن مآخذ و آثار فرعی آن هم همواره و در هر مورد - علاوه بر آنکه قسمت اعظم آنها هنوز دست نخورده در آرشیو مانده‌اند - از محدودهٔ این تحقیق فراتر می‌رفت.^۱

در ترجمهٔ عناوین و نامهای مشاغل به علت حفظ وحدت با استثناهای اندکی اصطلاحات پیشنهاد شده از طرف و. هینتس در ترجمه‌ای که وی از «نوادر دل‌پسند» به دست داده رعایت شده است.^۲

در پایان می‌خواهم مراتب تشکر خاص و قلبی خود را به آقای پروفیسور والتر هینتس^۳ ابراز دارم. ایشان در این تحقیق مشوق من بودند و در طی کار همواره با راهنماییهای گرانبه‌ای خود مرا یاری دادند. در همین حال باید از آقای پروفیسور دکتر پرسی ارنست شرام^۴ برای حمایت دایمی ایشان در تمام مدت تحصیل خود سپاسگزاری کنم. تشکر از آقایان پروفیسور دکتر آلبرت دیتریش^۵ و پروفیسور دکتر گرهارد دُرفر^۶ را، که همواره با اظهار علاقه در جریان کار این تحقیق بودند، بر عهده خود می‌دانم. از آن گذشته از آقای دکتر ولفگانگ فویکت^۷، ریاست کتابخانه، که

۱. از این پس یک بند نسبتاً کوتاه موقوف است به برگرداندن اسامی و کلمات فارسی و ترکی و عربی که طبق اصول «انجمن شرق‌شناسی آلمان» انجام گرفته است و ترجمهٔ آن برای خوانندگان فارسی‌متضمن فایده‌ای نیست و بنابراین از ترجمه حذف شد. - م.

۲. Amonitates Exoticae. این اثر به همین قلم به فارسی ترجمه و در دو چاپ با عناوین مختلف به شرح زیر انتشار یافته است:

انگلیت کمپفر، در *دربار شاهنشاه ایران*، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ه.ش. تهران.

انگلیت کمپفر، *سفرنامه کمپفر*، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳ ه.ش. تهران رنیزقس: فهرست مآخذ، شماره ۸۰). - م.

3. W. Hinz

4. P. Ernst Schramm

5. A. Dietrich

6. G. Doerfer

7. W. Voigt

در تمام مدت با بزرگواری مرا یاری دادند و در تهیه نسخه‌های خطی یا میکروفیلم آنها مدد رساندند و همچنین از شعبه شرقی موزه بریتانیا، کتابخانه دیوان هند، انجمن سلطنتی آسیایی و کتابخانه ملی پاریس شکر گذارم. سرانجام باید از دوستان ایرانی خود آقایان فرامرز بهزاد و محمود بینا که در روشن کردن بعضی از مواضع مشکل در متنها به من کمک کرده‌اند سپاسگزاری کنم.

فصل اول

مآخذ

مآخذ این تحقیق مجموعه وسیعی از وقایع نامه‌های دولتی و ایالتی، آثار تاریخی نوشته شده به زبانهای ارمنی، گرجی، اسناد و ترسلات دولتی و یادداشتهای سیاحان و مبلغان اروپایی را تا مکاتبات و گزارشهای بازرگانان انگلیسی و هلندی شامل می‌شود که فقط اخبار اندکی را درباره تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران در اختیار می‌گذارند. اما وقایع نامه‌های آن دوران که مؤلفان آنها از نزدیک و بلافصل شاهد رویدادها بوده‌اند دارای اهمیت درجه اول‌اند (۰۶). سبک تحلیلی نثر تاریخی که از دیرباز سابقه داشته است در همه این نوشته‌ها ملحوظ است ولی باز از نظر محتوی و قالب در قیاس با آثار مورخین به تفاوتی در آنها می‌توان پی برد. در وقایع نامه‌های آن روزگار در پایان هر سال سلطنت به صورت منظم به ذکر شرح حال دانشمندان مشهور و روحانیان متوفی (وفیات) می‌توان برخورد.

در عوض در آن آثار از امرای برجسته، سرداران، و متصدیان حکومتی کمتر یاد می‌شود و اگر ذکری هم باشد بیشتر در متن وقایع نامه‌ها است (۰۷). در وقایع نامه‌های پیشین صفوی مانند احسن التواریخ حسن بیگ روملو و حبیب‌السیر خواند میر در پایان هر دوره سلطنت یا هر سال سلطنت اطلاعات فراوانی درباره شرح حال سادات، شیوخ، «علما» و سایر روحانیون عالی مقام زمان دیده می‌شود.

برخلاف آن در تاریخ عالم آرای عباسی اثر اسکندر منشی دیگر از احوال شخصی این طبقه از مردم اخبار زیادی وجود ندارد؛ به همین ترتیب نیز (با تفصیل بیشتر و کمتر) از امیران بزرگ، نظامیان، صاحب منصبان دولت، و هنرمندان بحث شده است ولی باید دانست تنها از افرادی که

از لحاظ دولت صفوی و خاندان سلطنتی واجد اهمیت بوده‌اند، ذکری به میان آمده است. علت این دگرگونی را همان‌گونه که لمبتون به حق یادآوری کرده باید در تغییری که در نظریه دولت‌مداری روی داده جست (۰۸). مفهوم امت و جامعه اسلامی به یک دولت ملی معین، که دارای «مذهب دولتی» خاص خود با مرزهایی محکم بود و می‌کوشید خود را از سایر کشورها جدا و متفاوت نگاه دارد، جای پرداخته بود. شاه که به عنوان رأس و رئیس خودکامه تقریباً به صورتی خداگونه مورد تکریم بود، دیگر نه به صورت «چوپان امت» بلکه به عنوان سایه خدا «ظل‌الله» فرمان می‌راند. دم و دستگاهی که وی به کمک آن جامعه‌ای کثیرالمله را رهبری می‌کرد از اهمیتی بیشتر برخوردار گردید. تقسیم قدرت بین عواملی که اعمال حکومت می‌کنند در دوره شاه عباس اول نظریه دولت را که بر مبنای الهی استوار بود به کلی نابود کرد. عناصری که شاه و مملکت به آنها متکی بودند (ارکان دولت) و از لایه‌های گوناگون مردم و ضمناً از محافل خودکامه روزگاران گذشته ترکیب شده بودند بر جای قشر بالای ترک‌نژاد، که دارای نفوذ مذهبی بودند، نشستند. تمام هم و غم شاه و یا در زمان قدرت حکومت او، فکر و ذکر وزیر اعظم، می‌بایست این باشد که این گروه‌های ناهمخوان و گونه‌گون را از بستگی‌های قبیله‌ای یا منطقه‌ای جدا کنند و آنها را به شخص خود وابسته سازند و یک تعادل نهادینه شده بینشان برقرار دارند. تمایل اسکندر منشی به اینکه اوضاع و شرایط اجتماعی جدید را در اثر خود منعکس کند، نزد جانشینان وی به صورتی بسیار روشن‌تر دیده می‌شود. آثار اینها خیلی بیشتر از گذشته معطوف است به ذکر اخبار شخص شاه، زندگی درباری و سازمانهای در اختیار او، بی‌آنکه از این لحاظ تأکید بیشتری در جزئیات شرح احوال وی شده باشد. در وقایع‌نامه‌ها گاه در پایان هر سال سلطنت «وفیات» دیده می‌شود، که ضمن آن خبرهایی درباره افرادی کاملاً مختلف با یکدیگر ذکر شده است. گاه نیز در متن اصلی به بحث درباره مردان برجسته عصر پرداخته‌اند و فصلی خاص را به آنها اختصاص داده‌اند.

شیوه توصیف مرسوم وقایع‌نامه‌ها هم از نظر سبک دستخوش دگرگونی‌هایی بوده است. در اثر نفوذ سبک «مقاله نویسی هندی» (۰۹) توأم با فلسفه بافی، آن هم در زمینه‌ای از کنایه‌های

استعاره‌آمیز تقریباً قالب پیشین در هم شکسته شد. لفاظی و تکلف بسیار «انشا» اغلب رویداد واقعی را که باید وصف شود از دیده پنهان می‌کند، و این کار نه به خاطر خصوصیات سبکی، بلکه به علت نظام استبدادی ضرورتی سیاسی محسوب می‌شود.

در حالی که تنی چند از مورخان دربار مغولی مانند لاهوری باز تا اندازه‌ای تفاوت بین شرح و بیان غیر تاریخی با واقعیات تاریخی قائلند، در نوشته‌های میرزا محمدطاهر وحید (۱۰۱۰)، مورخ دربار شاه عباس دوم که یکی از بهترین انشا نویسان عهد خود به حساب می‌آید (۱۱)، بیشتر این دو با هم در می‌آمیزند. اغلب وقایع نویسان این عصر می‌کوشیدند از سبک و سیاق او مو به مو تقلید کنند.

اثر اصلی طاهر وحید، که تا ۱۶۴۵/۱۰۵۵ به عنوان منشی و پس از آن مجلس‌نویس (۱۲) در جوار بلافضل شاه می‌زیست، بیشتر به نام عباسنامه (۱۳) معروف است و وقایع را تا بیست و دومین سال سلطنت شاه عباس دوم دربردارد. این اثر را به عنوان یک مآخذ تاریخی به هیچ وجه نمی‌توان با تاریخ عالم آرای عباسی اثر اسکندر منشی برابر دانست. سوای حجم مواد ذکر شده در آن، از لحاظ دقت و روشنی بیان نیز پای آن می‌لنگد. چنین به نظر می‌رسد که واقعیات برای وی تنها کاربردی تمثیلی برای شرح و بسط‌های عمومی فلسفی و اخلاقی داشته است و این جنبه‌ای است که قبلاً در خلاصه‌السير اثر خواجگی اصفهانی نیز دیده می‌شود. بخشی از عنوانهای گاهشماری اسلامی مانند منطقة البروج که هنوز هم رواج داشته حذف شده است (۱۴). اغلب از اسامی ماهها و روزها، آن طور که در آثار مورخان مغول به صورتی فوق‌العاده دقیق به آن برمی‌خوریم خبری نیست. تمایل ادبی برای به کارگیری عناصر گوناگون سبکی ممیزه این اثر است. فی‌المثل می‌توان گفت که مؤلف دانسته و آگاهانه در یک فصل تمام از به کار بردن واژه‌های عربی احتراز جسته است (۱۵).

اهمیت این وقایع‌نامه و در عین حال نقص آن در این است که مؤلف آن به صورتی بلاواسطه با شاه‌عباس دوم در تماس بوده است و شاه‌گویا شخصاً دست‌نویس آن را می‌دیده و اصلاح می‌کرده است (۱۶). بنابراین می‌توان این اثر را روایتی «رسمی» انگاشت. داوریه‌های

طاهر وحید دربارهٔ پس‌زمینه‌ها و علل اتفاقات معینی در دربار مثلاً انتصابات و عزل‌های صاحب‌منصبان، درگیریهایی بین کارمندان درباری، محاکمه کردن حاکمان و یا اغتشاشات قشرهای پایین مردم قالبی است و اغلب در آنها از تحلیلهای روان‌شناختی اثری دیده نمی‌شود. اگر مقایسه‌ای بین واژگان وقایع‌نامه‌های آن زمان و آثاری که به انشا موسوم‌اند انجام پذیرد شاید به تشخیص دقیق‌تر و روشن‌تر شدن متن منجر شود.

خلدبرین از نظر زبان و محتوی به شدت از عباسنامه تبعیت می‌کند. مؤلف آن، محمد یوسف واله که برادر طاهر وحید است مانند او در دستگاه دولت و دربار خدمت می‌کرد (۱۷۰). خلدبرین که اثری است هشت بخشی در تاریخ عمومی و قسمت هشتم آن موقوف به سلطنت شاه‌عباس دوم، است در بسیاری از قسمتهای دور و دراز خود مدحیه‌ای است مظنون دربارهٔ شاه که او را به مرتبهٔ خدایی رسانده است. اما ترتیب وقایع در آن از نظر ارقام و اسامی مکمل عباسنامه است و مفید به نظر می‌رسد. متأسفانه دامنهٔ این اثر به سال ۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ محدود شده است (۱۸۰). به همین ترتیب هم زبدة‌التواریخ کمال‌خان بن جلال منجم که منجم دربار بود (۱۹۰) و رستم نامه اثر بیجان که به سال ۱۶۴۳/۱۰۵۲-۳ پایان می‌پذیرد ناقص هستند. علاوه بر آن فصل جلوس شاه‌عباس دوم بر تخت سلطنت تا این سال منحصرراً رونویس و تحریر دیگری است از عباسنامه (۲۰۰).

قصص‌المخاقانی اثر ولی قلی شاملو داوود قلی تنها اثری است مستقل از عباسنامه که در همان عصر تألیف شده و حوادث را تا تاریخ مرگ شاه‌عباس دوم وصف کرده است (۲۱۰). این مؤلف که اهل هرات است در ابتدا در خدمت ملک نصرت‌خان سیستانی بود، بعد به خدمت اوتارخان ملقب به ذوالفقارخان درآمد که حاکم مشهور قندهار در سالهای بین ۱۶۴۹/۱۰۵۹-۶۰ و ۱۶۶۲/۱۰۷۲-۳ بود. مؤلف تا زمان مرگ ذوالفقارخان سمت «ناظر» را در عهده داشت. منصورخان، جانشین اوتارخان، به محض تصدی منصب خود او را معزول کرد (۲۲۰).

چنین به نظر می‌آید که قصص‌المخاقانی فقط چند سال پس از مرگ شاه‌عباس دوم تألیف شده باشد. این کتاب که به شیوه‌ای ساده‌تر و کم‌مدع‌تر نوشته شده، گاه نسبت به سایر وقایع

نامه‌ها، اخباری مفصل‌تر درباره هر یک از سوانح ذکر کرده است. ذکر اخبار فوق‌العاده دقیق و موبه‌موی مربوط به جنگهای قندهار در مرکز توجه نویسنده بوده است. در عوض اتفاقات گرجستان و جنوب غربی کشور یا به کلی حذف شده‌اند یا از آنها به صورت خلاصه یاد شده است. ذیلی در کتاب هست درباره مردان خدا، دانشمندان و شعرا که مقتدم و مفید است (۰۲۳). در این مورد نیز این وقایع‌نامه بر عباسنامه و سایر آثاری که تحت تأثیر آن تحریر شده‌اند برتری دارد.

وقایع‌نامه‌های مفصل‌هندی که به قلم لاهوری، عنایت‌خان، صالح‌کنبو و خافی‌خان تألیف شده‌اند به علت ارتباط نزدیک بین دو دولت اسلامی در آن عهد نیز در کنار آثار ایرانی مورد استفاده قرار گرفتند (۰۲۴). در این آثار نه تنها اخبار جالب توجه مربوط به سیاست خارجی دیده می‌شود، بلکه اطلاعات مفصلی هم درباره سیاست داخلی به خصوص درباره خانان ماوراءالنهر به دست می‌آید.

غیر از تاریخهای گرجستان و ارمنستان از معدودی از تاریخهای ایالات آگاهی داریم که تألیف آنها در این ایام روی داده است (۰۲۵).

شواهد مکتوب سیاحان اروپایی که بخشی از آنها از سرکنجکاو و قسمتی به علت ماجراجویی به این سفرها دست زده‌اند و گروهی نیز در خدمت تبلیغی کلیسای کاتولیک بوده‌اند از منابع مهم تحقیق در اوضاع و احوال ایران در قرن یازدهم / هفدهم به شمار می‌آیند. هنر سفرنامه‌نویسی هم درست در همین قرن به شکوفایی و نضجی رسید که پیش از آن هرگز سابقه نداشت.

سیاح با اتکا به قوه مشاهده و تیزبینی می‌کوشید به کنه تمام نکات، نهادها، آداب و رسوم کشور میزبان پی ببرد و آنها را وصف کند و هر چند با دیدی انتقادی استقلال و اصالت آن فرهنگ بیگانه را بپذیرد و ارج بگذارد. «دنیای جادویی و افسانه‌ای شرق» که مربوط به قرون گذشته بود دیگر در طرز فکر منطقی شخص سیاح جایگاهی معتبر نداشت؛ او می‌خواست واقعیات را بشناسد و حقیقتی را که در پس ظواهر غریب و ناشناخته پنهان بود کشف کند (۰۲۶).

سیاحان چون با خبررسانهای خود به صورتی تصادفی آشنا می‌شدند و این خبررسانها معلوم نبود که با شاه و سایر گروهها به چه میزان ارتباط دارند، درست و دقیق در جریان امور قرار نمی‌گرفتند. تازه پس از چندین سال اقامت (مانند شاردن) یا سفرهای مکرر (مانند تاورنیه) سیاحان می‌توانستند تا اندازه‌ای اشتباهات خود را تصحیح و تعدیل کنند. با این وجود آثار اینان که سخت از حدود «سفرنامه» فراتر می‌روند (۰۲۷) به خصوص در داوری مربوط به ساختار اجتماعی و نهادهای اداری، که در مآخذ فارسی کمتر مورد بحث جدی قرار گرفته‌اند، ضروری است. چاپهای گوناگون غیر انتقادی اغلب کار استفاده از این سفرنامه‌ها را مشکل می‌کنند.

ژان شاردن، سیاح و جواهر فروش فرانسوی (۰۲۸) از نظر اوضاع سیاسی و فرهنگی و همچنین تاریخ اداری آن روزگار ایران مهم‌ترین، برجسته‌ترین و مطمئن‌ترین مرجع به شمار می‌رود. هر چند که وی تازه در پایان دوران سلطنت شاه‌عباس دوم به ایران آمد، به علت سفرهای بعدی و چندساله خود در کشور توانست به متبحرترین ایران‌شناس بدل گردد (۰۲۹).

شرح و وصف ژان باپتیست تاورنیه، (۰۳۰) جواهر فروش فرانسوی را البته با اثر شاردن از لحاظ حجم و تبویب به هیچ وجه نمی‌توان مقایسه کرد. اما از آن جهت که این فرانسوی شش بار در تمام مدت سلطنت شاه‌عباس دوم به ایران آمد، سوانح اوایل و اواسط دوران سلطنت این پادشاه در اثر وی به صورتی مشروح‌تر از تمام آثار دیگر سیاحان به بیان آمده است. قسمتی از این اطلاعات را وی از رافائل دو مان^۱ و گابریل دوشینون^۲، پدران روحانی، به دست آورده است. اطلاعات وی به خصوص دربارهٔ استخراج معادن و استحصال فلزات گران‌بها در سالهای پنجاه میلادی مفید و مهم است. اغلب اظهارات وی در زمینهٔ حوادث داخلی پس از تطبیق با وقایع‌نامه‌های ایرانی درست از آب درآمده است، هر چند که آنها را اغلب با شایعات درباری درهم آمیخته است. در نتیجه داوریهای خفت‌آمیز چندتن از محققان پیشین دربارهٔ وی و کتابش موجّه نیست (۰۳۱).

1. Pater Raphael du Mans. 2. Pater Gabriel de Chinon.

به هیچ وجه اثر تاورنیه از کتاب ژان تِه ونو^۱ مستشرق ثروتمند فرانسوی که در سال ۱۶۶۳/۱۰۷۳-۴ به ایران سفر کرد و پنج ماه در اصفهان مقیم شد دست کم ندارد. وی پس از سفری به هندوستان در سال ۱۶۶۷/۱۰۷۷-۸ به ایران بازگشت و هنگام مراجعت به اروپا در بیست و هشتم نوامبر ۱۶۶۷ درگذشت (۰۳۲). مانوچی^۲ (۰۳۳) و کمپبل^۳ (۰۳۴) از گروهی دیگر محسوب می‌شوند. اینها زمانی نسبتاً کوتاه در ایران مانده‌اند و بدین دلیل فقط اخبار و خاطرات اندکی را بازگو کرده‌اند. در بین سیاحان دو نفر دیگر شایسته توجه‌اند، آن‌هم نه به علت گزارشهایشان بلکه به جهت این واقعیت که به عنوان جنگ‌آور در خدمت شاه یا شرکت بازرگانی هلند بوده‌اند (۰۳۵) و بدین ترتیب توانسته‌اند برخی از اتفاقات را شخصاً شاهد باشند و گزارش دهند: این هر دو که آلمانی بوده‌اند یورگن اندرسن^۴ و یوهان فُن در بِهر^۵ نام داشتند. اندرسن در سپاه شاه عباس دوم ۹-۱۰۵۸/۱۶۴۸-۹ در فتح قلعه قندهار شرکت داشت و یوهان فُن در بهر در محاصره جزیره قشم در ۱۶۴۵/۱۰۵۵ در جانب هلندیها می‌جنگید.

نامه‌های آبای فرقه‌های تبلیغی کاتولیک (کرملیتها، یسوعیها، آوگوستینیها و کاپوسنها) به رؤسای خود مطالب جالب توجهی دربر دارند. تا زمان حال تنها مجموعه‌ای از گزارشهای مختلف و نامه‌های مبلغان کرملیت در دست ماست (۰۳۶). در این مقام باید از گزارشی از رافائل دومان (۰۳۷)، رئیس مبلغان فرقه کاپوسن، که چهل سال در ایران مقیم بود، درباره وضع ایران در نیمه قرن یازدهم / هفدهم یاد کنیم که برای کُلبَر تهیه شده است با عنوان «وضع ایران در سال ۱۶۰۰». هر چه درباره اهمیت این شخص از لحاظ تصویری که اروپای غربی از ایران آن روز در ذهن داشت بگوییم کم گفته‌ایم. اغلب سیاحان در طی اقامت خود از مشورتها و حاصل تجربیات وی، که در طی مرادده دایم خود با شاه و درباریانش به دست آورده بود، بهره‌مند می‌شدند. در مواردی مکرر وی در دربار اصفهان به عنوان مترجم رسمی برای بازرگانان و هیأت‌های سیاسی ظاهر شده است. فی‌المثل می‌توان گفت که کمکها و وساطتهای وی باعث شد که هیأت بازرگانی

1. Jean Thevenot.

2. Manucci.

3. Campbell.

4. Jurgen Andersen.

5. Johann von der Behr.

6. Raphaël du Mans, Estat de la Perse en 1600.

هند شرقی فرانسوی در سال ۱۰۷۵-۱۶۶۵ باناکامی رو به رو نشود (۰۳۸). «وضع ایران در سال ۱۶۰۰» اثر وی، علی‌رغم اتخاذ وضع محافظه کارانه در قبال کشور میزبان، منبع مهمی است برای تاریخ نهادهای ایرانی در نیمه اول قرن یازدهم / هفدهم.

مراسلات و گزارشهای نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی و هلندی تاکنون کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. در این اسناد درباره حوادث سیاسی خارجی و داخلی ایران بندرت و به صورت محدود چیزی یافته می‌شود. مرآده بازرگانان با مقامات بالای ایرانی محدود بوده است به محافلی کوچک، مثلاً با وزیر اعظم، حکام و کارمندان محلی گمرک (البته در محلهایی که شعبه‌ای از گمرک وجود داشته است)؛ گاه‌گذاری هم با مدیران ادارات درباری ملاقات می‌کرده‌اند. با این همه اطلاعاتی که در آنهاست یکسره بی‌اهمیت نیست. زیرا آنچه را دیده‌اند و شنیده‌اند از سرهوشیاری و با واقع‌بینی خاص بازرگانان منعکس کرده‌اند.

مهمترین مجموعه از این قبیل اسناد مربوطه به آن عهد اثری است که ویلیام فوستر آن را به ترتیب و توالی زمانی به نام «نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی در هند» (۰۳۹) تألیف کرده است. از بازرگانان هلندی «فهرست داگ» (=فهرست روزانه)^۱ در دست است، نوعی یادداشت روزانه که در مقر حاکم کل شرکت بازرگانی هلندی - هند شرقی واقع در باتاویا به ترتیب متوالی سالانه تدوین می‌شده است (۰۴۰). اما ثمربخش‌تر از آن مجموعه قسمت دوم گزارشهای (۱۶۳۸-۱۶۵۵) حکام کل مستقر در باتاویاست به هیأت مدیره شرکت در هلند که در سال ۱۹۶۴ توسط کولهااس^۲ منتشر شده است (۰۴۱).

در پایان کار باید از متون اسناد یاد کنیم. از این اسناد به صورت اندک و گاه‌گاه استفاده شده است، چون تنها اسناد کمی درباره افرادی که در آن روزگار اهمیت سیاسی داشته‌اند شناخته و چاپ شده است.

1. Dagh - Register

2. Coolhaas

فصل دوم

اوضاع سیاست داخلی ایران

۱. طرح کلی ساختار سیاست داخلی

سیاست داخلی دولت صفوی در اولین قرن پس از تأسیس خود با جنگهای قدرت بین قبایل رقیب ترک و غیرترک قزلباش و با تلاشهای مداوم و پیگیر تک تک حکام ایالات برای رسیدن به خود مختاری در برابر قدرت مرکزی مشخص می شود. اینکه هر یک از گروهها با مهارت به جان گروه دیگر افتاده بود باعث شد که نقش رهبری پادشاهان بزرگ صفوی در زندگی سیاسی برجا و پایدار بماند. سلسله ای از جنگهای مرزی تضعیف کننده با «دشمن صلیبی» در غرب، یعنی عثمانیها و همچنین جلوگیری از شبیخونهای قبایل ترکمن و کلموک (قلماق) که از ماوراءالنهر می آمدند قسمتی از فعالیت سران قزلباش را از سیاست داخلی منصرف و به سیاست خارجی جلب می کرد. هسته اصلی روحانیون مملکت در پشتیبانی و پاسداری از خاندان سلطنتی و دولت سهمی داشت که آن را نمی توان دست کم گرفت. در سه چهارم اول قرن دهم / شانزدهم دو فرمانروای مصمم یعنی شاه اسماعیل اول (۸-۹۰۷ تا ۹۳۰-۱۵۰۲/۹۳۰-۱۵۲۴) و شاه طهماسب (۹۳۰-۱۵۲۴/۹۸۴-۱۵۷۶) که گروههای قدرت گریزان از هم را با مشت آهنین خود در قیدوبند نگاه می داشتند در رأس قشرهای متعصب شیعی قرار گرفته بودند. اما جانشینان آنها دیگر از عهده چنین کاری برنیامدند. هم شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵/۱۵۷۶-۱۵۷۷) که به علت زندانی بودن طولانی بدبین و حساس شده بود و هم برادر بزرگتر او، شاه محمد (۹۸۵-۹۹۶/۱۵۷۸-۱۵۸۷) نابینا این شکاف فزاینده را در ساختار دولت نادیده گرفتند و هیچ کدام آن عرضه و کفایت را نداشتند که در مبانی مملکت طرحی نو درافکنند (۱).

لیاقت و عظمت شخصیت شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۹۷-۱۶۲۹) باعث شد تا وی پی ببرد به اینکه دیگر برقراری توازن گذشته بین قبایل مختلف قزلباش با توسل به «وصله پینه» عملی نیست، بلکه باید تجدید سازمانی در همه مملکت به عمل آورد تا بتواند دوام بلاوقفه دولت را چه در داخل و چه در خارج تأمین کند، به نحوی که از ایجاد تغییرات در ساختار اجتماعی ترس و واهمه‌ای در کار نباشد.

با اصلاحاتی که شاه عباس به عمل آورد مبنای قدرت سلطنتی توسعه یافت. قیادت و رهبری مملکت که از مناسبات پیر طریقت با قشر بالای عمدتاً ترکمن نتیجه می‌شد از جنبه مذهبی خود عاری شد. البته شاه در دیده رعایای خود همچنان از نیروهای فوق طبیعی (۲) که وی را دارای آن می‌پنداشتند برخوردار بود، ولی قدرت و شکوه و جلالی که از دیرباز شخص شاه و مقام او را احاطه کرده بود، بیشتر و چشم‌گیرتر در جبروت و ظواهر تشریفات پیچیده دربار جلوه‌گر می‌شد. نوعی دیوان سالاری عریض و طویل که برای دربار و دولت جدا از هم بود، به نحوی بسیار پیچیده روابط شاه را - که اغلب در حال و هوای درباری به سر می‌برد - با دنیای خارج برقرار می‌کرد.

یکی از هدفهای مهم شاه عباس اول قطع ریشه امرای قزلباش و اتباعشان بود که اغلب دست به طغیان و قیام می‌زدند (۳). وی کارمندی را که سرسپرده خاندان سلطنتی بودند، یعنی فرزندان اعضای عالی مقام درباری (ایواوغلی) (۴) و یا گرجیان و آرامنه مسلمان شده (غلامان) را به جای آنها نشانده. با کمک اینان سازمان دادن به نوعی اداره املاک پادشاهی مشابه با ادارات دولتی و ایجاد سپاهیان خاص سلطنتی، که همه به سلاح گرم مسلح بودند، میسر شد. ضمناً بدین طریق توانستند اینها را به جای صاحب منصبانی که در ادارات مرکزی و شهرستانها کار می‌کردند و دیگر مطلوب نبودند بگذارند. امتیازی که برای قزلباشها از پیش در نظر گرفته شده بود و طبق آن می‌توانستند حکام و حکام درجه دوم را منصوب کنند لغو گردید (۵). از این پس حکام ایالات که خواب تشکیل و پایه‌گذاری سلسله‌ای را به نام خود می‌دیدند و یا می‌خواستند ایالت زیر نظرشان را برای خود و قوم و قبیله خود مستقل اعلام دارند، یعنی کاری که پس از تغییر

سلطنت در طی چند هفته و ماه در اثر بی‌ثباتی نسبی اغلب ممکن می‌شد، نمی‌توانستند نقشه‌های خود را عملی کنند. وزرای ایالات که از طرف دولت مرکزی به کار منصوب می‌شدند وصول مالیاتها را زیر نظر داشتند، شکایات و عریضه‌های رعایا را می‌گرفتند و چنین به نظر می‌رسد که حقوق قسمتی از حکام و قوای آنها را نیز می‌پرداخته‌اند (۶). این وزرا به کمک نیروهای سلطنتی همواره خود را در وضعی می‌دیدند که بتوانند استقلال طلبیهای یک‌یک قدرتمندان را به موقع سرکوب کنند.

به این ترتیب ایالات در برابر قدرت مرکزی از نیرویی قاطع برخوردار نبودند. حال دیگر قسمتهایی اساسی از اشرافیت قبایل جزء به «اشرافیت دریاری» تبدیل شده بودند و مقامهای مهم در امور اداری به آنها سپرده می‌شد. هر کس می‌خواست به مقامی — و از این راه به نفوذ و افتخار — دست یابد فقط می‌بایست به استعداد خود و لطف فرمانروا متکی باشد. اندکی از رهبران قبایل برای خود و خانواده خود نوعی تیول موروث داشتند، یعنی اداره سرزمینی که قبلاً زیر نظر اجدادشان اداره می‌شد، به آنها واگذار شده بود. حکام بختیاری و گُرد که معمولاً از بین خانواده‌های مقیم آن نواحی برگزیده می‌شدند از آن شمار بودند. در حکومتهای کوچک‌تر نیز یک یا دو خانواده اغلب در کار گرفتن مقامهای اداری بر دیگران امتیاز داشتند. هرگاه اولاد ذکور بلافصلی وجود نداشت در این موارد مقام به خویشان نزدیک حاکم مرحوم واگذار می‌شد.

در دوره شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲/۱۶۲۹-۱۶۴۲) که جانشین شاه عباس اول بود، سیاست تبدیل قسمتهایی از ایالات یا تمام ایالات به خالصه دنبال گردید. پس ناگزیر تعداد ایالات دولتی باز هم کمتر و کمتر شد. با افزایش درآمد شخصی، شاه امکان یافت که فقط امرای وفادار و لایق را به این حکومتها بگمارد.

فراتر از اینها همین شاه، که یکی از خودکامه‌ترین و متلون‌ترین شاهان دودمان صفوی بود، با صدور فرمانهای قتل‌گواهی که مطلقاً خودرأیی محرک آنها بود توانست صاحب منصبان عالی‌مقام را در ترس و وحشت نگاه دارد. به خصوص در سالهای نخستین سلطنت او تعداد زیادی از سرداران و کارمندان لایق، و همچنین شاهزادگان فدای خود سری او شدند.

در آن هنگام قتل حاکم فارس، امام قلی خان، که همراه با سه تن از پسرانش در سال ۱۰۴۱-۱۶۳۲ در یکی از ضیافت‌های شاه از پای درآمدند، چشم‌گیرتر از همه بود (۷). زمانی که این سردار به قدرت رسیده و ضمناً حاکم جنوب غربی ایران با برادرش داوودخان، حاکم پیشین قرباغ (گنجه) و طهموراس (تیموراز)، پادشاه کاخ متحده شد، شاه دیگر اعتماد خود را به او از دست داد و به علت «حزم و احتیاط و دوران‌دیشی» قلع و قمع خاندان او را مقرر داشت (۸). این مورد و سایر موارد اعدام که نمونه گویایی از استبداد شرقی است، بزرگان کشور را یادآور می‌شد که در قبال قدرت و سطوت شاه، تا چه اندازه ناتوانند. نمایندگی‌های انگلیسی کمپانی هند شرقی گزارش داده‌اند که در آن ایام در سراسر کشور احساس عدم امنیت گسترده شد (۹).

کسانی که در بیم بودند فقط دو راه برای نجات جان خود می‌دیدند: یا این که شاه را تهدید کنند و بگویند که سرزمین تحت حکومت خود را به عثمانیها یا پادشاه مغول خواهند سپرد، یا این که با پرداخت رشوه برای خود در دربار شفیعیهای متنفذی دست و پا کنند.

با فزونی گرفتن قدرت مرکزی به نفوذ امرایی هم که در دربار مقیم بودند افزوده شد. بعضی از مشاغل که در دهه‌های پیشین اغلب اسم بی‌مسمائی بودند، از ابتدای قرن دارای وزن و اعتبار سیاسی شدند و صاحبان آنها به نفوذ و ثروت رسیدند. هر چند این تمایل وجود داشت که قدرت هر یک از صاحب منصبان را در ادارات دربار و کشور با قدرتی متقابل کنترل و محدود کنند، بدان حد که حتی وزیر اعظم نیز از این امر برکنار نمی‌ماند (۱۰)، باز اغلب می‌شد که برخی از امرای بزرگ در کنار شغل درباری خود یک ایالت بزرگ و یا یک سرزمین وسیع خالصه را نیز اداره می‌کردند. چون حضور اینان برای مدتی طولانی در دربار الزامی بود، پس کارها و امور سرزمینی را که اداره آن را به عهده داشتند توسط پیشکارها انجام می‌دادند (۱۱). از اینها گذشته بیم از دشمنیها و سعایت‌های رقبا آنان را و امی داشت که هر چه نزدیک‌تر به شخص شاه باشند. فقط به این ترتیب بود که می‌توانستند تهدیدهای متوجه شخص و شغل خود را دفع و یا حداقل عواقب احتمالی سعایتها را تضعیف کنند.

بدین ترتیب برای مدتهای مدید شغل فرمانده غلامان شاهی (قوللر آقاسی) با منصب

حاکم کوه گیلویه (بهبهان) توأم بود (۱۲). همان‌گونه که از وضع حکام بعدی بر می‌آید، روشن است که این امر یک ترتیب دائمی نمی‌توانست باشد.

سپهسالار، که فقط در هنگام بروز جنگ به ریاست کل نیروهای ایرانی فرا خوانده می‌شد، در دوران سلطنت شاه عباس دوم حکومت آذربایجان را نیز در عهده داشت (۱۳). ولی پس از ۶۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ که از برخوردهای نظامی دول همجوار کاسته شد - مرز غربی که از مدتی پیش یعنی از سال ۹-۱۰۴۸/۱۶۳۹ محصور و مصون بود - و عملیات نظامی منحصر به دفاع در برابر گروههای غارتگر از یک شده بود، دربار یک نفر را با عنوان سردار خراسان به کار منصوب کرد (۱۴). پس از عزل علی‌قلی بیگ در ۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ سمت سپهسالاری بدون متصدی ماند.

امیر الله ویردی‌خان که اندکی بعد از طرف شاه به این سمت منصوب شد و نیروهای سلطنتی مستقر در این ایالت و قوای ایالت خراسان و سرزمینهای آن زیر نظر وی قرار گرفتند دیگر حکومت آذربایجان را در تصدی خود نداشت (۱۵).

این سوگلی متنفذ شاه عباس دوم خود نمونه چشم‌گیر دیگری است از اینکه اصل جلوگیری از تراکم مشاغل چگونه باز خدشه بر می‌دارد.

وی از سال ۶۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ تا هنگام درگذشت خود ۴/۱۰۷۴-۱۶۶۳ فرمانده غلامان سلطنتی (قوللر آقاسی)، امیر شکاریاشی، همان‌طور که گفتیم حاکم خراسان و فراتر از این همه باز حاکم کوه گیلویه بود (۱۶). مقام وی در پایان دهه پنجاه میلادی در دربار چنان برجسته و ممتاز بود که محمدبیگ وزیر اعظم که در آغاز از زمره دوستان وی به شمار می‌رفت خود را از جانب او در تهدید دید و با وی در آویخت. با اعمال نفوذ این فرد سوگلی که لقب افتخارآمیز «مصاحب» شاه را داشت، شاه سرانجام در سال ۷۲-۱۰۷۱/۱۶۶۱ وزیر اول خود را عزل و به قم، مدفن حضرت معصومه (س)، تبعید کرد تا مانند بسیاری از صاحب‌مقامان جلیل‌القدر پیشین خود «دعاگوی خاندان سلطنتی» باشد (۱۷).

اینکه تنها الله‌ویردی‌خان از مستثنیات به شمار می‌رفت و مقام وزیر اعظم و حوزه نفوذ

شغل او توسط وی دچار زیان و خسران شدید نشد از وضعی که بعد از آن وزرای اعظم شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶/۱۶۶۷-۱۶۹۴)، جانشین شاه عباس دوم، بدان دچار شدند به خوبی روشن می‌شود.

اغلب مستخدمین دربار و دولت فقط ادارهٔ تیولهای کوچکتری در حوزه‌های حکومتی ایالات را به عهده داشتند. بسیار اتفاق می‌افتاد که عواید معینی از محل املاک خاصه برای آنها حواله می‌شد. مثلاً فرمانده گارد سواران (قورچی‌باشی) «تیول» هایی در ایالات مختلف و سرپرستی مقبرهٔ شاه صفی در قم را داشت و دارای حکومت بزرگی مانند همدان نیز بود (۱۸). با اطمینان نمی‌توان این سرزمینهای کوچک‌تر یا ایالاتی را که به هر یک از امرای درباری داده می‌شد همواره و همیشه به عنوان «تیول» هایی متصل و وابسته به آن مشاغل تلقی کرد (۱۹). دربارهٔ دوران سلطنت شاه عباس دوم فقط می‌توان یک ارتباط دایمی بین شغل رئیس کل تشریفات دربار (ایشیک آقاسی‌باشی) و حکومت ری - تهران را به اثبات رساند (۲۰).

از میان همهٔ صاحب منصبان وزیر اعظم مهم‌ترین شخصیت به شمار می‌آمد. وی نه تنها اسماً نخستین مقام را داشت بلکه با کمک دیوان همایون اعلیٰ کلیهٔ تصمیمات مربوط به سیاست داخلی و خارجی را اتخاذ می‌کرد، امور مالی دولت را زیر نظر می‌گرفت، یا انتصابات را مورد تأیید قرار می‌داد و مذاکره با سفرای خارجی را به عهده داشت و نوعی «محور ادارهٔ کشور که همهٔ امور زندگی عمومی به دور او می‌چرخید» (۲۱) بود. هیچ سندی بی‌مهر متقابل او اعتبار حقوقی نداشت. وی در برابر حکام ولایات قدرت خاصی داشت. اینان بدون تحصیل اجازهٔ مخصوص حق حضور در دربار را نداشتند (۲۲). راه رسمی شرفیابی به حضور شاه و به عرض رساندن درخواستها و خواهشها از طریق وزیر اعظم بود. وی گزارشهای حکام را دریافت می‌کرد و به نظر و سلیقهٔ خود آنها را به عرض می‌رساند. البته این امکان هم برای آنان بود که از طریق سایر امرای متنفذ دربار بلاواسطه به شاه رجوع کنند. بدیهی است این طریق نیز مانند روش معمول جمع‌آوردن شاکیان از میان مردم و یا رشوه دادن به آنها برای از سر راه برداشتن رقبا نه قانونی بود و نه چندان هم با موفقیت قرین. هرگاه این رقیب از زمرهٔ صاحب منصبان ذی نفوذ و

یا حتی در شمار ارکان دولت (۲۳) بود، ناگزیر می‌بایست وی را به اختلاس از اموال دولت یا قتل یکی از زیردستان متهم ساخت تا بتوان او را سرنگون کرد. اما در مورد شخص وزیر اعظم این امر بسیار مشکل بود، زیرا بسیار نادر بود که «کارمندی هیچ نادرستی و خلافی مرتکب نشده باشد» و در نتیجه وزیر اعظمی که در تنگنا قرار گرفته بود به سهولت می‌توانست مستمسکی پیدا کند و تهدید کسانی را که در پشت سر شاکیان پنهان شده بودند خنثی سازد (۲۴).

نمونه‌گویی برای آنچه گفته شد اعدام تفنگچی آقاسی به نام میرفتاح و موسوم به آقاظاهر است که از هنگام جلوس شاه عباس دوم بر تخت سلطنت علی‌الدوم با وزیر اعظم در کشمکش بود. ظاهر وحید وقایع نگار دربار که از هواداران وزیراعظم بود در این باره می‌گوید که این خصومت، هر چند به صورت پنهان، از زمان شاه صفی وجود داشته است. هنگامی که نفوذ میرزاتقی در دوره فرمانروای جدید که صغیر و نابالغ بود فزونی گرفت وی همراه با سایر ناراضیان نقشه نابودی دشمن و معاند خود را کشید. وزیراعظم هنگامی که از سوء قصد آگاه شد مصمم و شتابان دست به اقدام زد. میرفتاح که متهم به اختلاس وجوهات تفنگچیها و کشتن پسران یک پیرزن فوت شده بود توسط «ارکان دولت» (۲۵) محکوم شناخته شد و چند روز بعد به فرمان شاه اعدام گردید (۲۶).

فرمانده پیشین، که در دوره شاه صفی یکی از پرنفوذترین امرا محسوب می‌شد، خیال کرده بود که هرگاه با خانواده او و طرفدارانش (عشایر و هواخواهان) به مقابل قصر شاه برود خواهد توانست عفو او را تحصیل کند (۲۷).

حکام یاغی و یا درباریان عالی مقام دیگر نمی‌توانستند به کمک طرفداران خود تقاضاهایشان را - در صورت لزوم به زور - به کرسی بنشانند.

اصلاحات شاه عباس اول قدرت صاحب منصبان را تا به جایی محدود کرده بود که آنها با اتباعشان دیگر برای سلسله صفوی و دوام مملکت هیچ خطری دربر نداشتند. شاردن می‌گوید «هیچ چیز مانع غلیان و بروز تلون مزاج آنها [پادشاهان] نمی‌شد، نه شرافت، لیاقت و پشتکار و نه خدمات به انجام رسیده». به اشاره‌ای آنها [مغضوبین] مایملک و زندگی خود را از دست

می‌دادند - و «همه اینها بدون هیچ نوع محاکمه‌ای، بدون اینکه به خود زحمتی بدهند و به تحقیق در موارد اتهام بپردازند» (۲۸). در میان بزرگان کشور وزیر اعظم، که علی‌القاعده رابطه‌ای نزدیک‌تر از سایر صاحب منصبان با شاه داشت، ظاهراً بیش از همه درباریان دیگر در معرض این خطر قرار داشت که قربانی خودرأیی شاه بشود. «شمشیر دموکلس دایماً بر بالای سر صدراعظم کشور آویخته بود» و این تعبیری است که کمپفر از این وضع متزلزل و عدم اطمینان به دست داده است (۲۹). دسیسه کاریها و دوز و کلکهای پنهانی درباریان، به خصوص خواجه‌ها و زنان ساکن حرم که می‌کوشیدند در امور عمومی مملکت دخالت کنند و اغلب مانعی سر راه اعمال و وظایف شاه ایجاد می‌کردند، از زمره اشکالات دیگری محسوب می‌شد که او با آن روبه رو بود. گاه می‌شد تصمیمهایی که در شورای مملکتی گرفته شده بود با اعمال نفوذ ملکه مادر و خواجه‌ها لغو می‌گردید (۳۰). در مآخذ فارسی و ایرانی این اتفاقات چندان انعکاسی نیافته است، تنها در گزارش سیاحان اروپایی است که ما چیزهایی درباره آن می‌شنویم.

در بین سه پادشاه صفوی، یعنی شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶/۱۶۶۷-۱۶۹۴) دو پیشخدمت مخصوص مهتر سیاهپوست در دربار بودند به نامهای آقا مبارک (۳۱) و آقا کافور (۳۲) که به نفوذی قاطع دست یافته بودند. بدین ترتیب شاه عباس دوم چه بسا که نصایح زیرکانه آقا کافور را که کاملاً سرسپرده وی بوده می‌پذیرفت (۳۳). اما چون به ندرت یکی از این غلامان اخته شده در شورای مملکت یا حتی در جلسات درباری حاضر می‌شد، نمی‌توان به آسانی ارتباطات دقیق و مناسبات بین اهل حرم و صاحب منصبان دربار را کشف کرد. بنابراین هنگامی که لله حمزه میرزا، پسر هفت ساله شاه عباس در شورای مملکتی علیه فرزند صغیر تحت سرپرستی خود برای انتخاب شاه جدید رأی داد و به جای وی شاهزاده صفی را به سلطنت برگزید (۳۴) باید واقعه‌ای غیر معمول روی داده باشد (۳۵).

اما دخالت روزافزون اهل حرم در امور کشوری، آن هم در حد اعلی مخاطره‌آمیز، تازه در روزگار شاهان بعدی صفوی اعمال شد (۳۶). هر چند سیاحان اروپایی، شاردن و کمپفر، مهتر را یکی از مهم‌ترین شخصیتها در دربار صفوی وصف می‌کنند (۳۷)، هیچ دلیل روشنی در دست

نیست که خواجه‌ها در دوران شاه عباس دوم، هم چون ایام پایانی سلطنت شاه سلیمان، دخالت قاطعی در امور دولت اعمال کرده باشند (۳۸). البته اولثاریوس آلمانی مهتر را در زمره کارمندان برجسته درباری یاد می‌کند، ولی این مطلب و مطالب دیگری از این قبیل را به علت دیدگاههای شخصی نویسندگان و پای‌بندی آنها به اوضاع و احوال روز نمی‌توان چندان معتبر شمرد (۳۹). اشاره تذکرة الملوك که از لحاظ زمانی بسیار پس از آن است البته این نکته را تأیید می‌کند، اما این منعکس‌کننده اوضاع و احوالی است که از لحاظ اجتماعی بسیار دگرگون شده است. طبق اظهار این مأخذ مهتر باید از درآمد فوق‌العاده زیاد «منظم» برخوردار باشد (۴۰). البته اینکه این امر را می‌توان در دوره شاه عباس دوم، که شصت سال پیش از آن بوده، معتبر دانست چیزی است که فعلاً روشن نیست.

هر چه از ارتباط وزیر اعظم با شاه کاسته‌تر می‌شد، وزیر اعظم بیشتر می‌کوشید با مهتر و هم‌چنین با سایر وابستگان حرم روابط حسنه برقرار کند. اغلب وی با خواجه‌ها که بلا مانع به اتاقهای درون حرم سرا راه داشتند (۴۱) به مذاکره می‌پرداخت. میرزاتقی وزیر اعظم، که روابط نزدیک او با مادر شاه مشهور بود، احتمالاً در این مورد بر جانشینان خود یک امتیاز داشت. او در دوره جوانی به علت داشتن رابطه با پسری، از خانواده‌ای معتبر و آبرومند، اخته شده بود و یا به گفته‌ای شخصاً خود را اخته کرده بود (۴۲).

هرگاه ما به گزارش سیاح و طبیعی دان آلمانی، یعنی کمپفر، اعتماد کنیم، وزیران اعظم دائماً در معرض تهدید به اعدام بوده‌اند، با وجود این در قرن یازدهم / هفدهم فقط معدود کسانی به فرمان شاه به قتل رسیده‌اند. از بین دوازده صاحب منصبی که در دوران شاه‌عباس اول، شاه صفی و شاه‌عباس دوم به این مقام رسیده‌اند، فقط دو تن اعدام شدند: میرزا محمد (۹۸-۸۹/۹۹۶-۱۵۸۸) (۴۳) و میرزا طالب‌خان (۴-۱۰۴۱/۵-۱۶۳۴-۱۶۳۱) (۴۴). اما در عوض بیشتر اتفاق می‌افتاد که آنها را به یکی از بقاع صفوی تبعید و یا صاف و ساده معزول می‌کنند (۴۵). گاه نیز آنها دوباره مقام پیشین خود را تصدی می‌کردند، مثلاً مانند خلیفه سلطان (۱۰۳۲-۱۰۴۲/۲۴-۱۶۲۳ تا ۱۶۳۲ و ۱۰۵۵-۱۰۶۵/۱۶۴۵-۱۶۵۴) (۴۶) و یا شیخ‌علی‌خان

زنگنه که قبلاً از او نام بردیم (۴۷).

از اغلب آنان به عنوان مردانی متدین و قانع یاد می‌شود که از سلطهٔ جو بی‌بندوباری حاکم بر دربار نفرت داشته‌اند و این خود موجب شده بود که به عزت و احترامشان نزد طبقات وسیع مردم به مقدار زیاد افزوده شود. بسیاری از آنان از سادات مورد احترام بودند، به زیارت بقاع متبرکه رفته بودند و یا با خاندان سلطنتی خویشاوندی داشتند (۴۸). با وجود این و شاید علی‌رغم این ناگزیر می‌شدند که گاه‌گاه توهینها و تحقیرهای شاه می‌پرست و هم پیاله‌های او را - اگر نمی‌خواستند در میخوارگیها و بی‌بندوباریهای ایشان شرکت جویند - تحمل کنند. شاردن تصویری زنده از بیداد و آزاری که از جانب شاه سیاه مست در حق وزیر اعظم متدین و متعبد او شیخ علی‌خان زنگنه اعمال شد به دست می‌دهد. شاه شراب به صورت وی پاشید و دستور داد ریش و سبیل او را که نشانه‌ای مرئی از زهد و دیانت او بود بزنند (۴۹). هنگامی که باز هم وزیر اعظم به امتناع خود ادامه داد و کاملاً از امور دولتی کناره جست، گویا شاه به استمالت از او پرداخت و با ارسال خلعتی کوشید دل او را به دست آورد.

وضع وزیر اعظم در قبال شاه با دیگر صاحب‌مقامان متفاوت بود، چون هرگونه امتناعی از فرمان شاه برای آنان مجازات مرگ دربر داشت. هر چند که پادشاهان اختیار جان و مال رعایای خود را داشتند و هیچ قانون و معیار اخلاقی اعمال ارادهٔ آنان را محدود نمی‌کرد، باز از این که وزرای اعظم خود را که سخت پایبند اجرای مقررات مذهبی بودند اعدام کنند و از این رهگذر علناً خود را ناقض شریعت بشناسانند خودداری می‌ورزیدند و «چه بسا که تعصب دینی وزیر اعظم بر جنون ارباب وی پیروز شده باشد» (۵۰).

می‌توانیم بپذیریم که تعصب دینی وزیر تنها علت این رفتار شاه نبوده است. حتماً وجود وزیر اعظم به لطف سخت‌گیریهایش در وصول مالیاتها و در برخورد با حکام ایالات برای شاه ضروری بوده است. اگر از زاویه‌ای دیگر به مطلب بنگریم می‌بینیم که بر ضرورت وجود وزیر اعظم از این لحاظ نیز افزوده می‌شد که چون وی ارتباط مستقیم با شاه (۵۱) داشت می‌توانست مقدار بسیاری از اخبار را به صورتی «تصفیه شده» به عرض پادشاه برساند (۵۲). همانطور که قبلاً

یادآور شدیم این ارتباط مستقیم در اواخر دوران صفویه در اثر دخالت اهل حرم محدود شد. اما در مورد اوایل دوران سلطنت شاه سلیمان این نکته هنوز صدق نمی‌کند.

درست در دوران همین شاه که چندان نمی‌خواست عنان امور مملکتی را خود در دست بگیرد، مانند سالهای نخستین حکومت شاه عباس دوم که هنوز صغیر بود، وزیر اعظم مجال اعمال نفوذ و قدرت بسیار داشت. سیاست وزرای اعظم در پنجاه سال بعد به تأکید این امر را اثبات می‌کند. دوبار وابستگان طایفه کرد زنگنه اداره امور مملکتی را به دست گرفتند: ۱۶۶۸/۱۰۷۸-۷۹ شیخ علی‌خان زنگنه و ۱۷۰۷/۱۱۱۸-۱۹ شاهقلی‌خان زنگنه. از این میان شیخ علی‌خان زنگنه برجسته‌تر بود. وی در وصول مالیاتها برای خزانه دولت نه تنها از خود شایستگی نشان داد، بلکه کوشید تا بر نفوذ و قدرت مقام وزارت اعظم در قلمرو اختیارات اداری بیفزاید. وی دائماً در تلاش بود تا خویشاوندان خود را به مشاغل برجسته دولتی منصوب کند، بدان نحو که «قسمت اعظم اداره کشور به دست طایفه صدراعظم دربار (یعنی وزیر اعظم) افتاد» که اعتباری به پایه اعتبار شاه یافته بود (۵۳). شاردن، همچون کمپفر، بدین لحاظ داوری خود را درباره قدرت واقعی حکومت در ایران چنین پایان می‌دهد که می‌گوید وزیر اعظم در کلیه امور مربوط به شاه درست مانند یک نایب‌السلطنه رفتار می‌کند، حتی می‌توان گفت که پادشاهان ایران فقط جنبه‌ای نمادین دارند و وزرای اعظم شاهان واقعی هستند (۵۴).

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا بر اقدامات وزیر اعظم در محدوده امور کشوری و درباری نظارت می‌شده است یا نه. وزیر اعظم به عنوان متصدی دیوان اعلیٰ عموماً بر دفترخانه‌های مختلف و ادارات محاسبات (سرکارخانه‌ها)، و هم چنین بر قلمرو خالصه‌ها و خاصه‌ها اشراف و نظارت داشته است (۵۵). همانطور که گفتیم همه اسناد می‌بایست به مهر او مهور شده و به تأیید او رسیده باشد (۵۶). تمام اسناد باید به شیوه‌ای پیچیده توسط کارمندان عالی‌مقام به ثبت می‌رسید و تأیید می‌شد تا وجوه دولتی و عواید خالصه‌ها را نتوان به سهولت مورد سوء استفاده قرار داد و غارت کرد (۵۷). در اینجا اگر بخواهیم همه مقررات و مهرهایی را که باید در کار ثبت و ضبط بر اسناد زد یادآور شویم کار به درازا خواهد کشید، گذشته از آن که قلمرو

مسئولیت و میزان وابستگی هر یک از کارمندان به صورت دقیق و کامل هنوز مشخص و روشن نشده است.

در ظاهر چنین است که وزیر اعظم از لحاظ اجرایی در قلمرو امور مالی دولتی باید به تأیید مستوفی الممالک نیاز داشته باشد (۵۸). مستوفی الممالک نه تنها بر اداره امور مالی مملکت نظارت داشت، بلکه بنابر مسؤلیتی که از بابت شغل به عهده او بود می‌بایست امور مالی اداره خالصه‌ها را هم زیر نظر بگیرد، زیرا برای مدیر اداره محاسبات دربار، یعنی مستوفی خاصه و هم چنین مدیر کارگاههای درباری یعنی مستوفی ارباب تحویل پول حواله می‌کرد (۵۹). اظهار نظری از شاردن برای نیمه دوم قرن یازدهم / هفدهم این نکته را تأیید می‌کند. وی مستوفی الممالک را «رئیس کل همه دفترخانه‌ها» می‌نامد (۶۰). در وقایع نامه‌های دوران شاه عباس دوم فقط اشارات مختصری درباره رویدادهای مربوط به امور مالی و مدیران آنها دیده می‌شود. بدین ترتیب ما تاکنون فقط از دو مستوفی الممالک و یک مستوفی خاصه شاهدهی در دست داریم (۶۱). از آن گذشته کارمندان سرکار خالص^۱ (۶۲) که ثبت اسناد مربوط به کارمندان دربار و سربازان سلطنتی را به عهده داشتند زیر نظر مستوفی الممالک کار می‌کردند. هر چند مستوفی الممالک اقلأ در قلمرو امور مالی مقامی اصلی به عهده داشت، مع هذا تردید است در این که وی نظارتی را که به عهده داشته به دقت اعمال می‌کرده است. به همین ترتیب هم ناظر امور مالی یعنی ناظر دفترخانه همایون (۶۳) در اعمال مسؤلیت ناشی از شغل خود آزاد نبوده است. این دو کارمند نیز مانند تمام کارمندان دیگر از جانب وزیر اعظم منصوب می‌شده‌اند و بنابراین وزیر اعظم نیز می‌توانسته آنها را معزول کند. مستوفی الممالک - همین مطلب در مورد ناظر دفترخانه همایون نیز صدق می‌کند - در خارج از محدوده وظیفه خود نمی‌توانست در برابر وزیر اعظم قد علم کند. این هر دو صاحب منصب مالی معمولاً یا از میان مردم برخاسته بودند و به عنوان «ارباب قلم» در میان ایل و تبار خود طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشتند و یا قدرتهای پلیسی و نظامی از آنها حمایت می‌کرده است.

۱- در متن اصلی به همین صورت آمده است.

با این وجود قدرت وزیر اعظم در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او بلامعارض هم نبود. در اثر اصلاحات شاه عباس اول بر شمار ملازمان، کارمندان دریاری و سربازانی که مستقیماً به شاه وابسته بودند افزوده شد. در دورهٔ اعقاب او املاک خالصه باز هم توسعهٔ بیشتری یافت (۶۴). پس الزاماً به همراه آن اهمیت و وسعت مسؤولیت ناظر کل کارگاه‌های سلطنتی، ناظر بیوتات، فزونی گرفت. ناظر بیوتات در آغاز تنها بر قسمتی از کارگاه‌ها اشراف داشت، ولی در پایان دوران سلطنت شاه عباس دوم وی بر ادارهٔ خاصه‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای اعمال می‌کرد (۶۵).

فعالیت اصلی ناظر بیوتات، که از لحاظ درجه در رأس کارکنان دریاری قرار داشت، در ادارهٔ کارگاه‌های سلطنتی بود (۶۶). این کارگاه‌ها به علت پرداخته‌ایشان نه تنها در دولت صفوی بلکه در زندگی عمومی هم عامل مهمی به شمار می‌آمدند. غیر از این شغل، ناظر بیوتات در کلیهٔ اموری که با منافع شاه تماس پیدا می‌کرد حق اظهار نظر و یا دست کم حق بازرسی داشت. بدین ترتیب وی قاعدتاً در قبال خزانه‌دار دریار (صاحب جمعی خزانهٔ عامره) در موارد خاص دارای حق صدور دستور بود (۶۷). ناظر بیوتات با وزیران مأمور در خالصه‌ها رابطه‌ای بسیار نزدیک داشت، زیرا این مناطق موظف بودند قسمت اعظم مواد خام مورد نیاز کارگاه‌ها را تحویل دهند. رسیدگی به امور سفیرانی که به دریار می‌آمدند نیز از جمله وظایف او بود. برای مهمانان خارجی معمولاً بر حسب مقام و اهمیت آنها نماینده‌ای از طرف دولت یا دریار تعیین می‌شد که به کارهایشان رسیدگی کند و به او مهماندار می‌گفتند که معمولاً آجودانی بود به نام یساول صحبت. اما نظارت بر کار سرپرستی اینان به عهدهٔ ناظر بیوتات و وزیر اعظم بود (۶۸). وزیر اعظم در معامله و مذاکره با بازرگانان و شرکتهای تجاری نقش اساسی و رهبری داشت و این نکته از نامه‌ها و گزارشهای شرکتهای تجاری هلندی و انگلیسی مستفاد می‌شود (۶۹).

از دلایل مهم نفوذ روزافزون ناظر بیوتات به دو نکته دیگر اشاره می‌شود: ملاقات روزانه با شاه و سود سرشاری که از عوارض و پرداختهای هنرمندان، کارمندان و پیشه‌وران زیر نظر خود عاید وی می‌شد (۷۰). دیگر این که چون قاعدتاً مدت استخدام در کارگاه‌ها و سایر تأسیسات دریاری یک ساله بود، وی می‌توانست هر وقت بخواهد حقوقها را بالا ببرد و یا پایین آورد. «پس

تعجبی ندارد که همه صاحبان چنین مشاغلی (۷۱)، هنگامی که مدت استخدامشان نزدیک به پایان است با دستهایی پر از طلا به خدمت سرپرست دربار، ناظر بیوتات برسند (۷۲).»

ظاهراً وی در برابر کارمندان فرودست نیز رفتاری از این گونه داشته است، زیرا می‌توانسته به رأی و نظر خود آنان را عزل و نصب کند. مع‌هذا دولت در این مورد تا اندازه‌ای وضع را کنترل می‌کرده است.

حکام، وزیران ایالات و یا حتی امیران ذی نفوذ نیز به علت رابطه‌ای که ناظر بیوتات با شاه داشت به او وابسته بودند و می‌کوشیدند با دادن هدایا نظر مرحمت او را جلب کنند (۷۳). گویا حتی پیش آمده است که شاه تحت تأثیر پیشنهادها و رأی و نظر او به نصب بلندپایه‌ترین امیران اقدام کند (۷۴). ارتشاء که مانند شغل فروشی در بین طبقات بالا به خصوص رواج فراوان داشته به ناظر بیوتات امکانات فراوان می‌داد که در عرصه‌های گوناگون زندگی عمومی و اجتماعی اعمال نفوذ کند.

در اوایل دوران حکومت صفوی هنوز شغل ناظر بیوتات به اندازه قرن یازدهم هجری واجد اهمیت نبود. در آن اوقات گویا حتی امرای قزلباش نیز به این کار منصوب می‌شده‌اند (۷۵). از هنگام سلطنت شاه عباس اول اینان از صفوف غلامان سلطنتی گرجی برگزیده می‌شدند و یا اصل و نسب ایرانی داشتند. به هر تقدیر در دوره شاه عباس دوم هیچ امیر قزلباشی به این سمت به کار گمارده نشد. در اصل و نسب سومین ناظر بیوتات به نام صفی قلی بیگ، که از ۱۶۵۴/۱۰۶۴/۵ به جای محمدبیگ که به وزارت عظمی رسید به روی کار آمد، تردیدی وجود دارد. در مآخذ مربوط به این دوره اغلب از کسی نیز به نام صفی قلی بیگدلو (شاملو) ذکری هست که احتمالاً می‌تواند همان ناظر بیوتات باشد. ولی نسبت بیگدلو را در ارتباط با ناظر بیوتات در هیچ کجا نمی‌توان دید (۷۶)، بدان صورت که می‌توان پذیرفت سخن از دو شخص متفاوت به میان است.

ناظر بیوتات هم مانند وزیر اعظم به صورت رسمی زیر نظر وزیر خود قرار داشت (۷۷). اما این نظارت در عمل چندان زیاد اعمال نمی‌شد. از لحاظ دستگاه دولت بیشتر اهمیت داشت

که وزیر اعظم در امور مربوط به سلطنت زیر نظر باشد (۷۸). وزیر اعظم مشترکاً با ناظر بیوتات امور مالی و اقتصادی ناظران ولایتها، پیشکاران خاصه‌ها و سایر «مستخدمین شاه» (Commis du Roi) را زیر نظر داشت. اینکه به اعتقاد شاردن از این رهگذر عامه مردم در برابر استعمار غیر موجه وزرا در مناطق خالصه حفظ و حراست شده باشند، مطلبی است که باید آن را مسکوت گذاشت (۷۹). مشابه با آنچه گفته شد ناظر بیوتات «برای حفظ منافع شاه» (۸۰) شیوه اداره وزیر اعظم را کنترل می‌کرد و زیر نظر داشت. این نظارت متقابل جنبه‌ای منظم و نهادینه شده نداشت و بیشتر مربوط می‌شد به مقام و منزلت شخصی صاحب منصب در دربار و رابطه وی با شاه (۸۱). مقام اول وزیر اعظم در محدوده سلسله مراتب دولت صفوی در قرن یازدهم / هفدهم پس از مرگ شاه عباس اول هرگز به صورتی جدی مورد مخاطره قرار نگرفت. هر چه بیشتر شاه عباس دوم با افزایش سن به امور مملکتی و اداری رسیدگی می‌کرد و هر چه بیشتر در تصمیمهای سیاسی شرکت می‌جست، به همان نسبت از دخالت آزادانه وزیر اعظم در کارها، مثلاً آن گونه که در سالهای اولیه سلطنت شاه میرزا تقی در ضبط و ربط امور دست داشت، کاسته می‌شد.

از طرف دیگر برای سالهای پنجاه میلادی می‌توان شاهد نفوذ بیشتر ناظر بیوتات در دربار بود. شاردن به ذکر موردی از این دوران می‌پردازد که می‌توان آن را تا حدودی نمونه رابطه متشنج بین وزیر اعظم و ناظر بیوتات به حساب آورد. یکی از سوگلیهای شاه که متأسفانه نام او ذکر نشده، در امور مربوط به وزیر اعظم دخالت ورزیده بود (۸۲). احتمال دارد که پای محمدبیگ ناظر مشهور بیوتات در این ماجرا در میان باشد که مردی بود بی ملاحظه و بسیار جاه‌طلب. این خیاطزاده تبریزی از برکت ذهن فعال و ظاهر برازنده خود به سرعت به مقام بالا رسیده بود. با مساعدت الله‌ویردی خان میرشکار دربار وی در سال ۱۰۶۲/۱۶۵۱ به مقام ناظر بیوتات املاک خاصه منصوب شد (۸۳). سه سال بعد به جانشینی خلیفه سلطان وزیر اعظم رسید (۸۴). این صاحب منصب و میرزا تقی در دوره سلطنت شاه عباس دوم از زمره شخصیت‌های برجسته دولت صفوی به شمارند. در دوره صدارت وی باز از تلاش بسیار برای

محدود کردن نفوذ زیاد ناظر بیوتات فروگذار نشد.

از توصیفهای شاردن و سایر سیاحان شاید بتوان به این نتیجه رسید که وی در کنار وزیر اعظم دومین فرد مقتدر در تمام امور دولت بوده است. مع هذا شاید تأکید بر این نکته بدین علت بوده است که بازرگانان و سیاحان اروپایی بسیار با وی سر و کار داشته‌اند و در نتیجه قلمرو فعالیت او را بهتر از قلمرو وزیر اعظم یا یک نفر دیگر از بزرگان درباری می‌شناخته‌اند.

هر چند کاملاً آشکار است که با تجدید سازمان نیروهای مسلح در دوره شاه عباس اول و ساختار جدید نظامی و اجتماعی که از لوازم آن به شمار می‌رود وضع متفوق پیشین قزلباشهای ترک‌نژاد در دولت از بین رفته بود (۸۵)، باز هم نظامیان یکی از عناصر حامی حکومت در میان طبقات ممتاز محسوب می‌شدند. در کنار فرمانده گاردسواران (قورچی‌باشی) فرماندهان سایر قسمتهای ارتش، غلامان شاهی (قوللرها)، تفنگچیها و در اوایل سلطنت شاه عباس دوم حتی توپچیها مقامات اول را در سلسله مراتب درباری احراز می‌کردند. از سفرنامه‌ها البته ما به چیزهایی درباره ترتیب جلوس در جلسه‌های درباری پی می‌بریم؛ اما از آنها تصویری دقیق و کافی درباره ترتیب درجات به دست نمی‌آید. نظر لطف شاه، غیبت یا مرگ یک صاحب منصب و یا بلا متصدی بودن یک شغل همواره بر ترتیب جلوس در این جلسه‌ها تأثیرگذار بوده‌اند. هرگاه امیران مانعی برای حضور داشتند، حتی جانشینی از طرف خود می‌فرستادند (۸۶).

در سلسله مراتب، فرمانده گاردسواران (قورچی‌باشی) به طور رسمی پس از وزیر اعظم قرار می‌گرفت (۸۷) و جایگاه او در جلسه‌های درباری نیز مؤید این امر است. در شورای دربار و دولت نیز که از ارکان دولت (۸۸) و سایر بزرگان تشکیل می‌شد این سه مقام نظامی در شمار شخصیت‌های تعیین کننده بودند. این شورا در دوره حکومت‌های موقت و یا به هنگام برگزیدن پادشاهی جدید بیش از مواقع عادی اهمیت می‌یافت (۸۹). در دوره شاه عباس دوم این شورا به ریاست وزیر اعظم برپا می‌شد. از عباسنامه چنین بر می‌آید که منشی مخصوص دولت (واقعه نویس)، سرپرست دیوان عدالت (دیوان بیگی) و رئیس کل تشریفات دربار (ایشیک آقاسی‌باشی) در این شورا شرکت می‌جستند؛ گاهی نیز بر تعداد شرکت‌کنندگان افزوده می‌شد و

صدر و یا یکی دو نفر از کارمندان عالی مقام هم در آن مشارکت می‌کردند (۹۰). برحسب اخبار مندرج در وقایع‌نامه‌ها یکی از وظایف اصلی این شورا رسیدگی به شکایاتی بود که از طرف مردم بر علیه کارمندان و الامقام و حکام عنوان می‌شد. به محض اینکه شورا درستی شکایات را تأیید می‌کرد، شاه فرد متهم را به کیفر می‌رساند. در عوض هرگاه فرد خاطی مورد بی‌مهری شاه واقع شده بود و یا مدرک جرم از همان ابتدای شکایت به وضوح بر علیه وی بود دیگر «ارکان دولت» به تحقیقات نخستین و اولیه دست نمی‌زدند. شخص شاه خود به صورت مستقیم کیفر در خور او را مقرر می‌کرد. از مآخذ ایرانی هیچ بر نمی‌آید که آیا شورای دولتی نیز همین وظایف را به عهده داشته و یا می‌توانسته است در موارد عمومی مورد مشورت قرار گیرد. صاحب‌مقامان هر روز در کشیک خانه قصر سلطنتی جمع می‌شدند تا در آنجا به شور در مسایل مهم پردازند. اما شاردن تأکید می‌کند که این کار به معنای شورای دولتی رایج در کشورهای اروپایی نبوده است (۹۱). شاه بنا بر پیشنهاد های وزیر اعظم و یکی از صاحب‌منصبان مورد احترام خاص خود تصمیم می‌گرفت. اغلب برخی از امیران از سواری روزانه شاه استفاده می‌کردند و پرسشهایی را که داشتند با او در میان می‌گذاشتند و دستور می‌گرفتند.

جلسه‌های رسمی درباری به گفته کمپفر و دیگران مخصوص بحث درباره امور مهم دولتی و سپردن مشاغل بود (۹۲). در این جلسه‌ها گرفتن تصمیمهای مهم میسر نبود زیرا تشکیل آنها به صورت منظم انجام نمی‌گرفت و دیگر آنکه شرکت‌کنندگان در آن بسیار بودند.

جلسه‌های شورای دولتی تا هنگامی که شاه عباس دوم نابالغ و در امور مملکتی بی‌تجربه بود به وزیر اعظمی پر قدرت مانند میرزاتقی و یا دشمن او جانی‌خان، فرمانده سواران، به اندازه کافی امکان می‌داد که معارضان نامطلوب خود را از سر راه بردارند.

مثلاً در اختلاف بین ایشیک آقاسی باشی حیدر بیگ ایواوغلی و میرزا تقی وزیر اعظم، حکم محکومیت ایشیک آقاسی باشی بدون اینکه تحقیقات بدوی از طرف «ارکان دولت» انجام گرفته باشد از جانب شاه صادر شد (۹۳). ولی در مورد میرفتاح که تفنگچی آقاسی بود، وزیر اعظم، قورچی باشی، ایشیک آقاسی، دیوان بیگی و سایر بزرگان صاحب نفوذ گرد آمدند و

درستی شکایت را تصدیق و تأیید کردند(۹۴).

سمت قورچی‌باشی معمولاً به یکی از امیران و اگذار می‌شد که از وابستگان یکی از قبایل بزرگ ترک‌نژاد بود. در دوره شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴/۱۵۲۴-۱۵۷۶) اکثر فرماندهان و یا سایر مقامات عالی‌رتبه دولتی از ایل افشار بودند(۹۵)، ولی در دوره دو جانشین وی امیران استاجلو و شاملو به خصوص پیشی گرفتند(۹۶).

در دوره شاه عباس اول وضع دیگرگون شد. تا ثلث اول سلطنت شاه صفی عیسی‌خان بیگ که با خاندان سلطنتی خویشاوندی سببی داشت شغل قورچی‌باشی را به عهده گرفته بود(۹۷). جانشین وی چراغ‌خان، یکی از اعقاب شیخ زاهد گیلانی(۹۸) نیز به هیچ یک از ایلهای متنفذ بستگی نداشت(۹۹).

جانی‌خان که یکی از نمایندگان ایل شاملو بود، باز به این سمت دست یافت(۱۰۰). هنگامی که در سال ۱۰۵۵/۱۶۴۵ وی به سبب قتل میرزا تقی وزیر اعظم معدوم گردید به فرمان شاه دیگر از تعقیب و آزار افراد عشیره او جلوگیری شد(۱۰۱). هم جانشین او مرتضی‌قلی‌خان(۱۰۲) و هم خان حسینقلی‌خان که در سال ۷۵- ۱۰۷۴/۱۶۶۴ به کار منصوب شد از اتباع این ایل بودند(۱۰۳). حق تقدم ایل شاملو در احراز مقام یاد شده توسط مرتضی‌قلی‌خان، یکی از امیران ایل قاجار، در فاصله سالهای ۱۰۵۹/۱۶۴۹ و ۵- ۱۰۷۴/۱۶۶۴ از بین رفت(۱۰۴).

هر چند که لابد بین خانواده‌ها و یا ایلهای دست‌اندرکار قزلباش خصوصتهایی وجود داشته است و این خصوصتها هم در تقسیم مشاغل از طرف شاه بی‌تأثیر نبوده است، ما هیچ شاهدهی در دست نداریم که بروز رقابت‌های جدید بین قاجارها و شاملوها در سقوط آن امیر تأثیرگذار بوده است.

هرگاه قورچی‌باشیها به جنایتی متهم می‌شدند، بدون دخالت شورای دولتی، به فرمان شاه یا به زندان می‌افتادند و یا به مرگ محکوم می‌گردیدند. چون مآخذ بومی درباره عللی که منجر به سقوط اینان شده فقط به کلی بافی می‌پردازند و زد و خورد‌های خونین بین هر یک از

قبایل قزلباش به روزگاران گذشته بر می‌گردد، بنابراین ما فقط می‌توانیم اشکالات شخصی موجود بین اینها و شاه را به عنوان دلیل بپذیریم. همچنین تنشهای روزافزون بین قزلباشان و غلامان را که در پایان دوران صفوی بروز کرده بود نمی‌توان از آن استنباط کرد (۱۰۵).

شاردن تصویر تیره و تاری از اواخر دوران سلطنت شاه عباس دوم در مورد آشتی ناپذیری غیرقابل التیام قشروهای قدیمی و مستقر فئودال و غلامان شاهی به دست می‌دهد: «گرجیانی که حکمران شده‌اند از آنجا که تقریباً همه در اصل غلام و برده بوده‌اند و از کار حکومت بی‌اطلاع‌اند، مورد نفرت شدید ایرانیان مخصوصاً آنها که قدیمی‌ترند قرار دارند. زیرا این غلامان گرجی در کشور تازه به دوران رسیده‌اند (۱۰۶).

در آغاز سلطنت شاه عباس دوم در بین امیران درباری (۱۰۷) فقط پنج امیر قزلباش داشت: قورچی‌باشی، امیر آخورباشی، توپچی‌باشی، تفنگچی آقاسی و ایشیک آقاسی‌باشی. کلیه مقامات دیگر درباری و دولتی را بیشتر غلامان شاهی گرجی‌نسب یا ایرانیان اشغال کرده بودند. شاملوها در تمام مدت سلطنت مقام ایشیک آقاسی‌باشی را در اختیار داشتند (۱۰۸).

بعدها از جغتاییها بین کارمندان دربار و دولت بسیار دیده می‌شوند. آنها از طریق ایشیک آقاسی‌باشی حرم (۱۰۹) و تفنگچی آقاسی به مقامات با نفوذ دربار دست یافته بودند. تفنگچیهای بی‌بی که از بین خود ایرانیها برگزیده شده بودند، به نوعی هسته اصلی قشون را تشکیل می‌دادند و ضمناً در دربار در موكب شاهانه و گردشهای سواره و نیز به عنوان پوشش نظامی به کار گرفته می‌شدند. اینها در سالهای ۶۰ زیر نظر قلندر سلطان چوله که از امیران جغتای بود قرار داشتند (۱۱۰). پس از درگذشت وی بوداق سلطان (۱۱۱)، احتمالاً فرزند امیر پیشین، این شغل را به دست آورد، و نه آنگونه که به علت نسب و ترکیب این بخش از قوای نظامی گمان می‌برند، یکی از غلامان شاهی.

تا آنجا که منابع و مآخذ غیرکافی اجازه می‌دهند می‌توان گفت که در عهد شاه‌عباس دوم مقداری از مشاغل مهم برای خانواده‌ها و قوم و خویشهای معینی چه در بین قزلباشها و چه در بین غلامان شاهی در نظر گرفته می‌شده است. از این قبیل اند مقامهای ایشیک آقاسی،

تفنگچی آفاسی، امیرشکار باشی، امیر آخورباشی و سفره‌چی باشی (۱۱۲). بعضی از خانواده‌ها فقط برای مدتی معین شغل «خودشان» را از دست می‌دادند، ولی بعدها باز ما یکی از اعضای آن خانواده را در همان مقام یا مقامی نظیر آن می‌بینیم. انباشت مشاغل، اعدام یکی از افراد خانواده، و همچنین ابراز لیاقت غلامانی که بلندپرواز و پیشتاز بودند گاه الزاماً موجب چنین وقفه‌هایی می‌گردید. این که آیا در این امر می‌توان آثاری از بخشیدن مقامها و مشاغل به صورتی موروث مشاهده کرد امری است که متأسفانه در این موضع نمی‌تواند مطرح شود. غلامان شاهی (قوللر) یاد شده از لحاظ نظامی برای قورچیها و همچنین سربازهایی که توسط حاکمان ایالات به کار گرفته می‌شدند در حکم ضد وزنه‌ای بودند. هر چند که تعداد آنها از جانب سیاحان اروپایی با تفاوت قابل ملاحظه‌ای یاد شده است، شمار غلامان را می‌توان ۱۰,۰۰۰ تن برآورد کرد (۱۱۳). تعداد قورچیان حدود ۶,۰۰۰ نفر (۱۱۴) و تفنگچیان حدود ۱۲,۰۰۰ نفر بوده است (۱۱۵). شعبه‌ها و واحدهای بیشتری از این هر دو نیرو در ایالات مستقر بودند (۱۱۶). غلامان سلطنتی (قوللرها) به علت اخلاصی که به صفویان می‌ورزیدند مورد توجه خاص شاه قرار داشتند و هیچ به نظر نمی‌آید که هرگز موجب ایجاد ناراحتی و مشکلی شده باشند. هنگامی که در طغیان جانی خان قورچی باشی، در مدتی کوتاه خطر هرج و مرج آشکار شد و به نظر آمد که خون وزیر اعظم پایمال شده است، فرمانده غلامان قاطعانه جانب شاه مردّد را گرفت و سرکشیهای بعضی از امیران ناراضی قزلباش از آن پس بسرعت سرکوب گردید.

فرماندهان غلامان که گاهی لقب «ینی چریهای ایران» هم به آنها می‌دادند از زمره صاحب منصبانی بودند که نقش رهبری داشتند. خانواده‌های آنان همواره در کار تأمین و برپا نگه داشتن نظم داخلی مملکت و در خدمتگزاری به خاندان سلطنتی ابراز لیاقت می‌کردند. الله‌ویردی خان که قبلاً از او نام برده شد از همه آنها مهمتر بود و تا هنگام مرگ همواره مورد مرحمت شاه عباس قرار داشت و هیچ گاه قدرت نظامی خود را بر علیه وی به کار نینداخت. در حالی که امپراتوری عثمانی در اثر قیامهای ینی چریها از نظر سیاست داخلی سخت دچار بحران شد، قوللرها در تمام طول قرن یازدهم / هفدهم پشت و پناه اصلی پادشاهان صفوی بودند.

غیر از دو نیروی یاد شده، شاه عباس اول در ابتدای قرن یازدهم قمری نیروی توپخانه‌ای هم زیر نظر فرماندهی خاص به نام توپچی باشی تأسیس کرد. پس از تأسیس این نیرو بود که وی امکان یافت استحکامات بغداد و ایروان و تعداد دیگری از مواضع مستحکم را از چنگ عثمانیها بیرون بیاورد. در لشکرکشیهای بر علیه عثمانیها و ترکمنها سپاه چند صد توپ را به همراه می‌برد (۱۱۷)، که قسمت اعظم آنها را نوعی توپ صحرائی تشکیل می‌داد. بسیاری از متخصصین اروپایی توپخانه و تعداد کثیری توپچی برای ساختن و به کار بردن توپ استخدام شده بودند (۱۱۸). در ایام صلح توپها را در قورخانه‌های پراکنده مملکت، و بیشتر در اصفهان، مشهد، نیشابور و تبریز نگاه می‌داشتند (۱۱۹).

هر چند نخستین شواهد از بروز انحطاط در سپاه، که نیروی توپخانه هم از آن مصون نبود، از زمان شاه صفی به چشم می‌خورد، باز تا پیش از سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸، یعنی سال باز پس گرفتن قندهار آثار آن نظرگیر نبود. هم شاه صفی و هم شاه عباس دوم از طرحهای خود برای لشکرکشی بر علیه قلاع افغانی و سرزمینی که در پس آنها قرار داشت هرگز دست برنداشته بودند. اما چنین اقدامی فقط با در اختیار داشتن توپخانه‌ای کارا و سریع‌العمل امکان داشت، زیرا قندهار در آن روزها در شمار نیرومندترین و مجهزترین استحکامات جهان اسلام شمرده می‌شد (۱۲۰). اولتاریوس که مانند شاردن و کمپفر (۱۲۱) در سفرهای خود به ایران توپهای غنیمت گرفته شده از پرتغالیها را، که پس از فتح هرموز (۲-۱۰۳۱/۱۶۲۲) به اصفهان، لار و سایر جاها فرستاده شده بود، به کزات دیده بود ظاهراً چندان به قدرت آتش آنها اعتماد نداشته است می‌گوید: «ولی اگر کسی از جلو دهانه عبور نکند، می‌تواند از آن در امان باشد» (۱۲۲). این توپها بیشتر به درد زینت می‌خوردند تا هدفهای جنگی. ظاهراً سیاحان از محمل نگهداری توپها و قورخانه‌ها در شهرهای مختلف بازدید نکرده بودند، به نحوی که از گفته‌های آنها تصویر روشن و درستی از وضع توپخانه حاصل نمی‌شود.

اظهارات یورگن اندرین آلمانی (۱۲۳) که در سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸ به عنوان توپچی (افسر جزء) در جانب ایرانیان در جنگ قندهار شرکت جسته بود جالب توجه‌تر است. در قورخانه

مشهد «پنج قطعه بزرگ فلزی دیدم که در مشهد ریخته شده بودند؛ چنین چیز فلزی به این بزرگی در تمام عمر ندیده‌ام. دو تا از آنها که از بقیه بزرگ تر بودند گلوله‌های آهنی ۹۰ پاوندی، دو تا کوچک تر از آنها ۶۴ پاوندی و پنجمی ۴۸ پاوندی شلیک می‌کردند» (۱۲۴). حصارها و برجهای قندهار از پس گلوله باران این توپهای سنگین برنمی‌آمدند (۱۲۵).

پس از لشکرکشی پیروزمندانه دیگر به توپهای مخصوص محاصره تا چند ده سال نیازی نبود و خدمه توپ باز از کار مرخص شدند. وضع نظامی ایران در قبال همسایگان در ایام بعد همچنان مستقر و پابرجا بود. توپخانه صحرائی اهمیتی پیشین خود را از دست داد. در اقدامهای مختصری که علیه ازبکها و تاتارهای غارتگر انجام می‌گرفت دیگر توپ مصرف درستی نداشت. پس از مرگ حسین قلی بیگ توپچی باشی (۱۲۶) در سال ۶-۱۰۶۵/۱۶۵۵ به گفته شاردن گویا کل نیروی توپخانه منحل شده باشد (۱۲۷). هیچ یک از وقایع نامه‌های فارسی در این باره چیزی نمی‌گویند. در همین سال ۶-۱۰۶۵/۱۶۵۵ به دستور شاه عباس دوم واحدی جدید از توپخانه تأسیس یافت. توپهای آهنی سبک وزن را - احتمالاً شمخال - بر اژده قرار دادند و آنها را با زنجیر به یکدیگر متصل کردند تا بدین ترتیب از آنها یک خط دفاعی محکم ایجاد کنند (۱۲۸). هر چند ما نمی‌دانیم که این توپخانه زیر نظر چه کسی انجام وظیفه می‌کرده، ولی این خود تا اندازه‌ای حاکی از علاقه شاه برای این نوع سلاح است. اما گویا بر حسب گزارش اروپاییها در همان سال دیگر از وجود این واحد اثری برجا نبوده است.

این دیگر اکنون واقعیتی شناخته شده است که پادشاهان صفوی به علت صرفه‌جویی (۱۲۹)، مشاغل درباری و یا مشاغل حکام را برای مدتی کوتاه‌تر و درازتر بلامتصدی می‌گذاشتند. اما این بدان معنی نیست که آن ادارات یا نهادها منحل شده باشند. بلکه باید گفت که واحد توپخانه باید بدون تقلیل همچنان به وجود خود ادامه داده باشد. زیرا هنگامی که چند تنی از بزرگان طایفه اوسمی (۱۳۰) بر ضد سلطه فائده ایرانیان طغیان کردند، شاه ناچار شد قوایی برای مجازات آنها به سرپرستی بیگ بزرگ شیروان، حاجی منوچهرخان، به مقابله با اهالی سرکش داغستان گسیل دارد (۱۳۱). در نیروی اعزامی ضمناً دو هزار توپچی و تفنگچی با

تعدادی متناسب توپ وجود داشت که زیر نظر علی قلی بیگ، توپچی باشی جلو، انجام وظیفه می‌کرد (۱۳۲). در عین آنکه عباسنامه تنها از «توپخانه شاهی» سخن می‌گوید (۱۳۳) در خلد برین اشاره‌ای آشکار هست به وجود یک واحد مستقل توپخانه، (سرکار توپخانه) (۱۳۴). متأسفانه دیگر از این علی قلی بیگ هیچ خبری نیست. این نکته روشن نیست که آیا وی زیر نظر امیر درباری دیگری فعالیت می‌کرد و یا شغلی مستقل را در تصدی خود داشت (۱۳۵). مراد بیگ توپچی باشی که در زمان شاه صفی این شغل بدو منتقل شده بود تا سال ۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ نیز زندگی می‌کرد (۱۳۶). احتمال دارد که وی به علت کبرسن یا علل نامعلوم دیگری حتی پیش از مرگ نیز از تصدی این شغل دست کشیده باشد؛ زیرا در جنگهای قندهار در سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ قلندر سلطان چوله جغتای تفنگچی باشی مسؤولیت آماده سازی و حمل توپهای لازم را به عهده داشته است، هر چند که نام مراد بیگ نیز در زمره افسران شرکت کننده در جنگ ذکر شده است. قلندر سلطان حتی در سال ۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ هم علاوه بر فرماندهی تفنگچیان رهبری واحد توپخانه را نیز در عهده داشته است (۱۳۷). هنگامی که پس از یکی دو سال فرزند وی بوداق سلطان را به فرماندهی تفنگچیان گماشتند، باز بار این مسؤولیت مضاعف از دوش وی برداشته شد. شغل تفنگچی باشی ظاهراً در بدو امر بلامتصدی بوده است. در هر حال در بین امیرانی که در مجمع تاجگذاری شاه سلیمان شرکت داشتند از توپچی خبری نیست (۱۳۸). هجده سال بعد باز کمپفر از این شغل نام می‌برد، اما یادآوری می‌کند که «نه از نظر وسعت و نه از لحاظ خاص دیگری قابل ملاحظه نیست» (۱۳۹). انحلال قطعی این نیرو ظاهراً در دوره شاه سلیمان روی داده است. همه کوششهای جانشین وی شاه سلطان حسین برای تجدید سازمان نیروی توپخانه دیگر دیر هنگام بود و نتوانست از سقوط و زوال عمومی پیشگیری کند (۱۴۰).

کمپفر به هنگام توصیف توپخانه ایران ضمناً می‌گوید که توپچی باشی بر نیروی دریایی هم فرمان می‌رانده است و هر وقت کار به نبرد دریایی می‌کشیده امیرالبحر نیز می‌شده است (۱۴۱). ایرانیان در هر حال در آن روزگار سفاین جنگی قابل ذکری در اختیار نداشتند و اگر از چند قایق ماهی‌گیری در دریای خزر صرف‌نظر کنیم باید بگوییم که از کشتیهای تجاری کارا نیز

خبری نبوده است. خلیج فارس از ابتدای این قرن بدواً زیرسلطه کشتیهای پرتغالی و از آن پس سفاین انگلیسی و هلندی بود که در راههای منتهی به انبارهای موقت هندی و آسیای جنوب شرقی و همچنین موقوفهای شرکتهای تجاری اروپایی رفت و آمد می‌کردند. حتی شاه عباس اول که تشنه انجام دادن اصلاحات بود و امام قلی خان حاکم منصوب او ناچار شدند که به هنگام تصرف جزیره هرموز از کمکهای سفاین انگلیسی به فرماندهی کاپیتن ودال^۱ بهره گیرند (۱۴۲). در ایام بعد نیز هیچ کوشش جدی برای ساختن کشتیهایی که در دریا کارایی داشته باشند به عمل نیامد. علاقه شاه و وزیرانش برای دریانوردی علی‌رغم اهمیت روزافزون خلیج فارس به عنوان محلی برای تجدید بازرگاری بین اروپا و هندوستان و به عنوان ناحیه‌ای اصلی برای صدور ابریشم ایران همچنان اندک ماند. وضع مشکل آمد و شد از جنوب غرب کشور، نبود بنادر طبیعی (۱۴۳) و نیز نقصان چوبهای مناسب در این منطقه مانع اجرای طرحهای کشتی‌سازی بود. هنگامی که شاه در ۹-۱۰۶۸/۱۶۵۸ تصمیم گرفت با یک واحد بزرگ تفنگچی در جنگهایی که در هند بین وراث درگیر شده بود دخالت کند و خواست از راه دریا و از طریق بندرعباس سرباز به هندوستان بفرستد باز ناگزیر شد از شرکتهای بازرگانی اروپایی کمک بخواهد (۱۴۴).

وضع هنگامی که در سالهای ۶۰ قزاقها با دزدان دریایی همدست خود در کشتیهای تندرو به کرات به دریای خزر آمدند و به ایالات مازندران و گیلان دستبرد زدند وخیم تر شد. مردم در برابر این غارتگریها بی‌دفاع بودند. در سال ۱۰۷۲/۲-۱۶۶۱ گیلان بیه پس (رشت) را غارت کردند. حال دیگر در اصفهان تصمیم قاطع به حمایت از مردم گرفته شد. امیران، وزیران و مالیات‌بگیران سرزمینهای ساحلی دستور گرفتند که در مناطق خطرناک پاسگاههای اعلام خطر برپا کنند. تفنگچیها در مناطق مورد تهدید مستقر شدند (۱۴۵). غلامان شاهی که در مازندران مقیم بودند و جهادگران صوفی (غازیان صوفی) همراه با وزیر گیلان بیه پس به تقویت مدافعان پرداختند. غازیان خبسی و حاکم کهدم می‌بایست گیلان بیه پس و گسکر، بیگلربیگی استراباد و

1. Weddal

شیروان را توأم با حکام فرعی زیردست خود تا در بند، در برابر شبیخونها حراست کنند (۱۴۶). اما کار به همین تمهیدات ختم شد. حتی اکنون هم کوششی نشد تا کشتیهای کارآمد و چالاکی که از عهده جنگ در آبهای ساحلی کم عمق دریای خزر برآیند بسازند. سوای چند زورق و قایق ماهی گیری هیچ ناوگانی در اختیار حکام مازندران و گیلان نبود (۱۴۷). چنین به نظر می آید که در دربار به وقایع قسمت شمالی مملکت هیچ اهمیت نمی دادند و این در صورتی بود که کاخها و سراهای سلطنتی نیز از این غارتگریها آسیب می دید. غیر از اینکه متخصص کشتی سازی وجود نداشت (۱۴۸)، ایرانیها دل و جرأت به آب زدن را نداشتند تا نبرد را بر سطح دریا ادامه دهند.

اندکی پس از مرگ شاه عباس دوم معلوم شد که تمهیدات و تدابیر تأمینی یاد شده که به نظر وسیع جلوه می کند تا چه پایه ناچیز بوده است. در بهار سال ۷۹-۱۰۷۸/۱۶۶۸ (۱۴۹) چندین هزار قزاق به سرکردگی استنکا رازین^۱ به مناطق ساحلی داغستان و گیلان بیه پس حمله ور شدند (۱۵۰). در بند در آتش سوخت، رشت غارت گردید (۱۵۱). سال بعد باز این سرکرده قزاقان در مازندران ظاهر شد و با گروه خود تمام تأسیسات کاخ شاهی و باغهای فرح آباد را ویران کرد (۱۵۲). بعد در شبه جزیره میان قلعه سنگر گرفت (۱۵۳). تلاش قوای ایرانی و ناوگانی که به سرعت فراهم آمده بود تا متجاوزان را برانند، با شکست کامل مواجه شد. کمی بعد استنکا رازین پی برد به این که با گروه کوچک خود در مدتی طولانی از پس ایرانیها برنخواهد آمد (۱۵۴). در نتیجه عقب نشست و در اوت ۱۰۷۹/۱۶۶۹ ناگهان باز در استراخان پهلو گرفت. این که آیا این سرکرده واقعاً می خواسته است به عنوان فرمانده سربازان مزدور به خدمت شاه درآید نکته ای نیست که بتوان آن را روشن کرد. هدف اصلی وی بیشتر این بوده که شهرهای ثروتمند ساحلی را در شمال ایران به آتش بسوزاند و غارت کند. هر چند شبیخون قزاقان در سیاست ایران فقط به منزله میان پرده ای بود به این کار می آید که از آن به ضعفهای نیروی نظامی ایران و سازمان کم تحرک و وارفته آن به خوبی پی ببریم.

1. Stenka Rjazin

نظم و ترتیب جدید نیروهای نظامی در ابتدای قرن یازدهم / هفدهم بافت نظامی آن را به صورت عمده دگرگون کرد. پیوندهای ایلی و محلی حکام ترک نژاد هر دم سست تر شد. احتمال این که ایل یا تیره و طایفه حکام همواره به دنبال آنان رفته باشند بسیار کم است، زیرا آنها در فواصل زمانی کوتاه ناچار بودند مشاغل گوناگونی را در ادارات شهرستانها به عهده بگیرند. در تمام لشکرکشیها و حتی در گشتهای نظامی اجازه شاه و یا سکوت رضایت‌آمیز وی یا وزیر اعظم را لازم بوده است.

با تبدیل ایالات دولتی به خالصه اهمیت گذشته جنگاوران قزلباش از بین رفت (۱۵۵). وزیران جدیدی که به جای حکام محلی در رأس کار قرار گرفتند، بیشتر از اسلاف خود به دربار وابسته بودند. اغلب هم جنبه کارمندی آنها بر جنبه سربازیشان غلبه داشت. این وزیران می‌کوشیدند تا از خالصه‌های تحت اداره خود حداکثر مالیات و سایر عوارض را وصول کنند (۱۵۶). ایالاتی که به کشور بستگی کمتری داشتند، مانند گرجستان از این مقوله مستثنی بودند و توسط نوعی نایب‌السلطنه (والی) اداره می‌شدند.

چنین به نظر می‌آید که نیروهای سلطنتی تا نیمه‌های قرن از افول قدرت نظامی، که دیگر محسوس شده بود، کمتر از قوایی که در شهرستانها گردآوری شده بود زیان دیده باشند. تر و تازه نگه داشتن منظم نیروها با استفاده از سربازان جدید از مناطقی که در آنها به علت شرایط سخت تر حیاتی روحیه جنگجویی زنده داشته شده بود، و همچنین استقرار آنها در شهرستانهای سرحدی قندهار و خراسان که در آنجا ناگزیر از جنگ و گریز با طوایف غارتگر بودند، باعث شد که انضباط جنگی و قدرت ضربت آنها از زوال سریع برکنار بماند.

بنا به اظهار سیاحانی که به ایران سفر کرده‌اند شاه عباس دوم در همان سال (۱۶۵۴/۱۰۶۵-۶) به تأسیس نیرویی تازه، هر چند کوچک، دست زد. واحد ششصد نفری پیاده محافظین شخصی (جزایری) که در سالهای بعد تعداد آنها حتی به دو هزار تن افزایش یافت (۱۵۷) اغلب مأمور محافظت و نگهبانی از شخص شاه و کاخ، آن هم در مجاورت بلافصل او بودند. سلاح اینها عبارت بود از تفنگهایی بسیار بلند با کالیبر بزرگ که گویا عنوان این نیرو نیز

از آن ناشی شده است (۱۵۸). درباره رئیس و سرکرده این نیرو نظر و عقیده مراجع اروپایی با یکدیگر اختلاف دارد - در مآخذ فارسی مربوط به آن روزگار از این واقعه ذکری نیست. چون اینها منحصرأ با تأمین حراست دربار سر و کار داشته‌اند، این گمان چندان دور از حقیقت نیست که آن طور که کمپفر می‌گوید این نیرو زیر نظر ایشیک آقاسی قرار داشته است (۱۵۹).

ولی نه این واقعیت که این واحد کوچک در کشور بسیار معتبر بود (مایه افتخار قشون ایران) (۱۶۰) و نه حقوق گزاف سربازان به هیچ وجه نمی‌توانند شروع پدیده زوال و انحطاط قشون ایران را در دوره شاه عباس دوم از نظر پنهان دارند. طبق اخبار و گزارشهای همان روزگار که چندان هم اطمینان‌بخش نیستند، کل تعداد قوای سلطنتی و دولتی در حدود یکصد هزار نفر بوده است که از آن جمع شمار واحدهای جدید و قورچیها به نصف بالغ می‌شده است (۱۶۱).

شاردن دوره طولانی صلح را از زمان فتوحات شاه عباس اول و حکومت خونریز جانشینان او - که منظورش از آن اصولاً بیشتر سالهای نخستین سلطنت شاه صفی است - برای این انحطاط مسؤول می‌شمارد. گناه بیشتر این امر باز برگردن «تجمل و شهوت پرستی و بیکارگی از یک طرف و تحصیلات ادبی از طرف دیگر [قرار می‌گیرد] که موجب آن شده‌اند که ایرانیان خشونت مردانه را از دست بدهند» (۱۶۲).

حکام در نگه داشتن دم و دستگاه، آداب و رسوم، و همچنین ریخت و پاش و اسراف از دربار شاه در اصفهان تقلید می‌کردند (۱۶۳) که به گفته معاصران از لحاظ جلال و شکوه و ولخرجی چندان دست کم از دربار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه نداشت. غیر از شکار جرگه، چوگان بازی و انواع و اقسام کمان‌گیری (۱۶۴)، جشنها و می‌گساریهای پرخرج زندگی روزانه این طبقه ممتاز را تشکیل می‌داد که غلامان سلطنتی تازه‌وارد نیز به سرعت جذب آن شدند. مشکلات و رنجهای لشکرکشیهای پرطول و تفصیل و یا کارهای اداری توانفرسا هر دم در نظر اینان غریب‌تر می‌آمد.

در همان احوال در سپاه و بخصوص در واحدهای شهرستانها تنبلی و عدم مسؤولیت بسرعت شیوع یافت. در اوایل سلطنت شاه عباس دوم این معایب با پیروزیهایی که در جنگ با

شاه مغول به دست آمد از انظار پوشیده ماند. ولی پس از لشکرکشی به قندهار اعداد و ارقامی که در طومارهای ایلی و فهرست پرداختهای مزد ذکر شده‌اند دیگر با ارقام واقعی، که از جانب حکام قید گردیده‌اند، نمی‌خوانند. تمام تلاشهایی که شد تا با بازرسیها و تفتیشهای پیش‌بینی نشده در شهرستانها اوضاع را به سامان برسانند اغلب به علت رشوه‌خواری بازرسان با شکست روبرو گردید (۱۶۵). هر سال دوبار و هر بار در طول سه روز کار تفتیش عملی می‌شد (۱۶۶)، و به گفته شاردن «هر شش ماه یا هر سال» (۱۶۷) سرباز می‌بایست با اسب و کلیه سلاح خود به حضور نماینده دولت حاضر شود. هر سه سال در هر شهرستانی به یک بازرسی عمومی و کلی دست می‌زدند (۱۶۸). مانور بسیار نادر بود که آن هم بیشتر به رژه شباهت داشت و سربازان سلطنتی در آن تقدّم داشتند. از بین شبه نظامیان و یا قوای دولتی نمایندگانی مرکب از لایق‌ترین سربازان به حضور شاه شرفیاب می‌شدند. در چنین مواردی شاه عباس دوم از احوال هر یک از آنان جویا می‌شد و از شکایات و درخواستهایشان مطلع می‌گردید. مثلاً ضمن یکی از این رژه‌ها در قزوین (۱۶۹) در سال ۱۶۵۴/۱۰۶۴ علی‌قلی خان، فرمانده کل قوا متهم به بدرفتاری و اعمال خشونت به سربازان شد و اندکی بعد معزول گردید.

پس از ۱۶۵۴/۱۰۶۴ ظاهراً دیگر شخص شاه در هیچ رژه بزرگ یا مانوری شرکت نکرد. آرامش و حالت صلح موجود در مرزها دقت و رسیدگی به کار قشون را ایجاب نمی‌کرد. از لحاظ داوری دقیق‌تر و قاطع درباره قشون ایران، بخصوص سربازگیری ایلات، وقایع نامه‌های فارسی متأسفانه بسیار غیرکافی هستند؛ ادامه حیات نیروی توپخانه پس از ۱۶۵۴/۱۰۶۴ حاکی از این است که اوضاع و احوال سپاه روی هم رفته به آن اندازه‌ای که شاردن می‌گوید پریشان نبوده است. ولی هنگامی که در بهار سال ۱۶۶۶/۱۰۷۶-۷ شاه عباس دوم به علت جنگ و برخورد قریب‌الوقوع با اورنگ زیب، شاه هندوستان، مراسم رژه ترتیب داد، سربازان چندین بار از برابر وی گذشتند تا به او بقبولانند که به مقدار لازم نیرو در اختیار هست. شاه بلافاصله دستور داد که برای رفع نواقص تدابیر لازم اتخاذ شود (۱۷۰). مرگ شاه و جانشینی شاه سلیمان که تنها در بند لذت‌جویی در دربار خود بود ظاهراً از این آخرین تلاش برای جلوگیری از فروپاشی سپاه مانع شد.

از نظر ظاهر سربازان در لباسهای مختلف رنگارنگ خود منظره بدیعی داشته‌اند. از طرف دیگر باید گفت که هر سربازی به میل و دلخواه خود لباس می‌پوشید؛ «یکی بر بازوی خود فقط نوار می‌دوزد، دیگری تقریباً زره‌پوش شده است، در حالی که سومی دستار خود را با پر و یا به صورت چشم‌گیر دیگری آراسته است. در لشکرکشیها هیچ نظم و ترتیب خاصی در اردو رعایت نمی‌شود؛ هر کس هر جا دلش خواست چادر می‌زند (۱۷۱)» این بی‌انضباطی باز هم بر سرعت فروپاشی افزود. یکی از مأمورین تفتیش در سال ۴-۱۰۸۳/۱۶۷۳ خود را ناگزیر دید که برخلاف شاردن به وضع خراب قشون چنین اذعان کند: «سپاهیان ما برای نمایشهای نظامی بسیار خوب‌اند و برای جنگ بسیار بد (۱۷۲)».

از تعداد افراد نیروهای سلطنتی نیز در دهه‌های بعد کاسته شد. بدین ترتیب سانسون، یکی از آبای مسیحی فرانسوی و ایرانگرد که از سال ۱۶۸۳/۱۰۹۴ تا ۱۶۹۲/۱۱۰۳ در این کشور مقیم بود، شمار سربازان خاص سلطنتی را به ۱۴,۰۰۰ تن برآورد می‌کند (۱۷۳)؛ که به پنج قسمت تقسیم شده‌اند:

۲,۰۰۰ صوفی (۱۷۴)، ۴,۰۰۰ محافظ شخصی پیاده (جزائری)، ۴,۰۰۰ غلام (قوللر)، ۲,۰۰۰ تفنگچی و ۲,۰۰۰ یساولان قور (۱۷۵). به نظر می‌آید که در تعداد صوفیان مبالغه شده باشد، شاید که این رقم قورچیها را هم شامل می‌شده است. رقم کلی ۱۵۰,۰۰۰ تن که برای سپاه ایران ذکر شده گویا در آن زمان فقط بر روی کاغذ وجود داشته است.

۲. جلوس شاه عباس دوم و وزارت عظمای میرزا تقی

پس از جشنهای نوروزی در بیست و نهم مارس ۱۶۴۲ (= ۱۰۵۱) (۱۷۶) شاه صفی با همراهان از اصفهان، پایتخت خود، عازم خراسان شد تا از آنجا لشکرکشی به قندهار را، که به تصرف و اشغال هندیان درآمده بود، آغاز کند.

چهار سال پیش از آن در ۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸ بیگلربیگ قندهار، علی مردان‌خان زیک، قلعه تحت فرمان خود و قندهار را بدون جنگ به قوای هندی تسلیم کرده بود (۱۷۷). اختلاف بین

حاکم و وزیر اعظم در آن ایام از نظر شاه جهان، پادشاه هندوستان، پنهان نمانده بود (۱۷۸). هنگامی که علی مردان‌خان از آمدن به دربار که هنوز در قزوین مستقر بود امتناع ورزید و خواست که مادر و همسر خود را به گروگان بدهد، شاه این کار را نافرمانی تلقی کرد و او را از کار برکنار ساخت (۱۷۹) و چون در همان زمان سلطان مراد چهارم شاه عثمانی قلعه بغداد را در مغرب کشور تهدید می‌کرد ایرانیان تنها قسمتی از سپاه خود را زیر فرمان سیاوش‌خان، فرمانده غلامان، تجهیز کردند تا ایالت را از سقوط برهانند (۱۸۰).

در این اوضاع و احوال بود که بیگلربیگ تسلیم خود را به هندیان پیشنهاد کرد. دربار دهلی بلافاصله از این وضع مساعد سود جست، بخصوص که دست همسایگان ایرانی در جنگی در دو جبهه بند بود. شاه جهان سعیدخان، حاکم کابل را مأمور کرد که با علی مردان‌خان وارد مذاکره شود. علی مردان‌خان چاره‌ای دیگر ندید جز آنکه مراتب فرودستی خود را به شاه هندوستان اعلام دارد (۱۸۱). تمام کوششهای قاضی قندهار که در شهر از زمره شخصیت‌های با نفوذ اقلیت شیعیان بود، برای انصراف وی به جایی نرسید. پادگان شهر دروازه‌ها را به روی نیروی حاکم غزنه، قبل از رسیدن سیاوش‌خان، گشود (۱۸۲). در جنگی که متعاقباً بین او و سعیدخان که راه را بر روی ایرانیان بسته بود درگرفت، لشگریان سیاوش‌خان، که از لحاظ تعداد کمتر بودند، شکست خوردند و به وضعی ناگوار گرفتار آمدند. کمی پس از آن هم استحکامات کوچک تر بُست، زمین‌داور و گرشک تسلیم شدند (۱۸۳).

ایالت قندهار پس از هفده سال باز به تصرف هندیان درآمد. در دربار دهلی از علی مردان‌خان همچون فاتحی استقبال شد؛ وی که مورد تقدیر و تمجید شاه جهان قرار گرفته بود به خدمت فرمانروای مغول درآمد که اغلب انجام دادن وظایف سخت و مشکل را به عهده این سپاهی توانای ایرانی محول می‌کرد (۱۸۴).

قندهار به علت کشاورزی و باغداری گسترده‌اش در منطقه آبیاری هلمند و ارغنداب، و همچنین به دلیل تجارت پرسود ترانزیتی‌اش از اواسط قرن دهم / شانزدهم یکی از موارد متنازع فیه دایمی بین فرمانروایان مغول و شاهان ایران بود. با از دست دادن آن جاده منتهی به شمال

هندوستان و کشمیر برای مدتی مدید به روی بازرگانان ایرانی بسته می ماند و آنها ناگزیر می شدند از راه پرهزینه تر دریایی از خلیج فارس، سورات و سایر بندرهای هندشرقی را دور بزنند (۱۸۵) که بیشتر کشتیهای هلندی و انگلیسی از آن عبور می کردند. اما جدایی این ایالت از نظر کیسه دولت هم به منزله فاجعه ای بود، زیرا قندهار از نظر درآمدهای مالیاتی نیز از پردرآمدترین ایالات کشور محسوب می شد (۱۸۶).

هر چند که این ایالت در سالهای گذشته چندبار مالک و صاحب خود را عوض کرده بود، هیچ یک از دو طرف برای مالکیت قندهار با آن درجه پافشاری و تعصب به میدان نیامده بود که عثمانیها با صفویان بر سر آذربایجان و ارمنستان، ایالات واقع در شمال غربی ایران، جنگیده بودند. در این مناطق خستگی طرفین و ویرانی نواحی دوروبر دریاچه ارومیه، که قبلاً آباد و سرسبز بود، موجب عقد قرارداد صلح می شد. شاهان صفوی از نظر روانی نیز با شهرهای قزوین، اردبیل و یا مراغه، که خاستگاه دولت صفوی به شمار می روند، بیش از قندهار بستگی داشتند. این قسمت از مملکت، از آن گذشته، از پایتخت که در غرب قرار داشت و سایر مراکز کشور که در شمال شرق و شمال ایران واقع بودند با موانعی طبیعی مانند دشت کویر و دشت لوت جدا مانده بود.

از نظر شاه مغول نیز باید دانست که راه دستیابی وی به افغانستان نیز به همین درجه مشکل بود. جاده ارتباطی کوههای سلیمان (کوه سیاه) که بیش از دو هزار متر ارتفاع داشت و دره سند را از قندهار جدا می کرد، در زمستان مسدود بود. قبایل ناآرام و استقلال طلب افغانی اغلب مانع رسیدن نیروی پشتیبانی برای پادگانهای هندی می شدند و با دستبردهای دائمی خود حکام مستقر در قندهار را با مشکلاتی روبرو می کردند. غلزاییهای ساکن در غرب افغانستان هر چند خود سنی مذهب بودند از زمان شاه عباس اول به بعد، شاهان شیعه مذهب ایران را مورد تأیید قرار می دادند و می کوشیدند که بین این دو قدرت بزرگ برای خود راهی پیداکنند و حتی المقدور از هر نوع تفتیشی بگریزند (۱۸۷).

ابدالیها که توسط غلزاییها به حول و حوش هرات رانده شده بودند به وفاداری خود در

قبال دربار اصفهان پای‌بندی نشان می‌دادند (۱۸۸). اما پس از لشکرکشی به قندهار در سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸ روابط با آنها با مشکلاتی روبرو شد. رهبر ابدالیها به نام شاه حسین سلطان که پس از تسخیر مجدد دوباره به کار منصوب شد، کمی بعد به دربار دهلی گریخت و در آنجا برای کسانی که اصرار به پس گرفتن قلعه داشتند در حکم موهبتی شد. اما در این که شاه جهان در اثر اقدامات او سومین فرزند خود شاهزاده اورنگ زیب را با سپاهی روانه کرده باشد محلّ تردید است (۱۸۹)، زیرا آمادگی برای این لشکرکشی مدتهای پیش از فرار این امیر قبیله آغاز شده بود. آن وقت بود که شاه حسین سلطان به همراه اجزا وزیر دستار خود به سپاهی که آماده حرکت بود پیوست و در امر محاصره شرکت جست.

هیچ یک از این دو دولت اسلامی هرگز دعوی خود را برای مالکیت قلعه و ایالت قندهار از دست نگذاشته بود و هر یک از طرفین به این مطلب بیشتر به چشم مرگ و زندگی می‌نگریست تا به توسعه متصرفات. در دوره سلطنت شاه جهان هیچ نقشه و طرح جدی در کار نبود که از رودخانه هلمند فراتر روند و به ایران بتازند؛ و از نظر شاه صفوی تا هنگامی که خطر دخالت سلطان در قسطنطنیه وجود داشت، خیال حمله به هندوستان توهمی بیش نبود. در مکاتبات سیاسی بین شاه هندوستان و شاه صفوی که تا به حال فقط قسمتی از آن به دست ما رسیده، همیشه در لحن فرد برنده آثاری از آشتی جویی نیز می‌توان یافت (۱۹۰). گاهی نیز دیده می‌شود که طرف برنده می‌خواهد به نحوی سرزمین از دست رفته بازنده را جبران کند.

شاه صفی چند سالی از شکست سال ۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸ نگذشته بود که برای تسخیر مجدد قندهار به تجهیز سپاه آغاز کرد (۱۹۱). آبرو و حیثیت قشون ایران که در اثر شکست در چند جنگ دچار لطمه شده بود به ترمیم نیاز داشت. پس از قرارداد صلح قصر شیرین (۹-۱۰۴۸/۱۶۳۹) دست ایرانیها برای اقدام در شرق باز شد. آمادگی اساسی شاه و وضع داخلی قلمرو شاه مغول ظاهراً موفقیت را تضمین می‌کرد. در عین حال حضور خود او قاعداً می‌بایست امید به پیروزی و جنگ‌آوری سپاه را بیش از پیش تقویت کند.

درباریان فقط به کاشان که از اصفهان ۱۷۰ کیلومتر فاصله دارد رسیده بودند که شاه به تب

شدیدی دچار شد؛ تبی که وی را ظرف چند روز در تاریخ دوازدهم ماه مه ۱۶۴۲ برابر با ۱۰۵۲ از پای درآورد (۱۹۲). می‌گساری بسیار زیاد همراه با زیاده‌رویهایی از نوع دیگر چنان شاه را که در آن وقت سی و یک ساله بود ضعیف و رنجور ساخت که دیگر نتوانست در برابر عواقب می‌خوارگی چندروز پشت‌سر هم تاب بیاورد (۱۹۳). اما اینکه علت واقعی مرگ شاه همین بوده و یا به گمان و ادعای اولثاریوس زهر به او خورانده بوده‌اند مطلبی است که روشن نیست (۱۹۴). در مآخذ ایرانی هم مانند گزارشهای سیاحان در این مورد قرینه‌ای وجود ندارد. مسلم است که پایان کار سریع و نابه‌هنگام شاه بزرگان کشور و سایر کارکنان دربار را غافل گیر کرد. قسمت اعظم امیران و رؤسای قبایل در دربار نبودند، بلکه در میان راه نیشابور بودند که قرار بود سپاه در آنجا گرد بیاید. علاوه بر آن در ایالات غربی فقط چند نفری از حکام و یا حکام جزء باقی مانده بودند تا مرزهای غربی کشور را در برابر حمله احتمالی عثمانیها حفاظت کنند (۱۹۵).

از شاه صفی پنج پسر صغیر بر جاماند (۱۹۶). پس از اتخاذ تدابیر لازم برای حمل جنازه به قم و تدفین آن در حریم بقعه حضرت معصومه (س)، همشیره امام هشتم، حضرت رضا علیه‌السلام (۱۹۷) شورای دولتی به رهبری میرزا ساروتقی وزیر اعظم که مردی توانا و از پشتیبانی ملکه مادر برخوردار بود تشکیل گردید. چون برپایی این شورا چهار روز پس از درگذشت شاه عملی گردید لابد فقط امیران و صاحب منصبانی که در دربار حضور داشته‌اند و یا در مجاورت آن بوده‌اند در آن شرکت جستند (۱۹۸). بدون هیچ مشکلی اینان در مورد بزرگ‌ترین پسر شاه صفی، شاهزاده سلطان محمد میرزا که تقریباً ده سال داشت به توافق رسیدند و وی در جمعه ۱۶ ماه مه ۱۶۴۲ برابر با ۱۰۵۲ به عنوان شاه عباس دوم در کاشان بر تخت نشست (۱۹۹). برجسته‌ترین صاحب‌مقامان دربار تمشیت امور حکومتی را از طرف این پادشاه صغیر به عهده گرفتند که وزیر اعظم نیز در میان آنان بود و سرنخ کارها را به دست داشت (۲۰۰). سارو تقی که از سال ۱۶۳۴/۱۰۴۴ (۲۰۱) امور وزارت عظمی را در عهده داشت در شمار جالب‌توجه‌ترین شخصیت‌های دربار در آن عهد بود. شاه عباس اول در ایام خود به این جوان تنگ‌دست ولی بسیار کاردان و هدف‌مند که به خاندانی تبریزی و نه چندان مشهور تعلق داشت بذل توجه

کرده بود (۲۰۲). ساروتقی پیش از آمدن به اصفهان به عنوان وزیر بیگ بزرگ قراباغ (گنجه)، یعنی محمدخان زیاد اغلی، معلومات و تجربیاتی در امور دولتی به دست آورده بود. از همان آغاز کار با خصلت فسادناپذیری و نشان دادن عدم اغماض در برابر نادرستی و خیانت‌کاری، یعنی ویژگی‌هایی که او را برای تقبل بالاترین مشاغل ساخته و پرداخته قلمداد می‌کرد، نظرها را به خود معطوف ساخت و این خود در اینکه شاه وی را در سال ۱۶۱۲/۱۰۲۱ (۱۶۱۳?) برای حکومت ایالت مازندران که جزء املاک خالصه بود برگزید چندان بی‌تأثیر نبود (۲۰۳). پس از مرگ وزیر گیلان بیه پس (رشت) در سال ۲۷-۲۶/۱۰۲۶-۸/۱۶۱۷ (۲۰۴) (یونت ییل = سال اسب) هر دو قسمت ایالت گیلان، یعنی بیه‌پس و بیه پیش (لاهیجان) که در شرق آن قرار داشت به منطقه حکومتی وی ضمیمه شد. حکومت این هر دو ایالت، به استثنای وقفه‌ای کوتاه، تا هنگام انتصاب وی به سمت وزارت عظمی در عهده وی قرار داشت. هر چند که درآمد مالیاتی این ناحیه در شمار بالاترین ارقام مالیاتی کشور نبود (۲۰۵)، ولی این منطقه در نظر پادشاه از ارج و قرب برخوردار بود. زیرا از یک طرف اقامتگاه‌های تابستانی سلطنتی همچون رشته مروارید به دنبال هم در طول ساحل شرقی دریای خزر زیر نظر وزیر مازندران قرار داشت؛ و از جانب دیگر گیلان به مقدار زیاد ابریشم تولید می‌کرد که از اقلام مهم صادراتی بود.

در این خالصه‌های ثروتمند برای وزیر هر نوع امکانی فراهم بود تا دارایی خود را چند برابر کند و یا وضع مالی خوبی برای خود فراهم آورد. شاردن پس از آن که در مذاکرات مفصل با ایرانیان مختلف مطمئن شد که این کارمندان خالصه‌ها اندک‌اندک و بلاوقفه کشور را به فلاکت و ورشکستگی دچار می‌کنند چنین نوشت: «در ایران حکمرانی این مباشران به حال کشور بسیار زیان‌آور شمرده می‌شود... و ممکن است آنان با آن حالت سیری ناپذیری که همه‌جا از خود نشان می‌دهند و با سوء استفاده‌های طاقت‌فرسایی که ایالات را از پا در می‌آورد به مرور زمان کشور را به ویرانه‌ای بدل سازند» (۲۰۶). ایرانیانی که وی با آنان سر و کار داشت این روش پیشکاری را مطلقاً بد می‌دانستند. «مباشران زالوهایی سیری ناپذیرند که رمق مردم را می‌گیرند، برای آنکه خزانه شاهی را پر کنند» (۲۰۷). وزیران برای احراز شغل همواره به پول بسیار نیاز داشتند تا

بتوانند آن را به چنگ آورند؛ و از این هم باز پول بیشتری لازم بود تا دل عوامل منتفدی راکه به شاه نزدیک بودند به دست آورند تا اگر احتمالاً شکایتی از طرف مردم شد آن را منتفی سازند. در چنین مواردی آنان پای منافع شاه را پیش می‌کشیدند.

شکّی نباید داشت که میرزا تقی هم به هنگام تصدّی شغل وزارت مازندران و گیلان پایه ثروت بعدی خود را پی‌ریزی کرد. ولی چنین معلوم است که وی ضمن این کار هم هرگز رفاه ایالات زیر نظارت خود را از دیده دور نداشت و بیش از هر چیز ساخت قنات و جاده را وجهه همت خود قرار دارد. اما فعالیت اصلی سازندگی او در دوره وزارت عظمایش بود (۲۰۸). آدام اولثاریوس که به عنوان منشی هیأت سفارت دوک هولشتاین گوتورپ^۱ به کزات توفیق دیدار او را یافت هنگامی که می‌گوید میرزا تقی کوشید تا به خزانه و ثروت شاه بیفزاید، چندان چاپلوسی از قلم خود جاری نکرده است. ولی وی فقط به این دلیل به مقام خود رسید که شاه را «وارث اموال خود» کرد و هر سال «یک یا چند بار هدایای بسیار گرانبهایی توسط حاملان منظم» تقدیم حضور می‌کرد (۲۰۹).

بدین ترتیب بود که این وزیر اعظم امکان یافت مانند نایب السلطنه‌ای «که... همه کار را به رأی و نظر خود در سراسر ملک تمشیت می‌دهد» حکومت کند. این سیّاح آلمانی به خصوص بر رشوه خواری وزیر اعظم تأکید دارد: «البته همه خدمه دربار از پذیرفتن هدایا دلخوش بودند و رشوه می‌خوردند، اما بیش از همه این وزیر اعظم». و او همه کسانی را که در امور فوری و ضروری به خدمت می‌رسند مجبور می‌کند که «با دستهای پر بیایند» (۲۱۰).

وقایع نگاران بومی و همچنین ژان شاردن درباره فعالیت‌های وی بسیار دوستانه‌تر اظهار نظر می‌کنند. این سیّاح فرانسوی، که در سال ۱۶۶۵/۱۰۷۵-۶ اولین بار به خاک ایران پا گذاشت، شخصاً به دیدن میرزا تقی توفیق نیافت ولی چنین دریافت که از او به گرمی و به صورتی مثبت یاد می‌شود. شاردن او را مردی وصف می‌کند که در قبال اسراف‌کاران و مختلسین اموال دولت فوق‌العاده سختگیر و بی‌گذشت بود و با این سختگیری خود نفرت تعداد زیادی از

1. Herzog von Holstein-Gottorp.

بزرگان را برانگیخته بود که فرمانده سواران (قورچی‌باشی)، جانی‌خان، از آن زمره محسوب می‌شد. ناگفته نباید گذاشت که شاردن، برخلاف اولثاریوس، بر رشوه‌ناپذیری و پاکی وزیر اعظم تأکید دارد: «وی از پیش‌کشهایی که در سراسر مشرق زمین برای طلب عفو یا تحصیل شغل مرسوم است متنفر بود» (۲۱۱).

پاکدامنی میرزاتقی قوی‌ترین سلاح وی در رسیدن به هدف خود بود که عبارت باشد از تقویت قدرت شاه در برابر امیران، چه در دربار و چه در ایالات و نتیجه این امر آن شد که الزاماً در پایین‌ترین قشرهای ملت هواداران بسیاری برای وی فراهم آمد.

این که وی مردی سخت‌گیر بود از سرنوشت بعضی از پناهندگان به دربار پادشاه مغول نتیجه می‌شود. میرجمله، وزیر ناحیه گلنکده و سردار بعدی اورنگ زیب از دشمنان سوگند خورده وی در هندوستان بود که نسب وی به یکی از خاندانهای سادات اصفهان می‌رسید (۲۱۲). تا هنگام مرگ میرزا تقی رابطه بین این هر دو وزیر بسیار آشفته و متشنج بود. تازه در دوره جانشین وی خلیفه سلطان باز رابطه بهتری بین میرجمله و دربار اصفهان برقرار شد.

کتیبه‌ای در مسجد ساروتقی در اصفهان، که توسط خود او ساخته و به نام او نامیده شد، کمی از رفتار او را در برابر امیران و سایر صاحب منصبان نمونه‌وار منعکس می‌کند: «سرور امیران - خادم تنگدستان» (۲۱۳).

وزیر اعظم قاطعانه مصمم بود که در اولین هفته‌ها و ماههای پس از جلوس شاه عباس دوم مقام و موضع خود را بیش از پیش مستحکم کند - به خصوص که خود را دائماً با قورچی‌باشی در رقابت می‌دید. یکی از نخستین اقدامات وی این بود که ایالاتی که میزان بدهی معوق مالیاتی آنها به پانصد هزار تومان بالغ شده بود از پرداخت بخشوده شدند (۲۱۴). وی می‌کوشید که با این تدبیر عناصر ناراضی را در بخشهای مختلف کشور آرام سازد و زمینه لازم برای ایجاد بلوا و طغیان را در نزد مردم از آنان بگیرد. کشور همچنان آرام ماند. هیچ یک از حکام جرأت نورزید که مانند موارد مکرر در گذشته از تغییر سلطنت و صغیر بودن شاه برای دست زدن به قیام و شورش استفاده کند. به استثنای مواردی معدود همه صاحب منصبان چه در دربار و چه در ایالات یا خالصه‌ها در

مشاغل خود تثبیت شدند، به نحوی که هیچ گونه ناخرسندی در صفوف آنان پا نگرفت. بیشتر امیران متنفذ از کارمندان درباری یا کشوری بودند که قبلاً در عهد شاه صفی مدتی مدید خدمت کرده بودند؛ حتی چندتنی از آنان نیز از محافظان قدیمی شاه عباس اول بودند. همه بسرعت خود را جمع و جور کردند و هیچ جای تردید به وفاداری خود نسبت به شاه جدید، که در آغاز چندان واجد شرایط زمامداری نبود و در ماههای اول همه اوقات خود را صرف شکار و تفریحات درباری می‌کرد، نگذاشتند. از جانب شاه بدو هیچ خطری بزرگان و صاحب منصبان را تهدید نمی‌کرد؛ هرگاه آنان به جد با وزیر اعظم در نمی‌افتادند وضع و موقعیت آنان در امان بود.

لشکرکشی به قندهار تا مدتی نامعلوم به تأخیر افتاد. ولی هنوز تهدید مرزهای شرقی ایران به وسیله قوای هندی که به فرماندهی دارا شکوه، شاهزاده مغول، برای دفاع از قندهار فراهم آمده بود، منتفی نشده بود (۲۱۵). یکی از پیکهای کشوری که به شتاب به نیشابور فرستاده شده بود رستم‌خان، سپهسالار کشور را در جریان امر گذاشت. شاه به وی دستور داد که نیروی گردآمده را مرخص کند. اما خود با همراهانش همچنان در مشهد درنگ نماید تا فرمان برگشتن وی به دربار صادر شود. معلوم است که این دستور شاه با اعمال نفوذ میرزا تقی صادر شده بود، زیرا وی هیچ علاقه‌ای نداشت که این فرمانده متنفذ و جاه‌طلب گرجی را در کنار خود ببیند.

اینکه سپهسالار کشور خود را در برابر وزیر اعظم تا چه اندازه قدرتمند می‌دانست، چیزی است که کمی پس از آن آشکار شد. وی طی نامه‌ای به شاه اصرار به بازگشت خود کرد و این منظور خود را نیز پنهان نداشت که می‌خواهد در اصفهان به رتق و فتق امور دولتی بپردازد، زیرا «اقامت وی در مشهد به هیچ وجه به صرفه و صلاح ملک نیست» (۲۱۶).

این اعلان جنگ علنی نه تنها هم‌آوردی با وزیر اعظم محسوب می‌شد بلکه در عین حال قورچی‌باشی و سایر امیران مقیم دربار را نیز به مبارزه می‌طلبید. با این اقدام سپهسالار کشور سر خود را بر باد داد و فرمان قتل او فوراً از طرف شاه «به علل ناشی از نظام امور دولت» صادر گردید (۲۱۷). برای آنکه امید هر نوع قیام موفقیت‌آمیز را از طرفداران او گرفته باشند

«ارکان دولت» این خبر را شایع کردند که رستم خان قبلاً به قتل رسیده است. در این اثنا برادر وی علی قلی خان را نیز، که در دربار در مقام دیوان بیگی از جمله صاحب منصبان متنفّذ به شمار می‌رفت، دستگیر کردند (۲۱۸). وی می‌بایست در زندان کشور به نام گلاب کفّاره نافرمانی سپهسالار مملکت را بدهد. چند روز بعد از طرف بیگ بزرگ مشهد قرچقائی خان خبر رسید که وی به همراه حاکم نیشابور رستم خان را در اوّل مارس ۱۶۴۳ برابر با ۱۶۴۳ به قتل رسانده است (۲۱۹). میرزا تقی از این نبرد قدرت سرافراز و پیروزمند بیرون آمد (۲۲۰) و توانست با ساقط کردن این خانواده گرجی که همواره با قدرتی بیشتر خود را به جلو صحنه می‌کشید مقام و منزلت خود را تحکیم کند؛ با این همه وی نیز بدون معارض نماند.

شمار زیادی از امیران درباری و حکام اغلب خود را از شیوه رفتار غرورآمیز وی در معرض تهدید می‌دیدند. وی هر گونه مخالفتی را با خود با بی‌رحمی سرکوب می‌کرد و هرگز هیچ کلام توهین‌آمیزی را درباره خود به دست فراموشی نمی‌سپرد. دشمنان وی تنها در میان اطرافیان جانی خان نبودند، بلکه در بین دست‌پرورده‌های درباری خود او هم صداهای مخالف به گوش می‌رسید.

یکی از برجسته‌ترین آنان ایشیک آقاسی باشی حرم، حیدر بیگ ایواوغللو، مؤلف مجمع‌الانشا بود (۲۲۱)، که قبلاً از دوستان وزیر اعظم به شمار می‌رفت. محافل درباری به کدورت‌های مختصر بین آنان چندان دامن زدند و آتش‌افروزی کردند که کار سرانجام به برخورد علنی رسید.

میرزا تقی از پذیرفتن تقاضای حیدر بیگ برای معاف ساختن بعضی از افراد «طایفه» ایواوغللو (۲۲۲) از پرداخت عوارض و مالیات سرباز زد. وقتی که کار این منازعه بالا گرفت ایشیک آقاسی حرم با موافقت «ارکان دولت» به قم تبعید شد تا در کنار بقعه شاه صفی «به دعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نماید» (۲۲۳).

وقایع نگاران به صراحت نمی‌گویند که دست میرزا تقی در این ماجرا در کار بوده است ولی پی بردن به آن به سهولت میسر است. زیرا حیدر بیگ به عنوان یکی از متنفّذترین درباریان،

به خصوص که مورد توجه و عنایت صاحب منصبان نیز بود، طرفداران و پیروان فراوانی داشت که ممکن بود مانع اجرای کیفر شدیدتری برای او باشند. شاید هم که جانی خان از شمار آنان بوده است.

در این فاصله دربار قزوین که از هنگام تاجگذاری در آنجا بود به پایتخت، یعنی اصفهان منتقل شد (۲۲۴). در آنجا مذاکرات طولانی و پیچیده‌ای با نمایندگان شرکت کمپانی انگلیسی هند شرقی^۱ (۲۲۵) و کمپانی متحد هند شرقی^۲ در انتظار وزیر اعظم و دیگران بود.

۳. شرکتهای بازرگانی اروپایی در ایران

الف. شرکت بازرگانی انگلیسی هند شرقی

تازه در ۱۶۱۷، یعنی بیست سال پس از تأسیس شرکت بازرگانی هند شرقی ادواردکانک^۳ توفیق یافت که نخستین شعبه انگلیسی شرکت را در شیراز افتتاح کند. چند ماه بعد به دنبال آن نمایندگی دیگری در اصفهان پایه‌گذاری شد. امید انگلیسیها بر توسعه سریع بازرگانی خود بر مبنای فرمان شاه عباس اول استوار بود که من جمله دست آنها را در سراسر کشور باز می‌گذاشت، سفیری دائمی را در دربار می‌پذیرفت و بر اِعمال آزادانه مناسک مذهبی و حقوق قضاوت ویژه آنان مهر تأیید می‌زد (۲۲۶). در عین حال به آنها قول داده شده بود که چند هزار عدل ابریشم که در آن زمان در اروپا خواهان فراوان داشت در اختیارشان گذارده شود.

حمایت از ایرانیان در تسخیر جزیره هرموز در سال ۱۶۲۲/۱۰۳۱-۲ به کمک سفاین انگلیسی به فرماندهی کاپیتن وادال^۴ نه تنها به بازرگانان انگلیسی این امکان را داد که رقبای پرتغالی خود را از میدان برانند، بلکه شاه عباس اول به عنوان عمل متقابل نیمی از عواید گمرکی سالانه بندرعباس (گمبرون) را که جدیداً به جای هرموز تأسیس شده بود در اختیار آنان گذاشت (۲۲۷).

1. English East India Company

2. Verenigden Oost-Indischen Compagnie

3. Edward Connock

4. Waddall

اما بازرگانان انگلیسی فقط چندسالی توانستند از این امتیازات، بی معارض استفاده کنند. زیرا به مقدار روزافزون خود را با رقابت هلندیها روبرو می‌دیدند که در سال ۳-۱۰۳۲/۱۶۲۳ در بندرعباس شعبه‌ای افتتاح کرده بودند. البته شاه صفی در سال ۹-۱۰۳۸/۱۶۲۹ حق تردّد بلامانع در کشور، حمل سلاح و داشتن نمایندگی توسط یک سفیر دائمی را ضمن فرمانی برای انگلیسیها شناخته بود. سهم موعود از عواید گمرکی نیز همچنان، فقط به صورتی غیرمنظم، به آنان پرداخته می‌شد و کمتر از درصد توافق شده انجام می‌گرفت (۲۲۸). در حالی که حکومت سلطنتی ایران توسط رئیس بندر (شاه بندر) خود سالانه چندین ده هزار تومان عوارض از بابت کالای صادراتی - وارداتی وصول می‌کرد، تنها چند صد تومان به نمایندگیهای انگلیسی می‌پرداخت. آنها از این بابت بدون اخذ نتیجه به دربار شکایت بردند. میرزا تقی وزیر اعظم و البته به همراه او شخص شاه هیچ نمی‌خواستند که بدون دریافت هدایای شایسته به این گونه حرفهای بازرگانان خارجی رسیدگی کنند. از اینها گذشته این بازرگانان ناگزیر بودند به کرات به امیران و کارکنان متنفذ مانند مهتر رکابخانه، ناظر بیوتات و یا سایر بزرگان درباری در این حد و درجه پیش‌کشهای کوچک‌تر و بزرگ‌تری بدهند تا تجدید فرمانهایی را درباره‌ی معافیت از پرداخت عوارض گمرکی، عوارض راهداری یا سایر تعهداتی از این قبیل به دست آورند. این هزینه‌ها قسمت اعظم عوارض گمرکی پرداخته شده به آنها را در کام خود فرو می‌برد. این اختلافات مالی به روابط بحرانی با رؤسای بنادر که معمولاً پیش از انتصاب خود کارمندان برجسته‌ای در دستگاه دربار و دولت بودند و در نتیجه با شاه از روابط خوشی برخوردار بودند اضافه می‌شد. حال هرگاه اینان با وزیر اعظم یا سایر صاحب منصبان خویشاوندی داشتند (۲۲۹)، دیگر برای انگلیسیها محال بود که بتوانند پرداختهای بیشتری از رؤسای بنادر به چنگ آورند.

این گروه اندک شمار انگلیسی که نه سرمایه‌کافی، نه سرباز و نه سفاین جنگی داشت، با این وضع نمی‌توانست تقاضاهایش را در این اوضاع و احوال که در دوروبر شاه فقط توجه‌ها به نمایش، جشنهای پرخرج، شکار و مسابقات رزمی معطوف بود برکرسی بنشانند. هر چه اوضاع داخلی انگلستان پریشان‌تر می‌شد از حیثیت نمایندگیهای آن در خارج کاسته می‌گردید. بازرگانان

ارمنی و هلندی، راهبان مسیحی و سیاحان اروپایی از سفرهای خود به اروپا خبرهایی با خود درباره مناقشات درونی موجود در انگلستان و جنگ داخلی که در سال ۱۶۴۲ شروع شده بود، به اصفهان می‌آوردند که در آنجا برای آن گوش تیز کرده بودند. همچنین گزارشهایی درباره اختلاف نظر بین نمایندگانها به محافل عمومی درز می‌کرد.

سستی و زبونی اجتماع، به خصوص ضعف هیأت مدیره در انگلستان از دیده تیزبین وزیر اعظم دور نمانده بود. از مذاکره‌ای که در سال ۱۶۴۳/۱۰۵۳ بین وزیر اعظم میرزا تقی و نماینده انگلیسی، ویلیام پیت^۱، که برای تأیید آن چهار فرمان صادر شده از طرف شاه به دربار آمده بود، روی داد وضع سست و متزلزل شرکت بازرگانی هند شرقی آشکار می‌شود. همان‌گونه که «رسم قزلباشان» است وی با لحنی مؤدبانه به آن آقای پیت فهماند که امکان داد و ستد شرکت و بهره‌گیری وی از امتیازات اعطایی به تصمیم و رأی شاه بستگی دارد. امتیاز پیشین، مبنی بر داشتن پاسدارخانه‌ای در گمرک خانه بندر عباس به برخورد با سربازان ایرانی منجر شده است (۲۳۰). از آن گذشته کسی به هنگام تأدیه عوارض گمرکی که حق شرکت است، دست به فریب و تقلب نخواهد زد (۲۳۱).

ظاهراً نارضایی وزیر اعظم را می‌توان به کوتاهی و قصور شرکت بازرگانی انگلیسی در کار تجارت در خلیج فارس مربوط دانست. انگلیسیها به دلیل این که برای ابریشم دیگر خواهانی در انگلستان وجود نداشت و از طرف دیگر رقابت هلندیها تا اندازه‌ای آشکار شده بود به خرید مقادیر اندکی از ابریشم اکتفا می‌ورزیدند (۲۳۲).

نمایندگانهای مقیم بندرعباس، شیراز و اصفهان به علت اینکه دائماً در مضیقه مالی بودند و نیز به علل مذکور، دیگر در وضعی نبودند که بتوانند تجارت کاسد خود را از نورونقی بیخشند. هرچند که پس از درگذشت میرزا تقی در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ خلیفه سلطان وزیر اعظم شد که با انگلیسیها بیشتر بر سر مهر بود و رابطه هلندیها با دربار به نقطه حضيض خود رسید، باز در

1. William Pitt

برخورد ایرانیان با انگلیسیها چندان تغییری پدیدار نشد. پیت و کادرینگتون^۱ در پایان سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ از اصفهان با امید فراوان به ریاست شرکت و شورای سورات نوشتند: «وی طبق گزارش مردی است بسیار شرافتمند و با ملت ما دوست» (۲۳۳). با وجود این آنچه موجب اندک حرکتی در شرکت بازرگانی شد بیشتر بسته شدن راه بڑی افغانستان توسط شاه جهان در سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ بود و این امر باعث رونق کشتیرانی بین بندرهای هند غربی و ایران گردید (۲۳۴). اما چون برخلاف رقبای هلندی، شرکت بازرگانی انگلیسی کشتیهای بسیار کمتری در اختیار داشت، که قسمت اعظم آن هم کرایه‌ای بود، انگلیسیها نتوانستند از این رونق سود چندانی ببرند. رابطه نمایندگیهای انگلیسی با دربار به مقدار زیاد به نفوذ هلندیها در دربار وابسته بود. در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ انگلیسیها دوباره توانستند از اهمیت و منزلت پیشین خود برخوردار گردند. در سال ۱۶۵۱/۱۰۶۲ نمایندگیها گزارشی از بهبود حیثیت خود در دربار دادند.

هلندیها در آن هنگام بی‌جهت کوشیدند امتیازات بیشتری به چنگ آورند. در عوض شاه امیدوار بود که با کمک انگلیسیها صادرات ابریشم را افزایش دهد. بدین جهت وزیر اعظم پیشنهاد کرد که تعدادی از بازرگانان ایرانی را همراه ابریشم با کشتیهای انگلیسی به انگلستان بفرستد (۲۳۵). نمایندگیها با حداکثر تلاش ممکن توفیق یافتند که با عنوان کردن ظرفیت کشتیهای در اختیار خود که برای مسافران و کالای خودشان هم تکافو نمی‌کرد این پیشنهاد خطرناک را رد کنند. به سهولت نمی‌توان گفت که آیا در پس این توقع این نیت پنهان بوده است که غیر از راه غربی از طریق سرزمین عثمانی به حلب و بیروت (۲۳۶) و راه شمالی از طریق دریای خزر و روسیه (۲۳۷) راه سوومی برای بازرگانان ایرانی دست و پا کنند یا نه. با در نظر گرفتن بیزاری ایرانیان از سفر در دریای پر مخافت و پهناور که همواره باید در معرض تهدید دزدان دریایی، توفان و سایر چیزهای غیر واقعی قرار گرفت، می‌توان گفت که بازرگانان بومی چندان رغبتی به انجام دادن این طرح نداشته‌اند. پس از آنکه انگلیسیها در امتناع خود اصرار ورزیدند بسرعت از این طرح صرف نظر شد (۲۳۸). شاید هم این پیشنهاد برای هراساندن بازرگانان هلندی بوده است.

در سال ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷ باز شاه خواست دو نفر بازرگان را به انگلستان بفرستد تا برای او خرید کنند. وزیر اعظم محمدبیگ به آندریوز^۱ نماینده انگلیس اطمینان داد که به هیچ وجه نمی‌خواهند حمل بار زیادی را به کشتیهای انگلیسی تحمیل کنند، یعنی اینکه به نیت قبلی خود باز نخواهند گشت (۲۳۹).

دو واقعه در ابتدای سالهای پنجاهم میلادی به شدت به شهرت بازرگانان انگلیسی در ایران لطمه زد: یکی هیأت اعزامی ویکننت بلومونت (هنری بارد)^۲ بود از طرف چارلز پادشاه اسکاتلند که بعدها لقب چارلز دوم گرفت، و دیگری سلطه هلندیها بر اقیانوس هند در طی اولین جنگ دریایی هلند و انگلیس در سالهای ۵۴-۱۶۵۲.

در ماه اوت ۱۰۶۴/۱۶۵۴ بلومونت به همراه نیکولومانوچی ونیزی، که در کتاب خود به نام (۲۴۰) *Storia do Mogor* به صورت مشروح درباره این مأموریت به ایران و هندوستان گزارش داده، به دربار قزوین وارد شد. منظور اصلی وی آن بود که وجوه حاصل از عوارض گمرکی را که به شرکت بازرگانی هند شرقی تعلق می‌گرفت، کلی یا جزئی برای چارلز دوم مطالبه کند. چنین تقاضایی نه برای شاه غیرمترقبه بود و نه برای بازرگانان انگلیسی؛ زیرا پیش از آن در سال ۱۰۶۱/۱۶۵۱ به هیأت مدیره شرکت در لندن از طریق ژان باپتیست تاورنیه، سیاح فرانسوی، اشاره‌ای شده بود که دربار انگلستان چنین خیالی در سر دارد (۲۴۱). غیر از تقاضاهای مالی ظاهراً بلومونت می‌خواست که از شاه کمکی هم بگیرد و منظور او هم از کمک راندن شرکت هند شرقی بوده که با جمهوری دست در دست داشته است.

نمایندگان شرکت خود را در تنگنای عجیبی دیدند، زیرا نمی‌خواستند به هیچ وجه با بلومونت سروکاری داشته باشند. پس اجباراً چشم امید آنان به نظر لطف شاه و بخصوص وزیر اعظم دوخته شد. وزیر اعظم، محمدبیگ، که کمتر از سلف خود خلیفه سلطان با بازرگانان انگلیسی بر سر مهر بود، از این فرصت مناسب سود نجست و پیشنهادهای بلومونت را از بیخ و بن رد کرد (۲۴۲). البته در یکی از نامه‌های هنری یانگ^۳ از اصفهان اشاره‌ای هست به اینکه وزیر

1. Andrews
3. Henry Young

2. Viscount Bellomont (Henry Bard)

اعظم قولهای مبهمی داده است که هر سال پرداختهایی در این مورد صورت بگیرد و باید آن را نوعی دلداری به فرستاده انگلیسی دانست. وزیر ایرانی امیدوار بود که پرداخت عوارض گمرکی را به انگلیسیها بتواند به صورت قطعی موقوف کند (۲۴۳).

در سپتامبر ۱۰۶۵/۱۶۵۵ بلومونت آزرده خاطر پس از یک سال توقف از اصفهان خارج شد و از بندر عباس بر عرشه یک کشتی تجاری شرکت بازرگانی انگلیسی (!) به سورات رفت. می خواست از آنجا به دربار شاه جهان حرکت کند (۲۴۴). مانوچی و منابع هلندی آن عصر هیچ کدام چیزی درباره توفیق این هیأت ذکر نکرده اند.

هیچ تردیدی نیست که این درگیری مربوط به سهم عوارض بین طرفهای رقیب انگلیسی به حیثیت شرکت بازرگانی هند شرقی در دربار ایران لطمه وارد کرده است. وزیر اعظم به وضوح دید که شرکت منحصراً در پی آن است که به حق و حقوق خود از عوارض گمرکی برسد و امتیازاتی را که تاکنون داشته تحکیم کند. تمام کوششهایی که شد تا بازرگانان انگلیسی را به خرید مقادیر بیشتری ابریشم ترغیب کنند با شکست روبرو گردید.

هنگامی که محمد بیگ در سال ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷ به نحوی روشن و صریح نارضایی خود را در این باره بیان کرد، نمایندگیهای مهیای بستن شعبه‌های خود شدند. خود را برای بستن شعبه خود آماده کردند. در برابر آندریوز که به نمایندگی شرکت از سورات از راه رسیده بود، وزیر اعظم به تأکید تمام گفت که به ماهیت واقعی امر بسیار خوب پی برده بوده است (او ماجراجو بوده نه سفیر)، ولی این برای شاه وی ننگ است که به ملت انگلیس که دیگر شاهی ندارد گمرک بپردازد. قرارداد فقط با او و به نام او بسته شده است. حالا دیگر نه شاهی در کار است و نه شرکتی، بلکه شرکتهای متعددی وجود دارد (۲۴۵).

نمایندگیهای انگلیسی در زیر فشار این حوادث و نقش نامبارکی که در نبرد دریایی بین انگلیس و هلند بازی کرده بودند این امید را در دل پروردند که از طرف شرکت به اندازه کافی مورد

تقویت سیاسی و در صورت لزوم نظامی قرار گیرند. در مکاتبات بین نمایندگیهای انگلیسی در ایران و ریاست شرکت در سورات از سال ۹-۱۰۶۸/۱۶۵۸ اغلب اتخاذ تدابیر خشونت‌آمیز درخواست می‌شد (۲۴۶). ولی شرکت نه به اندازه کافی کشتی در اختیار داشت و نه سربازان خاص خود، تا مانند هلندیها بتواند بندرهای خلیج فارس را تهدید کند. اما برنده ماجرا در این میان در هر صورت کمپانی متحد هند شرقی بود^۱، چون دربار با وی همکاری نزدیک‌تری داشت. از طرف دیگر شاه هم مانند وزیر اعظم در این لحظه آن طور که بعضی از نمایندگیها می‌پنداشتند خواهان آن نبود که انگلیسیها را به نحو قطعی از این خطه براند؛ و این هم منحصراً به دلیل امکان این امر بود که در صورت لزوم می‌توانستند آنها را به جان شرکت بازرگانی هلندی که سخت خطرناک‌تر و با جنب و جوش‌تر بود بیندازند. زیرا به محض آن که اختلاف نظری با آنان پیش می‌آمد، باز شیوه رفتار نمایندگیهای انگلیسی در دربار مؤدبانه‌تر می‌شد (۲۴۷).

تا هنگامی که خود ایرانیان به اندازه‌ای قابل ذکر کشتی دریانورد در اختیار نداشتند، در جنگهای دریایی و مراودات تجاری در اقیانوس هند ناگزیر بودند که از این دو شرکت تجاری خارجی توقع یاری داشته باشند. از آن زمان که مسقط در سال ۱۰۶۰/۱۶۵۰ از دست رفت دیگر پرتغالیها پشتیبانی نظامی و سازمانی را برای بازرگانی خود در بخش غربی اقیانوس هند از دست دادند. بنابراین مقام و منزلت آنان به عنوان قدرتی دریایی در خلیج فارس پایان یافت (۲۴۸).

به دقت نمی‌توان گفت که ایرانیها چه نقشه‌هایی برای راندن مجدد امام عمان از مسقط و تحت سلطه در آوردن این محل مهم تجدید بازرگانی برای تجارت با اروپا و آفریقا در سر داشته‌اند (۲۴۹). حاکم بندرعباس در سال ۷-۱۰۶۶/۱۶۵۶ از رئیس نمایندگی هلند پرسیده بود که شرکت وی برای لشکرکشی احتمالی علیه عربها در مسقط و حول و حوش آن، چه تعداد کشتی می‌تواند در اختیار بگذارد. در حالی که مرد هلندی رقم پانزده را بر زبان آورد، نماینده انگلیسی بندرعباس در مقابل چنین سؤالی به پاسخ معمول و رایج خود متوسل شد، که باید قبلاً با رئیس شرکت در سورات مشورت کند، و گمان می‌کند که دو سه تا کشتی بشود داد (۲۵۰).

هنگامی که علاقه شاه در سال ۷-۱۰۶۶/۱۶۵۷ متوجه نزاعها و اختلافات جانشینی بین شاه جهان بیمار و پسرهای نافرمان وی گردید از این نقشه دست کشیده شد. تجارت شرکت بازرگانی انگلیسی هند شرقی با ایران در چهل سال اخیر پس از آن موفقیت‌های چشمگیر اولیه به رکودی طولانی گرفتار آمد و هر دم بیشتر به زایده تجارت انگلیسیها با هلند بدل شد. نبود یک سیاست بازرگانی و همچنین یک سازمان بازرگانی قدرتمند باعث شد که شرکت کمی پس از روی کار آمدن هلندیها از مقام اول خود دست بشوید. نمایندگیهای آنان در ایام بعد کار خود را بیشتر منحصر به این کرده بودند که مانع از دست دادن امتیازاتی شوند که شاه به آنها اعطا کرده بود و دیگر این که از سلطه هلندیها بر خلیج فارس جلوگیری کنند.

ب. شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی

بازرگانان هلندی پس از آنکه در سال ۳-۱۰۳۲/۱۶۲۳ در بندرعباس نخستین شعبه خود را باز کردند در بیست سال متعاقب آن مصممانه و هدفمند تجارت با ایران را پایه گذارند. شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی، که بسیار خوب سازمان یافته بود و سرمایه کافی در اختیار داشت، بی پروا به بازارهای زیرسلطه پرتغالیها و انگلیسیها هجوم آورد و ضمناً نمایندگیهای آن هیچ نهراسیدند که با قیمتهای دمپینگ رقبای اروپایی را از صحنه برانند. بخصوص این نکته به نفع این مؤسسه بود که دول متشکله هلند به شرکت مقداری اختیار تام مانند عقد قراردادهای صلح با سلاطین بیگانه، اعلام جنگ و بسیج نیرو و یا استخدام سرباز برای خود داده بودند (۲۵۱).

از جانب شاه عباس اول و حاکم وی در ایالت فارس، امام قلی خان، در سال ۳-۱۰۳۲/۱۶۲۳ امتیازاتی مشابه با آنچه به انگلیسیها داده شده بود، و جنبه کاپیتولاسیونی داشت به هلندیها نیز داده شد (۲۵۲). پادشاهان بعدی، یعنی شاه صفی و شاه عباس دوم این امتیازات را، هر چند نه به صورت کامل، با تغییراتی چند تأیید کردند (۲۵۳). روشن نیست که آیا

قول معافیت از پرداخت هر نوع عوارض گمرکی به بازرگانان هلندی داده شده است یا نه. به هر حال موادّ مربوطه به آن در تمام دوران سلطنت شاه عباس دوم دائماً موضوع گرفتاری و بگو مگو بوده است.

در اوایل سالهای چهلم میلادی هلندیها قسمت اساسی تجارت (صادرات و واردات) ایران را قبضه کرده بودند. در کنار تجارت پرسیود ادویه (۲۵۴) که آنها پس از تصرف جزایر ادویه (ملوک)، امبوئینا و جزایر باندا آن را در انحصار خود داشتند، به وارد کردن شکر از آسیای جنوب شرقی و آسیای شرقی و منسوجات هندی سرگرم بودند. گاه می شد که بازار ایران مملو از این گونه کالا می شد (۲۵۵). با سودی که از این رهگذر عاید می شد آنها به خرید ابریشم خام و پارچه های ابریشمی می پرداختند (۲۵۶). علاقه اصلی بازرگانان متوجه تجارت ابریشم بود، یعنی «کالای مهم ایران» (۲۵۷). غیر از ابریشم خام اجناس ابریشمی مانند زری، تافته، پارچه هایی از نوع مخمل هم می خریدند. مرکز تهیه ابریشم در آن عهد شمال ایران بود: شیروان، خراسان، قزاق، مازندران و گیلان (۲۵۸). بهترین نوع ابریشم، که ابریشم سلطانی هم نامیده می شود در گیلان بیه پیش (لاهیجان) تولید می شد (۲۵۹).

اما مانع مهم و اصلی در کار این تجارت انحصار ابریشم بود که از طرف شاه ایجاد شده بود. خارجیها ناگزیر بودند که ابریشم را از نمایندگیهای شاه بخرند. چون در کنار هلندیها نه تنها بازرگانان انگلیسی و روسی به این کالا علاقه مند بودند، بلکه شخص شاه نیز توسط بازرگانان ایرانی و ارمنی از راههای مدیترانه شرقی (لوان) کالای ابریشمی را به اروپا می رساند، اغلب نمایندگان تجاری اروپایی با مشکلات متعددی روبرو می شدند. از بیست هزار عدل ابریشم خامی که به طور متوسط در سال تولید می شد (۲۶۰) به هلندیها و انگلیسیها حداکثر هزار تا هزار و دو بیست عدل (۲۶۱) می رسید، علاوه بر آن منسوجات ابریشمی را هم به مقادیر مختلف باید ذکر کرد. شرکتهای بازرگانی اروپایی تازه در اثر تلاشهای شاه عباس اول با صدور ابریشم از بندرهای جنوبی ایران وارد کار و معامله شدند. پیش از قرارداد صلح سال ۹-۴۸-۱۰۴۸/۱۶۳۹ عبور از جاده های مدیترانه شرقی پرمشقت بود و علاوه بر آن عوارض گمرکی زیاد به قیمت کالا

سخت می‌افزود. به علت تقاضای روزافزون صنعت ابریشم توسعه یافته بود. در این اثنا میزان علاقه به ابریشم ایران به علت افزایش قیمت در بازارهای اروپایی به پای گذشته‌ها نمی‌رسید (۲۶۲).

با این همه نمایندگیهای شرکت همچون گذشته به خرید نامحدود ابریشم خام کوشا بودند. مدیر شعبه ایران این شرکت به نام نیکلاس اورشی^۱ گویا پس از عزیمت سفیر هولشتاین در سال ۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸ از شاه اجازه گرفته بوده است که به مقادیری نامحدود ابریشم بخرد؛ و در عوض نیز اعلام آمادگی کرده بود که برای هر عدل به جای رقم متداول ۳۵ تومان قبلی ۵۰ تومان پردازد (۲۶۳). هلندیها امیدوار بودند با این موافقت شاه، تجارت ابریشم سلطنتی ایران را کلاً در دست بگیرند. اما همین که باز هم کاروکاسبی رو به کساد گذاشت، نمایندگیها کوشیدند قیمت‌های پایین‌تر جدیدی را به دست آورند، اما هر بار نقشه‌های آنان در اثر مخالفت وزیر اعظم میرزاتقی با شکست مواجه می‌شد که با زبردستی و قدرت تمام به مقابله با آنان بر می‌خاست. اما موضوع پرداخت عوارض گمرکی در تمام مذاکرات همچنان به صورت متنازع فیه باقی می‌ماند (۲۶۴).

بدین ترتیب نباید تعجب کرد که مدیر قسمت مربوط به ایران شرکت، و لیه برانت گلینسن^۲، بلافاصله پس از جلوس شاه عباس دوم برای به تأیید رساندن امتیازات دست به کار شد (۲۶۵)، در حالی که مذاکرات واقعی تجدیدنظر را به جانشین خود کارل کونستانت^۳ سپرد که در همان ایام مانند پیت در سال ۳-۱۰۵۲/۱۶۴۳ به دربار آمد. شورای کشوری به ریاست وزیر اعظم این بار هم کلیه پیشنهاد‌های مربوط به تغییر قیمت را رد کرد. کارل کونستانت متعاقباً در اقدامی نمایشی از خرید ابریشم صرف‌نظر کرد. با این کار یکی از پیش شرط‌های واردات ادویه و شکر لغو شد. هنگامی که وی در سال ۴-۱۰۵۳/۱۶۴۴ خواست از پایتخت عزیمت کند، وزیر اعظم به او اطمینان داد که با هلندیها هم به همان شیوه سهل و ساده متوسل خواهد شد که قبلاً با بازرگانان انگلیسی و پرتغالی کرده بود. یعنی اینکه راه آنها را خواهد بست و همه را به زور به

1. Nicolas Overschie

2. Wollebrant Gelijnsen

3. Carel Constant

اصفهان باز خواهد گرداند (۲۶۶). تقاضای متقابل وی عبارت بود از: پرداخت ۹۰۰ تومان عوارض و خرید دویست عدل دیگر ابریشم به قیمت ۵۰ تومان (۲۶۷). هر چند که شرکت به علت منازعه با پرتغالیها در گوا دیگر کشتی و سرباز لازم را برای یک لشکرکشی بزرگ به بندرهای خلیج فارس در اختیار نداشت، در مقر شرکت، باتاویا، سخت تصمیم به این گرفتند که از درخواستهای شرکت بیشتر پشتیبانی کنند. ناوگانی محدودتر در بهار سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ به فرماندهی نیکلاس بلوک^۱ در عمان ظاهر شد. پس از آن در خلیج فارس عبور و مرور کشتیها تقریباً متوقف گردید. بندرعباس که چند ماهی پیش در اثر حدوث زلزله‌ای سخت ویران شده بود به محاصره درآمد. البته حمله به جزیره و استحکامات قشم (۲۶۸) با شکست روبرو شد، اما هلندیها به منظور خود رسیدند. شاه که از صدای رعدآسای توپها در ساحل جنوب غربی به وحشت افتاده بود، بلوک را برای مذاکره به اصفهان فراخواند. بلوک پس از سفری پررنج و مرارت در شانزدهم ژوئیه ۱۶۴۵/۱۰۵۵ بدانجا رسید (۲۶۹). ضربه هلندیها برای کشور خطری جدی محسوب نمی‌شد. مع‌هذا این اقدام خشونت‌آمیز و همچنین ترس از این که درآمدهای مملکت از محل شرکت بازرگانی کاهش فاحش پیدا کند، باعث شد که کوتاه بیایند. اما چون بلوک چند ماه پس از ورود درگذشت بین طرفین تا قبل از ماه نوامبر کار به توافق نرسید. میرزا تقی مذاکرات را به درازا کشاند و کوشید تا دل بازرگانان دست دوم هلندی را با دادن امتیازاتی ناچیز به دست بیاورد. ولی هنگامی که وزیر اعظم در ماه اکتبر همان سال به قتل رسید و خلیفه سلطان جانشین وی مردی با گذشت‌تر بود شاه به وعده‌ای که در آغاز مذاکرات داده بود وفا کرد. مهلت دوساله مذکور در فرمان شاه (در این فاصله می‌بایست حاکم کل باتاویا بازرگانانی را به اصفهان بفرستد) برای بازرگانان هلندی گامی به پیش محسوب می‌شد، هر چند که آنان را کاملاً به مقصود و منظور خود نمی‌رساند. پرداخت عوارض همچنان معوق مانده بود. خرید ابریشم را هر کس می‌توانست در هر جا انجام دهد (۲۷۰).

محافل بازرگانی انگلیس با دقت تمام موفقیت رقبای هلندی را زیر نظر داشتند. اما

نمی‌دانستند که از اختلاف موجود بین هلندیها و دربار ایران چگونه بهره‌مند شوند. نمایندگيها با لحنی تلخ به مدیر شرکت در سورات از این شکایت می‌کنند که وضع خود را هر لحظه متزلزل‌تر و خالی از امیدتر می‌بینند. اما هلندیها از آنها بیشتر امکانات در اختیار داشتند تا «به سود کارفرمایشان و به افتخار ملت کار تجارت را پیش ببرند» (۲۷۱).

هر چند شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی توانسته بود وضعی مسلط برای خود در بازار ایران به چنگ آورد، ولی درخواست مهم و اصلیش را برای پایین آوردن قیمت ابریشم نتوانست بر کرسی بنشانند. بازرگانان هلندی ناگزیر بودند همچنان برای هر عدل ۵۰ تومان پردازند. در سال ۱۶۴۷/۱۰۵۷ فربورگ^۱ و بستینگ^۲ بی‌اخذ نتیجه کوشیدند به توافقی قطعی دست یابند (۲۷۲). خلیفه سلطان پا را از این هم فراتر نهاد و امتیازی را که دو سال پیش به آنها داده شده بود محدودتر کرد. یعنی اینکه هلندیها ناگزیر شدند باز عوارض گمرکی پردازند (۲۷۳).

از سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ کار وخامت روابط به جایی رسید که باز در باتاویا به این فکر افتادند که با توسل به راههای خشونت‌آمیز مسأله را حل کنند. بارندسون^۳، که با یک اسکادران کشتی عازم گوا بود، دستور گرفت با کشتیهای تجاری و جنگی خود به خلیج فارس وارد شود. هنگامی که وی در دسامبر سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ از مقابل بندرعباس عبور می‌کرد حاکم لار، عوض بیگ، به نیروی تحت اختیار خود دستور صف‌آرایی داد. ظاهراً بارندسون دستور داشت که حتی‌المقدور از دست زدن به اقدامات جنگی اجتناب کند، زیرا همه به این توافق رسیده بودند که عملیات تخاصمی را تا بازگشت شاه از لشکرکشی به قندهار به تعویق اندازند (۲۷۴).

این دومین زورآزمایی هم برای شرکت مانند حمله به جزیره قشم بی‌نتیجه ماند و وضع آن هم در سرمیز مذاکرات بدتر شد که بهتر نشد، زیرا در اثر فتوحات نظامی ایران در افغانستان اعتماد به نفس شاه بیش از پیش تحکیم یافته بود. در هلند هم از نتیجه کار ناخرسند بودند. «شورای لشکریان هفدهم» در آمستردام اقدام حاکم کل را تصویب نکرد. در آنجا بیشتر طرفدار مذاکره بودند. در فرمان عمومی مورخ ۲۶ آوریل ۱۶۵۰/۱۰۶۰ این نکته به وضوح بیان شده

است. از انحصار تجارت در جزایر ملوک می‌بایست در صورت لزوم با توسل به سلاح دفاع کرد، در سایر موارد بهتر است از به کار بردن خشونت خودداری ورزید، بخصوص در جاهای بی طرف که به اقوام بی طرف تعلق دارد «ما در آنجا با قانون سر و کار داریم و ناچار به برقراری قانون نیستیم». لازم است که «با برخورد خوب و جذاب دل پادشاهان قدرتمند آسیایی را هم چون سگون^۱ ژاپن و شاه ایران به دست آوریم» (۲۷۵). در آمستردام به روشنی می‌دانستند که به علت اختلاف نظر بی نتیجه بر سر قیمت ابریشم، فروش ادویه و منسوجات را در ایران به خطر انداختن چندان مثمر ثمر نیست. در دربار اصفهان به نمایندگیها چنین وانمود می‌شد که ایرانیان می‌توانند از خرید این اجناس چشم‌پوشند.

خرید ابریشم از ایران در ایام بعد باز رو به کاستی داشت. اما با بسته شدن راه بری هندوستان که ذکر آن گذشت سایر انواع بازرگانی رو به شکوفایی بود. با دادن هدایای متوالی به شاه و سایر متنفذین، به خصوص رئیس بندرعباس و حاکم لار دوباره حیثیت شرکت برقرار گردید. ضمن گزارشی به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۶۵۱ برابر با ۱۰۶۲ حاکم کل جدید به نام کارل رینرس^۲، به صورتی غرورآمیز می‌گوید که رئیس بندر کاملاً با کمپانی بر سر مهر است و خود به خود به سود آن و به زبان انگلیسیها به شاه و اعتمادالدوله نوشته است: آنها که چندی پیش غیرقابل اطمینان شمرده می‌شدند، حالیه به شاه وفا دارند و اظهار اخلاص می‌کنند (۲۷۶). در این اوضاع و احوال مساعد در باتاوایا، برحسب دستور «شورای لشکریان هفدهم» تصمیم به گسیل هیأت سفارتی به رهبری یوان کونثیوس^۳ به دربار ایران گرفتند. پس از سفری پنج‌ماهه این مأمور در ۲۷ فوریه ۱۶۵۲ برابر با ۱۰۶۳ به اصفهان رسید. درخواستهای وی عبارت بود از:

۱) هیچ‌گونه عوارض گمرکی به کالای وارداتی و صادراتی نپردازند، (۲) سالانه بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ عدل ابریشم به قیمت ۴۰، و حداکثر ۴۲ تومان نخرند، (۳) درباره این توافق شرکت تقاضای صدور یک فرمان با اعتبار «نامحدود» دارد (۲۷۷). شاه و وزیر اعظم او با قاطعیت این

1. Sogun

2. Carel Reniers

3. Joan Cunaeus

درخواستها را رد کردند. هنگامی که پیشرفتی در مذاکرات محسوس نشد و سفیر مانند سلف خود کونستانت تهدید به عزیمت کرد، وزیر اعظم مانع خروج او از مملکت شد و در همان حال اعلام کرد که اگر کونثیوس کوتاه نیاید مایملک شرکت و نمایندگیهای آن را در بندر عباس مصادره و کلیه روابط موجود را قطع خواهد کرد. و بنابراین مأمور چاره‌ای دیگر ندید جز آنکه توافقنامه مضرّ به حال بازرگانان هلندی را امضا کند، بدین قرار:

(۱) شرکت متعهد می‌شود سالانه ۳۰۰ عدل ابریشم به قیمت هر عدل ۵۰ تومان بخرد، که تا دو تومان هم می‌توان آن را تعدیل کرد، (۲) واردات هر نوع کالای مربوط به بازرگانان غیرهلندی زیر پرچم شرکت ممنوع است (۳) شرکت مجاز است که تا ۲۰,۰۰۰ تومان کالا بدون پرداخت عوارض وارد کند (۲۷۸). پس از یک سال باز هیأت سفارت در دوازدهم نوامبر ۱۶۵۲ برابر با ۱۰۶۳ به باتاوایا برگشت، که البته با استقبال چندان دوستانه‌ای هم مواجه نشد (۲۷۹).

ولی این ناکامی هیأت سفارت به زودی با در گرفتن جنگ دریایی بین هلندیها و انگلیسیها در سایه قرار گرفت. حتی در ماه مارس ۱۶۵۱ برابر با ۱۰۶۱ نمایندگان انگلیسی با حکومت هلند برای دستیابی به همکاری بین دو کشور پروتستان مذهب وارد گفتگو شده بودند. پس از اینکه آخرین تلاشها در این مورد به جایی نرسید بازرگانانی که خواهان حمایت دولت بودند و طرفدارانشان در پارلمان به تکاپو افتادند و در ۹ نوامبر ۱۶۵۱ قانون کشتیرانی را به تصویب رساندند (۲۸۰). در جنگ دریایی که متعاقباً روی داد سلطه شرکت بازرگانی هند شرقی در اقیانوس هند به بازی گرفته شد و امپراتوری بازرگانی آن، که با قیام در آمبوئینا دچار مشکلاتی شده بود، از نظر پایداری و صلابت درونی در معرض آزمایش قرار گرفت.

هر چند که شاه عباس دوم و پادشاه هندی هیچ کدام نخواستند از یکی از دو طرف دعوی جانبداری کنند، در دربار ایران این حوادث را پنهانی با علاقه دنبال می‌کردند. در این مورد نیز باز وقایع نامه‌های ایرانی سکوت کرده‌اند، ظاهراً از نظر مؤلفین آنها این گونه حوادث دنیوی هر چند که مستقیماً در برابر خانه آنها، یعنی در خلیج فارس، روی می‌داده قابل ذکر نبوده است. ناوگان

هلندی توانستند در طول چند ماه معدود، سفاین انگلیسی را از اقیانوس هند متواری کنند. از فوریه ۱۶۵۳ تا ژانویه ۱۶۵۴ شرکت بازرگانی انگلیسی هند شرقی شش کشتی (۲۸۱) در مقابله با قدرت متفوق هلندی که به شکار تک تک کشتیهای تجاری انگلیسی در برابر بندرهای ایران پرداخته بود از دست داد. نمایندگیهای انگلیسی در بندرعباس و بصره خود را از جهان خارج گسسته می‌دیدند. ارتباط با سایر شعبه‌ها و با اروپا می‌بایست از راه دور و دراز بوی برقرار گردد. هنری یانگ نماینده شرکت از اقدام هلندیها بدون اخذ نتیجه شکایت کرد (۲۸۲). همدردی شاه در قبال بازرگانان در محظور افتاده انگلیسی تنها نشان دادن قیافه‌ای بود مؤدبانه. در دربار از هرامری که به حمایت از انگلیسیها تعبیر می‌شد اجتناب می‌کردند تا مبادا دوباره در خطر محاصره کشتیهای جنگی هلندی قرار بگیرند. در باطن شاه جوان حتی در برابر رفتار مصممانه هلندیها احساس اعجاب می‌کرد، زیرا اینها می‌توانستند کالای کشتیهای به یغما گرفته انگلیسی را بی هیچ اشکالی در بازارهای ایران به فروش برسانند. در سال ۴-۱۰۶۳/۱۶۵۳ شاه عباس دوم ضمن فرمانی همین امر را نیز برای کالایی که از پرتغالیها ضبط شده بود مجاز دانست (۲۸۳). قرارداد صلح بین جمهوری انگلستان و دولت هلند در آوریل سال ۱۶۵۴ در وضع مسلط شرکت بازرگانی هلندی در جنوب غربی آسیا تأثیر اندکی به جا گذاشت. نه شرکت بازرگانی فرانسوی که اولین بار در سال ۱۶۶۴ تأسیس شد و با نامرادی روبرو گردید و نه دومین نبرد دریایی سالهای ۶۷-۱۶۶۵ که هلندیها آن را نیز از دست دادند هیچ کدام باعث بروز چرخش قاطعی در کار شرکتهای بازرگانی اروپایی نگردید.

در روابط هلندیها با دربار ایران تا زمان مرگ شاه عباس دوم در سال ۷-۱۰۷۶/۱۶۶۶ کدورتی بروز نکرد. اندکی پیش از درگذشت این شاه یک هیأت نمایندگی به ریاست مدیر جدید قسمت ایران به نام هویرت دو لارسه،^۱ همراه مدیر قسمت بندرعباس به ایران وارد شد. ظاهراً اختلافی که جدیداً با انگلستان در گرفته بود یوهان مائسویکر^۲، مدیر کل را به برداشتن این گام ناچار کرده بود. می‌خواستند از حسن نیت شاه همچنان مطمئن شوند؛ و اگر این امر با توفیق

قرین شد آن وقت لارسه از حاکم شیراز (۲۸۴) شکایتی بکند. از تقاضاهای پیشین دربارهٔ معافیت گمرکی و یا پایین آوردن قیمت ابریشم دیگر منصرف شده بودند. شاه در مازندران با مهر و محبت فرستادگان هلندی را پذیرا شد. هدایای تقدیمی به شاه و صاحب منصبان عالی مقام این بار فوق العاده زیاد بود (۲۸۵)، چندان که شاه عباس دوم در آن باره اظهار شگفتی کرد؛ «وی نمی توانست تصور کند که یک هیأت بازرگانی فرستاده‌ای را با چنین هدایای گرانبهایی نزد او اعزام دارد بدون اینکه قصد و غرض خاصی در کار باشد» (۲۸۶). نمایندگان انگلیسی از این جهت هم سوء ظن داشتند که این هیأت هیچ فرصتی را «برای بدنام کردن و دست کم گرفتن ما و بهره‌وری از وضع ذلت بارمان» از دست ندهد (۲۸۷). توفیق این مأموریت (۲۸۸) بر اثر مرگ ناگهانی شاه در مخاطره قرار گرفت. لارسه، که در ایران باقی مانده بود، توانست با کمک فرماندهٔ مقتدر قورچیها، بوداق سلطان، کمی پس از جلوس شاه صفی دوم، شاه سلیمان بعدی، به حضور وی شرفیاب شود. شاه به صورت شفاهی امتیازات را تأیید کرد (۲۸۹) و در نتیجه هلندیها توانستند همچنان به نقش مسلط خود در خلیج فارس و در بازار ایران ادامه دهند.

ج. شرکت بازرگانی فرانسوی هند شرقی

در نیمهٔ اول قرن یازدهم / هفدهم بین ایران (۲۹۰) و فرانسه از نظر اقتصادی تنها روابطی سست برقرار بود. در حالی که یسوعیها و کاپوسنهای فرانسوی به اصفهان می‌رفتند و مراکز تبلیغی تأسیس می‌کردند، پیشه‌وران و هنرمندان فرانسوی در دربار شاه از محبوبیت برخوردار بودند و به خدمت وی در آمده بودند، شرکت بازرگانی هند شرقی^۱ که در سال ۱۶۰۴ با فرمان هانری چهارم تأسیس شد نتوانست در ایران پا بگیرد. مرکز ثقل بازرگانی فرانسه همچنان در کشورهای ساحلی شرق مدیترانه (لوان) قرار داشت (۲۹۱).

تلاشهای شاه عباس اول برای برقراری روابط نزدیک‌تر دیپلماتیک با فرانسه و به دست آوردن متحدی علیه عثمانیها از همان آغاز محکوم به شکست بود، زیرا فرانسه نمی‌خواست

هم پیمان مهم خود را در ساحل بسفور در قبال همکاری غیرمطمئن با شاه از دست بدهد. علاقه لوئی سیزدهم و وزیر کارتر او بیش از هر چیز موقوف به اتحاد با شاه عباس بود علیه اسپانیا. «پیشنهاد اتحاد با ایران مخصوصاً علیه اسپانیا بود» (۲۹۲). پس از درگذشت این شاه ارتباط منحصر شد فقط به مسافرت‌های اتفاقی تک‌تک بازرگانان، وابستگان به طریقت‌های مذهبی و یا سایر ایران‌گردان، طرح‌های اتحاد پادشاه بزرگ صفوی دیگر به گذشته‌ها مربوط می‌شد (۲۹۳).

کاردینال ریشلیو در سال ۱۶۴۲ بازکوشی کرد تا بخشی از فعالیت بازرگانی فرانسویان را از منطقه دریای مدیترانه به دولت‌های هم‌مرز با اقیانوس هند منتقل کند (۲۹۴)، با این وجود بازرگانان فرانسوی از تجارت پرسود هندوستان محروم ماندند. علاوه بر اوضاع و احوال مغشوش سیاسی، جنگ فرانسه با اسپانیا که از سال ۱۶۳۵ ادامه داشت مانع قبول تعهدات سیاسی و اقتصادی در ایران و هند شد. هنگامی که گلبرگ^۱ وزیر توانای امور مالی آغاز به تجدیدسازمان بازرگان داخلی و خارجی کرد (در سال ۱۶۵۹ با قرارداد صلح پیرنه جنگ با اسپانیا که سالیان سال دوام یافته بود به پایان رسید) باز تجارت دریایی توجه پادشاه فرانسه را به خود جلب کرد (۲۹۵). تحت تأثیر رونق و شکوفایی شرکت‌های انگلیسی و هلندی هند شرقی در سال ۱۶۶۴ تصمیم گرفته شد که با تأسیس «شرکت بازرگانی پادشاهی هند شرقی» وارد کار تجارت شوند. پادشاه فرانسه انحصار تجارت بین دماغه امیدنیک و دریای جنوب را به این شرکت داد. کلیه سرزمین‌های تسخیر شده قرار شد به این شرکت تعلق گیرند (۲۹۶). پس از اینکه کمپانی بدو^۲ در سورات و پوندی شری جای پای خود را محکم کرد، لوئی چهاردهم در سال ۱۶۶۵/۱۰۷۵-۶ هیأتی را به ایران فرستاد که متشکل بود از سه نفر بازرگان به عنوان نمایندگان شرکت و دو نجیب‌زاده به عنوان نمایندگان سلطنت. این هیأت از همان ابتدای امر دچار شوربختی شد (۲۹۷). اندکی پس از ورود به اصفهان بین هر سه بازرگان به نام‌های دوپون^۳، بیه^۴ و ماریاژ^۴ و رئیس رسمی هیأت به نام لالین^۵ بر سر احراز صلاحیت کشمکش درگرفت و این

1. Colbert
4. Mariage

2. Dupont
5. Lalain

3. Beber

رافائل دومان بود که توانست با به کار بردن حدّ اعلاّی تلاش و کوشش غائله را بخواباند. ظاهر و سر و وضع ساده‌نامه‌لوثی چهاردهم که از طرف آنان تقدیم شد در شاه و وزیر اعظم تأثیری منفی به جا گذاشت (۲۹۸). با همه اینها شاه عباس دوم به بازرگانان فرانسوی هم مانند سایر شرکت‌های تجاری اروپایی امتیازاتی چند داد، بدین قرار:

۱. تا سه سال معافیت از کلیه عوارض گمرکی و مالیاتها،

۲. شرکت در اصفهان ساختمانی در اختیار می‌گیرد.

۳. پس از تقدیم هدیه‌ای شایسته به شاه، وی قراردادی تجاری با فرانسه منعقد خواهد

کرد (۲۹۹).

البته شرکت فرانسوی در بندرعباس شعبه‌ای دایر کرد، اما کار آن نتوانست در برابر انگلیسیها و هلندیها به جایی برسد (۳۰۰). هر دو شرکت دیگر چه در هندوستان و چه در ایران به اندازه کافی وضع خود را مستحکم کرده بودند. نماینده‌های آنها همواره بازرگانان با تجربه یا سربازانی بودند که برای پیشبرد کارشان در دربار به فوت و فنهای لازم خوب وارد بودند. برخلاف آنها فرستادگان فرانسوی از همان بدو ورود آداب و رسوم رایج در مملکت را رعایت نکرده بودند. رقابت بین نمایندگان آنها، میزان مرگ و میر بالا بین اعضای هیأت و همچنین اختلاف و ستیز با هلندیها که مثلاً نمی‌خواستند هیچ فرد فرانسوی (۳۰۱) را بر کشتیهای خود سوار کنند همه و همه باعث شد که امیدها و انتظاراتی که از جانشین شاه عباس دوم، شاه سلیمان، داشتند با یأس روبرو شود.

در این مقام می‌توان یادآور شد که این دیپلماتها و بازرگانان نبودند که معرفی پرچم فرانسه بر پهنه اقیانوس هند و سواحل آن را به عهده داشتند، بلکه دزدان دریایی جنجال برانگیز فرانسوی این وظیفه را متقبّل شده بودند. از میان آنها از همه ترسناک‌تر کسی بود به نام هوبرهوگو^۱ (۳۰۲) که با کشتیهای خود در ساحل هند غربی اغلب هراس و وحشت به دل‌های مردم می‌انداخت. ولی جسارت ورود به خلیج فارس را نداشت.

د. بازرگانی بین ایران و روسیه

بازرگانی بین ایران و روسیه در قرن یازدهم / هفدهم بیش از هر وقت دیگر صحنه برخورد و کشمکش در لوان و خلیج فارس بود. پرتغالیها و بعد انگلیسیها و هلندیها راه مستقیم دریایی بین اروپا و کشورهای واقع برکنار اقیانوس هند را به روی سایر دول اروپایی که به تجارت با مشرق علاقه داشتند، بسته بودند. البته عقد قرارداد صلح بین عثمانیها و صفویان در سال ۱۰۴۷-۱۶۳۸/۱۰۴۷-۸ باز مرادۀ تجاری را از قلمرو دولت عثمانی به بندرهای دریای مدیترانه میسر می ساخت ولی عوارض زیاد عبور و ناامنی در جاده های ترکیه که اغلب مورد شکایت بود از نظر عبور ترانزیت حد اعلاى مانع محسوب می شد (۳۰۳).

برای بازرگانان اروپایی، به خصوص بازرگانان کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی امکان سومی هم در کار بود که همان جاده های روسیه، در طول رود ولگا از طریق دریای خزر و با عبور از داغستان، شیروان و گیلان به سوی شمال ایران بود. این راه دریای خزر کوتاه تر و پنجاه درصد ارزان تر بود (۳۰۴). فعالیت تجاری و دیپلماتیک چند کشور اروپایی (هلند، فرانسه، سوئد، لهستان، دانمارک، براندنبرگ و شاهزاده نشین کوچک هولشتاین - گوتورپ^۱) با روسیه از این جهت در قرن یازدهم / هفدهم مشخص است که به تکرار کوشیده اند این جاده را برای بازرگانی با اروپای غربی و شمالی قابل استفاده سازند و عبور از سرزمین تزارها را بی پرداخت عوارض گمرکی برای بازرگانان خود تأمین کنند.

یک قرن پیش از آن انگلیسیها به وسیله شرکت تجاری خود در مسکو که در سال ۱۵۵۴/۹۶۱-۲ تأسیس شده بود (۳۰۵) از تزار مقداری امتیاز گرفته بودند که تجارت معاف از پرداخت گمرکی با کشورهای شرقی از آن جمله محسوب می شد. بین سالهای ۹-۱۵۶۱/۹۶۸ و ۱۵۸۰/۹۸۸ بسیاری از نمایندگیهای تجاری انگلیس از راه ولگا - دریای خزر به ایران آمدند (۳۰۶). هنگامی که این امتیاز در آغاز قرن یازدهم / هفدهم تجدید نشد به زودی سستی و فتوری در سلطه بازرگانان انگلیسی در روسیه روی داد. پس از سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ سرانجام کلیه

1. Holstein Gottorp

امتیازات را از دست دادند. فعالیت تجاری آنان پس از آن تقریباً منحصر شده بود به بندر شمالی روسیه، آرخانگلسک.

کوششهای کشورهای مذکور، به خصوص در نیمه دوم قرن یازدهم / هفدهم در جهت اینکه برای بازرگانان خود حق عبور آزاد را به بازارهای ایرانی و هندوستان به چنگ آورند، تا بتوانند در معاملات کلان آن روزگار، یعنی در تجارت ابریشم ایران و ادویه سهم شوند، بی نتیجه ماند. هیچ استدلال سیاسی یا اقتصادی از عهده برنیامد که تزار را وادارد به یکی از کشورهای یاد شده حق عبور بدون پرداخت عوارض گمرکی بدهد (۳۰۷). تقویت قدرت تزاری در روسیه، تأسیس بازاری واحد و تأمین قطعی امنیت کشتیرانی در ولگا و دریای خزر در نیمه اول قرن یازدهم / هفدهم به این منجر شده بود که بازرگانی داخلی روسیه روی هم رفته شکوفا شود (۳۰۸). خود تزار نیز شخصاً به یکی از بزرگ ترین بازرگانان کشور تبدیل شده بود، مثلاً معامله ابریشم در انحصار دولت قرار داشت. سرمایه‌داری دولتی می‌کوشید به انحای مختلف از تجارت پول به دست آورد.

بنابراین دولت روسیه چندان علاقه‌ای نداشت که با دادن امتیاز در زمینه گمرک به سایر دولتها سرچشمه سودبخش درآمد خود را بخشکاند - البته به استثنای مواردی که علل سیاست خارجی این امر را لازم می‌شمرد. مثلاً تزار آلکسی میخائیلویچ در سال ۸-۱۰۷۷/۱۶۶۷ پس از عقد قرارداد صلح اندروژو^۱ به علت تهدید مشترکی که از طرف عثمانی متوجه لهستان و روسیه بود در مورد تجارت ترانزیت با لهستانها موافقت کرد. نوزده سال بعد باز این امتیاز را تجدید کردند (۳۰۹). به هر تقدیر لهستان در تجارت دولتهای اروپایی با شرق فقط سهم بسیار اندکی داشت.

مجاهدات فریدریش سوم، دوک هولشتاین - گوتورپ، بیشتر قرین موفقیت بود. هیأت نمایندگی وی به ریاست بروگمان^۲ توانست از تزار میخائیل فدوژویچ به ازای پرداخت سالانه ۶۰۰,۰۰۰ تالر «به مدت ده سال حق عبور... حق فروش ابریشم خام، جواهر، ادویه، رنگ، شوره و شمشیر» را به دست آورد (۳۱۰). اما فریدریش سوم به علت هزینه سالانه بالا از تأیید قرارداد

1. Andrusovo

2. Brügemann

سرباز زد (۳۱۱)، و در نتیجه این قرارداد بلا استفاده ماند.

بازرگانان روسیه همچنین در برابر نفوذ و فشار تجار اروپای غربی و شمالی به بازار روسیه سخت مقاومت ورزیدند و با تقدیم عریضه‌های متعدد از تزار تقاضا کردند تدابیری برای حمایت از آنان اتخاذ کند (۳۱۲).

روابط بین روسیه و ایران بیشتر جنبه اقتصادی داشت، هر چند که اغلب در لباس هیأت‌های دیپلماتیک جلوه‌گر می‌شد (۳۱۳). علاقه برای دست زدن به اقدامی مشترک بر ضد عثمانیها از زمان قرارداد ۹-۱۰۴۸/۱۶۳۹ به نحوی چشمگیر از جانب ایرانیان کاستی گرفته بود. شاهزاده‌نشینهای قفقاز اندک‌اندک در میدان دید سیاست خارجی مسکو قرار می‌گرفتند. در دوران سلطنت شاه عباس دوم و جانشین وی شاه سلیمان در ایران هیچ بویی از سیاست توسعه‌طلبی تزاری در جهت سرزمینهای قفقاز و یا تلاش برای محفوظ نگاه داشتن ماوراءالنهر نبرده بودند (۳۱۴).

تا پایان قرن یازدهم / هفدهم به علایق و منافع ایرانیان در شرق گرجستان و نفوذ آنان هیچ تخطی نشده بود. هر چند تزارها خود را پشت و پناه مسیحیان گرجی می‌شمردند، تلاشهای بی‌ثمر طهموراس^۱ پادشاه کاخت برای دریافت پول و کمک نظامی از دربار مسکو به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه این ادعا در این دهه‌ها فقط اسمی بوده و رسمی در پی نداشته است. اولین فردی که توجه خود را به مسئله گرجستان و اشغال سرزمینهای شرقی قفقاز معطوف کرد، پترکبیر بود.

فرستادگان روسی که اغلب تعداد کثیری (۳۱۵) هم از بازرگانان با آنها همسفر بودند در دیده طبقات بالای ایرانی از حیثیت و اعتبار زیادی برخوردار نبودند. در جو موجود در دربار اصفهان که بی‌اندازه تلطیف شده و ظاهرپسند بود فرستادگان و بازرگانان روسی که اغلب سرو وضعی دهاتی و خشن داشتند با تحقیر روبرو می‌شدند. به قول شاردن ایرانیان ملت مسکوری را

۱- این اسم در عالم آرا به صورت طهمورث آمده ولی لیوری در ترجمه خود آن را طهموراس آورده است که ظاهراً به این صورت درست‌تر است - م.

«پست‌ترین و پلیدترین [قوم] در میان مسیحیان» می‌دانستند و به آنها ازبکان اروپا (YUSBECS DE L'EUROPE) اطلاق می‌کردند (۳۱۶). سیاح فرانسوی دیگری می‌گوید که یک هیأت سفارت روسی به علت خست خود را مورد نفرت قرار داده است (۳۱۷). غیر از خودداری روسها از به جا آوردن رسم به خاک افتادن و زانو زدن رایج در دربار، اغلب ظاهر دیپلماتیک اعضای سفارتهای آنان که در واقع برای امور تجاری آمده بودند باعث ناخشنودی دربار ایران می‌شد، هر چند که آنان به عنوان بازرگانان دولتی که در خدمت شاه هستند نامه‌های لازم و هدایا را به حضور شاه تقدیم می‌کردند. تعداد آنها اغلب به چند صدتن بالغ می‌شد. شاه عباس دوم گویا در سال ۵-۱۰۷۴/۱۶۶۴ به این علت با دو فرستاده تزار چنان بدرفتاری کرده، که یکی از آنها از فرط غصه درگذشته است و دیگری «بدون هیچ تشریفات و تقریباً بدون هیچ پاسخی» به مسکو باز گشته است (۳۱۸).

هنگامی که در پایان سالهای شصتم سیاست تزار به نحوی بارزتر به اندیشه اتحاد با شاه بر ضد عثمانیها پرداخت، دیگر انجام دادن وظایف دیپلماتیک باعث شد که نمایندگیهای بیشتری به ایران فرستاده شوند (۳۱۹).

تعداد زیاد دستبردها و شبیخونهای قزاقانی که به قسمت شمال حاشیه ساحلی دریای خزر نفوذ کرده بودند به بازرگانان ایرانی موجب برانگیختن خشم در دربار اصفهان شد. حکام استراخان و تبرک اغلب قدرت نداشتند که بازرگانان رهگذر و مسافران را به مقدار کافی از مخاطرات حفظ کنند. در عوض ایرانیان به این تصور میدان می‌دادند که آنها تخلفات را نادیده می‌گیرند و شاید حتی در خفا مورد حمایت قرار می‌دهند. در سال ۱۰۶۰/۱۶۵۰ سفیر ایران، محمد قلی بیگ، بدین لحاظ عازم مسکو شد و بخصوص از دستبردهای حوالی باکو شکایت کرد. اما گویا اعتراضات وی به نتیجه چندانی منجر نشد. البته قول دادند که با دزدان رفتاری سخت‌تر پیش گیرند، ولی سفرای بعدی هم باز به تکرار از غارت و ضرب و شتم اظهار نارضایی و شکایت کردند (۳۱۴ الف).

حکام ایرانی و فرماندهان شهر نیز به عنوان مقابله به مثل به کرات بازرگانان روسی را

دستگیر و کالایشان را مصادره می‌کردند. این اقدامات تأثیر قاطعی در روابط تجاری به جای نگذاشت و هرگز کار به توقف تجاری بین دو دولت منجر نشد.

در اوایل دهه پنجاه، هنگامی که قزاقان باز هم به جنوب نفوذ کردند و برای خود مهاجرنشینهای مستحکم بنا کردند کار مشکل تر شد. حاکم شماخی، خسروخان، قزاقان را به عقب راند و بازرگانان روسی را به عنوان گروگان نزد خود نگاه داشت. هنگامی که در سال ۱۶۵۳/۱۰۶۳-۴ یک هیأت نمایندگی به ریاست شاهزاده روستوفسکی درباره عمل خسروخان شکایت کرد، شاه عباس دوم کوتاه آمد. به جانشین خسروخان که در این فاصله درگذشته بود دستور داده شد، از این پس دیگر تا هنگامی که آنها مرز سرزمین ترک را در جهت جنوب زیر پا نگذاشته‌اند از زد و خورد اجتناب ورزد. در همان زمان هم اسیران و کالای ضبط شده را مبادله کردند (۳۱۴ب).

در سالهای بعد هم تجاوزات و تخطیهای ذکر شده نه بر روابط دیپلماتیک اثر سوء به جا گذاشت و نه بر مراودات تجاری بین دو کشور. سفیران اغلب برای شاه آن قدر هدایای گران بها می‌آوردند که آتش غضب او بسرعت فرو می‌نشست. بازرگانان روسی دائماً در دربار اصفهان به سر می‌بردند. سیل پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی، مانند اطلس، حریر، مخمل، زری، و همچنین قالی از طریق استراخان به روسیه سرازیر بود. بازرگانان ایرانی در محلها تجدید بازرگانی مهم نیز چون مسکو و استراخان برای خود دارای کاروان سراهایی بودند و بازارهایی که به آنان اختصاص داشت.

در طرف روسها مهم ترین نقش تجارت با کالای انحصاری دولت بود: دخانیات، مس، قلع و منسوجات پشمی اروپای غربی. در نیمه دوم قرن یازدهم / هفدهم دندان فیل دریایی هم به آن افزوده شد. برجسته ترین قلم از اجناس شاه ابریشم خام بود (۳۲۰). تزار الکسی میخایلیویچ غیر از ابریشم به وارد کردن شوره هم علاقه بسیار داشت (۳۲۱). کالای فرستادگان و بازرگانان دولتی از پرداخت عوارض گمرکی معاف بود، و این امتیازی بود که به کمال میل در بازرگانی خصوصی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. بازرگانانی که به فرمان شاه یا تزار عمل می‌کردند در

این پوشش اجناس شخصی خود را هم وارد می‌کردند. چندین بار تزار میخائیل فدروویچ از این سوء استفاده نزد شاه عباس دوم شکایت برد، ولی نه شکایت وی و نه پیشنهادش در مورد محدود کردن کالای معاف از گمرک به مبلغ ۵۰۰۰ روبل نزد پادشاه ایران با گوش شنوا روبه‌رو نشد (۳۲۲).

تجارت خارجی ایران اصولاً در دست بازرگانان ارمنی بود که از هنگام سلطنت شاه‌عباس اول در جلفای اصفهان مرکزی برای فعالیت‌های بازرگانی خود یافته بودند. اینها به عنوان نمایندگان شاه در کشورهای مختلف اروپایی رفت و آمد داشتند. در چند شهر مانند ماریسی، ونیز، لیورنو و غیره مهاجرنشینهای ارمنی وجود داشت (۳۳۳). بازرگانان ارمنی در تجارت با روسها همچنین مقام اصلی را احراز کرده بودند و در قیاس با تجارت با هندوستان، ترکیه و اروپای غربی در درجه دوم قرار داشتند (۳۲۴). به هر حال بر اثر کوششهای متعدد چند کشور اروپایی برای ورود به معامله مستقیم ابریشم، بازرگانان ارمنی باز فرصتی به دست آوردند که در کنار معاملات واسطه‌ای به طور مستقیم نیز در کار معاملات ترانزیت شرکت جویند (۳۲۵).

تا وقتی که مناسبات بین ایران و دولت عثمانی دوستانه و خیرخواهانه بود راه لوان (کشورهای شرق دریای مدیترانه) اهمیت درجه اول خود را حفظ کرده بود. هنگامی که در نیمه دوم قرن یازدهم/ هفدهم کار کشمکش بین مسکو و باب عالی بالا گرفت و تزار الکسی میخائیلوویچ در سال ۸-۱۰۷۷/۱۶۶۷ پس از عقد قرارداد صلح با لهستانها کوشید جبهه مخالفی بر ضد عثمانیها تشکیل دهد، بر اهمیت مشارکت با ایران افزوده شد. اما شاه عباس دوم و جانشین وی شاه سلیمان هیچ کدام به دست زدن به عملیات مخاصمت‌آمیز در برابر عثمانیها علاقه‌مند نبودند، زیرا دولت صفوی به خصوص شاه سلیمان از طرف شرق در معرض تهدید دستبردهای ازبکان و حمله اورنگ زیب شاه هندوستان بود (۳۲۶). بازرگانان ارمنی از تزار الکسی میخائیلوویچ در سال ۸-۱۰۷۷/۱۶۶۷ امتیازاتی چند گرفتند.

در فوریه ۱۰۷۶/۱۶۶۶ نمایندگان کمپانی تجاری ارمنی که در این فاصله تأسیس شده

بود به نامهای استفان رامادانسکی^۱ و گریگوری لوزیکوف^۲ با چهل نفر همراه به مسکو وارد شدند؛ مذاکرات تا بهار سال ۱۶۶۷/۱۰۷۷ به درازا انجامید. طبق قرارداد منعقد در ۳۱ مه ۱۶۶۷ (= ۱۰۷۸) بازرگانان ارمنی حق داشتند، در سراسر اروپا آزادانه به تجارت بپردازند. حتی برای فروش ابریشم حق انحصار در اختیار داشتند. اگر کالا در روسیه به فروش نمی‌رسید، می‌شد آن را باز به اروپا صادر کرد. ارمنیان برای حفظ حقوق خود می‌توانستند نمایندگی مخصوص خود را داشته باشند (۳۲۷). این گذشت و لطف تزار، به ارمنیان بازرگان در قبال کلیه بازرگانان دیگر شرقی که کارشان به استراخان محدود بود وزن و اعتبار قاطعی می‌بخشید. در کنار علل سیاسی علل اقتصادی نیز دست‌اندر کار بود. خزانه دولت روسیه امیدوار بود که بر دریافت عوارض گمرکی افزوده شود و «کیسه» تزار باز هم مالا مال‌تر از پول گردد (۳۲۸).

اما قرارداد توقعاتی را که از آن بود برآورده نساخت. علت اصلی این امر هم قیامهای قزاقان و ناآرامیهای دهقانی در منطقه‌های ولگا و دُن بود. بازرگانان دایماً در معرض تهدید راهزنان و دستبردهای آنان در سرزمینهایی بودند که باید از آن می‌گذشتند (۳۲۹). در محدوده کار بازرگانان روسی و بخصوص مسکوی هر دم به مخالفت با تبعیض و رجحانی که به بازرگانان خارجی داده شده بود افزوده می‌شد. در قراردادی که در سال ۱۶۷۳ تجدید شد دوباره کار تجارت ایران و روسیه به استراخان محدود گردید. انحصار شاه و فعالیت کمپانی ارمنی تا جایی که طبق دستور شاه انجام می‌پذیرفت دست نخورده و بی‌تغییر باقی ماند. تمام مجاهدات تزار برای الغای قطعی تجارت معاف از عوارض گمرکی به جایی نرسید (۳۳۰). دولت تزاری هم در دوران بعد علاقه چندانی به منع قطعی تجارت پرسود تجار ایرانی نداشت.

۴. قتل میرزا تقی وزیر اعظم و وزارت عظمای خلیفه سلطان

هنگامی که در تابستان سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ ساروتقی سرگرم مذاکرات سخت و پیچیده‌ای با نمایندگان شرکت هلندی هند شرقی بود، بلای مهلکی به دور سر این وزیر در گردش بود. جبهه

1. Stefan Ramadanskij

2. Grigori Lusikov

مخالفان و دشمنان بعضاً در اثر برخورد غرورآمیز و ارباب منشانه و بعضاً به دلیل سختگیری در برابر بی‌قانونیها و بی‌رسمیها در شیوه اداره ایالات، به هم فشرده‌تر و متحدتر شده بود. از جمله دشمنان وی می‌توان از حاکم پیشین کوه گیلویه، به نام نقدی خان (۳۳۱) و حاکم پیشین شیروان، به نام عرب خان (۳۳۲) یاد کرد. سرانجام در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ قورچی‌باشی، جانی خان، نیز به آنان پیوست (۳۳۳). هر چند که داوری منفی بازرگانان انگلیسی و از آن میان مخصوصاً نظر پیت را می‌توان تحت تأثیر روابط متشنج شرکت آنها با میرزا تقی تلقی کرد، باز وقتی که وی می‌گوید این وزیر در این لحظه مورد علاقه خاص مردم نبود نظر او را نمی‌توان کاملاً بی‌اساس دانست (۳۳۴). زیرا طاهر وحید مؤلف عباسنامه دربارهٔ حوادث پاییز ۱۶۴۵/۱۰۵۵ می‌نویسد که «او [وزیر اعظم] به مستی کهن باده هوش‌پرداز دیرسالی و نخوت قوی دستی و بلند اقبالی سررشته خوش سلوکی را از دست داده با امرا و سپاهی و رعایا طریق رفق و مدارا سلوک نمی‌داشت (۳۳۵)». البته معاندان او به روشنی می‌دانستند که چون شاه جوان هیچ تمایلی ندارد که از وزیر موفق و مجرب خود جدا شود، احتمال سرنگون کردن وی بسیار کم است.

از آن گذشته میرزا تقی از پشتیبانی مادرشاه و اعتماد کامل وی به خود اطمینان داشت. قورچی به تحریک هر دو حاکم پیشین و تعدادی از قزلباشان ناراضی در یازدهم اکتبر ۱۶۴۵ (= ۱۰۵۵) (۳۳۶) به همراه پنج‌تن همدست دیگر به وزیر اعظم تقریباً هشتاد ساله در قصر وی حمله‌ور شدند و او و تمام افراد خانواده‌اش را به قتل رساندند (۳۳۷). دربار دچار اغتشاش شد. چون حد و حدود کل توطئه آشکار نبود، شاه در اثر استیصال سکوت اختیار کرد. آیا این اقدام علامتی بود از یک قیام فراگیر امرای معزول قزلباش در برابر قدرت فائقه شاه و یا تصفیه حساب خصوصی بین صاحب منصبان و وزیراعظم؟ در بین اهالی شهر چنین شایع بود که فرد مقتول می‌خواست شاه را برکنار کند و برادر کوچکتر وی را بر تخت بنشانند (۳۳۸). هر چند که به کلی نمی‌توان منکر شد که رابطه شاه با وزیر اعظم که روبه‌فرتوتی داشت هر دم مشکل‌تر می‌شد، ولی در هر حال کار بین این دو به بیگانگی نکشیده بود و به هر حال در هیچ یک از وقایع نامه‌های معاصر اشاره‌ای به این نکته نمی‌توان یافت.

پس از چهار روز شاه به راهنمایی مادرش برای کیفر دادن به جنایتکاران آماده شد (۳۳۹). در این بین صاحب منصبان دربار و من جمله مرتضی قلی خان شاملو (دیوان بیگی)، هر دو سردار قوای سلطنتی یعنی سیاوش خان از قوللرها و قلندر سلطان جغتای از تفنگچیها و همچنین یک امیر منتفذ جغتای دیگر، «ملازم شاه»، علی قباد بیگ، ایشیک آقاسی باشی حرم وفاداری خود را به خاندان سلطنت اعلام داشتند و تدابیر لازم را اتخاذ کردند. هنگامی که توطئه گران خود را در امن و امان می پنداشتند، «شاه از مدارا دست برداشت» (۳۴۰) و دستور داد جانی خان را که احضار شده بود در کشیک خانه، محل تشکیل جلسات دیوان، توسط دیوان بیگی و چند تن از غازیان از پا در آورند. دوستان و همدستان قورچی باشی کمی پس از آن به همین شیوه به قتل رسیدند (۳۴۱). زینال خان، حاکم کوه گیلویه و قراخان بیگ، برادر جانی خان که در آن اوقات سردار خراسان بود فدای پاکسازیهای بعدی گردیدند (۳۴۲). املاک پراکنده جانی خان در کرمان و همدان همه از طرف دربار ضبط شد. با اعمال نفوذ مادر شاه و ابستگان وی تحت تعقیب و اذیت و آزار قرار گرفتند؛ کار به مصادره اموال او ختم نشد، بلکه دختران او را به کنیزی فروختند و پسرانش را اخته کردند که این کار برای خانواده سرشناس و متنفذی در آن روزگار سخت و هن آور به شمار می آمد و برای همفکران وی مایه عبرتی هراس انگیز بود (۳۴۳).

در دربار گذشته از قوللرها امرای جغتای به خصوص تکیه گاهی مطمئن برای پایگاه سلطنت به شمار می آمدند. البته این بدان معنی نبود که آنان اکنون نقش اول را به عهده داشتند. در این عصیان آشکار شد که تقسیم گروههای مختلف بر حسب ایلات و عشایر دیگر نفوذ و تأثیر قابل ذکری در دربار ندارد. حتی خود جانی خان هم نمی توانست به دوستان ایلی خود متکی باشد. مرتضی قلی خان بیجار لوشاملو که در بر کنار کردن قورچی باشی پیشین تا حدودی دست اندرکار بود، تصدی شغل وی را پذیرفت (۳۴۴).

گروهی از «غلامان شاهی» باز ارتقاء یافتند و ترقی کردند. بدین ترتیب اوغورلو بیگ به ریاست بالاترین دادگاه دولتی (عمارت دیوان) (۳۴۵) منصوب شد و سیاوش خان، فرمانده قوللرها، به حکومت کوه گیلویه رسید (۳۴۶). این نبرد قدرت خونین شاه جوان را کاملاً با اوضاع

و احوالی دیگر روبرو کرد. به سرعت جانشینی برای میرزا تقی وزیر اعظم که به عنوان لله و قیوم سیاسی نیز عمل می‌کرد نمی‌شد پیدا کرد. وی با مرگ خود خلأیی به جا گذاشت که شاه نمی‌توانست با شخصیت خود آن را پر کند. خلیفه سلطان، وزیر اعظم جدید، البته مردی بود نازک طبع و دیندار که بین مردم از حیثیت و اعتبار گسترده‌ای برخوردار بود، ولی در عرصه فعالیت سیاسی بسیار از سلف خود کمتر سختگیری می‌کرد و رفتار وی به اندازه او مقتدرانه نبود. درست به هنگام بازگشت از سفر زیارتی، در همان روز که میرزا تقی به قتل رسید، این برترین مقام راکه وی پیش از آن هم در فاصله ۱۰۲۳ تا ۱۶۲۳/۱۰۴۲ تا ۱۶۳۲ تصدی کرده بود باز به وی سپردند (۳۴۷).

در آغاز گویا وی با قبول سمت وزارت عظمی به مخالفت برخاسته بود، چون می‌خواست است منحصراً به مطالعه و تحقیق در مسایل دینی بپردازد. این امتناع وی با پای‌بندی عمیقش به زهد و تقوی که اغلب با وظایف اداری در تعارض قرار می‌گرفت نیز تقویت می‌شد. خلیفه سلطان مانند سلف خود که به علت داشتن استعدادی درخشان در کار سازماندهی سررشته امور سیاسی را در دست داشت، نمی‌توانست در صحنه ظاهر شود و جلوه‌گری کند. اما ذخیره‌ای از تجربیات که وی در دوران نخستین خدمتش فراهم آورده بود می‌بایست همچون پایگاه لازم و مفیدی برای تصمیم‌هایی که شاه می‌گرفت به کار رود. در سالهای بعدی خدمت این وزیر، الله‌ویردی‌خان، یکی از سوغلیهای شاه باز مدارج ترقی را طی کرد. این وزیر که در کوره حوادث پخته و مجرب شده بود در آن اوقات از نیروی لازم و کافی برای مهار کردن وی برخوردار نبود، گذشته از آنکه به علت حیثیت و اعتبار شخصی و صداقتی که داشت از این امر زیان چندانی نمی‌دید. در هر حال از برخورد و کشمکش او با الله‌ویردی‌خان سندی در دست نیست.

در عالم سیاست تا اواسط سالهای پنجاه غیر از موضوع گرجستان، بیش از همه مسایل مربوط به سیاست خارجی، یعنی رویارویی با پادشاه مغول در ایالت قندهار مطرح بود. وقایع‌نامه‌های ایرانی درباره تحولات سیاست داخلی فقط اشارات مختصری دربر دارند.

مسلم آن است که در دوره وزیر اعظم جدید به رعایت مقررات مذهبی باز هم بیشتر

عنایت می‌شده است. هر چند مقررات مذهبی نوشیدن شراب و سایر مسکرات را برای مسلمانان منع کرده است، مصرف مشروب به خصوص در بین طبقات بالا رواج بسیار داشت. شاردن در این مورد می‌گوید: «با وجود این تقریباً هیچ‌کس نیست که نوعی مشروب قوی ننوشد. درباریان، سوارکاران و عیاشان شراب می‌نوشند و... همه از آن به عنوان داروی رفع ملال استفاده می‌کنند...» (۳۴۸). پرده‌های نقاشی سقف و دیوار در اتاقهای فوقانی کاخ عالی قاپو که در کنار میدان شاه قرار دارد مانند مینیاتورهای آن عصر با نمایش اشکال و تصاویری پر از پیچ و خم که سرشار از سرزندگی است به خوبی جوّ شاد خواری و عیش و عشرتهای دربار اصفهان را منعکس می‌کنند.

شاه به علّت «معصومیت» خود از این منع مستثنی شمرده می‌شد و کارهایش نمی‌توانست تخطی به قواعد و مقررات مذهبی محسوب شود. اما این اصل در محافل مذهبی کاملاً هم بدون معارض و مخالف نبود؛ از آن گذشته سه شاه یعنی شاه عباس دوم، شاه سلیمان و از همه بیشتر شاه سلطان حسین از این که علناً در برابر زبردستان و رعایای خود علم مخالفت برافرازند و عواطف مذهبی آنان را جریحه دار کنند خودداری می‌ورزیدند. مثلاً کمپفر دُزبارة شاه سلیمان چنین می‌گوید که وی هرگز از عمل به دستورها و مقررات مذهبی کوتاهی نمی‌کرد و به اجرای مراسم مربوط به اعیاد و عزاداریها پای‌بندی داشت (۳۴۹). وی در سالهای آخر سلطنت، و از او بیشتر جانشینش شاه سلطان حسین، زیر نفوذ شیخ‌الاسلام باقر مجلسی متأله شیعی قرار گرفتند. مجلسی اندکی پس از جلوس شاه بر تخت سلطنت منع نوشیدن شراب را به دربار هم تسری داد. (۳۵۰) ولی هیچ‌یک از پادشاهان به طور جدّی درصدد جلوگیری کامل از شرب مسکرات برنیامد، چه در آن صورت می‌بایست به تخریب شرابخانه‌ها پرداخته باشد.

بدین ترتیب بود که شاه عباس دوم نیز سخت به می‌خواری دلبسته بود. در بین گزارشهای سیاحان معاصر وی که در مجامع درباری این چنینی شرکت کرده‌اند در این مورد وصفهای گوناگون وجود دارد (۳۵۱). اما فقط روحانیون والا مقام و متدینین واقعی مانند حاجیها بودند که لب به می نمی‌آلودند (۳۵۲).

تهیه شراب به عهده غیرمسلمانان بود و مختص ارمنیان و کلیمیان که همیشه غمض عین پادشاه و دمدمی مزاجی یا طمع کاری حکام مددکارشان بود (۳۵۳). و از آنها گذشته زردشتیان کرمان را باید یادآور شد (۳۵۴). شرکتهای بازرگانی اروپایی برای شراب انداختن جواز کار داشتند و در اوقاتی که در امر رعایت مقررات مذهبی سختگیری می شد دست به کار می شدند (۳۵۵). منع شرابخواری در فواصل زمانی طولانی تکرار می شد. در چنین اوقاتی همه می خانه‌ها را می بستند و شیشه‌ها و سبوه‌های انبارها را می شکستند (۳۵۶). شراب‌خانه (شیره‌خانه) دربار نیز با تحقیر تمام مهرو موم می شد. در این ایام برای متصدی شراب‌خانه (شیره‌چی باشی) (۳۵۷) که همواره یک تن از غلامان شاهی ارمنی‌الاصل بود وضعی سخت پیش می آمد. با این وجود وی را از کار بی کار نمی کردند.

شغل وی در شمار پیشه کارمندان متوسطی بود که لقب «مقرب الحضرة» داشتند و در کنار سفره‌چی باشی، توشمال باشی (سرپرست آشپزخانه) و جبه‌دار باشی (سرپرست قورخانه) از مهمترین و معتبرترین مشاغل به حساب می آمد. ذیل تاریخ عالم آرای عباسی که ناقص است و تذکرة الملوك که بعدها تألیف شد هیچکدام نمی توانند تصویر دقیقی از این شغل به دست بدهند (۳۵۸). این واقعیت مهم تر است که «شیره‌چی باشی» در قبال سایر سرپرستان امور درباری از حقوق نسبتاً زیاد ۲۰۰ تومان (۳۵۹) برخوردار بود که رقم زیادی هم به عنوان [دریافت] عوارض بر آن افزوده می شد. در عین آنکه در وقایع نامه‌های کشور کمتر از کارمندان متوسط ذکری به میان می آید. در دوره سلطنت شاه عباس دوم از هر سه «شیره‌چی باشی» یاد می شود (۳۶۰) و گاهی هم مقامات مهمی در اداره ولایات به آنها سپرده می شد.

در کنار داروغه اصفهان، صدر نیز در کار رعایت مقررات شریعت نظارت داشت که البته توجه زیاد وی متوجه ارمنیان شراب‌ساز بود. «چون شاه با درباریانش تقریباً سرسپرده شراب بودند / رهبر مذهبی آنها / صدر / گاه دستور می داد سبوه‌های شراب ارمنیان را به دو نیم کنند» (۳۶۱) اما به محض اینکه اجرای مقررات مدتی سستی می گرفت دوباره به شرابخواری روی می آوردند. به خصوص در سالهای آخر سلطنت شاه عباس دوم مشهود است که علی‌رغم

تلاشهای وزیر اعظم، خلیفه سلطان، و میرزا محمد مهدی در اتحاد با روحانیون سختگیر شیعی وی کمتر از پیش دستور منع شرابخواری صادر می‌کرد.

فحشا و شاهد بازی (۳۶۲) نیز مشمول فرمان منع خلیفه سلطان شد. این تدبیر وزیر اعظم بخصوص فاحشه خانه‌ها را هدف قرار داده بود که به استثنای اردبیل به عنوان جایگاه مقدس صفویان، در شهرهای مختلف کشور وجود داشت (۳۶۳). هر چند که علناً رقمهای درشت مالیاتی از محل درآمدها از این رهگذر عاید خزانه می‌شد (۳۶۴)، شاه در اثر اصرار خلیفه سلطان کوتاه آمد و موافقت کرد (۳۶۵).

فرمانی مبنی بر اینکه ارمینان از کار پوستین‌دوزی و فروش کالای متداول به مسلمانان ممنوع‌اند غریب به نظر می‌آید (۳۶۶). قطب مخالف وزیر اعظم الله‌ویردی خان امیر شکارباشی بود. نفوذ چشمگیر او و مقام مسلطی که بین صاحب منصبان دربار داشت بیش از همه قابل مقایسه با امیر شکارباشی شاه عباس اول بود که او نیز همین نام را داشت. این یک نیز مانند آن از اعتماد نامحدود شخص شاه برخوردار بود که با واگذاری اداره دو ایالت فارس و کوه گیلویه به او به منصفه ظهور رسیده بود. الله‌ویردی خان و به میزان بیشتر پسر و جانشین او امام‌قلی خان مناطقی را که به آنان اعطا شده بود ایالت «خود» می‌دانستند و خود را با آن همانند می‌شمردند و در آن به دلخواه هر کار می‌خواستند می‌کردند، هر چند که می‌توان گفت که کارهای ایشان همواره هم به زیان اهالی نبود. شخص امام‌قلی خان بخصوص با خوی زبردست‌نوازی و عشق به سازندگی که بخصوص به احوال شیرازیان مفید افتاد درست مانند شاهزاده‌ای در شاهزاده‌نشین خود عمل می‌کرد.

در این مورد دیگر الله‌ویردی خان از این دو امیر ممتاز بود. برای «غلامی» که از یک خانواده ارمنی نسب می‌برد دربار عرصه واقعی فعالیت به شمار می‌رفت. حکومت‌های گوناگونی که شاه عباس دوم به وی داد، اصولاً به عنوان تیول مادام‌العمر و تحکیم مقام او در دربار اصفهان بود. پدر وی خسروخان نیز قبلاً از امیران صاحب نفوذ مملکت بود (۳۶۷). پسر در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴ جانشین پدر شد و به مقام امیر شکار باشی رسید ولی در پنج سال بعد دیگر

خبری از او نبود تا اینکه پس از فتح قندهار ۹/۱۰۵۸-۹/۱۶۴۸ فرصت مناسب برای او فرا رسید. هر چند در وقایع نامه‌های معاصر از او در کار گرفتن قلعه به نحوی خاص یاد نمی‌شود، وی به جای مهراب‌خان به حکومت استرآباد رسید که در آن ایام در شمار ایالات مهم کشور بود (۳۶۸). طبق گفته طاهر وحید امیر شکارباشی ظاهراً به حدّ اعلای تصوّری که در دربار صفوی از یک فرد درباری در ذهن بود نزدیک شده بود: «جوان بود و خوش قامت و با خلقتیاتی پسندیده، می‌دانست که با اسب چگونه رفتار کند، باهوش بود و به بعضی از استعدادها آراسته، در هنر نقاشی کسی به پای وی نمی‌رسید، از موسیقی و علوم نیز بی‌بهره نبود، پاکنهاد بود و در خدا ترسی بی‌نظیر و در فروتنی سرآمد همگان» (۳۶۹).

طبیعی است که اظهار مرحمت بیش از اندازه شاه به او باعث شد که حسادت تعداد کثیری از درباریان برانگیخته شود؛ اما هیچ کس جسارت آن را نداشت که به صورت جدّی با وی اظهار خصومت کند. حتی خلیفه سلطان، وزیر اعظم، نیز همان گونه که یاد کردیم از او ملاحظه داشت. از جانب دیگر الله‌ویردی‌خان دوست نداشت که در اجتماع درباریان خودنمایی کند. بدین ترتیب است که در گزارشها و در نامه‌های بازرگانان اروپایی و در اظهارات هیچ یک از سیّاحان نامی از او به میان نمی‌آید. با وجود این وضع و مقام او هر لحظه مستحکم‌تر می‌شد. هنگامی که در سال ۱۰۶۱/۱۶۵۱ سیاوش‌خان سپهسالار مملکت و فرمانده غلامان سلطنتی که با خاندان پادشاهی بستگی نزدیک داشت درگذشت (۳۷۰)، الله‌ویردی‌خان چنان مورد لطف و مرحمت شاه بود که به جانشینی سیاوش‌خان برگزیده شد. او نیز مانند سلف خود به حکومت کوه گیلویه رسید که به علت وضع سوق‌الجیشی مساعد خود در جنوب غربی کشور در آن روزگار از ایالات اصلی به شمار می‌آمد (۳۷۱). جذّابیت شخصی الله‌ویردی‌خان و تیز کردن ماهرانه شیفتگی شاه نسبت به شکار باعث شد که شاه عباس دوم یک سره دل به مهر امیرشکارباشی خود بسپارد. با ترتیب دادن شکارهای جرگه‌ای که به دقت و هوشیاری برنامه ریزی شده بود و ضمن آن تا ۱۷۰۰ شکار از پای در می‌آمد و با مال‌اندیشی و سازماندهی فوق‌العاده خود به کزات شاه راه به وجد می‌آورد. مثلاً در عباسنامه فصلهای مشبعی موقوف به ذکر صحنه‌های شکاری شده است که الله‌ویردی‌خان ترتیب داده بود.

۵. وزارت عظمای محمد بیگ

هنگامی که در آغاز سال ۱۰۶۴/۱۶۵۴ وزیر اعظم، که به علت مهربانی و ملایمت خود پرآوازه بود، درگذشت (۳۷۲) الله‌ویردی خان در دربار نفر اول بود. در این هنگام محمد بیگ، ناظر بیوتات، به وزارت عظمی رسید. وی که از یک خانواده تبریزی با پیشینه خیاطی بود به برکت فعالیت ذهنی و هدف‌شناسی خود که اغلب از امتیازات غلامان ارمنی تبار سلطنتی است بدون وقفه راه ترقی را پیمود (۳۷۳). جهش بزرگ او به پیش، انتسابش به سمت معیرالممالکی بود. در سال ۲-۱۰۶۱/۱۶۵۱ وی جانشینی مرحوم محمدعلی بیگ را در اداره بیوتات سلطنتی به عهده گرفت (۳۷۴). البته بدون شک امیر شکارباشی در ترقی وی سهمی عمده داشته است (۳۷۵).

انتخاب وی از جانب شاه غیر از علل شخصی این تصور شاه بود که گویا در وجود او شخصی را سراغ کرده است که می‌تواند با دستی توانا و نظم‌دهنده امور مالی دولت و سلطنت را اداره کند. البته شکوفایی عمومی تجارت به رشد درآمدهای دولتی منجر شده بود، اما مهمانیهای پرخرج و پذیرایی از سفرا و تهیه هدایای برگزیده برای شاه باعث شده بود که در سالهای اخیر به امور مالی دولت سخت لطمه وارد شود. هر چند که احتمالاً اظهارات مندرج در عباسنامه مبالغه‌آمیز است، باز تصویری از ابعادی به دست می‌دهد که در دربار برای هزینه تجملات - از نقد و اجناس - بیش از همه از کیسه مدیریت دربار پرداخته می‌شد.

به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌شود: برای پذیرایی از امام‌قلی خان، فرمانروای بخارا که در حال سفر به مکه بود در سال ۲-۱۰۵۱/۱۶۴۲ بیست هزار تومان (۳۷۶)، برای برادرش محمدخان در سال ۱۰۵۷/۱۶۴۷ حتی پنجاه هزار تومان هزینه شده (۳۷۷). اقامت سفیران هند جان نثارخان و ارسلان بیگ در سال ۱۰۵۷/۱۶۴۷ برای دستگاه سلطنت پانزده هزار تومان تمام شد (۳۷۸). این ارقام بی‌حساب در هیچ تناسبی با فواید به دست آمده از آنها نبود و تنها برای نشان دادن قدرت و سطوت سلطنت مصرف می‌شد.

در مورد هزینه لشکرکشی به قندهار فقط به حدس و گمان می‌توان متوسل شد. فقط

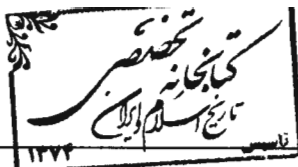
برای تأمین حوایج لشکریان شاه در سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ در جاهای مختلف ایران آذوقه به مبلغ پنج هزار تومان یعنی ۳۵۳,۰۰۰ مارک طلا از خزانه شاه (خزانه عامره) خریداری شده (۳۷۹). پس از سومین لشکرکشی هندیه در دوره داراشکوه در سال ۴-۱۶۵۳/۱۰۶۳ این ایالت ثروتمند چنان غارت و ویران شد که در معرض تهدید قحط و غلایی وحشتناک قرار گرفت و شاه دستور دارد چندین هزار (!) بارخر (خروار) (۳۸۰) غله از سراسر مملکت به شرق ببرند (۳۸۱). از لحاظ اهمیتی که این تدابیر کمک‌رسانی داشت سه نفر از کارمندان عالی‌مقام درباری را برای اجرای آن مأمور کردند (۳۸۲).

تنها به همین علل بود که شاه ناگزیر شد فرد دانایی مانند محمدبیگ را که وارد به امور اداری و همچنین شخصی منطقی بود در رأس امور دولتی قرار دهد.

وزیر اعظم جدید نتوانست در هزینه‌های دربار تغییر چندانی بدهد. باز هم از سر اسراف و تبذیر برای هر نوع تفریح و خوش‌گذرانی ممکن پولهای فراوان خرج می‌شد. غیر از آن هم در آن ایام چند کاخ در اصفهان برپا کردند. کاروانسراهای جدیدی در کنار شاه راهها برپاداشتند و به تعمیر کاروانسراهای مخروبه پرداختند. بدین جهت محمدبیگ بیش از هر چیز می‌کوشید درآمدهای خزانه سلطنت را بالا ببرد. این کار از یک طرف با تبدیل بیشتر ایالات دولتی به خالصه ممکن می‌شد و از طرف دیگر وی امیدوار بود با روی آوردن به کار معادن بیش از پیش سیل طلا و نقره را به خزانه سلطنتی سرازیر کند.

در خود کشور به علت خروج دایمی سکه‌های نقره (۳۸۳) مضیقه پولی پیدا شده بود که ناچار به پایین آمدن کیفیت سکه‌ها منجر می‌شد. اغلب دوره سکه‌ها را می‌تراشیدند و یا عیار نقره به علت مخلوط شدن با سایر فلزات پایین می‌آمد.

در ایران مقداری معدن فلزات پردرآمد وجود داشت. در سالهای سی‌ام و چهل‌م معادن تازه‌ای از فلزات کشف شد که بیشتر آن مس بود (۳۸۴). صرف نظر از آن از روزگاران گذشته معادن فیروزه را در نیشابور و فیروزکوه استخراج می‌کردند، از کرمان و یزد سرب به دست می‌آوردند - سنگ فلز معادن یزد نیز با مقداری نقره همراه بود (۳۸۵)، و در خراسان نیز سنگ آهن



وجود داشت. سنگ فلز پرعیار از زنجان - بومیها به آن پولاس جوهردژ (پولاد جوهردار) می‌گفتند - که از آن فولاد دمشقی ساخته می‌شد، برای به دست آوردن فولاد پر اهمیت تر بود (۳۸۶).

محمد بیگ یک نفر فرانسوی (۳۸۷) را که وانمود می‌کرد چیزی از کار معدن می‌داند، مأمور کار گودبرداری کرد که قاعدتاً می‌بایست ده سال به طور انجامد. با وجود هزینه بالایی که صرف شد معدن نقره‌ای که از نظر اقتصادی مفید باشد به دست نیامد و معادن زغالی نیز که در دوره شاه عباس اول بسته شده بود و آنها را دوباره باز کردند مقرون به صرفه نبود (۳۸۸). طرح وی هم برای هدایت قسمتی از آب کارون به زاینده‌رود به کمک حفر ترعه‌ای در کوه کوه‌رنگ موفقیت‌آمیز نبود. این طرح هم تازگی نداشت. پیش از او شاه عباس اول و دیوان بیگی وی اغورلویگ، به کاری شبیه آن با ناکامی دست زده بودند (۳۸۹).

در اینجا به اختصار حوادثی را که منجر به عزل وزیر اعظم شد برمی‌شماریم. اغورلویگ در سال ۷-۱۰۶۶/۱۶۵۶ پس از برخورد و کشمکشی که با نایب داروغه اصفهان پیدا کرد از کار برکنار شد. علت این امر هم اختلافی بود که بین وی و اهالی پایتخت پیش آمده بود. سمت داروغگی از حدود سی سال پیش در عهده رستم‌خان والی گرجی قرار داشت که وی آن وظیفه را توسط نماینده‌ای از طرف خود اداره می‌کرد (۳۹۰). پس از آنکه در سال ۶۷-۱۰۶۵/۱۶۵۵ میرقاسم بیگ به دنبال نزاعی با وزیر اعظم مستعفی شد (۳۹۱)، شاه به پیشنهاد والی پارسدان بیگ گرجی (Pharsadan Giorgiganidze) (۳۹۲) را به جانشینی وی برگزید و چون کار اداره پایتخت را نمی‌شد به یک فرد مسیحی وا گذاشت، وی به اسلام گروید - اقدامی که محافل بنیادگرای شیعی اصفهان را به هیچ وجه خوش نیامد.

بدین ترتیب از همان آغاز کار مشکلاتی پیش آمد که با سختگیری در اداره امور بر مقدار آن باز هم افزوده تر شد (۳۹۳). دیوان بیگی آن ایام، یعنی اغورلویگ، نه تنها توده خشمگین را آرام نکرد بلکه در نهان به خشم دامن زد تا داروغه منفور را از کار ساقط کند (۳۹۴). شاه در ابتدای امر دستور داد تا «ارکان دولت» به ریاست وزیر اعظم موضوع را بررسی کنند. اما همین که فریاد و

فغان در بین توده‌های خشمگین در شهر به پایان نرسید، شاه با رأی زنی مولانا محمدحسن کاشی، مجتهدالزمان، خود را ناگزیر دید که پارسدان بیگ را معزول و همه دست‌اندرکاران را عفو کند.

در این بین نقش دو دوزه‌بازی دیوان بیگی (حقیقت افساد و اغماض اغورلوبیگ) از پرده بیرون افتاد. شاه نه تنها دستور به عزل وی داد بلکه علاوه بر آن او را به کور کردن محکوم کرد (حکم به عریان کردن دیده آن بدبین از لباس بینایی نمودند)، و این کیفری بود که شاه عباس دوم در دوران سلطنت خود به ندرت مقرر کرده بود (۳۹۵). دست داشتن محمدبیگ در این کار کاملاً روشن و مدلل نشده است. تاورنیه مدعی است که وی نقشی کثیف و مرموز در این ماجرابازی کرده که باعث نفرت مردم از او شده است. اما اثبات جانبداری مستقیم وزیر اعظم از داروغه پیشین به آسانی میسر نیست؛ به هر حال از زمان ورود این گرجی به قزوین در سال ۱۰۶۴/۱۶۵۴ - وی در آن هنگام تبریکها و هدایای رستم‌خان را برای نخست‌وزیر منصوب به همراه آورده بود - بین این دو چنان عوالم مودتی برقرار بود که می‌شود گمان برد، سقوط و عزل دیوان بیگی احتمالاً بدون دخالت وزیر اعظم نمی‌توانسته صورت پذیرد. داروغه جدید هم باز یک نفر گرجی بود، کسی به نام با داده بیگ، برادر زال ارستاو که از گرجیان محتشم و متنفذ بود (۳۹۷).

داروغه به احتمال بسیار تنها قربانی سیاست جاه‌طلبانه وزیر اعظم، که اغلب عکس‌العملهای تند عاطفی داشت، نبود. وی که خوب با توطئه‌های درباری آشنا بود، به خوبی می‌دانست چه کند که خود را در پس صحنه نگاه دارد. تاورنیه که با او رابطه خوبی داشت و بنابراین دلیلی نیست که به دنبال او بد گفته باشد، به تأکید می‌گوید که بسیاری از خانها مشاغل خود را با دخالت او از دست داده‌اند، من جمله حکام ایروان (ارمنستان)، اردبیل و خراسان (۳۹۸).

این فرانسوی در اثر سفرهایی که در سالهای ۱۶۵۱، ۱۶۵۴، ۱۶۵۷، ۱۶۶۲ و ۱۶۶۴ به ایران کرده بود طبعاً از روابط و احوال محمد بیگ به خوبی آگاه بود. از جانب دیگر می‌توان گفت

ممکن است اطلاعات او از طریق محافلی بوده است که با وزیر اعظم سر بی‌مهری داشته‌اند، زیرا هر چند در وقایع‌نامه‌های ایرانی اشاره مستقیمی به این مطلب نیست (۳۹۹)، آنها گزارش می‌دهند که در سالهای مورد بحث حداقل دو تن از امیران به علت سوء استفاده از کار برکنار شده‌اند.

دشمنان وزیر اعظم به کرات با او درافتاده بودند، ولی هیچ‌کس نتوانسته بود وی را بر زمین بزند.

به هر حال وقتی که در پایان سال ۱۰۷۱/۱۶۶۰ بین او و الله‌ویردی‌خان نقاری پیش آمد، دیگر روزگار وزیر اعظم هم به سر آمد. چون شاه نمی‌خواست از وزیر اعظم خود، که از نظر رشوه‌ناپذیری و همچنین جان‌نثاری برای مقام سلطنت فقط با میرزا تقی قابل قیاس بود، دل بکند در ابتدا خواست او را بازنشسته کند، اما هنگامی که وزیر در برابر فرمان شاه سر خم نکرد وی را در ۱۰۷۱=۱۶۶۱/۱/۱۹ به قم تبعید کرد تا در کنار ضریح «به دعای دولت ابد مدت قیام نماید» (۴۰۰).

۶. آخرین سالهای سلطنت و مرگ شاه عباس دوم

وزیر اعظم جدید میرزا محمد مهدی، که از خاندانی معتبر و محترم برخاسته بود، تازه یک ماه و نیم بعد در یازدهم مارس ۱۶۶۱ (= ۱۰۷۱) سمت خود را تصدی کرد (۴۰۱). وی در سال ۱۰۶۰/۱۶۵۰ به جانشینی پدرش، صدرالممالک، رسیده بود (۴۰۲) که آن شغل را بدون وقفه تا هنگام انتصاب به وزارت عظمی ادامه داد. پس زمینه‌هایی که باعث شد شاه عباس دوم به این انتخاب دست بزند آشکار نیست. با وجود این انتصاب یک مرد روحانی به جای یک دولتمرد برای اداره امور دولتی و سلطنتی باید قاعدتاً به علت ملاحظه شاه از محافل اصول‌گرای شیعی پایتخت باشد. این محافل از مدتی پیش از عیش و عشرتها و می‌گساریهای درباری ناخرسند بودند ولی هرگاه بخواهیم در این انتخاب اعمال نفوذ محمدباقر عالم و متاله شیعی را مؤثر بدانیم اظهارنظری شتاب زده کرده‌ایم، زیرا ستاره بخت مآلباشی که در سالهای هشتاد در

دربار قدرت مطلق را در دست داشت اکنون تازه در حال طلوع بود.

پنج سال آخر سلطنت شاه عباس دوم مصادف بود با مرگ شماری از امرای سرسپرده شاه و بروز عواقب بیماری رو به وخامت وی. وزیر اعظم در این دوران در پس‌زمینه قرار داشت. اخبار مربوط به او بسیار مختصر و اندک است. همچنین بازرگانان انگلیسی که در سایر موارد خبر تعویض هر وزیری را ذکر می‌کنند، به ندرت درباره وقایع بعد از سال ۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ چیزی می‌گویند.

در سال ۱۶۶۲/۱۰۷۲-۳ او تارخان، یکی از کارآمدترین حکام دولت، که از سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ به عنوان بیگلریک قندهار کارهای مهمی برای استحکام و تثبیت وضع در شرق ایران انجام داده بود، درگذشت. در دوره حکومت وی عشایر افغانی آرامش خود را حفظ کرده بودند. تلاشهای شاه مغول برای مستقر شدن مجدد در ایالت قندهار با شکست روبرو شده بود. هنوز از قیام و طغیانی که ۶۰ سال بعد موجب انقراض سلسله صفوی شد هیچ نشانی دیده نمی‌شد. شاه همواره خدمات او تارخان را مدنظر داشت و با تفویض افتخارات و دادن هدایا پاداش داده بود. آخرین تجلیلی که وی از حاکم خود به عمل آورد این بود که دستور داد جنازه او را به مشهد حمل کند و نزدیک بقعه حضرت امام رضا(ع) به خاک بسپارند(۴۰۳). در همین سال هم شاه عباس دوم پیشخدمت مخصوص رختکن خود (مهرترکاب‌خانه) را به نام داوود بیگ که او نیز گرجی و از غلامان سلطنتی بود و شغل خود را قبلاً در زمان شاه صفی در تصدی داشت از دست داد(۴۰۴). بسیاری از تصمیم‌های مهم را که در محدوده دربار و دوروبر شاه گرفته می‌شد باید در اثر نفوذ او دانست. اما مرگ الله‌ویردی‌خان، فرد برگزیده و مورد توجه شاه که پیش از این مورد بحث قرار گرفت بیش از همه دل او را به درد آورد. شاه عباس دوم دستور داد بقعه‌ای بزرگ برای او در اصفهان برپا کنند و برای اداره آن و کارکنانش موقوفه‌ای مقرر داشت(۴۰۵).

شاه در سالهای آخر زندگی نیز اغلب به شکار می‌رفت یا در مقر تابستانی خانواده سلطنتی در مازندران به سر می‌برد و از یک بیماری که نخستین بار در پایان سال ۱۶۶۲/۱۰۷۳ ظاهر شد رنج می‌کشید. نمی‌دانیم علت بیماری او چه بود ولی ظاهراً منشائی زهروی (مقاربتی)

داشته است، زیرا شاردن که در این ایام در ایران اقامت داشته در این مورد می‌نویسد: «گوشزد کرده‌ایم که علت مرگ او، این بیماری اسفناک بود که نام بردن از آن شرم آور و مبتلا بودن به آن البته شرم‌آورتر است» (۴۰۶).

شاه علی‌رغم بیماری خود شخصاً در کار تأمین حوایج کشور، بخصوص برای بخشهای شمال شرقی که در اثر زلزله و بدی محصول دچار مصیبت شده بود و همچنین حل مشکلات دربار و امورداری مملکت نظارت داشت. مثلاً هنگامی که در سال ۵-۱۰۷۴/۱۶۶۴ زلزله سختی ایالات ساحلی دریای خزر را لرزاند، وی اوغورلوخان، ایشیک آقاسی خود را مأمور کرد تا در رفع خسارات بکوشد. در اثر تجسس‌ات و پیگیریهای شخصی، وی به بی‌رسمی‌هایی در ادارات دولتی و دربار پی‌برد و گاه آنها را به شدت کیفر داد. مقرر کردن کیف‌های سخت‌تر را از جانب این شاه که قبلاً در صدور احکام خود رعایت اعتدال را می‌کرد تنها نمی‌توان به علت سوء اداره همه جاگیر دانست بلکه باید گفت که وضع مزاجی شاه نیز در آن بی‌تأثیر نبوده است. بدین ترتیب اعدام حیدر بیگ ایواوغلو که در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴ به قم تبعید و بعد مورد عفو قرار گرفته بود مفهوم‌تر می‌شود، هر چند که صاحب قصص‌الخاقانی این امر را در اثر اتهام بی‌جا به حیدریگ می‌شمارد. این اعدام هم منحصر به فرد نماند (۴۰۷).

هنگامی که در سال ۶-۱۰۷۵/۱۶۶۵ دستبرد گروه‌های از یک از ماوراءالنهر مکرر شد شاه عباس دوم تصمیم گرفت با گسیل داشتن لشکری بزرگ‌تر آرام و قرار را در این سرزمین مجدداً تأمین کند و برای این منظور شیخ علی‌خان زنگنه، وزیر اعظم بعدی شاه سلیمان، را به سرداری خراسان منصوب کرد و دستور داد مقدمات لازم برای این اقدام فراهم شود.

در اواسط این سال سلامت مزاج شاه پس از اقدام به شکار در حوالی اصفهان رو به وخامت گذاشت. وی به توصیه پزشکان در پایان ماه سپتامبر (= اوایل مهرماه) از اصفهان به راه افتاد، که هرگز دیگر بدان باز نگشت. در ۲۶ دسامبر (= ۶ دی ماه) وی که مردی سخت بیمار بود به اشرف وارد شد. در آنجا در طول زمستان به امور دولتی (به کارسازی خلیق) و از آن قبیل پرداخت و در ماه مارس ۱۰۷۶/۱۶۶۶ تربیت‌خان سفیر هندوستان را به حضور پذیرفت (۴۰۸).

در تابستان ۱۰۷۷/۱۶۶۶ بیماری وی شدت گرفت. پس از آنکه دوازده چلچراغ نقره و چند شاخه عود به مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) در مشهد اهدا کرد، در حالی که تازه ۳۴ ساله بود در ۲۵ سپتامبر ۱۶۶۶ (= ۱۰۷۷) در دامغان (مازندران) درگذشت. جنازه وی به قم برده شد و در مجاورت بقعه حضرت معصومه علیها سلام دفن گردید (۴۰۹).

فصل سوم

سیاست اداره ایالات

در نخستین سالهای سلطنت شاه عباس دوم وضع در ایالات آرام بود. سیاست استوار کردن قدرت شاه بر پایه‌های مستحکم تر و تفوق قطعی بخشیدن به نظام مطلقه استبدادی در قبال قوای تجزیه طلب که از دوران جدّ وی آغاز و در دوران پدرش ادامه یافته بود ظاهراً ثمرات خود را به بار آورده بود. تعدادی از ایالات و نواحی تبدیل به خالصه شده بود. به گمان شاردن قدرت محرّکه این کار، اگر نگوییم ابداع کننده آن، میرزا ساروتقی بوده است (۴۱۰).

اساس کار تملک شاه قبلاً توسط شاه طهماسب اول و شاه عباس اول گذاشته شده بود (۴۱۱). البته ساروتقی دائماً در کار تقویت قدرت سلطنت بود، ولی در دوران خدمت وی فقط دو سرزمین به املاک سلطنتی افزوده شد: در ۶-۱۰۴۵/۱۶۳۶ لار (۴۱۲) و در سال ۱۶۴۴/۱۰۵۴ سرزمین بختیارها. بروشنی نمی توان گفت که آیا هنگامی که او وزیر مازندران و گیلان بود در سال ۳-۱۶۳۳/۱۰۴۲ جدایی ایالت فارس را به شاه توصیه کرده است یا نه. جانشین وی خلیفه سلطان دیگر به تقلیل سرزمینها و ایالات دولتی ادامه نداد. شاه عباس دوم آشکارا برای لشکرکشی به فندهار به سربازگیری حکام درجه یک و درجه دوم عشایر ترک نژاد نیازمند بود.

اما پس از سال ۴-۱۰۶۳/۱۶۵۳ همچنان بر املاک خالصه افزوده شد و در ده سال بعد به حدّ اعلای وسعت خود رسید. در نتیجه الزاماً از مقدار سربازگیری کاسته شد، به نحوی که نمی شد جای آنها را با سربازان قوای سلطنتی پر کرد. در دوران شاه سلیمان که به امور دولتی

کمتر عنایت می‌کرد و در روزگار شاه سلطان حسین ضعفهای این نوع سیاست نظامی آشکار شد. هنگامی که تهدیدی از خارج در کار بود، شاه که علناً می‌دید سرباز به اندازه کافی در اختیار ندارد، مقداری از حکومتها را دوباره فعال کرد (۴۱۳) و همانطور که حوادث بعدی نشان داد، چنین اقدامی بی‌حاصل بود.

همانطور که ذکر کردیم در دوره محمدبیگ وزیر اعظم تعدادی از ایالات دولتی تبدیل به خالصه شد. در آن سالها صرف‌نظر از دستبردهایی پراکنده از جانب گروههایی از عشایر، مرزهای مملکت آرام بود، به نحوی که مرکز برای حفظ و حراست از بخشهای شرقی و شمالی کشور در قیاس با گذشته نیرویی بسیار کمتر لازم داشت که آن هم اغلب از قوای سلطنتی تأمین می‌شد. نیروهای ایالتی را مردم کمتر به خدمت احضار می‌کردند.

هر چند شاه عباس دوم که در آن هنگام بیش از بیست سال سن داشت به کرات و به نحوی وسیع‌تر در امور کشوری دخالت می‌کرد، ما باید بپذیریم که کار توسعه املاک خالصه اصولاً از طرف محمدبیگ طرح‌ریزی و به مرحله اجرا درآمده بود، زیرا وی به عنوان ناظر بیوتات پیشین به اهمیت و ارزش خالصه‌ها برای پرداختها و هزینه‌های روزافزون شاه، یعنی پیدا کردن منابع مالی جدید برای دستگاه سلطنت بهتر از هر کس دیگر پی برده بود. غیر از درآمدهای بیشتر مالی ظاهراً شاه نسبت به بعضی از مناطق از جهت داشتن شکار فراوان علاقه‌مند بوده است که مثلاً خوار از آن جمله است (۴۱۴). در دوران خدمتگزاری محمدبیگ در سال ۱۶۵۴/۱۰۶۴ همدان (۴۱۵) (علی شکر)، ۸-۱۰۶۶-۷/۱۶۵۶، اردبیل (۴۱۶) و ۹-۱۰۶۸/۱۶۵۸ کرمان (۴۱۷) به عنوان مناطق خالصه اعلام گردید. در مورد ادعای شاردن، مبنی بر اینکه در زمان شاه عباس دوم خراسان و آذربایجان نیز به املاک خالصه ضمیمه شده‌اند در مآخذ فارسی هیچ اشاره‌ای وجود ندارد (۴۱۸).

این تغییرات به استثنای مورد اردبیل به دنبال تنصیب جدید حکام انجام می‌گرفت، یعنی هنگامی که در یک منطقه در اثر مرگ، یک محل برای تصدی شغل حکومت آزاد می‌گردید. در چنین صورتی اغلب حکام دیگری را هم جابجا می‌کردند تا ایالت منظور نظر بلامتصدی بماند.

به گفته شاردن نه تنها این سیاست به ایجاد ضعف و فتور در قوای نظامی منجر می‌شد، بلکه رعایا را نیز در معرض استثمار شدیدتری قرار می‌داد. کارمندان سرزمینهای خالصه به علت ارتباط مستقیمی که با دربار داشتند کمتر از حکام بومی پروای کار طبقات فرودست‌تر را داشتند. اینها از طریق عشیره خود با منطقه تحت حکومتشان بستگی داشتند و یا از یکی از خاندانهای حکومتگر مقیم آنجا برخاسته بودند. وزیران خالصه جات می‌بایست هدایای فراوان‌تری به دربار بفرستند تا بتوانند شغل و مقام خود را نگه دارند (۴۱۹).

این عقیده شاردن در مآخذ بومی تأیید نمی‌شود، مع هذا این جلب توجه می‌کند که وقایع نگاران بومی که کاملاً مطابق میل دربار چیز می‌نوشته‌اند، درباره شکایات رعایا و زارعین و یا حتی آشوبهای اجتماعی در سرزمینهای خالصه هیچ نمی‌گویند. در عوض چنین به نظر می‌رسد که شاه چندین بار بر اثر شکایت مردم بر علیه حکام وارد عمل شده باشد. مثلاً در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶ (۴۲۰) کشاورزان دوروبر اردبیل نسبت به اقدامات و اعمال بی‌ملاحظه حاکم و متولّی بقعه شیخ صفی، نظر علی خان سوگلون ذوالقدر، شکایت کردند و او را به رفتار نادرست و تصرف در اموال موقوفه متهم ساختند (۴۲۱). شاه دستور به توقیف او داد و مقرر کرد به جبران مافات از وی سلب مالکیت کنند. شاه در عین حال از این وضع سود جست و به ازدیاد اموال و املاک خود پرداخت و ایالت پردرآمد اردبیل را به زیر سلطه املاک خالصه درآورد (۴۲۲).

موارد دیگری را هم از این قبیل می‌توان برشمرد که عزل سپهسالار حاکم آذربایجان، علی‌قلی بیگ (۴۲۲ الف) در اثر شکایت کشاورزان و سربازان از آن جمله است.

با وجود این همه، تا آنجا که از اظهار نظر اسناد و مدارکی که تاکنون شناخته شده بر می‌آید در این دوره کمتر از ادوار گذشته از آشوب و ناراحتیهای اجتماعی اثری هست. دهه‌های آکنده از صلح و آشتی پس از جنگهای سخت با عثمانیها و ازبکها و اغتشاشات فرساینده داخلی بی‌تردید موجب آسایش و تسهیل امور رعایا و پیشه‌وران گردیده بود. تن سپردن به تحمیل مالیاتها و بیگاری دادن به ملّاکان و حکومت در قیاس با تهدیدات خارجی، که اکنون از آن خبری نبود، قابل تحمل‌تر بود.

امنیت جاده‌ها و بازارها در پدید آمدن تصویری از مردمی نسبتاً موفق و کامیاب سهم بسزایی به عهده داشته است. به همین دلیل بود که شاردن در سفرهایش به ایران به این اطمینان دست یافت که وی در هیچ کجا مانند ایران در امن و امان نمی‌تواند مسافرت کند و اهالی، به خصوص کشاورزان، در بیننده چنان تأثیری بر جای می‌گذارند که گویی توانگر و خرسندند.

۱. قیام بختیارها در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴

هرگاه از «اقدامات التیام‌بخش» در گرجستان صرف‌نظر کنیم. می‌توان گفت که در دوران شاه‌عباس دوم در ایالات مملکت هیچ قیام یا نافرمانی علیه حکومت مرکزی به وقوع نپیوسته است. در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴، دو سال پس از جلوس شاه‌عباس دوم بر تخت سلطنت، توجه دربار در اثر اخباری که درباره ناآرامیهای بختیارها می‌رسید به سوی قسمت جنوب غربی کشور معطوف شد. مانند تمام ایالات دیگر کشور، حکام این ناحیه نیز از جانب شاه منصوب می‌شدند، ولی اغلب آنها را از اعضای خاندانهای حکومتگر محلی بر می‌گزیدند. حکومت مرکزی با این عشایر که اصولاً در غرب اصفهان تا میدان نفت (خوزستان) و جنوب خوانسار پراکنده بودند، و به دو شاخه رقیب هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌شدند (۴۲۳)، به علت جنگاوری و همچنین خوی استقلال‌طلبی آنها که از مشخصات مردم کوه‌نشین است و نیز به دلیل مجاورتشان با پایتخت رفتاری از سر ملاحظه و رعایت احترام داشت (۴۲۴). این کوه‌نشینان در استحکامات کوهستانی صعب‌العبور خود موسوم به دز می‌توانستند برای هر لشکر مهاجمی مشکلات بسیار ایجاد کنند. تنها راههای معدودی وجود داشت که بتوان توپخانه و دستگاههای سنگین وزن محاصره را از آنها عبور داد.

در دربار به زودی این اعتقاد رواج یافت که این قیام در ضدیت با حکومت مرکزی نیست. چادرنشینانی که در فقر و تیره‌بختی می‌زیستند و تنها مایملکشان احشام بود (۴۲۵) علیه ظلم و جور و خشونت حاکم خود، خلیل خان، و دار و دسته‌اش به پا خواسته بودند (۴۲۶)، و این هنگامی بود که وی با حاکم مرو، علی قلی خان، در اصفهان به سر می‌برد (۴۲۷). یک ناآرامی

دیگر هم گویا دو سال پیش، کمی پیش از مرگ شاه صفی در سرزمین بختیاری روی داده بود، زیرا شاه در لشکرکشی قندهار اجازه شرکت به حاکم را نداد، بلکه خلیل خان را به ایالت خود بازگرداند (۴۲۸).

شاه عباس دوم بدو با ملایمت به بختیارها قول داد که به کار آنها رسیدگی خواهد شد و هرگاه شکایتشان بر حق باشد مقرر فرماییم «غنچه‌سان پوست از اندام آن پریشان دماغ بیرون آرند» (۴۲۹). در این بین تفنگچی آقاسی، قلندر سلطان چوله جغتای، که کمی پیش به کار گماشته شده بود، با چندین هزار از «عساکر پادشاهی» (۴۳۰) با اتکای به والیان و حکام جزء از جنوب شرق کشور به جنگ با طاغیان رهسپار شدند. برای حفظ سرعت عمل و به خاطر غافلگیری از همراه بردن توپ صرف نظر کرده بودند. با وجود این قلندر سلطان پیشتاز توانست در مدتی کوتاه مقاومت یاغیان را که در استحکامات پناه گرفته بودند در هم بشکند. سرکرده‌های آنان اعلام اطاعت کردند. در بهار سال ۱۰۵۵/۱۶۴۵ قلندر سلطان با چندتن از ریش سفیدان به اصفهان بازگشت. هر چند که اتهامات و اعتراضات یاغیان همه درست و صحیح بود، فقط خلیل خان را از شغل خود برکنار کردند (۴۳۱).

میرزا تقی بلافاصله اصرار ورزید که حاکم دیگری به کار منصوب نشود. بلکه سرزمین بختیارها را در زمره املاک خالصه درآورند و برای اداره آن داروغه‌ای را به کار گمارند (۴۳۲). در دوره بعد دیگر هیچ خبری از قیامهای محلی و یا ناآرامیهای اجتماعی در این ناحیه در دست نیست. اینکه شاه و ملازمانش از امنیت این ناحیه تا چه حد اطمینان خاطر داشتند به کمال خوبی از آنجا معلوم می‌شود که دربار اغلب، حتی به همراه حرم، برای شکار به سرزمین بختیاری که نزدیک اصفهان بود و بخصوص به «چشمه زاینده رود» می‌رفت (۴۳۳).

تازه ده سال بعد در مآخذ محلی باز صحبت از ناآرامیهایی در مغرب کشور پیش می‌آید، یعنی از ایالت لرستان، که از دوران شاه عباس اول (۴۳۴) به وسیله یک بیگلربیگی در سطح نایب السلطنه (والی) اداره می‌شد. هنگامی که علی قلی خان، که هنوز صغیر بود و در دوران شاه صفی به جانشینی پدرش منصوب شد، هر دم بیشتر زمام حکومت را از دست گذاشت و در

آن سرزمین کار پریشان و درهم گردید، شاه عموی او، منوچهرخان، را به جای وی به کار منصوب کرد (۴۳۵). قسمتی از بزرگان لر، که با برکناری علی قلی خان مشاغل و نفوذ خود را از دست داده بودند، در سال ۱۰۶۵-۱۶۵۵/۱۰۶۵ ضدخان جدید، منوچهرخان قیام کردند. اما منوچهرخان توانست در مدتی کوتاه جای خود را باز کند. یاغیان فراری از آن پس برای شفاعت به شیخ علی خان زنگنه روی آوردند که حاکم کلهر، سنقر و کرمانشاه (۴۳۶) بود و از همان هنگام در دربار نفوذ کلام بسیار داشت. به استدعای وی لرها مورد عفو قرار گرفتند.

همین سرکرده زنگنه‌ها دو سال بعد خود را به عنوان یکی از پایه‌های مهم خاندان سلطنتی نشان داد و این هنگامی بود که بیگلریگی کردهای اردلان، سلیمان خان اردلان، کوشید به عثمانی بگریزد ولی غلامان سلطنتی اردلان وی را از این کار مانع شدند (۴۳۷). هر چند سلیمان خان به خیانت به وطن متهم بود، وی را فقط به مشهد تبعید کردند. چون شاه به بستگی شاهزاده‌نشین کرد به حکومت علاقه چندانی نداشت و از طرف دیگر می‌خواست از ایجاد اشکالات تازه با عثمانیها اجتناب ورزد، بدون هیچ تأخیر پسر ارشدش کلب علی بیگ را به جانشینی او منصوب کرد.

۲. قیام داغستان در سال ۱۰۷۰-۱۶۶۰

این اغتشاشها بر سلطه شاه در غرب ایران اثری اندک بر جای گذاشت. قیام فرمانروایان سنی مذهب داغستان در سال ۱۰۷۰-۱۶۶۰، یعنی جایی که ایرانیان از سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲ یک نوع سلطه فائقه اسمی را اعمال می‌کردند، بیش از آنچه گفته شد برای شاه و قوای نظامی گرفتاری ایجاد کرد (۴۳۸).

در شمال داغستان روسها در اواخر قرن دهم / شانزدهم و اوایل قرن یازدهم / هفدهم آهسته آهسته به طرف رودخانه ترک پیشروی کرده بودند، و در آن حوالی تأسیسات دفاعی و استحکامات متعددی برپا داشته بودند (۴۳۹). تزارها از یک طرف به علت مشکلات داخلی، و از طرف دیگر به علت روابط متشنج خود با باب عالی و همچنین جنگ لهستان در نیمه اول قرن

یازدهم / هفدهم نتوانسته بودند در قفقاز سیاست خاص و هدف‌مندی را اعمال کنند. تصرف قلعه آروف در سال ۷-۱۰۴۶/۱۶۳۷ به دست قزاقان دُن و دنیپر تنها میان پرده کوتاهی بود که اشکالات نفوذ در هر دو کشور اسلامی و پاگرفتن در آن مناطق را برملا کرد.

شاه صفی، مانند شاه عباس دوم، به نوعی وابستگی سست فرمان‌روایان محلی داغستان به خود رضایت داده بود. شخص شاه خود را حامی اهالی مسلمان مذهب داغستان در برابر روسها می‌دانست و بیش از همه مترصد آن بود که جلوی هجوم عثمانیها و روسها را بموقع بگیرد. در حالیکه شاهزاده نشینهای شمخال و تارکو که در سرزمینهای ساحلی قرار داشتند و اوسمی کراقیطاق سخت به ایران وابسته بودند، قبایل کوه‌نشین تقریباً استقلال خود را حفظ کرده بودند. شاهزاده‌نشین اندری که به طرف جنوب ترک گسترده بود، در جهت شمال نوعی دولت‌پوشالی را تشکیل می‌داد (۴۴۰).

در آغاز سالهای پنجاه خبرهایی به دربار رسید مبنی بر اینکه قزاقهای گریبنسک در کنار رود قوی سو باز هم استحکامات بیشتری تعبیه کرده‌اند. گمان می‌رود که محرک این امر طهموراس (تیموراز) پادشاه کاخت بوده است که یکی از نواده‌های خود را در سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸ به دربار تزار آلکسی میخائیلویچ فرستاده بود. این شاهزاده جوان حکومت مسکو را وادار کرد که موضع خود را در کنار رود قوی سو مستحکم سازد تا بهتر بتواند راههای ورودی به گرجستان شرقی را زیر نظارت داشته باشد. هر چند در همان اوان هندیها لشکرکشی تازه‌ای را برای پس‌گرفتن قندهار تدارک می‌دیدند، شاه در سال ۴-۱۰۶۳/۱۶۵۳ تصمیم گرفت (۴۴۱) سپاهی بزرگتر به سرکردگی بیگلربیگ شیروان، خسروخان، به شمال داغستان روانه کند. سواهی گروهی از حکام درجه دوم شمال ایران، فرمانروایان داغستان، و من جمله سرخای خان شمخال، حاکم دربند، و عباس قلی خان اوسمی، فرمانروای کراقیطاق (۴۴۲) به برداشتن سلاح فراخوانده شدند. سپاه ایران قوای اشغالی روس (۴۴۳) را که اغلب آنها از قزاقان تشکیل شده بودند تارومار کرد و پیش از بازگشت قلاع را درهم کوفت.

بدین ترتیب ظاهراً سلطه ایرانیان بر داغستان جنبه‌ای قطعی به خود گرفت (۴۴۴). هفت

یا هشت سال بعد، پس از مرگ عباس قلی خان اوسمی کرا قیطاق، که نسبت به ایران وفادار بود، اغتشاشاتی بروز کرد (۴۴۵). فرمانروایان داغستان از مدتها پیش به دلجوییها و اقدامات صلح طلبانه ایرانیان در گرجستان شرقی به دیده سوءظن می نگریستند. حال، هنگامی که علاوه بر آنچه گفته شد، الله ویردی خان امیرشکار باشی با سپاهی بزرگتر به گرجستان رفت تا مهاجرنشینهای قزلباشها را با تعبیه مقداری از استحکامات مصون نگاه دارد، احتمالاً بخشی از اشراف داغستان به ریاست رستم اوسمی استقلال خود را معروض تهدید دید و آغاز به بلوا و آشوب کرد.

دربار اصفهان تردید زیادی به خود راه نداد، بلکه بیگلربیگ ایالت شیروان، حاجی منوچهرخان، را که در جنوب داغستان قرار داشت و پانزده هزار سرباز ایرانی را که در گرجستان به سر می بردند به خدمت احضار کرد. در همان حال سرخای خان و سایر امیران داغستان بسیج شدند و زیر نظر حاکم شیروان قرار گرفتند. اما اینها از پذیرش فرمان سرباز زدند و به یاغیان، که در این فاصله تعدادشان به سی هزار تن رسیده بود، پیوستند. در ساحل رود بغام علی رغم مقاومت سرسختانه ای که کردند از ایرانیان، که با توپخانه صحرائی خود دست بالا را احراز کرده بودند، شکست خوردند.

ولی پیروزی ایرانیان تغییری در تناسب قبلی قدرت در داغستان ایجاد نکرد. زیرا پس از آنکه سرخای خان شمخال، فرزندش گل مهر بیگ را به گروگان داد دوباره به شغل و سمت پیشین خود بازگشت (۴۴۶).

۳. برقراری صلح و آرامش در گرجستان شرقی

برخلاف آنچه گفته شد در روزگار سلطنت شاه عباس دوم در ایالات کارتیل و کاخت، که در گرجستان شرقی قرار داشت، اغلب شعله های ناآرامی و اغتشاش زبانه می کشید، ولی هیچ گاه در این ایام به سلطه ایران در گرجستان شرقی صدمه ای جدی وارد نشد.

نایب السلطنه کارتیل، رستم خان، که سازمانده برجسته ای بود و بر دردها و زخمهای

ناشی از لشکرکشیهای خونین و ویرانگر شاه عباس اول در این سرزمین با پایداری و حسن تدبیر مرهم می‌گذاشت در بجهوحه خصوصتهای فئودالی و قیامهای محلی این منطقه آشوبزده، همچون قطبی آزامبخش عمل می‌کرد (۴۴۷). وی که به اعتماد نامحدود شاه در اصفهان متکی بود - در این مورد وی در بین سایر صاحب منصبان مملکت که به کلی مستقل از دربار عمل می‌کردند استثنای جالب توجهی به شمار می‌رفت - می‌توانست به پیروی از نظر و اعتقاد خود به اصلاحات لازم در دستگاه اداری گرجستان دست بزند، و دربار خود را در تفلیس طبق سرمشق اصفهان شکل بدهد، بی‌آنکه خصوصیات ملی آن دیار را کاملاً زیر پا بگذارد. رستم‌خان از راه ازدواج با دختر یکی از بزرگان کوشید که سیاست موازنه خود را موکدتر کند. بدین ترتیب آداب و رسوم ایرانی در محافل اشرافی آن جا راه یافت و جوانان به سبک و شیوه ایرانیان لباس می‌پوشیدند. پادگانهایی با سربازان ایرانی در مناطق مهم به منزله تکیه‌گاه و پشتیبان اقدامات و تدابیر نایب‌السلطنه در امور داخلی بود. با کمک آنان وی می‌توانست بدون زحمت زیاد در برابر اشراف متزلزل و بی‌قرار و آرام پایداری کند.

گروه مخالف بیشتر به دور طهموراس (تیموراز)، شاه کاخت و روحانیون برجسته‌ای مانند کاتولیکوس اودمون دیاسامیدزه^۱ گرد آمده بودند. طهموراس، که مدتی طولانی در برابر نفوذ و هجوم ایرانیان موضع گرفته بود، در سال ۹-۱۰۴۸/۱۶۳۹ ناگزیر شد که به شاه صفی اظهار انقیاد کند و با گرفتن ایالت کاخت به عنوان تیول رضایت دهد (۴۴۸). وی با کمک گرفتن از اشراف ناراضی کاخت کوشید در راه اقتدار نایب‌السلطنه مانعی ایجاد کند که اقدام او بی‌نتیجه ماند. کمی پیش از مرگ شاه صفی با تأیید و پشتیبانی بزرگان متنفذ کارتیل، زال آزگوی (زال ارستاو)^۲، نوندار^۳ از خاندان تسیتسیچویلی^۴، قراقل‌خان و یوتم^۵ کوشید توطئه‌ای علیه رستم‌خان ترتیب دهد که خیلی زود از پرده بیرون افتاد (۴۴۹). بدین ترتیب تعادل قوای داخلی در گرجستان که با این همه کوشش و مجاهدات برقرار شده بود، باز درهم شکست، طهموراس از

1. Katholicos Evdemon Diassamidzé

2. Zal von Aragvi (Zal Arestau)

3. Nondar (در اصل: نوندر. - م.)

4. Tsitsichvili

5. Yutam

موقع مناسب تغییر سلطنت سود جست - نکند که این حوادث در آخرین ماههای سلطنت شاه صفی روی داده باشد؟ - تا ایالت کارتیل را از چنگ رستم خان به در آورد، به خصوص که هیچ معلوم نبود شاه جدید در برابر سیاست مستقل و مبتکرانه نایب السلطنه گرجی چه وضعی اتخاذ خواهد کرد (۴۵۰). در بدو امر رستم خان کوشید با توسل به مذاکره از بروز خطر جلوگیری کند. ولی هنگامی که شاه کاخت باز به طغیان و نافرمانی ادامه داد، قوای ایالتی و سلطنتی آذربایجان، شیروان، قراباغ و ایروان به سرکردگی حاکم ناحیه صوفی، آدم سلطان، ضد وی بسیج شدند. رستم خان شخصاً اشرافی را که هنوز به وی وفادار مانده بودند گردآورد و یکی از دشمنان اصلی خود، یعنی کاتولیکوس را در قلعه تفلیس به اسارت گرفت.

قیام و طغیان بزودی مانند آتش شعله ور گردید. سپاه ایران به شتاب تمام، در حالی که دشمن گریزان را از پیش می راند، به کاخت وارد شد. ولی قوای طهموراس توفیق یافت که در حوالی ماگارو با استفاده از یک وضع برتر سوق الجیشی ایرانیان پیشتاز را متوقف کند (۴۵۱). اما کمی بعد باز نیروهای او کاملاً عقب نشستند.

حال فرمانروای کاخت مجدداً کوشید تأیید و پشتیبانی تزار آلکسوویچ میخائیلوویچ را جلب کند. نقشه ای که برای تزویج پسر ارشد خود، ژوزف، با خواهر تزار داشت در دربار مسکو با مخالفت روبرو شد. غیر از مبادله چند هدیه تشریفاتی و تأیید اشتراک در مبانی مذهبی چیزی عاید این هیأت نشد (۴۵۲).

در اواسط سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ باز آتش خصومت زیانه کشید. دوباره طهموراس جسارت ورزید و به نبردی بر سر تاج پادشاهی گرجستان دست زد. اما این بار رستم خان تصمیم گرفت این کانون بی قراری را به صورتی قطعی منهدم کند. قوای کاختی، که در اثر دو دستگی بین اشراف تضعیف شده بود، در برابر سپاه حمله ور کارتیلی دست به مقاومتی مأیوسانه زد تا کمکی برسد؛ پس از آنکه یکی از پسران طهموراس به نام داوود در نبردی پرتلفات با یکی از فرماندهان رستم خان به خاک هلاکت افتاد، طهموراس دیگر چاره ای ندید جز آنکه به ایمرتی بگریزد (۴۵۳). هنگامی که دربار ایران برای آمادگی در جنگ با قندهار در بسطام به سر می برد، از متواری

شدن شاه کاخ که همواره یاغی بود با خوشحالی و سرور تمام آگاهی یافت. طهموراس از همان ایمرتی می‌کوشید باز به جنگ با رستم‌خان ادامه دهد. اما نه از فرمانروای آنجا، الکساندر، و نه از تزار روسیه، الکسی میخائیلوویچ، که در سال ۱۶۵۲/۱۰۶۲-۳ توسط نوه خود اراکل^۱ در سال ۱۶۵۷/۱۰۶۷-۸ شخصاً کمک خواسته بود، کمک شایان ذکری دریافت نکرد که بتواند با اتکای آن به صورت جدی نقشه‌های خود را دنبال کند (۴۵۴).

پس از آنکه در سال ۱۶۶۰/۱۰۷۰-۱ نایب‌السلطنه کاخ به نام شاهنوازخان (وختنگ پنجم) به صورت موقت ایمرتی را اشغال کرد، این پیرمرد کاملاً درهم شکسته چاره دیگری ندید جز آنکه خود را به نایب‌السلطنه تسلیم کند. در همان سال نایب‌السلطنه او را همراه با چندتن دیگر از گرجیان سرشناس به دربار تحویل داد (۴۵۵). در دربار با وی رفتاری بسیار محترمانه کردند. بسیاری از درباریان برجسته پروای کار این شاه گرجی را، که از طرف او هیچ خطری برای کشور ایران متصور نبود، داشتند. زیرا مدعی پیشین تاج سلطنت گرجستان دیگر به شبحی از حشمت گذشته خود بدل شده بود. پس از آنکه وی مدتی در دربار به سر برد، از او خواستند که در استرآباد سکنی گزیند، و در همان جا بود که او در انزوای کامل به سال ۱۶۶۳/۱۰۷۳-۴ جهان را بدرود گفت (۴۵۶).

در دوران حکومت رستم‌خان، که در سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ حکومت کاخ را نیز به عهده گرفته بود، در بین خانواده‌های اشرافی بومی تنها مختصر جریان مخالفت آمیزی بروز کرد (۴۵۷). در آخرین سالهای حکومت والی نودساله بود که باز در آن سرزمین جوشش و غلیان بروز کرد. قبلاً در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶-۷ به پیشنهاد رستم‌خان برای کاخ، حاکم مخصوصی را به نام سلیم‌خان به کار منصوب کرده بودند. چنین به نظر می‌آید که او در عین حال بیگلربیگ قراباغ (گنجه) نیز بوده است (۴۵۸). اما ملازمان او در برابر اهالی مسیحی مذهب آن دیار رفتاری بی‌ملاحظه و تحریک‌آمیز در پیش گرفتند، به نحوی که احساسات ضد ایرانی در آن کشور به

انفجاری خشونت‌آمیز نزدیک شد.

ما در اینجا ناگزیریم نظری هم — هر چند کوتاه — به کارتیل بیفکنیم که از سال ۹-۱۰۶۸/۱۶۵۸ امیر مخرانیت و پسرخوانده رستم‌خان، شاهنوازخان (وختنگ پنجم) در آنجا حکومت می‌کرد. بخشهای بزرگی از قلمرو فرمانروایی وی در حال قیام و طغیان بود، بخصوص در کاخ که فتودال خودسر و قدرتمند آن زال‌ارستاو ارگوی فقط تا هنگام مرگ رستم‌خان رفتاری صادفانه در پیش گرفته بود، از آن پس به ضدیتی آشتی‌ناپذیر با والی جدید، که در سالهای گذشته هیچ اختلاف و درگیری با او نداشت، پرداخت. دربار ایران کوشید توسط نماینده خود اختلاف بین این دو رقیب را برطرف کند. هنگامی که کار آشتی بین شاهنوازخان و زال‌ارستاو به جایی نرسید، وی در سال ۷۰-۱۰۶۹/۱۶۵۹ با خویشان و گروهی از اشراف همفکر خود به عنوان «مهمان دولت» به دربار، که در آن روزها به علت بروز جنگهای ناشی از اختلافات بین ورثه در هند تنها مختصر عنایتی به کار گرجستان داشت، دعوت شد. در آنجا با این امیرگرگی به مهربانی تمام رفتار کردند. قصری در بادامستان که مجاور کاخ شاه قرار داشت در اختیار او گذاشتند و وی را در جزء ملازمان سلطنتی با حق جلوس در جلسات پذیرفتند (۴۵۹). برای اینکه پایه‌های قدرت والی جدید تحکیم شده باشد، شاه عباس دوم به الله‌ویردی خان امیر شکارباشی، یعنی نزدیکترین فرد طرف اعتماد خود، دستور داد که این گرگی گردنکش را سر عقل بیاورد. این سردار ایرانی پانزده هزار خانواده (!) ترکمن را از شهرستانهای جنوب آذربایجان و قریباغ به کاخ منتقل کرد و دستور داد برای حراست آنان سه قلعه در نواحی مساعد سوق‌الجیشی بنا کنند (۴۶۰).

تقریباً یک سال بعد زال‌ارستاو و همراهانش اجازه یافتند که به وطن خود بازگردند. عللی که موجب چنین اقدامی شد روشن نیست (۴۶۱). ظاهراً زال‌ارستاو از همان دربار اصفهان قیامی را علیه قوای اشغالی ایرانی کاخ طرح‌ریزی کرده بود، که در آن روزها آن توسط مرتضی قلی‌خان، بیگلربیگ قریباغ و دیگر توسط حاکم نخجوان، علی‌قلی‌خان کنگرلو اداره می‌شد. ایرانیها در آن سرزمین در اثر رفتار خودسرانه با اهالی بومی و بخصوص جریحه‌دار کردن شدید احساسات مذهبی آنها خود را منفور ساخته بودند. امیر تازه بازگشته همراه با پسرش و

تنی چند از اشراف محل (توادان کاخت) به ترکان جدید الورود شبیخون زدند و قسمت اعظم بیاتها و اربطانها را از دم تیغ گذراندند(۴۶۲) و سایر خانواده‌های بزرگ را هم از منزل و مأوای خود بیرون راندند(۴۶۳). در دربار از شنیدن خبر این حوادث کاملاً یکه خوردند و ظاهراً نخواستند آن را باور کنند. هر چند حکام ایرانی مطلب را به اصفهان گزارش دادند و ضمن آن زال ارستاو و پسرش را مسبب توطئه قلمداد کردند، شاه به سهولت مطلب را باور نمی‌کرد.

ارستاو در بدو امر توانست با موفقیت در برابر اتهامات از خود دفاع کند و با کمک درباریانی که با او بر سر مهر بودند حتی توفیق یافت باعث عزل علی قلی‌خان بشود(۴۶۴). هنگامی که تحقیقات درباره او در سال ۱۰۷۲/۲-۱۶۶۱ که ظاهراً به توصیه‌ی والی انجام گرفت، از طرف افراد مورد اعتماد الله‌ویردی خان ادامه یافت، همدستی او در ماجرا از پرده بیرون افتاد. بدین ترتیب وی و منسوبان نزدیکش به مرگ محکوم شدند و او به دستور شاهنوازخان، به دست نوه خود وی به قتل رسید(۴۶۵). و شعله آخرین مقاومت در کاخت به این صورت خاموش شد. شاهنوازخان که اموال یاغیان را مصادره کرد سالها همچنان فرمانروای بلامعارض گرجستان شرقی باقی ماند که در دوران حکومت وی و پسرش از اثرات ناشی از جنگهای داخلی بسرعت برآسود.

فصل چهارم

سیاست خارجی ایران

۱. وضع روابط ایران با کشورهای همسایه

چنین به نظر می‌رسد که مناسبات ایران با کشورهای همسایه‌اش پس از فقدان ایالات بغداد و قندهار با جلوس شاه عباس دوم که صغیر بود زیر فشار تازه‌ای قرار گرفته باشد. تا هنگامی که لشکریان بسیج شده شاه صفی در خراسان از هم متلاشی نشده بود، فرمانروایان مغول و سلاطین عثمانی نمی‌توانستند علیه ایران به کامیابی سریع دست یابند. در عوض تنها این پرسش مطرح بود که آیا امنیت داخلی و استحکام دولت ایران تا سالها، که شاه بتواند زمام امور را به دست گیرد دوام خواهد داشت یا نه. اما بزودی روشن شد که کار اداره امور کشور در دستهای توانای میرزا تقی، وزیر اعظم قرار دارد و وی مصمم است که در کمال قدرت هر قیامی را سرکوب کند و از تجزیه مملکت ممانعت به عمل آورد.

در جهت غرب روابط با سلطان ابراهیم عثمانی (۵۸-۱۰۴۹/۸-۱۶۴۰) در دو سال اخیر باز هم بهبود یافته بود. ابراهیم‌خان، سفیر ایران که در تابستان ۵۰-۱۰۴۹/۱۰۴۴ به قسطنطنیه رفته بود، نه تنها توانسته بود قرارداد صلح سال ۹-۱۰۴۸/۱۶۳۹ را که در دوره سلطان مراد چهارم (۵۰-۱۰۳۲/۴۰-۱۶۲۳) منعقد شده بود به تأیید برساند (۴۶۶)، بلکه به آزادی اسرای ایرانی نیز، که از زمان لشکرکشی بغداد (۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸) در قسطنطنیه زندانی بودند، دست یابد (۴۶۷).

معلوم شد که هدفهای سیاست عثمانی دیگر معطوف به تسخیر ایالات غربی چخورسعد (ایروان) و آذربایجان نیست، بلکه به طرف جزیره کُرت، که از مستملکات و نیز بود،

متوجه است. زیرا عثمانیها قوای دفاعی نظامی آن را بسی کمتر از نیروی ایران می‌دیدند. آشوبهای داخلی و توطئه‌های دایمی در دربار قسطنطنیه، که در سال ۱۶۴۳/۱۰۵۲-۳ به سقوط و اعدام وزیر اعظم قرامصطفی انجامید، هر نوع سیاست تجاوزطلبانه علیه همسایه شرقی را خطرناک و بحث‌انگیز کرده بود. سلطان مراد چهارم هم با تسلیحات مفصل خود برای لشکرکشی به بغداد در سال ۱۶۳۸/۱۰۴۷-۸ بامشکلات قابل ملاحظه‌ای روبرو شده بود که با به کار بردن بی‌ملاحظه امکانات خود و سربازان خود توانست بر آنها غلبه کند (۴۶۸). اما در عوض برادر او ابراهیم از همان روز اول سلطنت خود خوش‌تر داشت که به زندگی خوش و بی‌دردسر درباری روی آورد تا اینکه به زحمات توانفرسای اداره مملکت یا لشکرکشی تن در دهد. پس از جنگهای سخت و خونینی که برای تملک ارمنستان در گرفت دیگر برای ینی‌چریها و سپاهیها دل و دماغی برای «جنگهای بی‌غنیمت و بی‌آوازه» ایران باقی نماند (۴۶۹). بدین ترتیب سلطان ابراهیم از همان آغاز کار به تملک ایالت بغداد اکتفا ورزید (۴۷۰).

در روزگار جانشین او، سلطان محمد چهارم (۱۶۸۷/۱۰۵۸-۹۹-۱۶۴۸) نیز که وزیر اعظم فعال او محمد کوپرولو در پایان دهه‌های پنجاه حیثیت و سطوت مملکت را در درون تأمین و تحکیم کرده بود، مرزهای شرقی امپراتوری عثمانی دست نخورده باقی ماند. برای فتح جزیره کرت (۸۰-۱۶۶۹/۱۰۷۹) (۴۷۱) و لشکرکشیهای بزرگ به بالکان که قبلاً مقدمات آن فراهم آمده بود، عثمانیها ناگزیر بودند از پشت‌سر خود خاطر جمع باشند. در سالهای آخر سلطنت شاه صفی، مبادله هدایا و مراسلات دوستانه بین، دو دولت جای جنگهای ویران‌کننده پیشین مرزی را گرفته بود.

بلافاصله پس از جلوس شاه عباس جوان بر تخت، مقصود سلطان بیگ (۴۷۲) را با ملازمان بسیار به باب عالی فرستادند و وی در نوامبر همان سال به آنجا رسید. هدایای متعدد، پارچه‌های گرانبها، فرشها و چهارده رأس اسب برگزیده بر سلطان ابراهیم بی‌تأثیر نبود. با این کار برای ایجاد روابط دوستانه بیشتر بین قسطنطنیه و اصفهان مقدمات مساعدی فراهم آمد.

سلطان ابراهیم نیز در دادن پاسخ چندان درنگ نکرد. در ۱۶۴۳/۱۰۵۲-۳ یوسف‌آقا،

سفیر عثمانی همراه با مسعود سلطان بیگ به قزوین آمد و در آنجا مراسله‌ای متضمن مراتب تهنیت و «تحکیم و تشیید پایه‌های دوستی» با خود آورد. ایرانیان از وی و سفرای بعدی استقبالی فوق‌العاده کردند (۴۷۳). در چنین مراسمی در دربار ایران شکوه و جلال با رعایت دقیق تشریفات توأم می‌شد. ما توصیفی فوق‌العاده مؤثر از این مراسم را به خامه کمپفر در اختیار داریم که مآخذ ایرانی نیز کاملاً آن را تأیید می‌کنند (الف ۴۷۴).

در آن سالها و سالهای بعد گسیل سفرا بیشتر به این جهت بود که کار تهیه مقدمات جنگ را زیر نظر داشته باشند، بدین معنی که مطمئن شوند هدف آن تدارکها کشور خودشان نباشد. مثلاً سلطان ابراهیم در سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ سفیری به ایران فرستاد که در بحبوحهٔ تهیهٔ مقدمه برای لشکرکشی به قندهار در بسطام به حضور شاه رسید (۴۷۴). و به سهولت و سرعت توانست اطمینان یابد که این امر برای امپراتوری عثمانی تهدیدی به شمار نمی‌رود. شاه و مقامات بلند پایهٔ کشور چندان علاقه‌ای نداشتند که تعادل موجود قوا را با ایجاد تغییر در مرزها به مخاطره بیندازند. این نکته از ذکر دو واقعه زیر روشن می‌شود.

هنگامی که در سال ۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ والی کارتیل شاهنوازخان (وختنگ پنجم ۸۷-۱۰۶۸/۱۶۷۶-۱۶۵۸) (۴۷۵) در جنگهایی که بر سر تخت و تاج ایمرتی (باشی آچق) در غرب گرجستان در گرفته بود، با موفقیت دخالت کرد و پسر چهارده ساله خود ارچیل را در کوتایس، پایتخت ایمرتی، بر تخت سلطنت نشانید، عثمانیها خود را در منطقهٔ نفوذ خودشان در معرض حمله دیدند (۴۷۶). پاشای ایالت مجاور یعنی سمتسخه با گزارشی گویا در قسطنطنیه به شکایت آمد، در سال ۱۶۶۳/۱۰۷۳-۴ بیگلربیگ چخورسعد (ایروان)، به نام نجف قلی خان به شاه گزارش داد که حکمرانان ارز روم، اخسقه و غیره شکایت کرده‌اند و مناطق ترک‌نشین مجاور چخورسعد را از مردم به علت ترس از حمله و دستبرد قوای ایران تخلیه کرده‌اند. در همان هنگام شاهنوازخان دربار را در جریان لشکرکشی موفقیت‌آمیز خود گذاشت. هر چند این فرض متنفی نیست که نایب‌السلطنه این گام را با اطلاع شاه برداشته باشد (۴۷۷)، و برای آن هم در مآخذ ایرانی هیچ اشاره‌ای وجود ندارد، بلافاصله به شاهنوازخان دستور داده شد قوای خود را از

سرزمینهای تسخیر شده بیرون بکشد. ارچیل جوان از طرف شاه در مقام والی تأیید نشد، با این استدلال «که آن منطقه به قلمرو پادشاه روم» تعلق دارد (۴۷۸). یک سال بعد شاهنوازخان، پس از آنکه یرکله^۱، ولیعهد بازگشته از روسیه و نواده شاهی که در ایران درگذشته بود، به دست طهموراس کشته شد، پسر او را پس از جلب موافقت شاه به حکومت کاخ رساند (۴۷۹).

هفت سال پیش هم شاه، هنگامی که در بین خانواده آل افراسیاب (۴۸۰) که در بصره فرمان می‌راند بر سر تصرف قدرت جنگ درگیر شد، از دخالت در کار آنان خودداری ورزید. دو نفر از عموهای^۲ حسین پاشا حکمران آن دیار که در سال ۱۶۵۲/۱۰۶۲-۳ جانشین پدر شده بود حکومت را از دست او گرفتند. آنها با تصویب باب عالی و مساعدتهای پاشای بغداد از برادرزاده^۳ خود قدرت را سلب کردند و وی را راندند. هنگامی که عثمانیها پس از فتح بصره کوشیدند کلیه قسمت‌های جنوب عراق را مطیع و منقاد کنند، حسین پاشا بدو^۴ به هویزه (۴۸۱) و بعد نزد بیگ بزرگ کوه گیلویه گریخت، تا از ایرانیان کمک بخواهد، و در عوض اطاعت خود را اعلام دارد. شاه با آنکه از لحاظ نظامی قدرت این کار را داشت از حمله به بصره خودداری ورزید. هنگامی که حسین پاشا در کوه گیلویه اقامت داشت، قوای عثمانی بر اثر قیامی در جوارز، که کار آن به بصره هم کشید، از آنجا رانده شدند. پس از آن پاشا باز از ایران بازگشت و توانست بی‌مانع به حکومت خود ادامه دهد (۴۸۲). شاه ضمن ملاقات اسماعیل آقا، سفیر عثمانی در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶-۷ به تأکید گفت که خیال نقض قرارداد ۱۶۳۹/۱۰۴۸-۹ را ندارد و به این دلیل از هر دخالتی در جنوب عراق خودداری می‌ورزد. اما وضع سرحدات شمال شرقی مملکت بسیار از آنچه گفته شد سست‌تر بود. در آنجا از سال ۱۵۹۹/۱۰۰۷-۸ طایفه جانی که از استراخان آمده بود به عنوان جانشین شیبانها حکومت می‌کرد (۴۸۳). با اتکای به قبایل ازبکی که در اطراف بخارا می‌زیستند، خانهای بزرگ یعنی دین محمد و امام قلی خان کوشیدند قسمت‌هایی از خراسان را از چنگ صفویان بیرون بیاورند. اما پراکندگی داخلی و جنگهای بیگها با یکدیگر چنان خانان را تضعیف کرده بود که بعدها به غیر از چند فقره غارتگری نتوانستند به شرق ایران هیچ زبانی

وارد کنند.

امام قلی‌خان، که برادر کوچک‌تر خود را به نام نادر محمدخان در بلخ به عنوان حکمران منصوب کرده بود (۴۸۴)، می‌کوشید که از نظر خارجی در صلح و صفا به سر برد، ولی بیشتر می‌خواست امیری زاهد و صلح‌طلب باشد تا قهرمانی در جنگ. وی در سالهای بعد زندگی خود هر دم بیشتر زیر تأثیر درویشها قرار گرفت. اما در برابر هر یک از رؤسای قبایل از یک رفتاری احتیاط‌آمیز داشت، بی‌آنکه یکسره زمام امور را از دست بگذارد (۴۸۵). در سال ۵۰-۱۰۴۹/۱۶۴۰ ناگزیر شد به دلیل بیماری چشم (۴۸۶)، برخلاف میل بخشی از امیران بخارایی به سود برادرش نادر محمدخان از کار کناره‌گیرد. سرانجام هنگامی که در حین تهیه مقدمات زیارت مکه‌خان پیر به نحوی قاطع بین برادران شکاف افتاد، عناصر مخالف به گرد «اتالیق» باقی یوز^۱ پیشین جمع شدند. نادر محمدخان با تقسیم ماهرانه مشاغل متعدد بین پسران خود و طرفداران دیگری که ظاهراً به او وفادار بودند، توفیق یافت که بار دیگر از بروز قیام و بلوا مانع شود (۴۸۷).

از ناحیه خوارزم (خیوه) که از هنگام سقوط عرب‌خان، پسر و جانشینش اسفندیارخان بلاوقفه می‌بایست در حوزه حکومتی خود با اشکالات دست و پنجه نرم کند کمتر خطری متوجه ایران بود. کمی پیش از مرگ، وی در اثر خشم و نفرت آشتی‌ناپذیری که در قبال برادرش ابوالغازی، که اوایل دهه سی‌ام از طرف او به ایرانیان تسلیم شده بود، داشت (۴۸۸) چنین مقرر کرد که «خطبه» به نام نادر محمدخان بخارایی خوانده شود. بدین ترتیب ابوالغازی‌خان در سال ۳-۱۰۵۲/۱۶۴۳ به هنگام آغاز فرمانروایی خود با حل دو مشکل رو به رو بود: سلب قدرت از طوایف ترکمنی که در دوره سلف وی از یکها را تعقیب و آزار کرده بودند، و باز پس گرفتن اورگنج که در این فاصله از طرف قوای نادر محمدخان به اشغال درآمده بود (۴۸۹).

ضعف داخلی و چند دستگی در خانات به ایرانیان فرصت مساعدی داد که در امور شرق دخالت و نظم و نسق را برقرار کنند. با این همه افراد نزدیک به شاه در آن ایام اطمینان داشتند که

1. Ataliq Baqi Yüz

امیرنشینان ضعیف و از هم گسیخته از لحاظ ایالات شمال شرقی ایران صرف‌نظر از قشون‌کشیهای تأدیبی پناه و محافظ بهتری هستند تا لشکرکشیهای پر دامنه. علاقه موروث صفویه نسبت به سرزمینهای ماوراءالنهر با دادن لقب «والی» به هر دوخان نمایان می‌شود. اما این خود بیش از ادعایی هدفمند چیزی نبود.

هر چند دربار اصفهان در آن اوقات به پناهگاهی برای شاهزادگان و امرای فراری یا مطرود تبدیل شده بود، دیپلماسی ایران در برابر تقاضاهای کمک آنان رفتاری انتظارآمیز در پیش می‌گرفت. به خصوص وزیراعظم میرزاتقی رغبت چندانی نداشت که دست کم تا هنگامی که شاه هنوز در سنین صغر بود ثبات و استحکام به دست آمده در زمینه سیاست خارجی را با اقداماتی نسنجیده به خطر بیندازد (۴۹۰). امام قلی‌خان که به دست برادر کاملاً غارت شده بود، کمی پس از جلوس شاه عباس دوم بر تخت، به دربار قزوین وارد شد. اینکه این‌خان بیمار را تا چه پایه گرامی داشتند، شاید از اینجا آشکار شود که شاه‌عباس جوان به استقبال وی شتافت، و پس از پیاده شدن از اسب، خان را در آغوش کشید؛ کاری که برای شاهنشاه ایران به کلی غیرعادی بود و شاید حق داشته باشیم که آن را به حساب تازه کاری و نوجوانی وی بگذاریم. بعدها دیگر چنین چیزی تکرار نشد (۴۹۱).

در طی اقامت چند هفته‌ای امام‌قلی‌خان صاحب منصبان دولتی و درباری سخت کوشیدند تا به او خوش بگذرد.

۲. نبرد استراخانیان و شاه مغول بر سر بدخشان

در دو تا سه سال بعد اوضاع و احوال در بخارا بیشتر رو به وخامت رفت. نادر محمد آن بخت و اقبال را نداشت که مانند سلف خود از پس بیگهای یاغی از یک برآید. بر بیگانگی بین بزرگان بخارا و فرمانروایشان هر دم افزوده می‌شد، تصادمهای بین افسران و درباریان بخارا و بلخ منجر به مسموم شدن جو دربار در بخارا گردید (۴۹۲). در تاشکند کار به شورشهایی کشید که سرانجام در آوریل ۱۶۴۵/۱۰۵۵ با اعلام عبدالعزیزخان، یکی از پسران نادر محمد، به عنوان

فرمانروای ماوراءالنهر پایان یافت (۴۹۳). هنگامی که دسته‌های سرکش و مهارنشدنی آلمانها (۴۹۴) به غارت شهر پرداختند، نادر محمد که از حکومت برکنار شده بود دیگر نتوانست در پایتخت بماند. وی با امیران و بیگهایی که با او همراه بودند به بلخ بازگشت، که از سال ۱۶۱۱/۱۰۲۰ برای وی نوعی سرزمین موروث محسوب می‌شد. وی نه موفق شد که از شبیخونها و دستبردهای ویران‌کننده آلمانها از طریق آنسوی دریا جلوگیری کند و نه از تقسیم مهمترین استحکامات ایالتی بین پسران و نواده‌هایش نتیجه‌ای به دست آمد.

در هندوستان این اختلافات خانوادگی را با علاقه‌ای روزافزون زیر نظر داشتند. از دیرباز شاه جهان مترصد بود و نقشه می‌کشید که املاک و سرزمینهای آن سوی هندوکش را که قبلاً به خانواده او تعلق داشت بازپس بگیرد. اشغال بدخشان و بلخ اکنون دست یافتنی به نظر می‌آمد، و برداشتن نخستین گام به طرف سمرقند شدنی می‌نمود (۴۹۵). وی امیدوار بود با توسعه کشور در جهت شمال غرب بهتر بتواند از سرزمینهای افغانی در برابر شبیخونهایی که از طرف شمال عملی می‌شد حراست کند. ولی شاه جهان در این امر اشکالاتی را که اشغال دایم این منطقه نامهربان دشمن خو با آن سکنه بیابان‌گرد بی‌قرار و آرام خود برای سربازان و کارمندان هندی دربر دارد کلاً نادیده گرفته بود. بعدها هندیها ناگزیر شدند در این سرزمین بر یک نیروی اشغالی بزرگ نظامی تکیه کنند و بدین ترتیب دست قسمتهای اصلی لشکریان مغول بند شد و از کنترل امور داخلی ایالات هند باز ماند. تا این لحظه هیچ روشن نبود که شاه یا وزیر اعظم او در برابر هجوم هندیها به عرصه حکومتی آنها چه وضعی اتخاذ خواهند کرد.

روابط دیپلماتیک بین این دو کشور در سالهای اخیر در حال رکود بود. هنگامی که در سال ۱۶۳۹/۱۰۴۸-۹، یک سال پس از لشکرکشی پیروزمندانه قندهار، شاه جهان یادگار بیگ سفیر ایران را با هدایای فراوان و نامه‌ای فوق‌العاده محبت‌آمیز به اصفهان بازگرداند (۴۹۶)، در برابر مغول امیدوار بودند که عثمانیها دست شاه ایران را برای مدتی درازتر در مرز غربی کشور بند کنند. تازه وقتی که تدارک جنگ از طرف شاه صفی در سال ۱۶۴۰/۱۰۴۹-۵۰ صورت گرفت، شاه جهان به وضوح دریافت که ایرانیها سر آن ندارند که افغانستان را بدون جنگ از دست

بدهند. صفورخان، فرمانده هندی قندهار خیلی زود اعلام خطر کرد، به نحوی که شاه جهان لشکر کمکی سی هزار نفره‌ای را به سرکردگی پسر ارشدش، داراشکوه، به طرف غرب روانه ساخت، تا به شتاب به فریاد قلعه مورد تهدید برسند (۴۹۷). مرگ شاه صفی و جانشینی شاه عباس دوم صغیر هندیها را از تسلیم احتمالی قلعه نجات داد.

شاه جهان از طرف دیگر فریب پسر ارشد خود شاهزاده داراشکوه را نخورد که می‌گفت باید از موقع مناسب سود جست و به سیستان، فراه و هرات حمله ور گردید (۴۹۸). تملک قندهار و استحکامات فرعی دیگر او را برای تأمین امنیت مرز غربی کفایت می‌کرد. به هر حال نقشه‌های وی درباره بدخشان بدون حفظ بی‌طرفی ایران برای مدتی مدید عملی نبود. در همان موقع که وی آماده جنگ با ازبکها می‌شد، شاه جهان به نحوی غافلگیرکننده تصمیم گرفت که روابط سیاسی با اصفهان را دوباره از سر بگیرد. علت ظاهری و رسمی این اقدام تسلیت‌گویی به مناسبت مرگ شاه صفی و ابلاغ مراتب تهنیت به شاه عباس دوم به علت جلوس وی بر تخت سلطنت بود. در سال ۱۶۴۶ (= ۱۰۵۶) جان نثار خان، که یکی از مجرب‌ترین و برجسته‌ترین صاحب منصبان مغول بود از لاهور به راه افتاد، ولی تازه در اولین روزهای ژانویه سال ۱۶۴۷ (= ۱۰۵۶) به اصفهان وارد شد (۴۹۹). می‌توانیم تصور کنیم سفیر دانسته و آگاهانه به کندی سفر می‌کرده است تا منتظر حوادث بعدی در بدخشان باشد.

هنگامی که در تابستان ۱۶۴۵/۱۰۵۵ نخستین واحدهای هندی دست به هجوم زدند (۵۰۰) و ضمناً برج و بارو، پل و جاده نیز برای عبور دستگاههای سنگین محاصره می‌ساختند، نادر محمدخان که بین دو آتش‌گیر کرده بود می‌بایست فهمیده باشد که در اینجا دیگر سخن از آمادگی برای یک جنگ بزرگ در میان است. به هر تقدیر خان که دیگر از مدتها پیش به سستی و ضعف پیری گرفتار آمده بود به کنه مطلب پی نبرد. زیرا نامه‌ای که تا اندازه‌ای الحاح‌آمیز بود توسط مأموری شخصی به دربار شاه مغول فرستاد که در آن از شاه برای مقابله با فرزندان سرکش و نافرمان و امیران بخارا تقاضای کمک کرده بود (۵۰۱). اما در باطن امیدوار بود که هندیها را بتواند به جان بخاراییها بیندازد. اما مقاومت سرسختانه بلخیا علیه هجوم قوایی که

زیرنظر شاهزاده مرادبخش و علی مرادخان می‌جنگیدند قابل توضیح نیست.

حوادث جنوب آمو دریا پشت سر هم به وقوع می‌پیوست. مراد بیگ چنان به شتاب پیش تاخت که پس از چند هفته در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۶۴۶ (= ۱۰۵۶) توانست بلخ را بگیرد (۵۰۲). نادر محمدخان دیگر هیچ چاره‌ای ندید، جز اینکه با هر دو پسرش، قتلغ و سبحان‌قلی به طرف غرب بگریزد. نیرویی که هنوز برای او مانده بود به شتاب تمام از برابر سپاهیان هندگریخت و بخشی از آن به قیادت سبحان‌قلی به عبدالعزیزخان پیوست.

نادر محمدخان با قتلغ محمد به ایران گریخت که در آنجا مورد پذیرایی دوستانه علی‌قلی‌خان، حاکم مرو قرار گرفت (۵۰۳). در اواسط اکتبر به اصفهان رسید - و مانند برادرش امام‌قلی‌خان، به موقع خود به نحوی استثنایی با تجلیل روبرو شد. اما تفاوت‌های ظریفی نیز با آن یک در کار بود؛ شاه سوار بر اسب به او خوش آمد گفت. در عین آنکه خان هر چه زودتر خواهان دریافت کمک بود، شاه تا هنگام اخذ تصمیم مدتی را سپری کرد. زیرا می‌خواست بدو را در انتظار تحولات ماوراءالنهر بماند، و آنگاه دست به اقدام بعدی بزند. وی از گرفتن کمک از ازبکها اکراه داشت. اما چون قدرت متفوق هندیها در شمال شرق روشن و آشکار بود به ساروخان‌طالش (۵۰۴)، یکی از دیپلماتهای ورزیده و حرفه‌ای، مأموریت داد که قوایی متشکل از خراسانیها و عراقیها را رهبری کند (۵۰۵).

خان سه هفته پس از ورودش باز از اصفهان با ملازمان به خراسان رهسپار شد (۵۰۶). مراد بخش، فاتح بلخ پیکری به دنبال نادر محمدخان فرستاد که او هم مانند سفیر شاه جهان، جان‌نثارخان، و یک سفیر هندی دیگر به نام ارسلان بیگ تازه پس از عزیمت امیر استراخانی به دربار ایران رسید (۵۰۷). هنگامی که پیک خواست بلافاصله به دنبال وی به راه بیفتد، وی را در دربار نگاه داشتند. شاه دیگر کمک خود را از نادر محمدخان دریغ نکرد.

نیروهای اشغالی هندی که آغاز به غارت بدخشان و بلخ کرده بودند، با مشکلات زیادی روبرو شدند. اینها ناگزیر بودند علی‌الدوام حمله‌های سوار نظام ازبک عبدالعزیزخان را دفع کنند. تاکتیک اصلی ازبکها این بود که راههای صعب‌العبور هندوکش را ببندند و به نیروی

پشتیبانی هندیها حمله‌ور شوند. از پیروزیهای بیشتر در شمال و شمال غرب بدخشان، و یا حتی پیشروی به سوی سمرقند که شاه جهان در فتح‌نامه خود از آن به شاه ایران داد سخن داده بود، دیگر خبری نبود (۵۰۸).

هنگامی که در سال ۱۶۴۶/۱۰۵۶ شاهزاده مرادبخش شغل خود را در بلخ ترک گفت، شاه ناگزیر برای اعاده نظم، وزیر اول خود سعدالله‌خان را به بلخ فرستاد. در بهار سال ۱۶۴۷/۱۰۵۷ هندیها در اثر حمله متقابل بخاراییها باز در تنگنا افتادند و شاه جهان خود را مجبور دید که سومین پسر خود اورنگ زیب را از گجرات احضار کند. اورنگ زیب توانست قوای عبدالعزیزخان را باز وادار به عقب‌نشینی به آمودریا کند و سلطه متزلزل مغول را تا پاییز همان سال سرپا نگاه دارد (۵۰۹).

این سرزمین که در اثر لشکرکشیهای دایمی ویران و غارت شده بود از نظر مالیاتها و سایر عوارض فقط کسری از پولهایی را که برای تجهیز سپاه و برپا نگاه داشتن دستگاه اداری در مناطق اشغالی بدان نیاز بود، فراهم می‌آورد. نارضایی افسران و کارمندان از خدمتی که در یک کشور نامهربان و بی‌برگ و بار به آنها محوّل شده بود باعث شد که وجدان کار و حس جنگ‌جویی در آنها به کلی از بین برود.

پس از یک تابستان مملو از راهپیماییها و نبردهای بی‌حاصل اورنگ زیب خود را ناچار دید که پیش از در رسیدن زمستان سخت دست به عقب‌نشینی بزند. در ابتدای ماه اکتبر هندیها بلخ را به نوه‌های نادر محمدخان (۵۱۰) تسلیم کردند؛ وی — آن هم به کمک قوای ایران و قلماقها — فقط تا نزدیکی میمنه رسیده بود (۵۱۱). نیروی هندی، هنگامی که می‌خواست در حال عقب‌نشینی از جاژه برف گرفته هندوکش عبور کند از جانب هزاره‌ها مورد حمله قرار گرفت و بدین ترتیب کار عقب‌نشینی با آشفتگی و پریشانی پایان پذیرفت. هیچ یک از افسران هندی، به محض اینکه اورنگ زیب بر سپاه در جهت کابل پیشی گرفت و در ۲۷ اکتبر ۱۶۴۷ (= ۱۰۵۷) به آنجا رسید، به نظم و ترتیب پای بند نماند (۵۱۲). تمام پایگاهها در آن سوی هندوکش برخلاف فرمان پادشاه هند تسلیم شدند.

این لشکرکشی برای هندیها به بهای دو میلیون روپیه، پنج هزار تن از بهترین سربازان و زیان و خسران فراوان چهارپایان، خواربار و اقلام و لوازم تسلیحات تمام شد. آنها در پشت سر خود سرزمینی را کاملاً ویرانه و غارت زده به جای گذاردند که از آن فقط $\frac{۱}{۱۶}$ هزینه‌های خود را به عنوان مالیات و عوارض توانستند تأمین کنند (۵۱۳).

۳. تسخیر قلعه و ایالت قندهار

حوادث بدخشان را در دربار اصفهان بدقت زیر نظر داشتند. نقشه‌های بازپس گرفتن ایالت قندهار در سالهای اخیر در درجه دوم قرار داشت، ولی از آن به کلی هم منصرف نشده بودند. غیر از موقعیت مساعد سوق‌الجیشی، این قلعه همچنان برای تجارت بین ایران و هند از لحاظ حمل و نقل و تجدید بارگیری اهمیت داشت. در کنار عللی که گفته شد ممکن است این تمایل هم برای لشکرکشی در کار بوده است تا با دست یافتن به یک پیروزی شایان توجه بر حیثیت ایران نزد کشورهای همسایه‌اش بیفزاید.

پس از آنکه شکست لشکرکشی هندیان علیه نادر محمدخان در دربار اصفهان برملا شد، شاه تصمیم گرفت در ۱۶۴۸/۱۰۵۸ شخصاً در رأس سپاهی برای محاصره قلعه به طرف شرق رهسپار شود. تعویق کار محاصره به اواخر پاییز و یا حتی زمستان امری زیرکانه بود، زیرا در طی این مدت جاده‌های کابل و مولتان برای هر نوع عملیات پشتیبانی مسدود می‌شد. لشکریان در حوالی بسطام (خراسان) گرد آمدند. در همان احوال ذخیره‌های گندم را در ایالات مختلف خریدند. قلندر سلطان جغتای، تفنگچی آقاسی، ضمن سایر چیزها پنج عراده توپ بزرگ مخصوص محاصره نیز از زرادخانه‌های مشهد و نیشابور آورد (۵۱۴).

کشورهای مجاور هم به همین ترتیب کار تسلیحات را در ایران بدقت زیر نظر داشتند. همانطور که پیش از این گفتیم (۵۱۵) باب‌عالی در تابستان ۱۶۴۸/۱۰۵۸ سفیری به ایران فرستاده بود، اما فرمانروایان اورگنج و بخارا هم از تدارکات جنگی شاه خاطری مشوش داشتند. از طرف آنها هم سفرایی که مأمور تجسس بودند در اردوی نظامی بسطام حضور یافتند (۵۱۶)،

که شاه هم در ماه ژوئن ۱۰۵۸/۱۶۴۸ به آنجا وارد شده بود. پس از چند هفته معدود مجدداً آنها با مشایعت سفیران ایرانی بازگشتند.

شاه قلی بیگ با سفیر هندوستان به هند رفت. شاه جهان در مراسله‌ای تقاضای استرداد قلعه را کرد (۵۱۸). در حالی که امیران کشورهای مجاور سفرای فوق‌العاده خود را به ایران فرستاده بودند، گویا شاه هند تازه در دهم اکتبر ۱۰۵۸/۱۶۴۸ به وسیله وزیر قندهار، دولت‌خان، مطلع شد که شاه ایران در این فاصله به مشهد وارد شده و از پیشن‌قوایی به هرات فرستاده است تا راههای وصول به قلعه را مسدود کنند. به سهولت نمی‌توان پذیرفت که هندیها مدتها از ماجرا بی‌خبر مانده باشند و بسیج سپاه از نظر جاسوسان هندی مکتوم مانده باشد. احتمال دارد که آنها در سال بعد منتظر حمله بوده‌اند.

شاه هند در برابر امرای خسته از جنگ که علیه گسیل فوری قوا نظر می‌دادند توانست حرف خود را به کرسی بنشانند و شاهزاده اورنگ زیب را مأمور کرد که همراه با وزیر بزرگ با لشکریانی بسیار - پنجاه هزار سوار و ده‌هزار پیاده - از راه کابل به کمک قلعه در مخاطره افتاده بشتابند (۵۱۹). با گردآوری چنین سپاه بزرگی وقت چنان گذشت که دیگر جبران آن میسر نشد. در آن موقع که شاه هنوز در هرات مانده بود تا به شکار برود (۵۲۰)، قسمتی از سپاه به سرکردگی مهربان‌خان، بیگ بزرگ استراباد، پیشاپیش به راه افتاد تا قلاع دل‌آرام، دلخاک (دلخک) و گرشک را که سر راه قندهار قرار داشتند بگیرد (۵۲۱). در بیست و هشتم دسامبر ۱۰۵۹/۱۶۴۸ شاه شخصاً با بدنه اصلی سپاه و سایر امیران بزرگ به مقابل قلعه که در برابر کوه لکی قرار داشت رسیدند.

در این فاصله مهربان‌خان که پیش از سال ۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸ در آنجا سمت فرماندهی را به عهده داشته بود، به محاصره قلعه بست، که افغانیها به شدت از آن دفاع می‌کردند، دست زد. پس از آنکه شاه مجدداً دستور به حمله بی‌امان داد، فرمانده هندی ناگزیر پس از ۲۱ روز قلعه را تسلیم کرد. به هنگام تصرف آن قسمت اعظم افراد پادگان قلعه به دست سربازان ایرانی از پای درآمدند (۵۲۲).

کار محاصره قلعه اصلی قندهار، پس از آنکه توپهای سنگین دیگری از بُست آورده شد بسرعت عملی گردید. از لحاظ مدافعان قلعه اینکه تفنگداران ایرانی توانستند به سهولت در ابتدای محاصره کوه چهل‌زینه را که بر شهر مسلط بود بگیرند سخت سرنوشت ساز بود. آنها از آن ارتفاع می‌توانستند داخل شهر را زیر آتش بگیرند (الف ۵۲۲). اما بیش از همه این نکته در گرفتن قلعه مؤثر بود که مدافعان شور و شوقی برای مقاومت در خود نمی‌دیدند (۵۲۳).

در موقع تصرف دیوارهای خارجی (شیر حاجی [?]) و دیگری) محاصره‌کنندگان بیهوده کوشیدند دولت‌خان، فرمانده قلعه را به تسلیم ترغیب کنند. هنگامی که گروه ایران دوستان در بین افسران دست بالا را احراز کرد و تنی چند از آنان در خفا با ایرانیان ارتباط برقرار داشتند، دولت‌خان دیگر چاره‌ای ندید جز اینکه به علی‌قلی خان، واسطه ایرانی، تسلیم قلعه و مدافعان آن را پیشنهاد کند. هندیان در برابر وعده اینکه به صورتی شرافتمندانه بازگردند پس از دو ماه محاصره (۵۲۴) در ۲۲ فوریه ۱۰۵۹/۱۶۴۹ قلعه‌ای را که تصرف نشدنی پنداشته می‌شد تخلیه کردند.

شاه تدابیر تأمینی سختی را مقرر کرد تا باز مانند بُست کار به بی‌رسمی و تجاوز نکشد. از ساکنان قلعه بخشی به هند بازگشتند و باقی به ایرانیان پیوستند. شاه مهرباب خان را که با گرفتن قلعه بست سهم بزرگی در پیروزی سریع سپاه ایران ادا کرده بود به سمت حاکم جدید قلعه و ایالت منصوب ساخت. (۵۲۵) و به علت مشکلات تأمین حوایج سپاه با قسمت اعظم لشکریان عازم هرات شد ولی ده هزار تن را به عنوان نیروی مدافع در آنجا باقی گذاشت. در همان احوال نیز کارهای ترمیم و بازسازی به نحوی مطلوب روبه‌راه شد، چنان‌که شهر با هفت قلعه جدا جدا، که با استحکامات فرعی و دیوارهای دورتادور به هم مربوط شده بودند، می‌توانست در برابر محاصره‌ای چند ماهه پایداری بورزد.

قوای هندی به فرماندهی شاهزاده اورنگ زیب در اثر رسیدن زمستان از پیشروی باز ماند. تازه در بیست و چهارم ماه مه (۵۲۶) بود که سعدالله‌خان، وزیر اعظم، به حوالی قلعه رسید. از همان ابتدای امر کمبود خواربار و علیق باعث به وجود آمدن مضیقه در کار تأمین

نیازمندیهای سپاه پر عرض و طول هندی بود. بزودی این هم آشکار شد که بدون توپهای سنگین مخصوص محاصره، کار هجوم چندان با موفقیت قرین نخواهد بود. ایرانیها که به کمک سربازان فراری دشمن از وضع هندیان مهاجم آگاه بودند، به حیلۀ قدیمی خود متوسل شدند و کوشیدند از روبرویی با دشمن در صحنۀ باز نبرد اجتناب ورزند و در عوض با واحدهای تندرو خود پشتیبانی سپاه محاصره کننده را مختل سازند (۵۲۷). یک سپاه کمکی به فرماندهی سیاوش خان، که احتمالاً از جانب نیروهای زیر فرمان رستم خان دکنی از پیشروی بازمانده بود، به علت نداشتن آب و سایر نیازمندیها در کنار رود هلمند مقام گرفته بود. هنگامی که هیچ توفیق قاطعی در کار محاصره مشاهده نشد، اورنگ زیب ناگزیر گردید در اثر اصرار افسرانش به علت زمستانی که در حال فرا رسیدن بود در پانزدهم سپتامبر [۲۵ شهریور] باز دست به عقب‌نشینی بزند (۵۲۸). مقارن پایان محاصره مهرباب خان حاکم درگذشت. اوتارخان که به علت سفارت پیشین خود در هندوستان با اوضاع و احوال دربار هند به خوبی آشنا بود، جانشین وی گردید. قلعه زیر نظر وی به نحوی مستحکم‌تر بازسازی شد، خندقها را عریض‌تر کردند و بر تعداد توپها افزودند. در ماه دسامبر [آذر و دی] نیروی کمکی باز به مشهد رسید که دربار هم در این فاصله در آنجا درنگ کرده بود. در حالی که بخشی از نیروی بسیج شده باز به ولایات خود برگشت، شاه عباس در مرکز خراسان مراسم مجللی به افتخار حضرت امام رضا (ع) برپا داشت که ضمن آن با ترتیب دادن دسته‌ها و «آستان بوسی مرقد مطهر» (۵۲۹) زهد و دینداری خود را در برابر خلق به تماشا گذاشت.

بر اجر و قرب شاه نزد مردم در اثر حوادث اخیر دفعتاً افزوده شده بود. بخشهای وسیعی از مردم وی را جانشین لایق پدر بزرگ هم نام او می‌شمردند و نیز امیدوار بودند که روزگار طلایی دوران شاه عباس اول مجدداً باز گردد. این را هم نمی‌توان پنهان کرد که خبرهایی در افواه رواج داشت و به گوش محافل اروپایی نیز رسیده بود که شاه در فکر این است که قلمروهای از دست رفته را در عراق بازپس گیرد.

اینکه چرا این نوع افکار و خیالات تنها در نامه‌های بعضی از اروپاییان انعکاس یافته

ولی در مآخذ ایرانی اثری از آن دیده نمی‌شود مطلب نامفهومی نیست. زیرا اطلاعات اروپاییها دربارهٔ حوادث دربار اغلب ناقص و نارسا بوده و آنها اغلب فقط مطالبی را بازگو کرده‌اند که انعکاس حدسها و ذهنیات مردم بوده است. از اینها هم گذشته هلندیها و انگلیسیها می‌توانستند با نتایج به دست آمده از لشکرکشی اخیر خرسند، باشند، زیرا شاه جهان برای کالاهای هندی محدودیتهایی برقرار کرده بود که البته زیان آن در درجه اول متوجهٔ بازرگانان شرقی بود. علی‌رغم نکث و نقصان در مجموع داد و ستدهای تجاری، سودهای بیشتری عاید نمایندگیهای آن دو شرکت گردید: کالایی که آنان در انبار داشتند و هنوز به فروش نرفته بود خوب به مصرف رسید (۵۳۰). موج شوروشوق عمومی در دربار انعکاس اندکی داشت. نه در این سال و نه در سالهای بعدی هیچ نقشه ملموسی برای یک سیاست خارجی فعال و تعرضی وجود نداشت و شاید سهم خلیفه سلطان، وزیر اعظم، در این مورد اندک نبود. برای این کار ذهنی فعالتر و میلی شدیدتر به جنگ‌آوری لازم بود، خیلی بیش از آنچه شاه عباس دوم بدان رغبت داشت. به نظر وی هم احترام همسایگان و هم امنیت مرزهای کشور با پیروزیهای اخیر تأمین شده بود.

در دربار شاه مغول هنوز از امید به بازپس‌گیری و تملک این ایالت افغانی کاملاً دست‌نسته بودند. نیروی محرک برای کوشش تازه‌ای در این زمینه شاهزاده اورنگ زیب بود که در سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ با ناکامی روبرو شده بود. در پاییز ۱۰۶۱/۱۶۵۱ شایعاتی دربارهٔ تمرکز قوای هندی در حوالی کابل به دربار که هنوز در اردوی بیلاقی بود رسید (۵۳۱). در این بین جاسوسان ایرانی خبر را تأیید کردند. مقارن پایان سال شاه سپهسالار جدید خود، علی قلی بیگ، را به حضور پذیرفت تا دربارهٔ اتخاذ تدابیر متقابل با وی مشورت کند.

شاه که باز می‌خواست به طرف شرق هجوم برد شخصاً از قوای نظامی بازدید کرد (۵۳۲). از آن گذشته وی به قدرت روحی جنگاوران قلعهٔ قندهار به فرماندهی اوتارخان که حاکم آنجا بود اطمینان داشت. در بهار سال آینده باز ۵۰،۰۰۰ سوار، ۱۰،۰۰۰ پیاده‌نظام، و این بار همراه توپچیها و مشعل‌اندازان و بمب‌افکنان به کابل حمله‌ور شدند. هشت توپ سنگین و بیست توپ سبک توأم با تعداد قابل ملاحظه‌ای فیل جنگی نیز در عقبه سپاه بود (۵۳۳). اما این

بار هم کار به نبردی قطعی بین هندیان و ایرانیانی که از خراسان به کندهی به طرف جنوب شرق رهسپار شده بودند نینجامید، زیرا پس از دو ماه و هشت روز هجوم شدید که ضمن آن توپخانه اورنگ زیب نتوانست کار را به آخر برساند، شاه جهان که از کابل جنگ را زیر نظر داشت، با سرخوردگی امر به عقب‌نشینی کرد (۵۳۴). غیر از واهمه از احتمال در رسیدن زمستان زود هنگام، اخبار رسیده درباره غارتگریهای گروههای ازبک در حوالی غزنه (۵۳۵) نیز ممکن است در قطع این لشکرکشی دخیل بوده است.

یک سال بعد باز داراشکوه ولیعهد، کوشید این قلعه را برای دربار هند پس بگیرد. وی موفقیت این لشکرکشی را در برابر پدرش آشکارا را تضمین کرد. هر چند شاهزاده در سپاه خود توپهای سنگینی به همراه داشت و فرمانده زیردست او، رستم‌خان، توانست قلعه بستی را اشغال کند (۵۳۶)، هندیها این بار هم ناگزیر شدند دست از پا درازتر عقب بنشینند. آخرین تلاش برای نفوذ در قلعه از طرف مدافعان با تلفات بسیار در لشکر هند دفع شد. هندیها پس از آنکه قلعه بست را ویران کردند در هفتم اکتبر ۱۰۶۳/۱۶۵۳ بازگشتند (۵۳۷). قلعه و ایالت قندهار تا پایان دوره حکومت شاه عباس دوم از حملات بیشتر شاه مغول مصون ماند.

۴. رفتار امیر بخارا در اختلاف بین هند و ایران

در مدت برخوردها و مخاصمات بین هند و ایران وضع ماوراءالنهر مغشوش بود. پس از اینکه نادر محمدخان به صورتی قطعی از سلطنت کناره‌گرفت باز در خاندان استراخانیان آرامش واقعی برقرار نشد. نادر محمدخان در سال ۱۰۶۰/۱۶۵۰ از سلطنت چشم پوشید و مانند برادرش امام‌قلی‌خان به زیارت حج به مکه رفت و هنگامی که از ایران عبور می‌کرد در همان سال در بسطام زندگی را بدرود گفت (۵۳۸).

روابط دوستانه‌ای که قبلاً از زمان حکومت امام‌قلی‌خان با دربار اصفهان پا گرفته بود در دوران عبدالعزیزخان نیز ادامه یافت. صرف‌نظر از برخوردهای کوچک‌تر می‌توان گفت که ایالات شمال شرقی ایران از حوادث جنگی بزرگ‌تر مصون ماند. در سال ۱۰۶۲/۱۶۵۱ از طرف بیگ بزرگ

هرات خبرهایی رسید مبنی بر اینکه ازبکان به سرکردگی قاسم بیگ، یکی از برادرزاده‌های خان بخارا، از وضع مساعد برای غارت کردن ماروچاق سود جسته‌اند. خلیفه سلطان، وزیر اعظم، بلافاصله پیکی تند رو به نزد عبدالعزیزخان فرستاد که تقاضای توضیح در مورد این وقایع کرده بود (۵۳۹). پس از عقب‌نشینی اورنگ زیب از قندهار نامه پاسخ عبدالعزیزخان رسید. خان در آن نامه بر بی‌گناهی خود تأکید ورزیده و از این دستبردها اظهار برائت کرده بود (۵۴۰).

در اصفهان از این توضیح اظهار رضایت کردند. در آن روزها ایرانیان امکان داشتند که فشار سیاسی و نظامی بیشتری بر فرمانروای ماوراءالنهر وارد آورند، و حتی سرزمینهای جدیدی را تصرف کنند؛ ولی به نظر می‌آید که خطر دخالت پادشاه مغول شاه را به این احتیاط وادار کرده باشد. حاکمان و داروغه‌های شهرها در شمال شرق مملکت به کمک نیروهای خود و سربازان سلطنتی مستقر در خراسان به خوبی بر اوضاع مسلط بودند. هرگاه اوضاع و احوال روبه وخامت می‌رفت، مثلاً در سال ۱۰۶۶/۵۶-۱۶۵۵ هنگامی که سبحان قلی خان، برادر عبدالعزیزخان، حاکم بلخ چندین ماه با دارودسته‌های خود در خراسان به ترک تازی سرگرم بود، دربار سرداری را برای تمشیت کار مناطق مورد تهدید منصوب کرد، که با مختصر زحمتی ازبکها را دوباره از آنجا راند (۵۴۱).

دیپلماسی ایران خیلی بیش از اینها فرصت به دست آورد که در اختلافات موجود بین تک‌تک اعضای خاندان استراخانی دخالت و وساطت کند. همچنین به مهارت تمام کوشیدند که تعادل بین خان خوارزم را که باخان بلخ همدست و هم‌پیمان شده بود باخان بخارا حفظ کنند. هرگاه یکی از طرفین دست بالا را احراز می‌کرد، ایرانیان تهدید می‌کردند که جانب فرودستان را خواهند گرفت. خانهای ماوراءالنهر چه کم و چه بیش به اجبار به نقش حکمیت شاه ایران گردن گذارده بودند (۵۴۲). در تمام موارد ایرانیان می‌توانستند از تعداد فراوان شاهزادگان پناهنده به دربار ایران به عنوان وسیله وارد آوردن فشار سیاسی استفاده کنند (۵۴۴).

۵. جنگ هندیان بر سر میراث

در پایان آوریل سال ۱۰۶۷/۱۶۵۷ شاه جهان چنان بیمار شد که ناگزیر گردید اداره امور مملکت را به ولیعهد خود داراشکوه بسپارد. وی از سالها پیش وضع خود را در دربار مستحکم کرده و هواداران خود را به مشاغل مهم گمارده بود. سه پسر دیگر شاه جهان، و به خصوص اورنگ زیب، به مخالفت با این ترتیب پرداختند و در ایالاتی که حکومت آنها را به عهده داشتند تدارک نبردی را برای احراز جانشینی دیدند. شاهزاده سلطان شجاع در بنگال، شاهزاده اورنگ زیب در دکن، یعنی جایی که علی‌رغم مخالفت پدرش کوشیده بود سرزمین نیمه مستقل بیجاپور را به خود ضمیمه کند، و شاهزاده مرادبخش در گجرات.

در حالی که مرادبخش و شاه شجاع با اعلام اینکه پادشاهان مستقلی هستند بلافاصله شکافی التیام نیافتنی بین خود، شاه فرتوت و پسر ارشد وی ایجاد کردند، اورنگ زیب بدو رفتار تحقیرآمیز پیش گرفت. وی ظاهراً به خوبی آگاه بود که به محض اینکه علناً دعاوی خود را برای احراز سلطنت علنی کند و از دکن به اگره لشکر بکشد، فتوحاتش در بیجاپور در خطر نابودی قرار می‌گیرد. اما هنگامی که صفها بیش از پیش مشخص شد وی از رفتار انفعالی خود دست کشید. پیش از آنکه اورنگ زیب در ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷ علیه اگره، که محل اقامت پدرش بود، لشکر بکشد، با مرادبخش علیه داراشکوه متحد شد. داراشکوه کوشید شاه جهان را به جنگی با پسران نافرمان وادارد. در درگیرهای بعدی به زودی داراشکوه از طرف برادرانش به اتخاذ وضعی دفاعی ناگزیر گردید و امتیازاتی را که در برابر آنان در بدو امر داشت از دست داد (۵۴۴). مرادبخش و داراشکوه از شاه کمک خواستند. ظاهراً اورنگ زیب نیز مدتها به این خیال افتاده بود که ایرانیان و ازبکها را به حمله به ایالت پنجاب که در قبضه حکومت داراشکوه بود ترغیب کند. مرادبخش که در ابتدا این نقشه را مردود شناخته بود، بزودی نظر خود را تغییر داد. شاه عباس دوم به وی پاسخ داد که قبلاً سی هزار سرباز در قندهار (۵۴۵) بعلاوه قوای مستقر در آنجا را از خراسان بسیج کرده است.

وی پس از اینکه تاج بر سر نهاد چنین اندیشید که این تمهید دیگر کفایت نمی‌کند و با

گسیل داشتن سفیری به نام تقرّب‌خان کوشید شاه را به دخالت سریع تر در اوضاع ترغیب کند. در اصفهان می‌خواستند منتظر تحوّل بیشتر قضایا بمانند. اقدامی شتاب‌زده به علّت درهم برهمی و قابل پیش‌بینی نبودن اوضاع مصلحت نبود؛ به هر حال سلطان بلاغی یکی از شاهزادگان پناهنده را به عنوان یکی از مدّعیان بالقوّه سلطنت، هر چند که بخت و اقبال زیادی برای این منظور نداشت، در اختیار داشتند. سلطان بلاغی بلافاصله پس از شعله‌ور شدن آتش جنگهای داخلی که برای احراز مقام سلطنت درگرفته بود از محل توقّف خود قزوین به اصفهان رفت. در آنجا با او رفتاری فوق‌العاده احتیاط آمیز و خوددارانه کردند و او را به قزوین بازگرداندند که در آنجا گوش به زنگ بماند (۵۴۶).

شاه در مدّت اقامت خود در سال ۹-۱۰۶۸/۱۶۵۸ در محل بیلاقی فریدن در کار تهیه مقدمات لشکرکشی به هندوستان بود (۵۴۷). پس از پیروزی سریع اورنگ زیب بر برادرانش (۵۴۸)، دیگر از تدارک لشکرکشی چشم پوشیدند (۵۴۹). شاید در اصفهان چنین حساب می‌کردند تا هنگامی که یکی از شاهزادگان در قید حیات است، مقام اورنگ زیب بلا معارض نخواهد بود.

در تابستان سال ۱۰۶۹/۱۶۵۹ باز امکان دیگری برای دخالت پیدا شد. داراشکوه به عنوان آخرین چاره برای گریختن از چنگ تعقیب کنندگان سرسخت خود به فکر عبور از مرز ایران، نزدیک قندهار، افتاد (۵۵۰). در اثر تأخیری که کرد و خیانت یکی از رؤسای قبایل افغانی که خیال می‌کرد به او وفادار مانده است، به نام مالک جوان (جیئون؟)، دیگر شاهزاده مغول نتوانست خود را برهاند و به قندهار برسد و توسط او به اورنگ زیب تسلیم گردید (۵۵۱).

۶. رابطه سیاسی ایران با دولتهای دکنی و اورنگ زیب، شاه مغول

جنگهای بین شاهزادگان هندی باز باعث برانگیخته شدن علاقه ایرانیان نسبت به دولتهای دکنی بیجاپور و گلکنده شد. رابطه با این دو دولت شیعه مذهب از آغاز قرن به هیچ وجه گسسته نشده بود، بخصوص با گلکنده که قسمتی از طبقات بالای اهالی آن از مهاجران ایرانی

تشکیل می‌شد (۵۵۲). ارتباط بین میرجمله وزیر مقتدر قطب شاه با شاه ایران در اواخر دههٔ چهارم صورتی قطعی و مستحکم به خود گرفته بود. در سال ۶-۱۰۶۵/۱۶۵۵ - و شاید هم از سال ۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ - رابطه بین میرجمله و پادشاهش چنان رو به وخامت گذارده بود که وی ناگزیر در صدد یافتن متحد و جایی برای پناهندگی افتاد. از پاسخی که شاه عباس دوم به او داد (۵۵۳) بر می‌آید که البته شاه می‌خواست به کمک میرجمله بیاید ولی مع‌هذا حاضر نبود مناسبات دوستانه خود را با قطب شاه، شاه گلکنده به خطر بیندازد (۵۵۴). اورنگ زیب پس از جدایی قطعی از قطب شاه - و البته پس از سپری شدن مدتی دراز از مذاکره و چانه‌زدن با او - در آغاز سال ۶-۱۰۶۶/۱۶۵۶ به گلکنده حمله و رشد، تا دولت دکن راکه از سال ۶-۱۰۴۵/۱۶۳۶ به نحوی سست به حال وابستگی درآمده بود به خود ضمیمه کند. قطب شاه هم مانند فرمانروای بیجاپور در سال ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷ نتوانست در برابر پیشتازی نیروی مغول پایداری ورزد. این هر دو شاهزاده نجات سرزمینهای خود را فقط مدیون دخالت شاه جهان بودند (۵۵۶).

بیماری شاه جهان و زد و خوردهای ناشی از آن، که بین پسرانش درگرفت به شاه ایران این فرصت تازه را داد که در کار فرمانروایان مغول در راه رسیدن به دولتهای هند وسطی اشکالاتی فراهم آورد. دخالت مستقیم با سربازان ایرانی، آنطور که دربار برای امیران هندی پیش‌بینی کرده بود، هرگز به صورت جدی مطرح نگردید. هرگاه صفویان در صورت اقتضا از کشتیهای شرکتیهای بازرگانی اروپایی می‌توانستند استفاده کنند، باز این امر برای انتقال سرباز به هندوستان از راه دریا، صرف‌نظر از سهمیه‌های کوچکی مانند ۱,۵۰۰ نفر تفنگچی که برای مرادبخش معین شد، امید چندانی دربر نداشت. انتقال سواره نظام هم از این طریق عملی نبود. از آن گذشته روابط با شرکتیهای بازرگانی اروپایی هم اغلب متشنج بود - بخصوص رابطه بین نمایندگیهای انگلیس با مسئول بندرعباس، به نحوی که همکاری از آن نوع که به هنگام گرفتن هر موز با انگلیسیها در سال ۲-۱۰۳۱/۱۶۲۲ عملی شد، ظاهراً امری بود موهوم و غیر میسر. صرف‌نظر از اینها بازرگانان اروپایی دائماً مراقب بودند که روابط خود را با دربار مغول بی‌جهت با اقدامات سیاسی به خطر نیندازند. فواصل بسیار زیاد و مناطق بی‌برگ و بار و بیابانمانندی که در آن قرار داشت مانعی در

کار لشکرکشی از راه زمین محسوب می‌شد.

پس از پیروزی (؟) اورنگ زیب (۵۵۷) میرزا محمد مقیم، مدیر کتابخانه سلطنتی، به هندوستان رفت تا به مطالعه وضعی که تازه ایجاد شده بود پردازد و شاید هم هر دو امیر را علیه شاه هندوستان بشوراند. در هر دو نامه به هیچ وجه از کمکی مادی یا نظامی بحثی به میان نیامده است (۵۵۸). به هر تقدیر سفیر دو امیر هندی را از کمکهای نظامی ایران که در نظر بود به مرادبخش داده شود آگاه می‌کند و آنان را از روابط صمیمانه شاه بار دیگر مطمئن می‌سازد. از یک اتحاد بین امیران شیعی مذهب علیه شاه سنی مغول به سهولت نمی‌توان چیزی گفت. پس از آنکه اورنگ زیب باز هم وضع و مقام خود را مستحکم‌تر کرد، به نظر می‌آید که پیوند بین ایران با هند وسطی سست‌تر شده باشد، بعدها با تسخیر قطعی این ناحیه به دست شاه در لشکرکشی سال ۹۸-۹۶/۱۰۹۶-۸۶-۱۶۸۵ به این بستگی پایان داده شد.

پیروزیهای سریع و قاطع اورنگ زیب بر مرادبخش، که در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۶۵۹/۱۰۶۹ با تاجگذاری شاه در دهلی به پایان شکوه‌مند خود رسید (۵۵۹)، برای حرکت و صف‌آرایی سپاه ایران بیش از اندازه غافلگیرکننده بود. امید به یک لشکرکشی پیروزمندانه پس از درهم شکسته شدن لشکریان داراشکوه تقلیل یافته بود. علاوه بر آن باید حساب این نیز می‌شد که سپاه ایران می‌بایست از سرزمینی دشمن‌خواه بگذرد که سکنه آن را نمی‌شد هم پشت و هم پیمان شمرد و امکان داشت راههای مواصلاتی با شیخونها و راه‌بندان هر دم مسدود شوند.

پس از آنکه حاکم قندهار به نام ذوالفقارخان، درباره حوادث هندوستان گزارش داد، شاه تصمیم گرفت فقط سه هزار سرباز به مناطق دوکی و چوتیالی بفرستد، تا در صورت ضرورت بازگشت داراشکوه را، که از برابر سرداران اورنگ زیب می‌گریخت، به ضرب اسلحه تأمین کنند. ولی این امر می‌بایست تنها و آخرین اقدام برای دخالت مستقیم در جنگ مربوط به جانشینی هند باشد (۵۶۰). ناخرسندی شاه از حل و فصل سریع قضایا در هند علی‌رغم تقید شدید شاه جدید به مذهب تسنن - آن هم در تضاد با سلف خود - و سیاستگذاری وی در برابر دولتهای هند وسطی دیری نپایید. شاه عباس دوم آشکارا می‌خواست هر چه زودتر از وضع سیاست داخلی در

کشور هندوستان و شیوه برداشت اورنگ زیب نسبت به ایران آگاهی حاصل کند. شاه هند نیز به تجدید روابط دوستانه با دربار اصفهان در دو سال آغاز کار خود، که هنوز قدرت وسطوتش در همه جای کشور پا نگرفته بود، اهمیت می داد. ظاهراً محرک این امر داود، از نزدیکان شاه، بود که با حاکم قندهار، یعنی دوست دیرینش در این باره تفاهم برقرار کرده بود (۵۶۱). در هندوستان از تغییر سیاست سریع ایران شادمانه یگه خورده بودند، زیرا شناسایی از جانب شاه ایران همسایگان کوچکتر را در شمال غرب و جنوب وادار می کرد که از این سرمشق پیروی کنند. اورنگ زیب همچنین فرصت پیدا کرد که هواداران داراشکوه را در پایتخت شدیدتر از پیش سرکوب کند، زیرا اینان دیگر امید به دخالت شاه ایران را نمی توانستند فعلاً در محاسبات خود منظور دارند.

هنگامی که بوداق سلطان در جمع پانصدسوار خوش پوش، در اواسط ژوئن ۱۰۷۱/۱۶۶۱ به پایتخت هند پا گذاشت (۵۶۲)، دربار تمام بزرگان و نام آوران را برای استقبال از وی بسیج کرد. این سفیر خود آگاه غیر از تعداد زیادی اسبهای عربی و گیلانی (!) دو نامه نیز از شاه همراه داشت (۵۶۳) که در آنها ظاهراً دوستی صمیمانه بین دو سلسله یادآوری شده بود. گویا شاه عباس دوم قول کمک نیز به شاه هند داده بود. اما با این همه در این نامه مانند بسیاری از نامه های دیگر از این قبیل چیزی نبود جز عبارت پردازیهای ادبی. در پس جمله هایی که از آن چیزی در خصوص جبران خسارت قلعه مستفاد نمی شد، ظاهراً این نگرانی پنهان بود که اورنگ زیب از وضع سرحدی افغانستان رضایت خاطر ندارد. از دولتهای شیعه مذهب هند هم در آن ذکری نبود و این از نظر سلطان هند به این معنی بود که در هند وسطی آزادی عمل دارد (۵۶۴).

هنگامی که بوداق سلطان پس از چند ماه از دربار هند عازم ایران شد، هر دو طرف از نتیجه کار خوشحال بودند. اما عجیب تر از همه این است که بنا به اظهار برنیه و مانوچی او را به دستور شاه بازبینی کرده بودند (۵۶۵). اگر چنین چیزی درست باشد می توان این را علتی برای برخوردها و نفاقهای بعدی شمرد. حال چه هیأت سفارت بیش از اندازه غلام (!) خریده بود و یا اینکه لحن نامه های اورنگ زیب به اندازه کافی مؤدبانه نبود - رحیم حدس می زند که بوداق

سلطان شاید یکی از نامه‌های شاه جهان را قاچاق کرده بوده است -، در هر حال شاه هند به هیچ وجه نمی‌خواست شکافی در روابط فی‌مابین ایجاد کند. ضمناً هم نمی‌خواست مانند پنج سال آخر سلطنت شاه جهان سر در برابر ادعای رهبری شاه ایران خم کند.

یک سفارت متقابل هم به ریاست تربیت‌خان در پایان سال ۳-۱۰۷۲/۱۶۶۲ (!) راهی ایران شد که در بهار سال ۱۰۷۵/۱۶۶۵ (۵۶۶) از طرف کارمندان ایالت‌های ایران با مهربانی و ادب بسیار مورد استقبال قرار گرفت. در نامه‌ای که تربیت‌خان به شاه عباس دوم تقدیم کرد، اورنگ‌زیب رک و راست نوشته بود که وی مسأله قندهار را به نحو رضایت‌بخشی روشن نمی‌بیند و به هیچ وجه دخالت در امور داخلی خود را بر نمی‌تابد (۵۶۷). البته شاه سفیر را با همه احترامات و بذل توجه پذیرفت - و آن هم در دو شرفیابی خصوصی -، ولی در هر حال در ماه‌های بعد رابطه با دربار آشکارا رو به سردی گذاشت که احتمالاً این سردی را باید تحت‌تأثیر نامه اورنگ‌زیب دانست. مراسم خداحافظی غیردوستانه بوداق سلطان البته نمی‌تواند تنها دلیل این وضع باشد. شاه عباس دوم می‌دانست که ابرهای سیاه یک برخورد نظامی بر فراز آسمان شرق ایران گرد آمده‌اند.

چون کار دست‌اندازی‌های کلموکها (قلماقها) از پاییز ۱۰۷۴/۱۶۶۳ به بعد دوباره بالا گرفته بود، شاه عباس دوم در بهار سال ۱۰۷۵/۱۶۶۵ تصمیم گرفت با یک لشکرکشی چشمگیر باز حیثیت و اعتبار ایران را بالا ببرد. در عین حال این را نیز می‌خواست که با این لشکرکشی قدرت نظامی و سیاسی کشور را به رخ همسایه‌های هندی خود بکشد (۵۶۸). از آمادگی برای جنگ با قلمرو مغولان هیچ نمی‌دانیم.

پس از حرکت شاه بیمار از پایتخت در تاریخ ۲۹/۱۱/۱۶۶۵ (= ۱۰۷۶) پذیرایی و رسیدگی به کار سفیر هند که مردی کاردان و بذله‌گو بود عمده‌اً (!) به دست کارمند درجه دوم سپرده شد که کاملاً در برابر وی رفتاری نسنجیده داشت (۵۶۹). تازه پس از ابرام و اصرار زیاد به تربیت‌خان اجازه داده شد از طریق مازندران که شاه در آنجا اقامت داشت خارج شود. از پذیرایی دوستانه‌ای که باز از وی به عمل آمد این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آیا شاه بیمار هنوز به

نحوی درست بر اوضاع دربار اشراف داشته است یا نه. متأسفانه ما پاسخی برای این سؤال نداریم. به هر حال سفیر در چمدان خود نامه‌ای خطاب به اورنگ زیب داشت که در آن پادشاه هند به سرکشی و طغیان در برابر پدر و برادرانش متهم شده و رفتار متعصبانه او سخت مورد ملامت قرار گرفته بود - و این خطاری بود که ممکن نیست در دهلی مورد توجه قرار نگرفته باشد.

شاه هندوستان در برابر سفیر که در تاریخ ماه مه ۱۰۷۷/۱۶۶۷ به حضور وی رسید (۵۷۰) به خشم و خروش خود علیه تشدید و خامت اوضاع میدان داد (۵۷۱). بدون تأخیر شاهزاده معظم و تعدادی از راجه‌ها با لشکریانی بسیار روانه مرزهای شمال غرب شدند. در بدو امر سخن از مقابله با حمله‌ای از طرف ایرانیها بود که خود را معروض تهدید آن می‌دیدند. بازرگانان انگلیسی از سورات قبلاً به تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۶۶۶ چنین گزارش داده بودند:

"here is great preparations of war against the King of Persia, whose armyes have broke in upon the borders of this Kings country done some spoile and taken some townes, that the Mogull is bending all his force against him and is resolved to goe thither in person"

و در نامه‌ای دیگر مورخ مارس ۱۶۷۷ بازرگانان انگلیسی از پیش می‌دانستند، که

"the Persian King hath entred for certaine above 500 miles into the King's country, hath had two notable victories over Oranzeeb's army and taken the great city of Caubell" (۵۷۲).

مع‌هذا کار به جنگ نکشید، زیرا در شب سه‌شنبه ۲۵ سپتامبر ۱۰۷۷/۱۶۶۶، همان طور که گفتیم، شاه عباس دوم در دامغان درگذشت، آن هم بدون اینکه فرمانی برای حرکت به سربازان خود داده باشد.

فصل پنجم

شخصیت شاه عباس دوم

۱. شخص شاه عباس دوم

شاردن در آغاز مطلبی که در رثای شاه عباس دوم نوشته، چنین می‌گوید: «این یادبود خاطرهٔ پرشکوه مرگ عباس دوم است که می‌توان درگذشت او را در حکم تأدیبی الهی برای سرزمین قدرتمندی شمرد که وی آن را به فرزاندگی اداره کرد، و به مثابهٔ مصیبتی برای میلیونها مردمی دانست که به رهبری او زیستند. ایرانیان از او تنها به عنوان امیری باسعهٔ صدر یاد می‌کنند که اراده و قیادت جامع الاطرافش سهم عمده‌ای در تجدید حیات سرزمینهای آنان ادا کرد، و بی‌تردید هرگاه دیرتر زیسته بود آنان را به جلال و شکوه دیرین و کمال شکوفایی راهبر می‌شد» (۵۷۳). سایر سیاحان معاصر نیز مانند تاورنیه، ته‌ونو و کمپفر - که رافائل دومان را شاهد گفتار خود می‌گیرد - دربارهٔ شاه عباس دوم اظهار نظری به همین درجه مساعد کرده‌اند، اما خود این راهب پیشکسوت کاپوسن در قبال اوضاع سرزمین میزبان خود بسیار خوددارتر از اغلب اروپاییان دیگر بود که البته با فعالیت‌های تبلیغی و اقامت چند ده سالهٔ وی در این کشور ارتباط داشت. در گفتار وی نه موضع‌گیری منفی و نه مثبت در برابر این فرمانروا دیده می‌شود.

در نامه‌های بازرگانان انگلیسی گاه از خصوصیات شخص عباس دوم ذکری به میان است، مثلاً علاقه وی به سگان انگلیسی نژاد، ولی مطلب دیگری دربارهٔ شخص وی نمی‌گویند. پس می‌ماند وقایع نامه‌های ایرانی و سایر مراجع. مؤلفین این آثار نمی‌توانند تصویری واقع‌بینانه از شاه به دست دهند، زیرا برای جلب مرحمت شاه مدحیه‌هایی کاملاً عمومی و کلی دربارهٔ قدرتمداری، علم‌مندی و طبع تقریباً خدا مانندش سر داده‌اند. بندرت به هنگام شرح و بسط

سوانح به خود اجازه داده‌اند رابطه مستقیمی با شخص او برقرار کنند.

سیاحان بعدی از شهرت دوران فرمانروایی خجسته‌اش در بین مردم چیزهایی شنیده‌اند. بدین ترتیب است که کروز ینسکی که مقارن اواخر عصر صفوی به ایران آمد، پس از شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول وی را مهمترین پادشاه خاندان صفوی شمرده است (۵۷۴). برای جدّ اعلاى وی، یعنی شاه عباس اول مشکل میتوان ارزیابی دیگری بهتر از این سراغ کرد. این داوریها، هر چند با اشاره محدودی به می‌پرستی وی و ستمگریها و خشونت‌هایی که نتیجه آن است، تا امروز نیز به طور کلی اعتبار دارند. آیا فرمانروایی او برای ایران واقعاً دوران پربرکتی بود و یا سرآغازی برای انحطاط هشتاد ساله کشور؟ بیش از آنکه بکوشیم پاسخی برای این سؤال پیدا کنیم، بهتر است مختصری به شخص وی بپردازیم.

درباره دوران کودکی و شیوه تربیت شاهزاده سلطان محمد میرزا، شاه عباس دوم بعدی، فقط اخبار اندکی در دست است. تاریخ تولّد وی هم به روشنی معلوم نیست، ولی ظاهراً وی در اول ژانویه ۱۶۳۳/۱۰۴۲ (۵۷۵) در قزوین به دنیا آمده است. محتملاً شاه عباس دوم حاصل پیوند شاه صفی با یک زن گرجی است، زیرا زنان قفقازی در آن عهد و روزگار به علت شهرت فراگیر زیبایی خود به ازدواج شاهان صفوی و بزرگان کشور در می‌آمدند (۵۷۶). تقریباً می‌توان گفت که شاه عباس دوم محصور در بین زنان و خواجگان سیاه پوست، همراه با خواهران و برادران خود بدون ارتباط با دنیای خارج بزرگ شد و به خود بالید. غیر از دو خواهر دارای چهار برادر نیز بود (۵۷۷)، که شاه مطابق با رسم زمانه، به هنگام رسیدن به سلطنت دستور داد آنان را نابینا کنند، تا امکان اعمال نفوذ در امور حکومتی را از آنها سلب کرده باشد. در اوایل کار صفویان اغلب شاهزادگان را به عنوان حاکم در ایالات بزرگ می‌گماشتند، و هرگاه شاهزاده‌ای صغیر بود، یک نفر مرتبی (لله) را همراه وی می‌کردند، که به عنوان نایب‌السلطنه (والی) در آن ایالت کارها را تمشیت می‌داد. اما شاه اسمعیل دوم از این رسم عدول کرد و دستور داد قسمت اعظم اعضای مذکر خاندان سلطنتی را کور کنند (۵۷۸). در حالی که شاه صفی به تیره کردن قرنیّه چشم خواهران و برادران بی‌نواى خود رضایت می‌داد، ظاهراً شاه عباس دوم به بیرون کشیدن تخم

چشم فرمان می‌داده است (۵۷۹). گویا هیچ یک از چهار برادر از این تدبیر ستمکارانه شاه برای حفظ مقام خویش برکنار نمانده باشد، چراکه از اینها بعدها نه در صحنه زندگی سیاسی و نه در حیات فرهنگی به هیچ وجه نشانی نیست و اصولاً به هیچ نحو سخنی از آنان به میان نمی‌آید. فرزندان هر دو خواهر او (۵۸۰) در همان سالهای کودکی به قتل رسیدند. اما اعضای مؤنث خاندان سلطنتی از نابینا شدن مصون بودند. شاه عباس دوم، همانطور که در بین اسلاف او رسم بود، خواهران خود را با روحانیون عالی مقام تزویج می‌کرد (۵۸۱). شاه از ازدواج آنان با امیران متنقذ درباری و کشوری پرهیز داشت، زیرا نمی‌خواست از جانب شاخه‌های فرعی خانواده با کسانی که بالقوه خواهان و مدعی سلطنت باشند خطری متوجه او گردد.

در حرمسرا نیز عباس جوان را برای احراز مقامی که در آینده منتظر او بود آماده نمی‌کردند. هیچ رسم نبود که ولیعهدهای جوان را در جریان تجربیات و سیاست کشور بگذارند، چه رسد به آنکه او را با تکالیف و وظایف آینده پادشاه آشنا سازند. شاردن فرانسوی به همین جهت این امر را بزرگترین نقیصه تربیت شاهزاده می‌شمارد و یادآور می‌شود: «... با ندانستن ارزش تقوی و شایستگی» (۵۸۲) بدین ترتیب عباس دوم بلافاصله از بی‌نام و نشانی دنیای حرمسرا در رأس درباریانی قرار گرفت که علی‌الدوم تملق او را می‌گفتند، چرب‌زبانی می‌کردند و در بین یکدیگر به رقابت برمی‌خاستند.

هرگاه پادشاهی به عنوان یک مرد به فرمانروایی می‌رسید، چون هرگز با مسئولیتهای جدی آشنا نشده بود به کارهای سلطنت و امور دولتی به چشم اموری مزاحم و مصدع می‌نگریست و در نتیجه حکومت و اداره امور را به معتمدترین اطرافیان خود می‌سپرد که طبعاً چنین وضعی سرانجامی نکبت‌بار به دنبال داشت.

در محیط سراسر توطئه و چشم و هم‌چشمی حرمسرا برای تربیت معنوی و شکل دادن به منش شاهزادگان جای چندانی باقی نمی‌ماند. اینها را خیلی زود با مواد مخدر مانند الکل و تریاک آشنا می‌کردند و اگر آنها مانند عباس در سن کودکی به سلطنت نمی‌رسیدند، در هر حال با این کار سلامت و قدرت اراده خود را از دست می‌دادند. در نتیجه، اینکه در نهاد تنی چند از

شاهان صفوی و یا شاهزادگان از همان دوران کودکی احتمالاً لذتجویی و عیاشی ریشه می‌گرفت، جای شگفت ندارد. به همین ترتیب هم خیلی زود شاهزادگان را با یک یا چند تن از زنان مربوط می‌کردند.

عباس دوم زیر نظر لئه خواجه خود طرّاحی و خراطی آموخت و بعدها هم که به پادشاهی رسید گاهی به این کارها می‌پرداخت (۵۸۳). غیر از آن در کار سواری، تیراندازی و کمانداری نیز تمرین و مهارت داشت و در آن به مرحله استادی رسید، و این در ضمن مسابقه کمانداری که در سال ۲-۱۰۵۱/۱۶۴۲ در قزوین برپا شده بود به ثبوت رسید (۵۸۴). درس واقعی خواندن و نوشتن را تازه پس از جلوس خود بر تخت از میرمحمد اصفهانی گرفت (۵۸۵). بنابر گفته مانوچی که با او در سن ۲۲ سالگی آشنا شده بود، وی خوش قامت، کمر باریک، فراخ شانه، سواری ممتاز، بسیار مؤدب در برابر هر کس و در تصمیمهای خود قاطع و می‌پرست بود (۵۸۶). سایر سیّاحان به وصف شکل و شمایل او نپرداخته‌اند. تصویرهایی که تاکنون از او شناخته شده (۵۸۷) مردی با اعضاء و جوارح ظریف، با قد و قامت متوسط ۲۰ تا ۲۵ ساله را نشان می‌دهند. در پرده‌ای که به قلم یک نقّاش اروپایی کشیده شده در چهره کشیده و خوش برش شاه جوان سیبلی تاب‌دار و بخصوص چشمانی گرد و درشت جلب نظر می‌کند که این تصویر مرد قاطع قدرتمندی نیست و بیشتر به شاهی حسّاس با طبعی متمایل به هنر شباهت دارد.

شاه جوان در دوران نخستین سلطنت خود پس از جلوس بر تخت همان طور که انتظار می‌رود فقط به تفریحهای درباری از قبیل شکار و ضیافت رغبت داشت. شکار سرگرمی مطلوب و وقت‌گذرانی اصلی وی محسوب می‌شد. شکار جرگه در دوزان سلاطین اولیه صفویه نه تنها برای وقت‌گذرانی، بلکه ضمناً به مناسبت آنکه سواری و سوارکاری جنبه نظامی نیز داشت از نظر ملازمان نظامی و صاحب منصبان به منزله تمرین نیز بود، ولی در عهد شاه عباس دوم فقط از لحاظ سرگرمی دسته جمعی و وقت‌گذرانی بدان پرداخته می‌شد. سواری برای شکار و رفتن به اردوی بیلاقی با تشریفات زیاد و همکاری ملتزمین رکاب بسیار عملی می‌گردید. با در نظر

گرفتن اشکالی که در تهیه مواد غذایی و آب به مقدار کافی در کار بود، نیروی نظامی بزرگی را در این مناسبتها همراه نمی‌بردند. برای حفظ و حراست از شاه اغلب واحدی از غلامان سلطنتی و تفنگچیها وی را مشایعت می‌کرد. هرگاه شاه با زنان خود مسافرت می‌کرد برای همه مردان در مناطق عبور قروق اعلام می‌کردند. بسیاری از جارچیها با چماقهایی در دست بدون هیچ ملاحظه‌ای به خانه‌ها داخل می‌شدند. این قروق ظاهراً در دوره شاه عباس دوم به فروش ماهی، طیور و سایر اقلام خواربار نیز تسری یافته بود، یعنی اینکه هیچ کس کالایی را که نسبت به آنها قروق اعلام شده بود نمی‌بایست در این اوقات بخرد (۵۸۸).

غیر از سلاحهای سنتی یعنی تیر و کمان در آن ایام تفنگ را هم در شکار به کار می‌بردند (۵۸۹)، ولی استفاده از تفنگ منحصر به معدودی از صاحب منصبان بود. در شکار غزال اغلب از حیوانات شکاری هم مانند سگ، پلنگ و شیر سود می‌جستند. به خصوص شاه به سگان شکاری انگلیسی که نمایندگیهای انگلیسی به مناسبت سال نو آنها را هدیه می‌کردند، علاقه‌مند بود. شاه‌عباس، الله ویردی‌خان را مأمور تدارک و سرپرستی مراسم شکار می‌کرد و وی چندین بار در جنگلهای انبوه مازندران برای شاه مراسم شکار به کمک شیر تعلیم دیده ترتیب داد که به علت صعب‌العبور بودن راه شیرها را بر پشت فیل حمل می‌کردند (۵۹۰). غیر از شکارهای بزرگ مانند گوزن، غزال و گراز وحشی شاه بخصوص شکار پلنگ را دوست داشت.

غیر از شکارگاههای اختصاصی پهناور که قسمت اعظم آن توسط شاه عباس اول در ساحل دریای خزر تأسیس شده بود، دربار در ماههای گرم تابستان به مناطق مرتفع‌تر بختیاری، به گندمان و سمیرم، و بخصوص به حوزه سرچشمه سفیدرود می‌رفت، که در آنجا شکار به اندازه کافی وجود داشت. شاه اغلب همراه با سفیران یا در بجنوبه کارهای اداری و مملکتی به یکی از شکارگاههای اختصاصی واقع در حوالی اصفهان یعنی باغ کومه، ورتون، حوض ماهی یا بابا شیخ علی می‌رفت (۵۹۱). در چند تا از این مناطق وی قصرهای مجهز شکار و عمارات دیگری بنا نهاده بود. شاه عباس دوم در سالهای اخیر سلطنت خود برای شکار به مازندران می‌رفت و در تمام مدت فصل گرمای تابستان در همان جا درنگ می‌کرد.

قبلاً به علاقه شدید شاه به شراب و سایر مسکرات که همه سیاحان به ذکر آن پرداخته‌اند اشاره کردیم. وی در ابتدای سلطنت خود به رعایت فرمان منع شرابخواری پایبند بود و مقررات مذهب تشیع را بیش از پیش رعایت می‌کرد. در بین محافل مذهبی در آن روزها ابراز امیدواری می‌شد که در عهد این پادشاه نابالغ شیوه‌ای و طرز فکری پرهیزکارانه‌تر در دربار حکمفرما شود. اما از عباسنامه چنین بر می‌آید که این وضع تنها چند سالی دوام داشت، زیرا پس از لشکرکشی موفقیت‌آمیز قندهار، به قرار نوشته طاهر وحید «ابواب عیش و باده‌گساری افتتاح شد» (۵۹۲). روحانیون درست آیین به مخالفت برخاستند. ولی هنگامی که شاه را علناً با فرنگیها به نوشخواری و نشست و برخاست می‌دیدند خشمشان فزونی می‌گرفت. شاه عباس دوم که در می‌خوارگی مستی‌ناپذیر بود ظاهراً در مهمانیها از این لذت می‌برد که چندان به مهمانهای خود شراب بنوشاند تا مست‌مست بشوند. علی‌رغم رغبتی که در او به افراط‌کاری بود، بندرت در هنگام سرخوشی به ستمکاری و تعدی دست می‌زد (۵۹۳)، و آن هم اغلب موقعی بود که مهمان حریم حرمت سلطان را نگاه نمی‌داشت. در چنین مواردی به هر حال طرف مقابل شاه باید حساب این را می‌کرد که او را ممکن است طعمه (!) سگان کنند.

۲. سیاست مذهبی شاه عباس دوم و رابطه‌اش با اروپاییان

یکی از خصوصیات جالب توجه شاه عباس دوم رفتار دوستانه و خیرخواهانه با مسیحیان، به خصوص سیاحان، مبلغان و بازرگانان اروپایی بود. این طرز برخورد را اصولاً می‌توان یکی از اساسی‌ترین ویژگیهای شاهان صفوی تلقی کرد. اگرچه در دوره اسلاف شاه عباس دوم این رفتار مبتنی بر این علاقه بود که از بین شاهزادگان و امیران اروپایی هم‌پیمانانی علیه عثمانیها و کمکی در کار تأسیس سپاه سلطنتی به چنگ آورند، می‌توان گفت که چنین عللی از نظر شاه عباس دوم اهمیتی دست دوم داشت.

به همین صورت هم رفتار خیرخواهانه درباریان را با مسیحیان نمی‌توان فقط بر پایه امتیازات اقتصادی دانست که از رابطه نزدیک با شرکتهای تجاری و سایر بازرگانان خارجی به

دست می‌آمد، بلکه می‌شود گفت ریشه آن در احساس تلطیف شده جامعه درباری آن روز نسبت به زندگی بود که به صورت شوق عنان گسیخته به تنوع طلبی، سرگرمی و ریزه کاری‌های تفریحی جلوه می‌کرد.

شاه عباس دوم بخصوص به کالای اروپایی دلبسته بود؛ و به همین لحاظ تعداد زیادی از هنروران فرانسوی و هلندی را در دوران او به کشور آوردند. تنها زرگران فرانسوی (۵۹۴) در خدمت او نبودند، بلکه دروگران و ساعات سازان هم بودند و بخصوص ساعات سازان به علت منحصر به فرد بودنشان مورد لطف خاص شاه قرار داشتند (۵۹۵).

اینان از طریق ناظر بیوتات که زیر دست وی کار می‌کردند، ارتباط مستقیم با شاه داشتند و اغلب در محضر وی به سر می‌بردند. مجموعاً می‌توان گفت که آنها روزگار را به خوشی می‌گذراندند، زیرا کمتر کاری به آنان رجوع می‌شد، ولی در عوض مزد خوبی دریافت می‌کردند. دلبستگی به جنبه‌های «فرنگی» منحصر به اشیاء و اجناس نبود. همان گونه که از گفتگویی با تاورنیه برمی‌آید (۵۹۶)، شاه به نهادهای سیاسی و برداشتهای اخلاقی و هنری وطن وی نیز ابراز علاقه می‌کرد. اما اینکه از شاه انتظار داشته باشیم دارای اطلاعات و معلومات عمیق تری از اوضاع و احوال اروپا باشد، البته امری نسنجیده است (۵۹۷).

مسیحیان ایران و همچنین طریقت‌های اروپایی قبلاً در دوران اسلاف وی از این ابراز مهر و محبت نسبت به اروپاییها بهره‌ها برده بودند. پس از صدور فرمانی از جانب شاه عباس اول مورخ به سال ۸-۱۰۰۷/۱۵۹۹ مبنی بر اینکه طریقت‌های تبلیغی محقق باشند بلامنازع به اعمال مناسک دینی خود پردازند، برای خود کلیسا بسازند و آزادی عمل داشته باشند (۵۹۸)، راهبان فرقه اگوستین مقدس و پس از آنان راهبان کرملی و کاپوسنها هیأت‌های تبلیغی خود را تأسیس کردند (۵۹۹)، بی آنکه در طی چند ده سال بعد در کار تغییر مذهب مسلمانان و یا ارمنیان توفیق قابل ذکری کسب کرده باشند (۶۰۰).

مسامحه در برابر این فعالیتها از جانب مقامات بلندمرتبه ایرانی به هیچ وجه به این معنی نبود که روحانیون مملکت آرام نشسته باشند. آنها با مهارت و زیرکی به حرکت‌های ضد مسیحی

در بین مردم دامن می‌زدند و می‌کوشیدند هر یک از صاحب منصبان را به طرف خود بکشند. گاهی هم مسیحیان در معرض فشار این محافل قرار می‌گرفتند. چه بسا که تنها پول‌پرستی و حرص و ولع صاحب منصبان بلندپایه در ایالات که اسلافشان خود از جمله مسیحیان گرجی و ارمنی بودند، علت این اعمال فشارها بود. با وارد شدن روزافزون جدیدالاسلامهای ارمنی و گرجی به طبقات بالای کشور، که از نظر آنان تغییر مذهب اغلب یک امر صوری بود، از شدت تعصب مذهبی امیران و کارمندان بلندپایه کاسته شد. تا هنگامی که شاه نخواست به رفتار مسامحه‌آمیز خود تغییر کلی بدهد، لازم نبود که مسیحیان ترسی اساسی به دل راه دهند.

هنگامی که در سال ۱۰۵۲/۱۶۴۲ عباس دوم نابالغ بر تخت نشست، به دل مسیحیان کشور شک راه یافت که آیا در برابر تعقیب و آزار به اندازه کافی مصونیت خواهند داشت یا نه. این دلواپسیها موجه نبود زیرا میرزا تقی وزیر اعظم، که به دوستی با مسیحیان شهرتی نداشت، همواره در برابر آنان رفتاری معقول داشت و امتیازات هر سه طریقت مانند گذشته مورد تأیید قرار گرفت.

تازه در دوره خلیفه سلطان، یعنی جانشین میرزاتقی در برابر مسیحیان ارمنی و نسطوری وضعی اتخاذ شد که کمتر از گذشته مسامحه‌آمیز بود (۶۰۱). قدرت اقتصادی ارمنیان، بخصوص جماعت بیست و پنج تا سی هزار نفری ارمنی اصفهان و پیوندشان با شاه بیش از آن بود که وزیر اعظم بتواند کوششی برای مسلمان کردن اجباری آنان به عمل آورد. ارمنیان به دستور شاه به عنوان صراف و نماینده تجاری به اروپا و روسیه می‌رفتند و کارهای او را انجام می‌دادند. مثلاً قسمت اعظم صادرات ابریشم توسط آنها انجام می‌گرفت. ناحیه ارمنی‌نشین جلغا تا حدودی خودگردان بود و کلاتری از میان خودشان به انتخاب شاه بر امور سرپرستی داشت (۶۰۲).

گویا شاه عباس دوم با آنان کاملاً بر سر لطف بود، زیرا اغلب سواره به جلغا می‌رفت و از طرف کلاتر آنجا سفرس بیگ پذیرایی می‌شد (۶۰۳). مادر شاه نیز پشتیبان نیرومند ارمنیها بود که مالیات سالانه جلغا به مبلغ ۵۸۰ تومان از جمله تیولهای مادام‌العمر او محسوب می‌شد (۶۰۴). ارمنیان در اثر داشتن ثروت می‌توانستند با دادن هدایا و رشوه خود را از شر ظلم و

تعدی حفظ کنند. کار آنان در ایالات مشکل تر بود، زیرا سخت تر در معرض طمع ورزیهای حاکمان آن مناطق قرار می گرفتند (۶۰۵). ضمناً باید این را هم بگویم که آنها روی هم رفته بدون مزاحمت به اعمال مناسک دینی خود می پرداختند و حتی اجازه داشتند کلیساهای جدیدی برپا دارند.

این نکته مکتوم و تاریک مانده است که محمدبیگ، وزیر اعظم، در حالی که مجموعاً با مسیحیان سرسازگاری داشت، چرا در برابر ارمنیان به اتخاذ تدابیری سخت تر ناگزیر گردید. این را هم نباید نادیده انگاشت که روحانیون متنفذی، مانند باقر مجلسی و شیخ الاسلام توانسته بودند بیش از گذشته در دربار کسب قدرت کنند. بدین ترتیب قانونی را که در ده سال پیش - نه چندان به شدت - اعمال می شد، و طبق آن کل مایملک خانواده‌ای را به فردی که از آن خانواده به اسلام گرویده بود، منتقل می کردند دوباره احیا کردند (۶۰۶). به صورت هم زمان نیز مسیحیانی را که در اصفهان می زیستند، از آن جا راندند و در خارج از شهر در خانه‌های مسکونی جدید جا دادند، این تدبیر بیشتر در مورد ارمنیان اعمال می شد، زیرا هیأت تبلیغی مسیحی همچنان اجازه داشت مقر خود را در اصفهان حفظ کند (۶۰۷).

یهودیان ساکن ایران که به صورت پراکنده، بخصوص در نواحی شمالی و غربی مملکت در شهرها می زیستند ناگزیر بودند در اثر نابردباری و تعصبات مسلمانان سختگیر بسیار بیش از مسیحیان به شداید تن در دهند (۶۰۸). هر چند یهودیان در رشته‌های گوناگون کسب و کار و پیشه‌وری فعالیت داشتند - یکی از رشته‌های اصلی کارشان شراب انداختن بود -، نه به قدرت اقتصادی ارمنیان و نه به رابطه نزدیک با شاه و صاحب منصبان عالی مقام دست یافته بودند. شاردن به تأکید می گوید، و البته دیگر سیاحان نیز گفته او را تصدیق دارند: «اینها در همه جا فقیر و سیه روزگارند» (۶۰۹).

شاه در سال ۷-۱۰۶۶/۱۶۵۶، شاید در اثر فشار روحانیون درباری متعصب، فرمانی صادر کرد که برای پاک کردن «ناپاکان» باید کار امت یهود را با تغییر مذهب فیصله بخشید (۶۱۰). به گفته طاهر وحید بدواً کوشیدند «در قبال دو تومان از محل اموال سلطنتی» و وعده اینکه

می‌توانند در خانه قدیم خود بمانند آنها را به ترک دین و مذهب خود وا دارند (۶۱۱). یهودیان نافرمان و سرکش را از اصفهان طرد می‌کردند؛ در سایر شهرهای ایران هم وضع بر همین منوال بود. آنان ناگزیر شدند از آن پس برای شناخته شدن تکه پارچه‌ای را که دیگر توضیح بیشتری از آن در دست نیست به لباس خود بدوزند.

بدین نحو بیش از بیست هزار تن به اجبار به اسلام روی آوردند، هر چند که امیران تیزبین درباری بزودی دریافتند که آنچه شده، توفیقی ظاهری بوده است و جدیدالاسلامها باز در پنهان به آیین پیشین خود روی آورده‌اند. شاردن نیز یادآور شده است که شاه عباس دوم بیشتر تحت تأثیر وزیر اعظم خود و تعدادی از روحانیون سختگیر قرار گرفته است (۶۱۲). پس از عزل محمدبیگ در سال ۱۰۷۱-۱۶۶۱/۱۰۷۱-۲ صدر میرزا محمد مهدی بلند پایه‌ترین عضو مذهب رسمی کشور جانشین وی شد؛ گمان نمی‌رود که پس از آن دیگر به تغییر مذهب یا ستمگری دامنه‌دارتری علیه معتقدین به سایر ادیان دست زده باشند.

۳. فعالیت‌های ساختمانی و نقاشی در دوره شاه عباس دوم

فعالیت‌های ساختمانی شاهان اواسط دوره صفوی با انتقال پایتخت در سال ۸-۱۰۷/۱۵۹۹ از قزوین به اصفهان شکوفایی تازه‌ای یافت. شاه عباس اول با ایجاد دگرگونی شجاعانه‌ای در ساختمانهای قدیم و بناهای جدید شکل تازه‌ای به شهر داد. به فرمان وی در دوروبر میدان شاه کاخهایی وسیع، یک بازار و دو مسجد بنا شد. در پشت آن چهار باغ تا ساحل زاینده رود با آب‌نماها و فواره‌های رقصان متعدّد خود گسترده شده است، گو اینکه اصفهان در سال پایان قرن میلادی فقط ۸۰ تا ۱۰۰ هزار جمعیت داشت (۶۱۳)، شهر ضمن چند دهه بعد به یکی از مهمترین شهرهای بزرگ تبدیل گردید که می‌شد با پاریس یا لندن آن را سنجید. در همان اوان در دامنه‌های شمالی کوههای مازندران تعدادی از پارکها و مراکز تفریحی به عنوان اقامتگاههای تابستانی پدید آمد.

اعقاب شاه عباس اول، و در بین آنها مخصوصاً شاه عباس دوم، اقدامات بسیار در زمینه

زیباسازی اصفهان کردند، بی‌آنکه در ساختار و بافت شهر تغییرات اساسی بدهند. باز هم با حفظ هماهنگی کاخها و باغهایی در اراضی بایر تعبیه کردند و این تأسیسات را تا ساحل دیگر رود گسترده‌تر کردند (۶۱۴).

صادق‌ترین شاهد برای فعالیت‌های ساختمانی شاه عباس دوم در اصفهان کاخ چهل‌ستون است در باغی به همین نام. الگوی این کاخ وسیع که رو به بیرون دارد احتمالاً ساختمانی مشابه در قزوین است مربوط به زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق) که شاه جوان در آغاز پادشاهی خود در آن اقامت داشته است. می‌شود پنداشت که در زمان سلف او طرحی برای برپا کردن کاخی چنین وجود داشته است. کمی پیش از آغاز لشکرکشی قندهار در سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸ کارهای ساخت و ساز آن به آخر رسیده بود (۶۱۵).

مقارن سال ۱۰۶۰/۱۶۵۰ سه پل در اصفهان طرفین زاینده رود را به هم پیوند می‌داد: پل ماریان، پل الله‌ویردی خان، که سردار معروف شاه عباس اول را با سی و سه چشمه تعبیه کرده بود و رابطه اصلی محله ارمنی‌نشین با مرکز شهر را که در سمت چپ ساحل قرار داشت تأمین می‌کرد، و دیگر پل شهرستان که به دوران پیش از صفویه مربوط می‌شد. در ابتدای دهه پنجاه میلادی شاه عباس دوم دستور به ساختن پلی داد که به پل خواجو شهرت دارد (۶۱۶). بر پایه‌های پلی که در آن اوقات مجدداً (?) سخت رو به ویرانی گذارده بود در سال ۱۰۶۹/۱۶۵۸ سدّی و یا آب‌بندی تعبیه کردند. این تأسیسات تا روزگار ما هم بر جا مانده است (۶۱۷).

شاهد دیگری بر فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر ساختمانی شاه عباس دوم کاخهای وسیع و گسترده در باغ سعادت آباد است، ناحیه‌ای که پیش از آن مسکن زردتشتیان بود و در حوالی پل نوساخته خواجو قرار داشت. این باغ در طرفین دریاچه‌ای واقع بود که آب آن از زاینده رود تأمین می‌شد. حداکثر در تاریخ ۱۰۶۹/۱۶۵۹ اهالی غیر مسلمان را که بیشتر آنان زردتشتی بودند در خارج اصفهان تا جایی که با ارمنیان تماس پیدا می‌کرد، به طرف جلفا اسکان دادند (۶۱۸). امیران بزرگ و درباریان نزدیک به شاه در این ناحیه ساکن شدند و خانه‌ها و کاخهای خود را در اینجا بنا کردند و این نمونه‌ای نوعی از رفتار تساهل‌آمیز شاه است که دستور داد،

«زمینهای ساختمانی آزاد شده را به قیمت واقعی بخرند» (۶۱۹).

برای تأمین ارتباط دو قسمت باغ، شاه عباس دوم دستور داد پل کوچکی بر رود بزنند که احتمالاً باید همان پل چوبی (۶۲۰) باشد. این کاخها، که اصولاً بیشتر برای جشنها و اجرای مراسم خصوصی ساخته و پرداخته شده بود تا برای نشان دادن به عموم مردم در اثر حملهٔ افغانیها در سال ۶-۱۱۳۵/۱۷۲۳ و کارهای تسطیح و تخریبی که به دست یکی از شاهزادگان قاجاری در اواخر قرن نوزدهم انجام گرفت ویران شد، به صورتی که ما فقط به کمک طرحهای کوست^۱ سیاح فرانسوی و شرح و توصیفهای شاردن می‌توانیم تصویری تقریبی از آن در ذهن خود مجسم کنیم (۶۲۱). شاه عباس دوم زنده‌دل که خواهان جشن و سرور بود به پیروی از جد اعلای خود، که کاخها و باغهای بزرگ در پس قصر سلطنتی تعبیه کرده بود، صحنهٔ دل‌انگیزی برای جشنها و چراغانیها در میان ساختمانهای متوازن و کاملاً یکدست، آب‌نماها، فواره‌ها و مناظر باغ و بستان ایجاد کرده بود. تعدادی بازار، گرمابه و مسجد نیز از متعلقات این محله بود که در ادوار طوفانی بعد مانند کاخهای اعیان و بزرگان همه از بین رفته است. در بین سه کاخ، قصر «هفت‌دست» (۶۲۲) از همه برجسته‌تر است. قصر آینه «آینه‌خانه» که از طرف ویلبر «دیوان‌خانه» هم نامیده شده از لحاظ ستونهای قدیمی با «کاخ چهل ستون» شباهتهایی دارد (۶۲۳).

درست در کنار رودخانه عمارتی هشت گوشه در دو طبقه به نام «نمکدان» بر پا بود که به علت شکل خاص خود گاه به آن «کلاه فرنگی» هم اطلاق می‌شد (۶۲۴). عظمت آن کاخ با ساختمان شاد و شنگول و جادار خود شاردن، سیاح فرانسوی، را وادار کرد که با کمال اعجاب بنویسد: «هنگامی که فواره‌ها در این کاخ دل‌انگیز جلوه‌گری می‌کنند، گویی در محیطی سحرآمیز سیر می‌کنی» (۶۲۵).

آن بنای مذهبی که در روزگار شاه عباس اول به ذروهٔ خود رسید و در دورهٔ اسلاف او با کمک اجزای خیال‌انگیز و رنگین ساختمانی به تنوعی در فرم و رنگ تبدیل شده بود در عهد شاه عباس دوم ادامه نیافت. ما هیچ مسجدی را که او ساخته باشد نمی‌شناسیم.

البته اشخاص ثروتمندی مانند میرزا ساروتقی در اصفهان مساجد کوچکتری ساخته‌اند (۶۲۶)؛ ولی به هر حال آنها را با مسجد شاه که در سال ۱۰۴۷/۱۶۳۸ پایان پذیرفت و مسجد کوچکتر شیخ لطف‌الله و یا حرم مطهر حضرت رضا(ع) که توسعه و ترمیم شد نمی‌توان قیاس کرد. تازه در دوره شاه سلطان حسین بود که با مسجد مادر شاه، ترکیبی هنرمندانه از مسجد، مدرسه دینی و کاروانسرا، شاهکاری در بنای مسجد در ایران، پا به عرصه وجود گذاشت.

افراد خصوصی بین سالهای ۵۰-۱۰۴۹/۱۶۴۰ و ۱-۱۰۸۰/۱۶۷۰ به ساختن و وقف کردن مدرسه‌هایی دست زدند که آقا کافور خزانه‌دار سلطنتی و میرزا تقی از آن جمله‌اند. در همان اوان در شهرهای مهم ایالات و در کنار شاهراه‌ها کاروانسراهای جدیدی ساخته یا تعمیر و نوسازی شدند. در آثار سیاحان اروپایی از قبیل شاردن، تاورنیه، ته‌ونو و دیگران شواهد بسیاری بر این نکته به دست می‌آید. متأسفانه اغلب آنان یادآور نمی‌شوند که کدام یک از بناها از زمان شاه عباس اول است یا نبیره وی (۶۲۷).

دلبستگی به نقاشی و صنایع دستی با علاقه شاه عباس دوم به معماری پیوند نزدیک داشت؛ اما برخلاف آن، ادبیات تا اندازه‌ای در درجه بعد قرار گرفته بود (۶۲۸). پس از آنکه وی در سالهای جوانی تا اندازه‌ای در صنایع دستی مهارت یافت، بعدها زیر نظر دو تن هلندی به نامهای آنگل^۱ و لوکار^۲ رموز کار نقاشی اروپایی را فراگرفت (۶۲۹). بازرگانان ارمنی و سفیران اروپایی در دوره اسلاف وی، شاه عباس اول و شاه صفی اول، از اروپا تابلوهای نقاشی به عنوان هدیه و سوغات همراه می‌آوردند؛ در میان این سوغات تصاویر شاهزادگان و اعضای خاندانهای سلطنتی و نیز شمایلهایی از حضرت مسیح و یحیای تعمید دهنده وجود داشت (۶۳۰). تاورنیه در ششمین سفر خود به ایران تعدادی نقاشی چهره از اعضای خاندان سلطنتی مغول و عبدالله قطب شاه از گلنکده و اسکندر عادل شاه از بیجاپور به شاه عباس دوم ارایه داد.

نقاشی مینیاتور رایج در کشور نتوانست کاملاً در برابر نقاشی اروپایی مقاومت بورزد. از

1. Angel

2. Lokar

همان دوره شاه صفی تمایلاتی بروز کرده بود که ترکیبی از مینیاتورسازی ایرانی که از زمان رضای عباسی سخت جنبه‌های فردی پیدا کرده بود با تابلوسازی اروپایی پدید آورند. سفر تحقیقی محمدزمان نقّاش ایرانی را که در سال ۱۶۴۲ یا ۱۶۴۳ (۵۳-۱۰۵۲ هـ ق) همراه تنی چند از دوستان به رم انجام گرفت، نمی‌توان از اقدامات شاه عباس که در آن هنگام فقط دوازده سال داشت شمرد. چون محمد زمان به علّت گرویدن به مسیحیت در دوران زندگی این شاه به ایران بازنگشت، چنین به نظر می‌آید که این سبک ترکیبی چندان گسترش پیدا نکرده باشد (۶۳۱).

مکتب کلاسیک اصفهان پس از مرگ نقّاش برجسته قرن یازدهم / هفدهم، یعنی رضا عباسی (در ۵ - ۱۶۳۵/۱۰۴۴) تعدادی جانشین توانا پدید آورد که معین منصور متوفی در سال ۹-۱۱۰۸/۱۶۹۷ و محمد قاسم و محمد یوسف الحسینی را از آن شمار می‌توان ذکر کرد (۶۳۲).

غیر از مینیاتورسازی در آن عهد، نقّاشی دیواری هم شکوفا شد که شاه عباس دوم بخصوص بدان دل‌بستگی خاصی ابراز می‌کرد. سیاحان آن زمان در کاخها و کلاه فرنگیهای مختلفی که تازه ساخته شده بود اغلب به نقّاشیها و نقّاشیهای دیواری خاصی بر می‌خوردند که از دیدن صحنه‌های عشقی و عیش و عشرت آنها قرین اعجاب می‌شدند. غیر از آنها البتّه گاه‌گاه صحنه‌های پهلوانی هم وجود داشتند (۶۳۳). این نوع هنری از هر یک انواع دیگر بیشتر امکان می‌داد که تصویری تزیینی و شوق‌انگیز از زندگی درباری به دست دهد و در عین حال بر شور و شوق زندگی باز هم بیفزاید. با تخریب قصرها در قرن بعد و اضافه کردن بناهایی بر ساختمانهای موجود در زمان قاجاریه قسمت اعظم این نقّاشیها برای همیشه از دست رفته است. با این وجود بقایای به جا مانده و شرح و وصفهای سیاحان می‌توانند تصویری از سطح بالای این نقّاشیها به دست دهند. به گفته تاورنیه در کاخ سلطنتی عالی‌قاپو که به سه طرف اشراف دارد، دیوارها و طاقچه‌ها با تابلوهای نقّاشان هلندی دوره شاه عباس دوم مزین بود. پیش از وی شاه عباس اوّل این کاخ را با تابلوها و نقّاشیهای دیواری آراسته بود. اما چون کاخ عالی قاپو در دوران شاه عباس دوم به صورت فعلی خود درآمد - شاه دستور داد در سال ۱۰۵۳/۱۶۴۴ در طبقه سوم، تالاری با هجده ستون چوبی به آن بیفزایند (۶۳۴) - قاعدتاً بخشی از تابلوها و نقّاشیهای دیواری از دوره

سلطنت وی به جا مانده‌اند، اگر چه چهار تابلو بزرگی که در کاخ چهل‌ستون شاردن از آنها یاد می‌کند و هر کدام یک دیوار بخاری‌دار را در بر می‌گرفته به زمانهای بعد و حتی شاید دوران پس از صفویه راجع بوده است (۶۳۵). سایر سطوح را ظاهراً در دوره شاه عباس دوم، نقاشان ایرانی به تصویر کشیده‌اند و به گفته شاردن قسمتی را با قامت‌های هوس‌انگیز و بخشی را با قامت‌هایی به سبک «مورها» به رنگ‌های طلایی و آبی (۶۳۶).

پیوند بین معماری و نقاشی در دوره این پادشاه، شاهد صادقی است بر علاقه شوق‌انگیز او برای مسایل هنری و زیباشناختی. گفت‌وگوهای تاورنیه با شاه تصویری زنده از عطش وی برای آموختن و فهم و دریافت نقاشی و تجسم و شکل بخشیدن به اشیاء به دست می‌دهد. این بازرگان و جواهرفروش فرانسوی همواره و به کرات اعجاب خود را نسبت به شکوه و جلال دربار شاه که ظرافت چشمگیر آن، هم در تدارک وسایل و نظم و ترتیب و هم در آداب معاشرت صیقل یافته و تلطیف شده بود بیان داشته است. از آنچه گفته شد چنان تصویر استادانه‌ای از اجتماعی دل‌بسته به ظواهر و اشکال به دست می‌آمد که وی همان مقامی را که وطنش در میان کشورهای اروپایی داشت برای ایرانیان در آسیا نیز قایل شد.

بدین ترتیب شاه عباس دوم در نظر ما شاه آزاداندیشی جلوه می‌کند که بیشتر به هنر دل‌بستگی داشت و کشوری را که توسط جدّ اعلایش تجدید سازمان یافت و تا اندازه‌ای هم متحد و به هم پیوسته شد توانست با درایت و مهارت اداره کند. ایران بندرت دورانی چنین دراز را که در درون و بیرون توأم با صلح و صفا باشد به خود دیده است. از سال ۸-۱۰۴۷/۱۶۳۸ دیگر دشمنی پا به سرزمین ایران نگذاشت، جنگی طولانی خزانه مملکت را خالی و ایالات آن را ویران نکرد. پس از سلسله به هم پیوسته لشکرکشیها، جنگها، طغیانها و قیامها، که در روزگار پادشاهان پیشین روی داده بود، مردم نخستین بار توانستند پس از چند دهه مدتی دراز از نعمت آسایش و آرامش برخوردار شوند. در دوره سلطنت شاه عباس دوم صلح و رفاه مردم ایران و حتی طبقات فرودست را دربرگرفته بود، مردمی که در روزگار شاهان پرآوازه پیشین فقط آن را در خواب و خیال دیده بودند.

اختصارات

(اعداد زیر مربوط می‌شوند به شماره‌های مذکور در فهرست مآخذ)

اسکندر منشی ۴۶؛ انشای طاهر وحید ۱۵۰؛ اولشاریوس ۱۱۱؛ پادشاه‌نامه ۸۸؛ تاریخ گیلان فومنی ۶۰؛ تاریخ هند کمبریج ۲۶؛ تاریخ هندالیوت ۴۳؛ تاورنیه ۱۵۱؛ تذکرة الملوک ۱۴۶؛ تذکرة نصرآبادی ۱۰۹؛ ته‌ونو ۱۵۴؛ خلاصة السیر ۱۰۲؛ خلدبرین ۱۶۲؛ دایرة المعارف اسلامی ۴۴؛ دایرة المعارف اسلامی ویرایش جدید ۴۵؛ ذیل عالم آرا ۴۷؛ رستم‌نامه ۱۷؛ ریاض الفردوس ۱۰۶؛ زبدة التواریخ ۸۱؛ عالمگیرنامه ۸۳؛ عباسنامه ۱۴۸؛ عباسنامه خطی ۱۴۹؛ عمل صالح ۱۲۶؛ قصص الخاقانی ۱۲۷؛ کمپفر ۸۰؛ مآثر عالمگیری ۱۲۹؛ منتخب اللباب ۸۵؛ نصف جهان ۹۹؛ نمایندگانهای بازرگانی انگلیسی در هند ۵۵.

ملاحظات مربوط به مقدمه کتاب

۰۱. مینورسکی، تذکرة الملوک:

V. Minorsky, *Tadhkirat al-Muluk. A Manual of Safavid Administration*.

London'1943. (توضیحات بیشتر در خدمت مآخذ شماره ۱۴۶)

توضیح مترجم: این اثر به ترجمه مسعود رجب‌نیا و به کوشش سید محمد دبیرسیاقی در

ایران به چاپ رسیده است. تهران، ۱۳۶۸.

۰۲. هیتس:

W. Hinz, *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert*. Berlin,

Leipzig'1936.

توضیح مترجم: این کتاب با عنوان تشکیل دولت ملی در ایران توسط صاحب همین قلم

به فارسی ترجمه و در سالهای ۱۳۴۶، ۱۳۶۲ و ۱۳۷۸ در تهران به چاپ رسیده است.

۰۳. لمبتون، مالک و زارع در ایران؛ بوشه، امور اداری

(قس: Ann K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*. New York'1935)

(فهرست مآخذ، شماره ۸۹) H. Busse, *Untersuchungen zum Islamischen Kanzleiwesen*, Kairo 1959.

(در آنجا آثار بیشتری دربارهٔ مجموعه های اسناد و چاپها ذکر شده است. قس: (فهرست

مآخذ، شماره ۲۵)

۰۴. زهرن و سیوری

K. Röhrborn, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*.

Berlin'1966

توضیح مترجم: این کتاب با عنوان نظام ایالات در دورهٔ صفویه توسط صاحب همین قلم به

فارسی ترجمه و در سال ۱۳۵۷ به چاپ رسیده است. (فهرست مآخذ شماره ۱۲۳)؛

R. Savory, (*The Development of the Early Safawid State under Isma'il and*

Tahmasp, as studied in the 16th Century Persian Sources. Thesis for the Degree of PH.D.

(تا سال ۱۹۶۸ هنوز به چاپ نرسیده بوده است) 1958

۰۵. بلان، شاه عباس اول؛ لاکهارت، سقوط

(فهرست مآخذ، شماره ۱۹۳۲) L Bellan, *Chah Abbas I, sa vie, son Histoire*. Paris'1932

؛(۱۴)

L. Lockhart, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*.

Cambridge'1958

(فهرست مآخذ، شماره ۹۶. این اثر کار را با دوران سلطنت شاه سلطان حسین آغاز می‌کند).

قسمتی از خلاصهٔ التواریخ قاضی احمد قمی که توسط هانس مولر تصحیح و تفسیر شده

است (ویسبادن ۱۹۶۴) تنها شامل پنج سال نخستین سلطنت شاه عباس اول می‌شود.

۰۶. قصص الخاقانی اثر ولی قلی شاملو بن داود قلی.

تا آنجا که می‌دانیم تا حال این اثر تنها وقایع نامهٔ این کشور است که توسط یکی از کارمندان شهرستانی تحریر شده است.

۰۷. لمبتون، آثاری که به فارسی در موضوع رجال نوشته شده است.

A. Lambton, *Persian Biographical Literature, in: Historians of the Middle East.*

Ed. By B. Lewis/P. M. Hold, 145FF.

۰۸. لمبتون، ادبیات فارسی:

A. Lambton, *Persian Literature, 149.*

و نیز نک:

R. Walch, *Historiography of Ottoman – Safavid Relations, in: Historians of the Middle East*, Ed. By B. Lewis/P. M. Holt, 202-04.

۰۹. ریپکا، تاریخ ادبیات:

J. Rypka, *Literaturgeschichte, 303.*

۱۰. عمادالدوله ابوالفضل میرزا محمد طاهر وحیدبن میرزا حسین خان قزوینی همان گونه که از نام وی بر می‌آید از شهر قزوین بود. دربارهٔ خانوادهٔ وی چیز دیگری نمی‌دانیم. از سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ در خدمت میرزا تقی با سمت منشی انجام وظیفه می‌کرد. پس از درگذشت میرزا تقی زیر حمایت جانشین او یعنی خلیفه سلطان قرار گرفت: خلیفه سلطان اندکی بعد وی را به سمت مجلس‌نویس منصوب کرد، عباسنامه، ۷۲-۷۳؛ خلدبرین ۱۸۲؛ زبدة التواریخ، الف ۱۰۰. قس: استوری، ۳۱۴ d - نیز قس: یادداشت ۱۲۰ در زیر چون در قصص الخاقانی (الف ب ۲۹۰) از عزل وی چیزی نیامده، قاعدتاً باید تا ۱۶۶۶/۱۰۷۷ نیز در این شغل مانده باشد و هیچ معلوم نیست که چرا شاه سلیمان وی را بیکار کرده است. احتمالاً اشکالات موجود با وزیر اعظم جدید، شیخ علی خان زنگنه - که به گفتهٔ بوسه (۸۲) از ۹۷-۱۰۷۸ / ۸۶-۱۶۶۸ این شغل مهم را در تصدی داشت و نه آن گونه که استوری در موضع مذکور می‌گوید تا سال ۱۱۰۱/۹۰-۱۶۸۹

در این امر دخیل بوده است. محمد یوسف، برادر طاهر وحید، در تاریخ عمومی خود (خلدبرین، الف ۲۴۶) می‌نویسد وی این هفده سال را به دور از دربار زیسته و به عبادت مشغول بوده است. متأسفانه محمد یوسف تاریخ عزل وی را ذکر نمی‌کند که در هر حال سال ۸۱-۱۰۷۹/۷۰-۱۶۶۹ باید بوده باشد.

دستور تألیف تاریخ را، ظاهراً طاهر وحید به هنگام انتصاب خود به سمت مجلس نویس گرفته است. به گفته خود وی شاه وی را مأمور کرده است «... که جواهر واقعات زمان ابد توأمان را در سلک تحریر کشد»، (عباسنامه، ۷۳). بنابراین قاعدتاً تحریر قطعی این وقایع‌نامه در سالهای عزلت صورت پذیرفته است. فعلاً این پرسش که چرا سلسله وقایع تا پایان سلطنت شاه عباس دوم ادامه نیافته بی‌پاسخ می‌ماند. به گفته استوری I، ۳۱۵ وی باید حدود صد سال عمر کرده باشد: احتمالاً تا سال ۱۱۱۹ / ۱۷۰۷. قس: ه بوسه، ۸۲.

۱۱۰. در مورد آثار ادبی او [محمد طاهر وحید قزوینی] که تقریباً ۹۰،۰۰۰ بیت را شامل می‌شده، قس: ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، IV، ۶۵-۲۶۴.

۱۲۰. شغل مجلس نویس از جمله مهمترین مشاغل درباری بود. مجلس نویس در جلسات عمومی و خصوصی دربار دست چپ شاه می‌نشست، و به این علت اغلب در تقابل با وزیر اعظم، که وزیر راست نامیده می‌شد، به وی وزیر چپ اطلاق می‌کردند. در غیاب وزیر اعظم وی قائم مقام او بود، قس شاردن، ۷، ۳۴۳؛ تذکرة الملوك ب ۲۵ - ۲۷، ۱۲۳-۱۲۲؛ ه بوسه، ۳، ۶۰. وی انجام دادن سه وظیفه مهم را به عهده داشت: ۱- نوشتن صورت جلسه‌ای که شاه در آن شرکت می‌کرد. ۲- منشی‌گری دیوان سلطنتی که عنوان دیگر وی یعنی «واقعه نویس» از آن ناشی می‌شود. در مورد دیوان قس: ه بوسه ۵۳، ۶۰؛ تذکرة الملوك ۱۲۱، ۳ - قرائت گزارشهای حکام، عرایض و سایر مراسلات خطاب به شاه به صدای بلند. و از لوازم این شغل آن بود که وی می‌توانست مستقیماً به حضور شاه شرفیاب شود، تذکرة الملوك الف و ب ۲۷، ۱۲۲.

مینورسکی (تذکرة الملوك، ۱۲۱) گمان می‌برد که هر دو عنوان «مجلس‌نویس» و «واقعه‌نویس» حاکی از دو شغلی است که در اصل از یکدیگر جدا بوده‌اند. هر چه پادشاهان

صفوی در اثر تشریفات متکی به رعایت سخت سلسله مراتب از دنیای اطراف خود فاصله بیشتر می‌گرفتند، بر اهمیت و نفوذ این شغل بیشتر افزوده می‌شد. - در وقایع نامه‌های زمان شاه عباس دوم فقط از عنوان شغلی «مجلس نویس» سخن به میان است. تنها در زبدة التواریخ (الف ۱۰۰) «واقعه نویس و مجلس نویس» آمده است. از دارندگان این شغل در بین صاحب منصبان دیگر بندرت ذکری دیده می‌شود. چنین به نظر می‌آید که سواى کارهایی که برای این شغل مقرر است در لشکرکشی‌ها و اتفاقاتی از این قبیل وظیفه خاصی برای احراز کنندگان این سمت معین نبوده است. نفوذ دامنه دار این کارمندان، که در واقع بیشتر در نهان تأثیرگذار بودند و سرخ‌ها را از همان جا در دست داشتند، از این جا روشن می‌شود که دو مجلس نویس بعدها به سمت وزارت عظمی رسیدند: میرزا ابوطالب خان بن حاتم بیگ نصیری اردوبادی (۴۴-۱۰۴۰ / ۳۴-۱۶۳۱)، ذیل عالم آرا، ۹۰، ۱۴۷، ۲۴۷) و طاهر و حید.

۱۳. سواى چاپ غیر انتقادی یک دستنویس که توسط ابراهیم دهگان صورت گرفته است تا کنون از بیست و شش دست نویس دیگر از عباسنامه آگاهی داریم، قس استوری، I، ۱۶-۳۱۵، II، ۱۲۸۲. در کتابخانه دولتی ماربورگ، ودیعه توبینگن به نشانی MS.OR.FOL.4178 دستنویس دیگری هست، متعلق به قرن دوازدهم / هجدهم که نسخه‌ای است ناقص. گزیده‌ای از آن در «مآخذ اسلامی درباره تاریخ سرزمینهای ساحلی جنوب دریای خزر» اثر دورن، بخش IV، سنت پترزبورگ ۱۸۵۸، ۳-۱۵۳۲ آمده است. بروسه از قسمت‌های مربوط به گرجستان در کتاب عباسنامه با اتکای به دورن، ترجمه‌ای به فرانسه به دست داده است،^۲ اما سهواً آن را با عنوان گزیده‌هایی از تاریخ عالم آرای عباسی اثر اسکندر منشی ذکر کرده است.

۱۴. درباره منطقه البروج در روزگار صفویان، قس: بروسه، امور اداری، ۱۸-۱۱۷، (فهرست مآخذ، شماره ۲۵)، که در آنجا مآخذ بیشتری نیز ذکر شده است.

۱۵. فصل سی ام عباسنامه. مقداری از مراسلات به زبان ترکی عثمانی در متن آمده است. زبان

1. B. Dorn, *Muhammedanische Quellen zur Geschichte der südlichen Küstenländer der Kaspischen Meeres*, T.IV, St. Petersburg 1858, 532-3.

2. F. Brosset, *Histoire de la Géorgie*, II, 1, 499-509.

به کار برده شده از طرف طاهر وحید کاملاً هم از ترکی عثمانی برکنار نیست، مثلاً، قس: عباسنامه، ۲۱۶، ۲۵۵. مع هذا در این مورد می توان سخن از سهوهای استنساخ کننده کتاب به میان آورد. ۱۶. عباسنامه، نیز قس: ژهرئرن، نظام ایالات (فهرست مآخذ، شماره ۱۲۳).

۱۷. بنا بر گفته خود وی، او در دوران شاه صفی (خاقان رضوان مکان) به اصفهان آمد و با وساطت برادرش در اداره حسابداری دستگاه دولتی (دفترخانه همایون) مشغول شد. (خلد برین، الف ۲۴۵) ظاهراً مدتی هم در ادارات دیگر دولتی فعالیت داشته است. قس استوری، I، ۱۳۱. پس از آن که وی در لشکرکشی شاه عباس دوم به قندهار، باز هم در سمت حسابدار شرکت جست، هنگامی که شاه در سال ۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ در قزوین توپخانه را تجدید سازمان کرد و آن را از بقیه سپاه جدا ساخت، به آنجا منتقل گردید و در زمره مقرّب الخاقانها، یعنی کارمندان متوسط الحال درآمد. در اداره جدید التأسيس توپخانه (سرکار توپخانه) وی به وزارت رسید (خلد برین، ۲۴۴)، در همان احوال هم شاه وی را در جلسات درباری راه داد (خلد برین، ۲۴۵). هنگامی که برادرش از انجام دادن وظایف درباری کناره گرفت، وی با کمک او و دوستانش آغاز به تألیف این تاریخ عمومی کرد. چنین به نظر می آید که او تا پایان دهه هشتاد میلادی هم در این تألیف رنج می برده و زندگی می کرده است. پس رقمی که استوری (در موضع مزبور) به عنوان سال تألیف ذکر کرده یعنی سال ۸/۱۰۷۸-۱۶۶۷ را نمی توان محقق پنداشت. سال مرگ یوسف واله معلوم نیست.

۱۸. تا کنون چنین معلوم است که هیچ دست نویسی فراتر از این تاریخ در دست نیست. دنباله فصلهای منطبق با آن هم در «فوائد الصفویه»، در تاریخ صفویه که با اتکای به خلد برین تحریر یافته با سال ۲-۱۰۷۱ / ۱۶۶۱ قطع می شود. قس: ریو، دست نویسهای فارسی، ذیل، الف ۲۴. (نک: فهرست مآخذ، شماره ۱۲۲).

۱۹. استوری، I، ۱۳۰. این اثر منبع اصلی «تاریخ ایران» مالکم است. سبک آن متمایل به اختصار است و خیلی کمتر مطمئن.

۲۰. بیجان رستم نامه را که تاریخ صفوی خان هم نامیده می شود، برای یکی از نوادگان رستم خان

که در روزگار شاه صفی و شاه عباس دوم، به عنوان سپهسالار خدمت می‌کرد نوشت، اما وی در سال ۱۰۵۳/۱۶۴۳ یک سال پس از جلوس شاه عباس دوم معدوم شد. در مورد ارقام مربوط به دوره زندگی رستم خان قس: استوای I، ۳۱۸. متن موجود در موزه بریتانیا — رونویسی به تاریخ ۱۶۹۳/۱۱۰۴ — منحصر به فرد است.

۰۲۱. تحریر موجود وقایع نامه با مرثیه‌ای برای شاه (ص الف ۲۷۵ نسخه موجود در پاریس) به پایان می‌رسد.

۰۲۲. استوری، I، موضع مزبور.

۰۲۳. برگ B ۳۲۳ - ۲۷۵ دست نویس پاریس.

۰۲۴. از شاه جهان نامه محمدطاهر عنایت خان تا کنون ظاهراً هیچ چاپ انتقادی در دست نیست.

۰۲۵. در این جا باید ریاض الفردوس اثر محمد میرک بن مسعود الحسینی را که نسخه منحصر به فردی از آن در تملک انجمن سلطنتی آسیایی، ص ۱۳۸^۱ است و جامع مفیدی اثر محمد مفید را که در تاریخ یزد است (قس: استوری، I، ۳۵۲) ذکر کرد.

۰۲۶. ما در این مقام ارجاع می‌دهیم به رساله غلام‌علی همایون که به تازگی انتشار یافته است، با عنوان «ایران در شواهد تصویری پایان قرون وسطی تا قرن هجدهم»، فصل مربوط به اهمیت سفرنامه‌ها، صورت، مضمون و نوع، ص ۹۰-۸۷. همایون در اثر خود مختصری هم درباره مهم‌ترین سیاحان از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم به دست می‌دهد. (فهرست مآخذ، شماره ۷۶). غیر از آن در این مورد قس: آ. گابریل اکتشاف ایران، فصلهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ ص ۱۰۹-۹۳ (فهرست مآخذ، شماره ۶۱).

۰۲۷. آ. گابریل، اکتشاف ایران، ۱۰۴ (فهرست مآخذ، شماره ۶۱).

۰۲۸. شاردن در سال ۱۶۶۵ از طریق قسطنطنیه، ارمنستان، آذربایجان به اصفهان رفت و در سال

۱. در این مورد هم چنین قس:

W. H. Morley, *A Descriptive Catalogue of the Historical Manuscripts preserved in the Library of the Royal Asiatic Society, London 1854*, NR.136.

۷۷-۱۰۷۶ / ۱۶۶۶ به آنجا رسید، هجده ماه درنگ کرد و پس از آن ایران را تا دو سال ترک گفت. پس از بازگشت به فرانسه تا ۱۶۷۰ در کشور ماند. در ۱۶۷۲ برای دومین سفر خود به ایران و هندوستان از پاریس به راه افتاد. تازه در سال ۱۶۸۱ بود که وی باز به سرزمین انگلیس پانهاد.^۱ قس آ. گابریل، اکتشاف، ص ۱۰۱-۱۰۰ (فهرست مآخذ، شماره ۶۱)؛ همایون، ۵۹ (فهرست مآخذ، شماره ۷۶)؛ و نیز نک: مقدمه پ. سایکس بر «سفرنامه سرجان شاردن در ایران»،^۲ XV و XIII، را فائل دومان، LXXIX - LXXXV (فهرست مآخذ، شماره ۴۰)، و نیز قس: فرهنگ رجال ملی، از قدیم‌ترین ایام تا ۱۹۰۰، جلد IV، چمبرکرین، به کوشش ل. استفن / س. لی. لندن، تجدید چاپ ۱۹۶۴-۱۹۶۳، ۶۴-۶۳.^۳

۲۹. شاردن فارسی و ترکی را خوب می‌دانست، قس: همایون، ۶۰. ترکی هنوز در آن هنگام زبان درباری بود، قس: من جمله: مانوچی، تاریخ، ۳۳.

۳۰. تاورنیه، که او هم مانند شاردن جواهر فروش بود، در بین سالهای ۴۱-۱۰۴۰ / ۱۶۳۱ و ۷۵-۱۰۷۴ / ۱۶۶۳ به شش سفر اساسی به ایران دست زد (۱۶۳۱، ۱۶۳۹، ۱۶۵۴، ۱۶۵۷، ۱۶۶۲، ۱۶۶۴). ضمن سفر هفتم بود که در مسکو درگذشت. برای آگاهی بیشتر نک: آگابریل، اکتشاف، ۱۰۳-۱۰۶؛ همایون ۶۸-۶۶؛ شارل شِفِر در مقدمه خود بر اثر رافائل دومان (LXX) سهواً سال نخستین سفر وی را به مشرق ۴۶-۱۰۴۵ / ۱۶۳۶ اظهار می‌کند.
۳۱. رافائل دومان، LXXI.

۳۲. قس: همایون، ۷۰-۶۹؛ گابریل، اکتشاف، ۱۰۷-۱۰۶؛ رافائل دومان، LXXV-LXXVIII
۳۳. نیکولومانوچی و نیز وی در سال ۶۵-۱۰۶۴ / ۱۶۵۴ به عنوان خادم و همراه ویکنت بلومونت یکی از سفیران چارلز دوم، پادشاه انگلستان به ایران سفر کرد که هر دو یک سال در آن جا درنگ کردند، قس آ. گابریل، اکتشاف، ۱۱۸؛ مانوچی، تاریخ، LVII-LIX درباره سرگذشت

۱. یا سرزمین فرانسه؟ - م.

2. P. Sykes, *Sir John Chardin's Travels in Persia*.

3. *The Dictionary of National Biography. From the Earliest Times to 1900*, Vol IV, Chamber - Craigne, Edit. By L. Stephen / S. Lee. London, Repr. 1963-1964, 63-64.

بعدی مانوچی، نک: مانوچی، تاریخ، LVIII ff.

۰۳۴. یک متخصص انگلیسی ریخته گری توپ در دربار مغولی اورنگ زیب که در بازگشت به وطن خود در سال ۱۰۸۰-۱۰۷۸/۹-۱۶۶۸ از ایران عبور کرده بود و خاطراتش را کمپیل زیر عنوان سفرهای ریچارد بل چاپ کرده است (فهرست مآخذ، شماره ۲۷)، قس: آ. گابریل، اکتشاف، ۱۱۶.

۰۳۵. یک نفر آلمانی به نام یورگن اندرسن، که اصلاً در خدمت شرکت بازرگانی هندشرقی هلندی قرار داشت، در سال ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ در حالی که سر راه کشور خود از ایران می‌گذشت سز توپچی توپخانه شاه شد و در لشکرکشی قندهار شرکت جست. داستانهایی او را آدام اولتاریوس یادداشت کرد و در اثر خود به نام سفرنامه اصلاح و افزوده شده، در سال ۱۶۹۶ منتشر ساخت. قس: یادداشت شماره ۱۲۳.

یوهان فن در بهر (J. Von der Behr) سرباز آلمانی، در هیأت اعزامی دریاسالار کورنلیس بلوک (Cornelisz Blocq) که در سال ۱۰۵۵/۱۶۴۵ با ناوگان خود بندرهای جنوب غربی ایران را مسدود کرد، از خود گزارشی درباره خاطرات خود در این لشکرکشی به جا گذارد، ولی خبرهایی که فراتر از اخبار محاصره جزیره قشم باشد در آن بسیار کم است.

۰۳۶. گاه شمار وقایع کرملیتها در ایران، ۲ جلد، لندن ۱۹۳۹ حاوی گزیده‌هایی از نامه‌ها و گزارشهای پیروان این طریقت است که در قرنهای یازدهم و دوازدهم / هفدهم و هجدهم در ایران زیسته‌اند، در ترجمه انگلیسی. تا کنون درباره یسوعیها فقط «تاریخ مأموریت تبلیغی آباء انجمن عیسی» تألیف پدر الکساندر دورودس در دست است، در بولتن انجمن تحقیقات شرقی، ۱۹۲۶، IV، قسمت اول.^۱

۰۳۷. درباره رافائل دومان قس: آ. گابریل، اکتشاف، ۹۷-۹۶؛ رافائل دومان، CVII-CXII.

۰۳۸. قس: رافائل دومان CVIII-CIX مانوچی (تاریخ، ۲۳) می‌نویسد: مثلاً نامه بلومونت، سفیر

1. Alexander de Rhodes, *History of the Mission of Fathers of the Society of Jesus*, in BSOS, 1926, IV, PART. 1.

انگلیس، از قزوین به اصفهان فرستاده شد، و در آنجا توسط پدر دومان که در ترکی و عربی توانا بود ترجمه شد.

۰۳۹. ویلیام فوستر، نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی در هند. مجموعه اسناد موجود در دیوان هند، وستمینستر، اکسفورد. به علت روزافزونی نامه‌هایی که به اداره بایگانی تحویل می‌شد، از تاریخ ۶۶-۱۰۶۵/۱۶۵۵ به بعد تنها خلاصه‌ای از نامه‌ها را به دست می‌دادند، به نحوی که ویراستار و ناشر ناگزیر از به دست دادن فشرده مضمون آنها بود.

۰۴۰. فهرست (Dagh-Register) های شعبه اصفهان در قرن یازدهم / هفدهم ظاهراً مفقود شده است.

۰۴۱. برای سالهای بین ۱۰۴۸-۱۰۱۹ / ۳۸-۱۶۱۱ مجموعه‌ای از نامه‌ها، گزارشها، صورت حسابها و غیره که از طرف نمایندگیهای هلندی در ایران به فرماندار کل هلندی در باتاویا و یا به هیأت مدیره شرکت در هلند و بالعکس نوشته شده در دست است. ناشر آنها دانلپ در کتاب زیر:

H. Dunlop, *Bronnen tot de Geschiednis der Oostindischen Compagnie in Prezië*

نظری اجمالی به تحولات شرکت هند شرقی هلند افکنده است.

یادداشتها

۱. قس: و. هیتس، شاه اسماعیل دوم.
به گفته سیوری، ادارات اصلی I، ۹۱ شکست نیروی ایران در چالدران به رابطه «مرشد - مرید» بین شاه و هواداران قزلباش او لطمه بسیار زد.
۲. قس: شاردن ۷، ۳۵۰؛ تذکرة الملوك، ۱۳.
۳. قس: ژهرترین، ۳۲.
۴. تذکرة الملوك، ۱۲۷.
۵. در پایان دوران سلطنت شاه صفی تعداد ایالات اصلی که در دست غلامان سلطنتی قرار داشت کمتر از زمان پس از مرگ شاه عباس دوم بود. از فهرستی که ژهرترین، ۳۳ به دست داده است روشن می شود که: از یازده ایالت بزرگ سه ایالت در دوره شاه صفی و در عوض هشت ایالت از یازده ایالت در دوره شاه عباس دوم در اختیار غلامان سلطنتی بود.
۶. قس: ژهرترین، ۱۰۹ - ۱۰۶.
۷. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۳۳ - ۱۶۳۰، ۲۹۳.
۸. اول جمادی الاخر ۱۰۴۲ برابر با ۱۴ دسامبر ۱۶۳۲ - و نه آن طور که ژهرترین، ۱۱ می نویسد. در ۲۵ دسامبر - در ذیل عالم آراء، ۱۱۶ - ۱۱۷ - هیچ تاریخ دقیقی در دست نیست، بلکه فقط به ذکر سال اکتفا شده است. تاریخ نادرست ۱۰۴۱ / ۱۶۳۱ در خلاصة السیر (ب ۷۶) بعدها در بین سطور وارد شده است. نیز قس: لاکهارت، سقوط، ۲۷.
۹. اسکندر منشی، مورخ ایرانی با کمال احتیاط با ذکر این عبارت «حزم و احتیاط و دوران‌دیشی پادشاهانه اقتضای آن کرد که خاطر انور را از این دغدغه فارغ سازند» تفسیری از این ماجرا به دست می دهد (ذیل عالم آراء، ۱۱۶). اولثاریوس (۶۶۱) گزارش می دهد که حاکم به

درخواست شاه با خاطری آسوده و فارغ‌البال به دربار قزوین شتافت و در آنجا به همراه چهارده پسرش به قتل رسید. گویا پسر پانزدهم با مادرش به نزد پدر بزرگ مادری خود که امیری عرب بود گریخته باشد، یکی از نمایندگان شرکت بازرگانی انگلیسی هند شرقی (EIC) در تاریخ ۱۶۳۳/۳/۲۴ می‌نویسد: حاکم شیراز و سه تن از پسرانش توسط شاه ایران سربریده شدند... تنی چند از پسرانش نزد عربها گریختند. برادر وی (که توطئه او با گرجیها علت این مصیبت بود) اکنون با آن مردم علیه وی دست به سلاح برده‌اند... گرچه این مطلب به کار شما ارتباط ندارد، نمی‌توانم از ذکر مصیبتی که من غیر حق گریبانگیر امیر شیراز شده و این ستمکاری وحشیانه... فروگذار کنم.

نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند ۳۳ - ۱۶۳۰، موضع مزبور - قس: داوودخان:

Davith Oundiladzé, Béglarbeg de Gandja... eut peur et vint auprès Théimouraz,

Wahusti, Kartèl, 137, Wahusti, Kahèt, 191; ۱۰۹-۱۱ آرا ۱۰۹-۱۱؛

نیزنک: ژهرژرن (۳۳-۳۴) که به پیروی از اسکندر منشی، سال ۷-۱۰۳۶ / ۲۸-۱۶۲۶ را سال تنصیب وی ذکر می‌کند، پس سال ۲-۱۰۴۱/۱۶۳۲ یا پیشتر را می‌توان زمان از دست دادن منصب حکومت وی شمرد.

۱۰. تذکره الملوك، ۱۱۵.

۱۱. شاردن، ۷، ۲۷۳، ۳۵۹. در مورد حکام قس: ژهرژرن، ۲۹؛ در مورد والیان قس:

ژهرژرن، ۸۸-۸۷.

۱۲. سیاوش خان، فرمانده غلامان شاهی در سال ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ والی کوه گیلویه شد، عباسنامه، ۶۸، خلدبرین، ب ۱۸۰؛ قصص خاقانی، الف ۷۸؛ زبدة التواریخ، الف ۹۹؛ ژهرژرن، ۳۶. الله ویردی خان (امیر آخورباشی) در سال ۱۰۶۰ / ۱۶۵۰ به حکومت ایالت کوه گیلویه رسید، قصص الخاقانی، ب ۱۵۲؛ عباسنامه ۱۴۹؛ خلدبرین، الف ۲۱۲؛ ژهرژرن، موضع یاد شده. - در عوض جمشیدخان، یکی از غلامان شاهی، احتمالاً از سال ۵-۱۰۷۳ / ۴-۱۶۶۳ یا ۶-۱۰۷۴ / ۵-۱۶۶۴ در آن واحد هم به فرماندهی غلامان سلطنتی رسید و هم بیگلر بیگ استرآباد شد،

عباسنامه، ۳۲۸؛ قصص الخاقانی، الف ۲۵۶؛ ژهرترین، موضع مزبور. مرتضی قلی خان قاجار تا سال ۱۰۷۵ / ۱۶۶۴-۵ فرمانده سواران (قورچی باشی) و حاکم همدان (قلمرو علی شکر) بود که در سال ۱۰۶۴/۵ / ۱۶۵۴ به خالصه سلطنتی بدل شد، عباسنامه ۱۳۸، ۳۳۱؛ قصص الخاقانی، ب ۲۳۱؛ ژهرترین، ۳۵ به خطا آن را ۱۶۶۴-۵ ذکر کرده است. درباره نام قلمرو علی شکر قس: تذکرة الملوک، ۱۷۱.

۱۳. در مورد رستم خان قس: قصص الخاقانی، الف ۷۶ خلدبرین ب ۱۷۰؛ رستم نامه، ب ۸۰؛ عباسنامه، ۴۷. در سال ۱۰۴۲ / ۱۶۴۳ به قتل رسید. زبدة التواریخ، ب ۹۷. علی قلی بیگ، عباسنامه، ۱۳۸؛ زبدة التواریخ، الف ۲۱؛ خلدبرین، الف ۲۱۲؛ قصص الخاقانی الف ۱۴۹. - در عوض مرتضی قلی خان قاجار، حاکم همدان، عباسنامه، ۸۹، ۱۰۷؛ خلدبرین، الف ۲۰۱؛ زبدة التواریخ، الف ۱۰۰. هنگامی که همدان تبدیل به خاصه شد، نیز قس: ژهرترین، ۱۲۲، ۵-۱۰۶۴ / ۴-۱۶۵۳ وی به حکومت آذربایجان منصوب شد، ولی در این فاصله فرمانده کشیک چیان بود، عباسنامه، ۱۸۰، خلدبرین ب ۲۶۶.

پیر بوداق ترکمان که از سال ۱۰۵۹ - ۱۰۵۲ / ۱۶۴۹ - ۱۶۴۲ و بار دوم از ۱۰۷۴ / ۴-۱۶۶۳ حاکم آذربایجان بود، هرگز به منصب سپهرداری نرسید، عباسنامه، ۴۸، قصص الخاقانی، ب ۷۶؛ خلد برین، الف ۲۱۲. حکومت دوم، فقط در قصص الخاقانی، ب ۲۵۷؛ ژهرترین، ۳۵؛ نیز قس: شاردن، ۷، ۳۲۱.

۱۴. شاردن ۷، ۲۲-۳۲۱؛ ژهرترین، ۴۵. - گاه می شد که در یک لشکرکشی هم یک سردار شرکت می جست و هم یک سپه سالار. و بدین ترتیب مثلاً در ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ ساروخان (سردار لشکر ظفر اثر خراسان) و مرتضی قلی خان (سپهسالار) در رکاب شاه عباس دوم بودند. عباسنامه، ۱۱۲، ۱۱۴. برای یافتن پاسخ این پرسش که آیا در آن واحد دو سردار هم در یک لشکرکشی مشارکت داشتند یا نه، قس: خلدبرین، ۲۵۳.

۱۵. عباسنامه، ۱۸۰، سال ۱۰۶۶ / ۱۶۵۶ علی بیگ، «میرآب اصفهان»، عباسنامه، ۲۱۵؛ خلدبرین، الف ۲۵۰.

۱۶. احتمالاً شاهنوازخان دوم، سردار گرجی که در سال ۵-۱۱۰۴/۱۷۰۳ منصوب شده بود باز نخستین سپهسالار فعال از سال ۶۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ به بعد بود. قس: ژهریون، ۸۸، که در آنجا مراجع بیشتری به دست داده شده است. کمپفر می‌نویسد که حاجی علی‌خان، حاکم آذربایجان «در آن واحد فرمانده سپاه و یا آن‌طور که محض احترام گفته می‌شود سپهسالار» بوده است. در ادوار بعد گویا این شغل دولتی را به عنوان یک پست دایمی حذف کرده باشند، کمپفر، ۶۸. شاردن که در گزارش خود درباره تاجگذاری شاه سلیمان برجسته‌ترین امیران را بر می‌شمارد، در ضمن آنها از سپهسالار نام نمی‌برد.

۱۷. عباسنامه، ۶۸.

۱۸. ژهریون، ۲۹، که خود وی برای اظهاراتش به تذکرة الملوك، ب ۸۶ متکی است.

۱۹. کمپفر، ۶۸. قبیله زنگنه از دوره شاه صفی به بعد حکام سنقر و کرمانشاه را تعیین می‌کرد، قس: ژهریون، ۹. اما در مورد شیخ علی‌خان زنگنه: ۱۰۷۶/۱۶۶۵ وی را برای راندن ازبکهای حمله‌ور، به سرداری خراسان منصوب کردند. قصص الخاقانی الف ۲۶۹. پس از عزل بوداق سلطان وی در سال ۹-۱۰۷۸/۱۶۶۸ فرمانده تفنگچیان (تفنگچی آقاسی) شد «برای اینکه به او سمت سرکرده تفنگچیا را بدهد که برای آن شایستگی بسیار داشت»، شاردن، X، ۱۲۶. شاه سلیمان مدتی بعد وی را به جانشینی میرزا محمد مهدی، آخرین وزیر اعظم شاه عباس دوم، الموسوی (?)، تعیین کرد قصص الخاقانی: ب ۲۵۰؛ عباسنامه، ۳۰۰؛ خلدبرین، الف ۲۸۹؛ تذکرة نصرآبادی، ۲۶. این گفته کمپفر (۶۸) که علی‌خان قبلاً از جانب شاه عباس دوم به وزارت عظمی رسیده بود، نادرست است.

۲۰. کمپفر، ۶۲، تذکرة الملوك ب ۸- الف ۹. شاردن، ۷، ۳۳۹؛ رافائل دومان، ۱۵-۱۴.

۲۱. کمپفر، ۶۶. درباره امکانات عرض شکایت قس: ژهریون، ۶۶.

۲۲. «بدون آنکه عرض و تحصیل رخصت نماید روانه درگاه جهان پناه گردید»، عباسنامه، ۲۲۷؛ به همین صورت هم دستور منع بازگشت به رستم‌خان سپهسالار شایسته توجه است، عباسنامه، ۴۷؛ نیز قس: یادداشت ۱۳. «وقتی یکی از بزرگان دولت به دربار می‌آید. یعنی کاری که

طبق فرمان یا با اجازه مخصوص انجام می‌دهد» شاردن، ۷، ۲۶۶.

۲۳. طبق اظهار عباسنامه اشخاص زیر از جمله بلند مرتبه ترین امیران درباری محسوب می‌شدند: وزیر اعظم، فرمانده محافظین شخص شاه، ایشیک آقاسی باشی، دیوان بیگی و امیران دیگری که برای بازجویی از صاحب منصبان بلند پایه‌ای که مورد اتهام قرار گرفته بودند به دستور شاه تشکیل جلسه می‌دادند، عباسنامه، ۵۷. در عوض قس: تذکرة الملوك، ۷^ب که طبق آن فرمانده محافظین، فرمانده غلامان سلطنتی، خزانه دار کل دربار و فرمانده تفنگچها از زمره ارکان دولت محسوب می‌شدند. مینورسکی خود قبلاً به تعارض موجود در تذکرة الملوك اشاره کرده است که در همانجا دریند بعدی وزیر اعظم را مهمترین صاحب مقام در بین «ارکان دولت» ذکر کرده است. تذکرة الملوك، ۴۴.

۲۴. کمپفر، ۶۴.

۲۵. عباسنامه، ۵۸.

۲۶. عباسنامه ۵۸-۵۶؛ خلدبرین الف ۱۷۳؛ قصص الخاقانی، ۷۶^ب، فقط ذکر کوتاه، زبدة التواریخ، ۹۸^ب، نیز تأیید می‌کند که وی با دخالت وزیر اعظم متهم شد و در همان روز اعدام گردید.

۲۷. عباسنامه، موضع مزبور. به گفته شاردن (۷، ۲۸۰) چندین هزار شاکی دائماً در برابر

کاخ شاهی هیاهو می‌کردند که حق خود را بگیرند. نیز قس: ژهرترین، ۶۶.

۲۸. شاردن، ۷، ۲۲۹.

۲۹. کمپفر، ۶۴.

۳۰. کمپفر، ۱۸۵. «اگر وزیران نمی‌دانند چگونه اندرزهای خود را با امیال و مصالح این

عزیزان تطبیق دهند»، شاردن، ۷، ۲۴۰.

۳۱. آقا مبارک، یکی از پیش خدمتهای سیاه پوست مخصوص (مهرتر) شاهزاده صفی که

بعدها شاه سلیمان شد (کمپفر، ۳۸) در دربار از احترام بسیار برخوردار بود. شاردن، IX، ۴۳۴.

حتی شاه سلیمان مقام «نظارت بر امور مربوط به علیا حضرت مادر» را به او محول کرده بود،

شاردن، IX، ۵۴۰. وی در اوایل سالهای هشتاد درگذشت، کمپفر، ۱۸۵.

۳۲. آقا کافور، که در کنار آقا مبارک یکی از متنفذترین خواجهگان دربار صفوی بود، در دوران شاه عباس دوم عهده‌دار سمت خزانه‌دار کل (خزینہ‌دار باشی، صاحب جمع خزانه عامره) بود. پس از اینکه مقام پیشخدمتی مخصوص (مہتر) در دوره شاه سلیمان مدتی بلا متصدی ماند، وی بعدها آن مقام را تکفل کرد، کمپفر، ۵۰؛ شاردن، IX، ۴۲-۴۱. شاردن، VII، ۴۳۳ از وی به عنوان «خشن‌ترین، زمخت‌ترین و زشت‌ترین آدمی که ممکن است یافته شود، آدمی که همواره می‌گرد و خشمگین است» یاد می‌کند. چون آقا کافور با این فرانسوی در بدو امر رفتار بدی کرده بود، امکان دارد که این داوری بی‌طرفانه نباشد. گویا مدرسه‌ای در اصفهان به نام او بوده است، شاردن (VII، ۲۱-۴۲۰)، هنرفر، ۸-۶۰۵.

۳۳. شاردن، VII، ۴۲۱.

۳۴. خواجه‌های اخته شده ظاهراً حق شرکت جستن در جلسات درباری را نداشتند، شاردن، IX، ۴۲۴- در دربار صفوی دو گروه خواجه اخته شده وجود داشت به نام خواجه سرا، سفید و سیاه. نخستین بار گویا در زمان شاه عباس اول اخته شدگان سفیدپوست که اغلب اهل گرجستان بودند وارد دربار شده باشند. در اوایل سلطنت صفویه فقط خواجه سراهای سیاهپوست برای خدمت در حرم و انجام دادن امور شخصی شاه که زیر نظر یک نفر «ریش سفید» بود به کار گمارده می‌شدند. هنگامی که بر تعداد خواجهگان افزوده شد آنها رازیر نظر یک نفر «یوزباشی»، یعنی فرمانده صد نفر، قرار دادند. تذکره الملوک، الف ۳۰ - الف ۳۱. کار تعلیم و پرورش خواجهگان به عهده یک لاله بود.

به گفته کمپفر (۱۸۰) خواجهگان سیاهپوست وظیفه نگهبانی در برابر حرم را به عهده داشتند. در اواخر دوران صفویه ظاهراً مقامات درباری مانند صاحب جمع خزانه عامره و جبّه‌دار باشی را به آنان می‌سپردند، تذکره الملوک، الف ۳۰ - الف ۳۱. در دوره شاه عباس دوم هنوز از این تحول که از نظر صلابت و استحکام درونی کشور نامیمون و مشثوم بود هیچ اثری دیده نمی‌شد. شغل ریاست قورخانه مثلاً تا هنگام قتل میرزا تقی در سال ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ به ابوالفتح واگذار

شده بود، که به علت شرکت جستن در طغیان جانی خان آن مقام را از دست داد، عباسنامه، ۶۵، خلدبرین، الف، ۱۸۰، جانشین او، امام قلی بیگ، زبدة التواریخ، الف، ۹۹، قرخمس خان و برادرش محمد علی بیگ نیز هم چنین از غلامان شاهی (غلامان خاصه شریفه) بودند، قصص الخاقانی، ب، ۱۴۸، الف، ۲۳۶، عباسنامه، ۲۳۹. اصل و نسب زمان خان که پس از محمد علی بیگ به روی کار آمد ۱۰۶۸ / ۵۸-۱۶۵۷ روشن نیست اما از نام وی و نام پدرش کلب علی خان به خوبی روشن است که از زمره خواجهگان اخته شده نبوده‌اند.

همین مطلب را هم می‌توان برای حمل کننده سلاح پادشاه (قورچیان یراق) و سایر وسایل پادشاه گفت. در مجالس درباری و سایر اجتماعات از آن قبیل آنان بلافاصله نزدیک شاه قرار می‌گرفتند. پ. بدیک^۱ که در سال ۱-۱۰۷۰/۱۶۶۰ همراه اسقف نخجوان به دربار آمده بود فهرست مفصلی را از افرادی که در اصل در صفوف قورچیان شاه بوده‌اند ذکر می‌کند، پ. بدیک، ۲۴۵؛ نیز قس: تذکرة الملوك، الف، ۴۳، ۱۱۷. به گفته کمپفر حمل کنندگان سلاح شاه نیز می‌بایست از بین خواجه سرایان انتخاب شده باشند، کمپفر، ۴-۱۸۳، ۲۰۴. در اوقاتی که کمپفر در ایران اقامت داشت احتمالاً بعضی از کارمندان دربار، مثلاً مهردادان، برای مدتی محدود خواجه‌سرا بوده‌اند. اما این مطلب آن‌طور که در تذکرة الملوك مذکور است معیار نبوده است. تذکرة الملوك، موضع مزبور.

در دوران شاه عباس دوم مهم‌ترین حمل کنندگان سلاح که به این جهت نیز در مآخذ بیش از سایرین از آنها نام برده شده عبارتند از حمل کننده شمشیر (قورچی شمشیر)، حسین قلی بیگ شاملو (?)، عباسنامه ۳۳۱، حمل کننده کمان، (قورچی تیر و کمان)، عباس قلی بیگ استاجلو، عباسنامه، ۳۳۱، خلدبرین، ۱۷۹، حمل کننده تفنگ (قورچی تفنگ) شاه نظر بیگ ازبک، خلدبرین، الف، ۱۸۰، عباسنامه، ۶۸ که همه همان‌گونه که از نامشان بر می‌آید از اعیان و اشراف پیشین بودند؛ در عوض محافظ رکاب (قورچی رکاب)، داوود بیگ، عباسنامه، ۳۱۷، خلاصة السیر، الف، ۷۳، از غلامان سلطنتی (غلام خاصه شریفه) بود. معلوم است که واژه قورچی

در این موارد برای همهٔ محافظان، بدون بستگی آنها به اعیان ترک نژاد به کار برده شده است. خواجگان سفید و رودیهای خارجی حرمسرا را زیر نظر داشتند. آنها تنها هنگامی می توانستند پا به درون حرمسرا بگذارند که این کار از آنان خواسته می شد، شاردن، ۷، ۳۷۸ و نیز قس: کمپفر، ۸۲. پیشخدمتهای مخصوص (مهرتر رکابخانه) از میان آنان برگزیده می شدند که در منابع اروپایی اغلب به اختصار از آنان به صورت «مهرتر» یاد می گردد؛ کمپفر، ۱۸۰. در شاردن (۷، ۳۷۸) آمده است: «همیشه یک مرد سالمند مخنث و سفید پوست است». نیز قس: «رختدار بزرگ»، تاورنیه، ۵۲۸. مینورسکی (تذکره الملوک، ۱۳۸)، که وظایف پیشخدمت مخصوص را بر می شمارد و بر نقش مهم وی به عنوان یک فرد درباری که بیش از هر کس به شاه نزدیک است تأکید می کند، بدرستی حدس زده است که این هر دو عنوان به یک شغل اطلاق می شده است. مانند شاه نظر بیگ که سالیان متمادی رخت دار سلطنتی در دوران شاه عباس اول و شاه صفی بود (ذیل عالم آرا، ۲۳۹)؛ جانشین وی داوود بیگ نیز از ۱۰۴۹/۴۰-۱۶۳۹ تا ۱۰۷۳/۶۳-۱۶۶۲، قصص الخاقانی، ب ۶۹، عباسنامه، ۳۱۷، خلاصه السیر، ب ۱۵۶ خواجه ای سفیدپوست و گرجی بود. برادر داوود بیگ، به نام عوض بیگ (خلاصه السیر، ب ۱۵۶؛ ذیل عالم آرا، ۲۹۵) که حکومت لار را به عهده داشت، در ۱۰۶۵/۱۶۵۵ معزول گردید (عباسنامه، ۲۱۶؛ خلدبرین، ب ۲۵۱؛ حزین، ب ۴۹)، بی آنکه مقام و منزلت این پیشخدمت مخصوص متزلزل شود. همان گونه که مقام برجستهٔ پیشخدمتان مخصوص ایجاب می کرد آنان بر همه خواجگان نظارت فائقه داشتند، در این مورد قس: شاردن، ۷، ۳۷۸.

۳۵. این ماجرا به تفصیل از طرف شاردن در «تاجگذاری سلیمان، سومین شاه ایران»^۱ IX، ۴۲-۴۳۴، شرح داده شده است. روشن است که توصیف کمپفر از شاردن اقتباس شده است. نک: کمپفر، ۳۸.

۳۶. تذکره الملوک، ۱۲۷؛ احمد آقا که خواجه ای سفیدپوست بود (ا) در سال ۱۱۳۴-۵ / ۱۷۲۲ فرمانده غلامان سلطنتی (قوللر آقاسی) شد. لاکهارت، سقوط، ۱۴۷.

1. Le Couronnement de Soleimaan, troisième roi de Perse.

۳۷. اولناریوس، ۶۷۱؛ رافائل دومان، ۲۰؛ شاردن، ۷، ۷۹-۳۷۸؛ کمپفر، ۸۲.
۳۸. لاکهارت، سقوط، ۳۰-۲۹. در دورهٔ صدارت شیخ علی خان مجدداً وزیر اعظم نفوذ و اهمیت بیشتری یافت.
۳۹. اولناریوس، ۶۷۱ وی را در درجهٔ سوم می‌داند، کمپفر، ۸۲ وی را در بین کارمندان معتبر درباری در درجهٔ پنجم یاد می‌کند، با داشتن حق جلوس در اجتماعات درباری، در عوض شاردن (۷، ۳۷۷) اصلاً وی را در شمار کارمندان عالی مقام دربار نمی‌آورد، زیرا این مقامها را به خواجهگان سیاهپوست می‌داده‌اند. از وی در شمار ترتیب جلوس در مجامع درباری ذکری به میان نیست. قس: شاردن، IX، ۲۳-۴۲۲؛ ۸۱-۴۸۰؛ کمپفر، ۲۰۴، نیز نک: تذکرة الملوك، ۱۱۴.
۴۰. ۵۳۹ تومان. نرخ برابری یک تومان برحسب قیمت پول در سال ۱۹۱۰، ۷۰/۷۲ مارک است. برای تعیین نرخ ارز من به گفته والتر هینتس متکی هستم که یادداشتهای خود را در اختیارم قرار داد. ضمناً قس: بوشه (۱۱۶) که برای نیمه قرن یازدهم / هفدهم یک تومان را برابر با ۹۶ مارک طلا، طبق نرخ بانک ملی در تاریخ ۱۹۳۹، محاسبه کرده است. مقارن پایان دورهٔ صفوی تومان هنوز به قیمت ۶۶/۵۰ مارک طلا بود.
۴۱. وزیر اعظم غیر از پیشخدمت مخصوص اغلب به خزینه‌دارباشی نیز رجوع می‌کرد. معلوم نیست که بزرگان و برجستگان دیگری که حق داشته‌اند شاه را در اتاقهای زنان ملاقات کنند، چه کسانی بوده‌اند. نک: کمپفر، ۸۲. طبق تذکرة الملوك، ب ۳۰ سر پیشخدمت حرمسرا (ایشیک آقاسی باشی حرم) اغلب گزارشهای بزرگان شهرستانها را، و هم چنین بزرگان دربار را دریافت می‌کرد که بعد آنها را به «ریش سفید» خواجهگان تحویل می‌داد. (کذا)
۴۲. شاردن، VII، ۳۰۴؛ تاورنیه، ۵۷۳؛ ن. فلسفی، ساروتقی، ۱۳۵.
۴۳. اسکندرمنشی، ۱۰۹۰.
۴۴. ذیل عالم آرا، ۱۶۲، نیز قس: یادداشت ۱۸۲.
۴۵. شاردن، ۷، ۳۴۰.
۴۶. ۱۰۴۱ - ۱۰۳۳ = ۱۶۳۱/۲ - ۱۶۲۳/۴. اسکندرمنشی، ۱۰۱۳؛ ذیل عالم آرا، ۹۰

بی تاریخ. عباسنامه، ۶۷. ۱۰۵۴. قصص الخاقانی، ۷۷^ب؛ خلدبرین، ۱۷۸^ب؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵ - ۱۶۴۲، ۲۹۶؛ عباسنامه، ۱۷۰، ۱۰۶۴ / ۱۶۵۴. قصص الخاقانی، الف ۲۳۰؛ خلدبرین الف ۲۲۶؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴ - ۱۶۵۱، ۲۷۲.

۴۷. شاردن، III، ۲۹.

۴۸. خلیفه سلطان از خانواده‌ای از سادات معتبر اصفهان بود، اسکندر منشی، ۱۰۹۱. میرزا محمد مهدی که مانند خلیفه سلطان به زیارت رفته بود از اعقاب میر سید حسین «مجتهد زمان» بود که در آن ایام شهرت داشت و از طریق مادر خود با شیخ لطف‌الله، پدرزن شاه عباس اول خویشاوند بود، تذکره نصرآبادی، ۲۶.

۴۹. شاردن، III، ۱۲۱، ۱۲۵؛ به همین ترتیب هم شاه صفی میرزا تقی را ناگزیر ساخت که در ضیافتی با او هم پیاله شود: «از آن پس شاه شمشیر خود را بیرون کشید و آن را در کنار غلاف نهاد»، اولتاریوس، ۵۳۰.

۵۰. شاردن، ۷، ۲۳۵. کمپفر (۶۴) برخلاف آنچه گفته شد وزیر اعظم را هر روز با تهدید به مرگ مواجه می‌دید و بدین لحاظ وزیر می‌کوشید با مزاج‌گویی و اظهار فرودستی تا حد تسلیم شدن محض دل شاه را به دست آورد. شاه که تقدس داشت و از ارتکاب گناه بری شمرده می‌شد خود را ملزم به اعمال «مناسک مقرر مذهبی» نمی‌دانست. نیز قس: کمپفر، ۱۷-۱۶.

البته داوری کمپفر بیشتر درباره‌ی دوران سلطنت شاه سلیمان صدق می‌کند. اما ما از دوره‌ی شاه عباس دوم چند موردی را در دست داریم حاکی از این که شاه تا حدودی رعایت عواطف مذهبی رعایای خود را می‌کرده است، فی‌المثل زیارت‌های مکرر وی از بقاع متبرکه و یا بستن مکرر شرابخانه دربار.

۵۱. در سواریهایی که شاه در خارج از شهر می‌کند، وزیر اعظم همواره در کنار او قرار دارد تا امور دولتی را با وی مورد بحث قرار دهد، کمپفر، ۶۳.

۵۲. کمپفر، ۶۴-۶۵.

۵۳. کمپفر، ۶۸.

۵۴. شاردن، ۷، ۴۰-۳۳۹؛ مشابه وی کمپفر، ۶۲؛ اولتاریوس، ۶۷۰؛ رافائل دومان، ۱۴؛

"comme un maire de palace".

۵۵. تذکرة الملوك، ۱۱۶.

۵۶. بوسه، ۹۶.

۵۷. شاردن، ۷، ۳۴۸؛ درباره عملیات پاراف و ثبت قس: بوسه، ۹۵.

۵۸. تذکرة الملوك، الف ۲۸، ۱۱۵.

۵۹. تذکرة الملوك، موضع مزبور، ۱۲۲؛ بوسه، ۸۶.

۶۰. شاردن، ۷، ۴۳۹. کمپفر (۸۸) آنها را از نظر درجه برابر می‌شمارد؛ ولی مستوفی

خاصه را تا اندازه‌ای زبردست مستوفی الممالک می‌داند. اما در عوض رافائل دومان (۲۶) تنها مستوفی الممالک (!) را رئیس امور مالی قلم‌داد می‌کند.

۶۱. مستوفی الممالکها عبارت بودند از میرزا محمد سعید متوفی به سال

۱۰۷۱/۱۶۶۱، عباسنامه، ۳۰۰؛ قصص الخاقانی، ۲۵۱^ب و جانشین بلافصل وی میرزا

صدرالدین محمد جابری، عباسنامه، ۳۰۰؛ قصص الخاقانی، ۲۵۱^ب مستوفی خاصه میرزامحسن

اصفهانى، عباسنامه، ۸۴؛ خلدبرین، الف ۱۸۷. نیز قس: بوسه، ۸۸، در خلدبرین که سرانجام کار

مهم‌ترین صاحب منصبان درباری دوره سلطنت شاه صفی را بر می‌شمارد، تنها از مستوفیهای

خاصه یاد می‌کند، ذیل عالم آراء، ۸۳-۲۸۱.

۶۲. بوسه، ۸۹.

۶۳. شاردن، ۷، ۳۴۱، از ناظر مالی ۹۶ به صورت «دبیر اول و ناظر... که از طرف شاه

منصوب می‌شود»، نیز قس: تذکرة الملوك، ۱۱۵ طبق گفته تذکرة الملوك، الف ۵۸ وی می‌بایست

کلیه اسنادی را که در اداره مالی در جریان بود مهر کند، نیز قس: بوسه ۹۱. از این که ناظر مالی

حق مستقیم سخن گفتن را در برابر شاه داشته است ما چیزی نمی‌دانیم. اداره وی زیر نظر

مستوفی الممالک بود، تذکرة الملوك، الف ۲۸. وی لقب عالیجاه داشت و در نتیجه بلند پایه‌تر از

ناظر مالی بوده است. تذکرة الملوك، الف ۵۷.

۶۴. فهرست ایالات خالصه پس از سال ۱۵۸۷/۹۹۵، قس: ژهرتورن، ۲۲-۱۲۰. نیز قس: یادداشت شماره ۵.

۶۵. شاردن، ۷، ۳۴۵: «ناظر وزیر اول یا گماشته مخصوص پادشاه، مباشر کل امور مالی او است، صاحب جمع کل است در امور املاک، عایدات، اموال منقول و غیر منقول و آنچه به خزانه وارد یا از آن خارج می‌شود.»

۶۶. هزینه‌های دستگاه سلطنت به «پنج میلیون» بالغ می‌شود؛ همان‌گونه که مینورسکی حدس زده است این رقم فقط می‌تواند به معنای «اکو»، یعنی ۳۵۰/۰۰۰ تومان (۲۴۷۵۲۰۰۰ مارک طلا) باشد. این سیاح فرانسوی هزینه‌های مربوط به آشپزخانه‌ها، رخت‌کن کوچک را به سه میلیون، و هزینه نگارخانه‌ها و «گالریها» را به چهار میلیون، بودجه و هزینه موبک او را به ده میلیون برآورد می‌کند. هزینه قشون سلطنتی به ۱۳ میلیون برآورد می‌شود که چهار میلیون دیگر هم برای حرمسرا باید بدان افزود. بنابراین رقم کل آن به ۳۴ میلیون بالغ می‌شود. اگر به جای «اکو» «لیور» بگذاریم مجموع آن بیش از ۷۵۰۰۰۰ تومان می‌شود. نک: شاردن، ۷، ۴۹۸؛ تذکره الملوک، ۱۸۴. مع‌هذا این ارقام را مانند ضرب‌المثل ساتری که طبق آن شاه هر روز یک هزار تومان مخارج دارد باید با احتیاط تلقی کرد، نک: شاردن، موضع مزبور.

۶۷. تذکره الملوک، الف ۱۷.

۶۸. کمپفر، ۲۱۲، ۹۷-۱۹۵؛ شاردن، ۷، ۳۴۵.

۶۹. مثلاً تاورنیه به عنوان «بازرگان سلطنتی» فقط با ناظر بیوتات معامله می‌کرد، تاورنیه، ۵۳۳، و نیز شاردن، III، ۱۱۱ به بعد. قس: کونثیوس، ۵۹-۱۵۸ (فهرست مأخذ، ۳۳).
۷۰. عوارض اغلب عبارت بود از درصدی از دستمزدها.

۷۱. به گفته شاردن، ۷، ۴۹۹، VII، ۳۲۹ در آن زمان ۳۲ کارگاه و سایر تأسیساتی وجود داشت که تأمین احتیاجات دربار به عهده آنان بود، من جمله یک کارگاه نقاشی و یک کتابخانه. نیز قس: تذکره الملوک، ۳۵-۱۳۴.

۷۲. کمپفر، ۸۰-۷۹.

۷۳. شاردن، ۷، ۳۴۶.

۷۴. شاردن، موضع مزبور؛ کمپفر، ۸۰.

۷۵. تذكرة الملوك، ۳۱۳. هر دو ناظر بیوتات زمان شاه صفی یعنی زمان بیگ (وی این شغل را در زمان شاه عباس اول هم در تصدی داشت، اسکندر منشی، ۸۸۹) و پسرش حسین خان بیگ، ذیل عالم آراء، ۲۷۰، ظاهراً از ترکان نبوده‌اند (چون نسبت آنها به دنبال اسمشان نیامده است).

۷۶. «خدمت نظارت به صفی قلی بیگ یساوول صحبت غلام خاصه شریف مفوض شد»، عباسنامه، ۱۷۲؛ خلدبرین، الف ۲۲۶؛ قصص الخاقانی، ب ۲۳. عباسنامه از یک صفی قلی بیگ دیگری هم از دودمان بیگدلو (شاملو) نام می‌برد که مانند فرد مذکور در فوق ظاهراً فرزند کسی به نام سارو سلطان بوده است. قس: عباسنامه، ۲۸، ۶۲؛ اسکندر منشی، ۱۰۱۹. عباسنامه، ۳۲۹؛ قصص الخاقانی، الف ۲۵۷. شاردن ضمن سومین اقامتی که در ایران داشت (۳-۱۰۸۲ / ۱۶۷۲) چندین بار با نجف قلی بیگ، ناظر بیوتات آن عهد، ملاقات کرد، که جانشین عمو [یا دایی] بی بیچة خود شده بود. متأسفانه از نام وی اطلاعی نداریم.

۷۷. تذكرة الملوك، ۵۵، ب، ۱۱۹.

۷۸. از یک طرف لازم بود که کلیة اسناد به امضای متقابل وی برسد، از جانب دیگر مستوفی‌الممالک تا اندازه‌ای در امور مالی بر کارهای ناظر بیوتات اعمال نظارت می‌کرد. نیز قس: تذكرة الملوك، ۱۱۶.

۷۹. شاردن، ۷، ۳۴۶.

۸۰. شاردن، ۷، موضع مزبور.

۸۱. تذكرة الملوك، ۱۱۶.

۸۲. شاردن، ۷، ۳۴۸.

۸۳. بی تاریخ، عباسنامه، ۱۴۹؛ ۱۶۴۹/۱۰۵۹؛ قصص الخاقانی، ۲۳۰، ب، ۱۰۶۰-۲/۱۶۵۱ خلدبرین، الف ۲۱۵، ۱۰۶۱ زبدة التواریخ، ب ۱۱۲؛ به این رقم اخیر باید اعتبار

بیشتر داد، زیرا به علت حوادثی که از نظر زمانی به آن نزدیک است با عباسنامه توافق دارد.

۸۴. بی تاریخ، عباسنامه، ۷۲-۱۷۱؛ ۱۶۵۴/۱۰۶۴ قصص الخاقانی، ب ۲۳۰؛ خلدبرین، الف ۲۲۶.

۸۵. لاکهارت، قشون ایران، ۹۳؛ ژهرترین، ۳۸.

۸۶. شاردن، IX، ۴۸۰.

۸۷. اولتاریوس، ۶۷۰؛ شاردن، IX، ۴۸۰. وی همراه با دو فرمانده نظامی دیگر در مجامع درباری روبه روی وزیر اعظم می نشست، کمپفر، ۲۰۴؛ ذیل عالم آرا، ۲۵۷، فهرست امیران درباری را با قورچی باشی آغاز می کند. در پایان دوره صفویه وی را از بین امیران با لقب عالیجاه در درجه دوم پس از وزیر اعظم ذکر کرده اند، تذکرة الملوك، ب ۱۱۳.

۸۸. در کمپفر، ۳۷ به صورت "Reichshofrat"؛ در شاردن، V، ۲۳۹ به صورت: «شورای

کل ichengui نامیده می شود، یعنی شورای جنگ» آمده است. قس: یادداشت شماره ۹۱.

۸۹. تذکرة الملوك، ۱۱۴؛ کمپفر، موضع مزبور.

۹۰. عباسنامه، ۲۲۰ نیز قس: مثلاً عباسنامه، ۲۶۶، ۳۹-۳۳۸؛ خلدبرین، الف ۲۶۷، ب ۲۷۶.

۹۱. شاردن، V، ۲۳۷. در عوض سانسون، ۱۳۸ از شورایی سلطنتی نام می برد که در آن به

اخذ تصمیم می پردازند. کمپفر البته به کرات از شورای سلطنتی (Reichshofrat) مکرراً سخن

می گوید، اما از صلاحیت های آن - البته به استثنای انتخاب ولیعهد، (۳۹، ۴۰) چیز دیگری

نمی گوید - کونثیوس، ۱۶۳ از این شورا به صورت "Conincklijken raadt" یاد می کند.

اصطلاح «جنقی» - به گفته تذکرة الملوك، ب ۷ به معنی مجمع مستشاران بزرگ - در وقایع

نامه های دوران شاه عباس دوم نیامده است. در مورد تغییر معنایی «جنقی» = شور، قول و قرار،

شورای دولتی قس: دورفر، عناصر ترکی - مغولی، ل ۸۲-۲۸۰.

۹۲. کمپفر، ۳۱.

۹۳. عباسنامه، ۵۶.

۹۴. عباسنامه، ۵۷.

۹۵. سیوری، ادارات اصلی، II
۹۶. ژهرترین، ۴۹.
۹۷. ذیل عالم آراء، ۲۵۷؛ اولثاریوس، ۶۵۶.
۹۸. ذیل عالم آراء، ۹۲.
۹۹. به گفته اولثاریوس، ۶۵۶، شاه صفی دستور داد «که امیر محترم چراغ خان سرمشاور خود را ببرد.»
۱۰۰. خلدبرین، ۱۰۹ ب؛ ذیل عالم آراء، ۲۵۹.
۱۰۱. عباسنامه، ۶۸؛ زبدة التواریخ، الف ۹۹؛ خلدبرین، ب ۱۸۰؛ قصص الخاقانی، ب ۷۷.
۱۰۲. عباسنامه، ۶۸، ۱۳۸؛ زبدة التواریخ، الف ۱۰۹؛ قصص الخاقانی، موضع مزبور؛ خلدبرین، موضع مزبور.
۱۰۳. قصص الخاقانی، ۲۵۸. الف
۱۰۴. علت سقوط مرتضی قلی خان شاملو: «به جهت بعضی از حرکات که از او صادر شد، مغضوب و محبوس گردید»، عباسنامه، ۱۳۸؛ «جهت بدمستی»، زبدة التواریخ، ب ۱۰۹، شبیه به آن قصص الخاقانی، ب ۱۴۸. ۱۶۵۵/۱۰۶۵ وی مورد عفو قرار گرفت و به تولیت بقاع مقدس اردبیل منصوب گردید، عباسنامه، ۲۱۶؛ بی تاریخ، تذکرة نصرآبادی، الف ۳۱. — علت سقوط مرتضی قلی خان قاجار: «چون اعمال ناصواب و اطوار ناهنجار مرتضی قلی خان... مکرر به مسامع جاه و جلال زسید شعله تیغ قیامت لهب یاسا (?) تشنه خون آن مدبر بداختر گردید»، عباسنامه، ۳۳۱؛ نیز قس: قصص الخاقانی، ب ۲۵۶.
۱۰۵. تذکرة الملوک، ۱۹، ۱۱۵؛ لاکهارت، سقوط، ۲۲، ۸۶، ۸۹؛ ژهرترین، ۳۸.
۱۰۶. درباره افزونی گرجیانی که به اسلام می‌گرویدند قس: شاردن، ۷، ۳۰۷.
۱۰۷. ما در این جا کار را محدود می‌کنیم به آن امیران درباری که لقب «عالیجاه» داشته‌اند. تعداد اینان در سراسر دوران صفویه برابر نبود. قس: ژهرترین، ۲۳. از زمان شاه صفی، ولی حداکثر از دوران شاه عباس دوم، وزیراعظم و واقعه نویس به علت اهمیت زیادتری که یافته بودند به این

حلقه صاحب منصبان پیوستند.

۱۰۸. مرتضی قلی خان شاملو، عباسنامه، ۵۷؛ خلدبرین، ب ۱۶۵، در همان دوران شاه صفی، خلدبرین، الف ۶۹؛ اولتاریوس، ۶۵۹. — مهدی قلی خان شاملو، عباسنامه، ۶۸؛ قصص الخاقانی، الف ۷۸؛ خلدبرین، الف ۱۸۴؛ زبدة التواریخ، ب ۱۰۱. — اغورلو خان شاملو، پسر مهدی قلی خان، عباسنامه، ۳۲۸.

۱۰۹. علی قباد بیگ جغتای جانشین حیدریگ ایواوغلی شد که در پایان سال ۱۶۴۳/۱۰۵۳ تبعید گردید، عباسنامه، ۵۶؛ زبدة التواریخ، ۹۷۱؛ خلدبرین، الف ۱۷۲. محمد قلی خان جغتای، عباسنامه، ۳۱۱. قصص الخاقانی، الف ۲۵۱. — ابدال بیگ جغتای، قصص الخاقانی، الف ۲۵۱؛ عباسنامه ۳۱۱.

۱۱۰. ۱۶۴۴/۱۰۵۴ جانشین میر فتاح معدوم گردید. پس از بیست و دوم جمادی الاول، زبدة التواریخ، ب ۹۸؛ خلدبرین، ب ۱۷۴؛ عباسنامه، ۵۸؛ قصص الخاقانی، ب ۷۶. در عباسنامه «دلاوری و اخلاص وی» نسبت به خاندان سلطنت ستوده شده است، عباسنامه، ۶۶.

۱۱۱. بوداق سلطان، عباسنامه، ۳۰۹، در دربار شاه سلیمان در زمره متنفذترین افراد بود و در مجالس درباری بلافاصله پس از وزیر اعظم می نشست، قس: شاردن، IX، ۴۸۰ که در «تاجگذاری سلیمان» به تفضیل از اوج و حضيض وی بحث کرده است.

۱۱۲. افراد متعددی را ما از خاندان کرد زنگنه در مقام امیرآخوریاشی می بینیم (عباسنامه، ۱۳۳، ۲۰۸). این مقام در دوره شاه سلیمان جلوه بیشتری یافت. از ابتدای سلطنت شاه عباس اول، قس: اسکندر منشی، ۱۱۴۰، ما کسی را به نام خلف بیگ غلام سراغ داریم که هم خود او و هم خانواده اش مقام سفرهچی باشی را احراز کرده بودند. در پایان دوران شاه عباس دوم این خانواده چهار نسل پشت سر هم در مشاغل دیوانی به کارگماشته بودند، عباسنامه، ۳۲۹. سفرهچی باشی از زمره برجسته ترین امیران نبود، اما بین کارمندان متوسط الحال مقامی برجسته داشت. — مقام امیر شکارباشی را در دوره شاه صفی خسروخان که از غلامان ارمنی بود به عهده داشت، ذیل عالم آرا، ۲۷۲، الله ویردی خان مذکور در فوق جانشین وی شد، قصص الخاقانی،

الف ۷۷؛ عباسنامه، ۱۱۴؛ زبدة التواریخ، ب ۹۹؛ پس از وی نوبت به برادرش امام ویردی بیگ رسید، عباسنامه، ۳۲۶؛ قصص الخاقانی، ب ۲۶۰.

۱۱۳. شاردن، ۷، ۳۰۵. این رقم به نظر نمی‌آید مبالغه‌آمیز باشد، زیرا قسمت قابل ملاحظه‌ای از غلامان سلطنتی در خدمات اداری و درباری نیز به کار گرفته می‌شدند. ۸,۰۰۰ تن تحت امر فرمانده غلامان شاهی (قوللر آقاسی)، دُلا بولای - لوگوز^۱، ۱۲۷. نیز قس: لانگ، گرجستان و سقوط، ۵۲۵. پانزده تا هجده هزار، کمپفر، ۷۲؛ سی هزار، که از آنها فقط پانزده هزار تن در طومارهای عشایر ثبت شده‌اند، دلاواله، سفرها، II، ۱۸۰.

۱۱۴. ژهرژرن، ۴۹. در عوض ۳۰/۰۰۰، تذکرة الملوک، ۳۲ که در آنجا اظهارات جهانگردان اروپایی منعکس شده است. لانگ، گرجستان و سقوط، موضع مزبور.

۱۱۵. شاردن، ۷، ۳۰۵؛ ۲۰/۰۰۰ دلاواله، سفرها، II، ۱۷۹. رقم ۵۰/۰۰۰ مذکور از طرف کمپفر (۷۳) به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید. شاید وی همه نظامیان دیگر را که مسلح به تفنگ بوده‌اند در این عدد منظور کرده باشد.

۱۱۶. ژهرژرن، ۵۰، ۵۲.

۱۱۷. در لشکرکشیهای بر علیه اندخود ۱۰۱۱ / ۱۶۰۳ سیصد توپ و ده هزار توپچی در قشون وجود داشت، اسکندر منشی، ۸-۴۲۷. در زمان شاه عباس اول قوای توپخانه ظاهراً مشتمل بر ۱۲۰۰۰ نفر و ۵۰۰ توپ بوده است، قس: تذکرة الملوک، ۳۳. شاردن، IV، ۳۱۲، ۱۲۰۰۰ نفر توپچی را ذکر می‌کند؛ ایضاً تذکرة الملوک، موضع مزبور، به هر حال چنین به نظر می‌آید که در این ارقام مبالغه شده باشد، قس: لاکهارت، قشون ایران، ۹۳.

۱۱۸. اندرسن (۱۱۸): «ایرانیها اروپاییهایی را که می‌دانستند با توپخانه چه کنند دوست داشتند.» برای اینکه جاسوسان هندی از حضور آنها در قشون ایران خبردار شوند، ناچار بود برای خود لباس تهیه کند و «در آن همان‌طور که یک فرنگی یا آلمانی راه می‌رود حرکت کند.»^۲

1. De la Boullaye-le Gouz

۲. منظور از این جمله به صورت دقیق مفهوم نشد. - م.

در ضمیمه ذیل تاریخ عالم آرای عباسی ضمن فهرست امیران دولتی و درباری از توپچی‌باشی ذکری به میان نیست.

۱۱۹. عباسنامه، ۱۰۶؛ کمپفر، ۷۳؛ خلدبرین، ۱۹۷^ب، زبدة التواریخ، الف ۱۰۳.

۱۲۰. قس: توصیف مندرج در عباسنامه، ۱۲۷ و قصص الخاقانی، ۱۸۶^ب.

۱۲۱. کمپفر، ۷۳. «صد و ده عدد توپ از چدن سبز»، شاردن، VII، ۳۳۸، نیز قس: VII،

۸۵-۴۸۴. در لار، شاردن، VIII، ۴۸۲؛ در اصفهان، تاورنیه، ۴۴۳.

۱۲۲. اولتاریوس، ۵۵۵. اولتاریوس در سلطانیه به «۲۰ قطعه توپ فلزی بر خورد / و در بین آنها یک خمپاره انداز^۱ بزرگ. هر کدام از توپها بر چهار چرخ قرار داشت.... بر روی خمپاره انداز یک عقاب مضاعف دیده می‌شد / و بر روی آن دو حرف A.Z. ولی زیر آن یک A»، اولتاریوس، ۴۷۸.

۱۲۳. یورگن اندرسن، اهل شلسویک، به گفته خودش در سال ۱۶۴۴ با درجه گروهبان به خدمت شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی درآمد. در سال ۱۶۴۶ با کشتی خود در کنار ساحل چین پهلو گرفت و به بردگی افتاد. اوایل سال ۱۶۴۷ موفق شد که از راه ترکستان غربی، ماورای جیحون به ایران بگریزد، که در پایان سال ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷ به خدمت شاه درآمد. در سال ۱۶۵۰ باز به هولشتاین - گوتورپ بازگشت، یورگن اندرسن، ۱۴۰-۱.

۱۲۴. اندرسن، ۱۲۱. در عوض اولتاریوس (۴۷۸) می‌گوید: «اما گلوله‌ها از سنگ مرمر بود». نیز قس: راورتی، یادداشتها، ۲۶ و ۲۲.

۱۲۵. عباسنامه، ۱۱۷ - ۱۱۵؛ خلدبرین، الف ۲۰۰ - ۲۰۲^ب؛ قصص الخاقانی، ۹۶ ب. نیز

قس: گرفتن بُست توسط مهرباب خان، قصص الخاقانی، الف و ب ۱۰۰.

۱۲۶. شاردن، V، ۳۱۳ می‌نویسد: «پیرمردی با دلیری بسیار و حسن شهرت فراوان»،

ولی شخصاً او را هرگز ندیده است، زیرا شاردن اولین بار در سال ۶-۱۰۷۵ / ۱۶۶۵ به ایران سفر کرد. در وقایع نامه‌های ایرانی که تاکنون شناخته شده‌اند از هیچ توپچی‌باشی به این نام ذکری

۱. به آلمانی: Feuermörser - م.

نیامده است.

۱۲۷. شاردن، موضع مزبور نیز؛ تذکرة الملوك ۳۵؛ لاکهارت، قشون، ۹۴.

۱۲۸. عباسنامه، ۱۸۶؛ خلدبرین، ۲۳۲^ب. شاید سخن از توپهای صحرایی با لوله‌های نسبتاً بلند باشد، زیرا در جایی دیگر از عباسنامه آمده است: «که هر یک از... توپهایش مار است». عباسنامه، ۲۷۳. نیز قس: اولثاریوس (۴۷۸): چهار تا از آنها از نوع نیم «کارتاون»^۱ و بقیه از نوع توپهای صحرایی بود.^۲

۱۲۹. شاه سلیمان خسیس برای این که حقوقهای امیران درباری عالی مقام را به جیب بزند، همیشه چنین می‌کرد، قس: کمپفر، ۵۰.

۱۳۰. در مورد اوسمی قس: دایرة المعارف اسلامی، ویرایش جدید III، ۸۶ به بعد. «داغستان» نیز نک: یادداشت شماره ۴۴۵.

۱۳۱. حاجی منوچهرخان، برادر سهراب‌خان، در سال ۱۰۶۴ / ۱۶۵۴ بیگ بزرگ استرآباد بود، قصص الخاقانی، الف ۱۹۰؛ خلدبرین، الف ۲۲۱؛ عباسنامه، ۱۶۲. نیز قس: ژهریرن، ۳۶. وی در سال ۱۰۶۶ / ۱۶۵۶ بیگ بزرگ شیروان شد، عباسنامه، ۲۱۶؛ خلدبرین، الف ۲۵۱؛ ۱۰۶۸ (؟) قصص الخاقانی، الف ۴۲۶. نیز قس: ژهریرن، ۳۴. در سال ۱۰۷۱ به علت سوء مدیریت وی را از کار برکنار کردند، عباسنامه، ۳۰۰؛ قصص الخاقانی، الف ۲۵۱.

۱۳۲. عباسنامه، ۲۷۳.

۱۳۳. «علی قلی بیگ توپچی باشی جلو مأمور شد که توپخانه مبارکه... به اتفاق میرشاه تقی و سایرین باشیان و تفنگچیان توپخانه خاصه شریف»، عباسنامه، ۲۷۳. خلدبرین (ب ۲۷۸) به جای علی قلی بیگ از آدمی به نام حیدریبگ به عنوان توپچی باشی جلو یاد می‌کند. «توپخانه» به معنی قورخانه و محل نگهداری توپ هم هست؛ قس: ف استینگاس، ۳۳۳: "Artillery, A park of artillery" س. حییم، I، ۴۹۶؛ مینورسکی (تذکرة الملوك، ۵۱) «توپخانه» را

۱. Cartaine نوعی توپ که در قرنهای پانزدهم و شانزدهم رایج بوده است. - م)
 ۲. Feldschlange ترجمه تحت‌اللفظی آن یعنی مار بیابان. باید توجه داشت که اسامی توپهای قدیمی اروپایی احتمالاً معادل دقیق در فارسی ندارند. - م.

«Artillery Department» ترجمه می‌کند.

۱۳۴. «توپچیان و تفنگچیان سرکار توپخانه ظفر»، خلدبرین، ب ۲۷۸ - «سرکار» در محدوده زبان دیوانی سه معنی مختلف دارد: ۱- اداره، دایره، مثلاً سرکار دیوانی و سرکار خاصه، ۲- حساب، محاسبه، قس: تذکرة الملوك، ۱۰۵۳. نیز قس: هیئتس، رساله فلیکه، ۲۲؛ «دایره»، بوسه، ۶۵. ۳- ناظر، عامل، ف. استینگاس، ۶۷۶:

"A chief, superintendant, supervisor, overseer, agent",

و هم چنین س. حیم، III، ۷۰.

۱۳۵. ذیل عالم آرا، ۲۱۵، از مرتضی قلی به عنوان «توپچی باشی جلو نام می‌برد»، ۱۶۳۸-۳۹/۱۰۴۸.

۱۳۶. مراد بیگ در سال ۱۰۴۴/۵ / ۱۶۳۵ به عنوان «توپچی باشی قلعه ایروان» با سایر افسران خود را به سلطان مراد تسلیم کرد، ذیل عالم آرا، ۱۷۰. در ۱۰۵۰ / ۴۱-۱۶۴۰ وی در دوره شاه صفی «توپچی باشی» بود، قصص الخاقانی، الف ۷۰. در سال ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ به عنوان «توپچی باشی»، عباسنامه، ۱۶۴، در اولین لشکرکشی به قندهار شرکت جست. نظارت فائقه به مجموع نیروی توپخانه را ظاهراً به قلندر سلطان چوله سپرده بودند، عباسنامه، ۱۰۶. پس از سومین لشکرکشی به قندهار در سال ۴-۱۰۶۳ / ۱۶۵۳ شفت (گیلان) را به وی به اقطاع دادند. ضمناً وی لقب خان نیز گرفت، عباسنامه، ۱۶۷. بعدها حکومت این شهر نیز به توپچی باشی کل مملکت محول شد. قس: تذکرة الملوك، ب ۸۶؛ زهرئرن، ۲۹.

۱۳۷. قلندر سلطان چوله جغتای، پسر میرزا اعلی (علی؟) سلطان چوله جغتای، در دربار شاه عباس دوم از جمله متنفذترین صاحب منصبان بود. در سال ۳-۱۰۵۲ / ۱۶۴۳ به جای میرفتاح معدوم فرماندهی تفنگچیان را بدو محول داشتند، عباسنامه، ۵۸؛ قصص الخاقانی، ب ۷۶؛ خلدبرین، ب ۱۷۴؛ زبدة التواریخ، ب ۹۸. به علت حسن خدمتی که در سرکوب طغیان جانی خان ابراز داشت در سال ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ حکومت ابرقوه را به او تیول دادند، عباسنامه، ۶۹؛ خلدبرین، ب ۱۸۰؛ شاید وی تازه پس از گرفتن «تیول وابسته به شغل» فرمانده تفنگچیان شده باشد. قس:

زهریون، ۲۹. پیش از آن وی اداره سمیرم را به عهده داشت، خلدبرین، ۱۷۴۳، به گفته عباسنامه وی باز هم این حکومت را نگه داشته بود، عباسنامه، ۲۰۵ از سال ۱۰۶۶ / ۵۶-۱۶۵۵ وی «سردار خراسان» نیز بود، عباسنامه، ۲۲۵. در سال ۱۰۷۲ / ۱۶۶۲ در گذشته است، عباسنامه، ۳۱۰؛ قصص الخاقانی، الف ۲۵۲.

۱۳۸. شاردن، IX، ۸۱-۴۸۰. در جایی دیگر: «جبه دارباشی»، «از وقتی که دیگر استاد بزرگ (grand maiter) وجود ندارد. جبه دار باشی فرمانده توپخانه نیز هست»، شاردن، VII، ۳۷۶. ۱۳۹. کمپفر، ۷۳. در موضعی دیگر «توپچی باشی کشور متهم به ارتکاب جنایتی علیه شاه شد... شاه سلیمان از محکوم کردن او به اشد مجازات قانونی صرف نظر کرد و به این اکتفا ورزید که توپچی باشی را به زندان بیفکنند و پدرش را که در آن اوقات کارگزار امور ناحیه و قلعه قندهار بود از کار بیکار کنند.»، کمپفر، ۵۳.

۱۴۰. لاکهارت، قشون، ۹۶؛ تذکرة الملوک، ۳۳.

۱۴۱. کمپفر، ۷۳.

۱۴۲. ویلسون، خلیج فارس، ۴۸-۱۴۴؛ کرزن، II، ۴۲۵؛ بلان، شاه عباس I، ۲۶۱.

۱۴۳. حتی بندر بزرگ و اصلی بندر عباس به گفته شاردن (VIII، ۱۰-۵۰۹) در آن ایام بندری درست و حسابی نبود، بلکه لنگرگاهی بود بزرگ و مطمئن. بندر کنگ به علت مداخلهای صعب العبورش نمی توانست بندرعباس را از مقام اول بیندازد، قس: تاورنیه، ۲۶۰.

۱۴۴. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۱۲۸.

۱۴۵. عباسنامه ۳۰۸؛ تاورنیه (۲۷۴) ضمن وقایع سفر پنجم خود در سال ۸-۱۰۶۷ /

۱۶۵۷ گزارش می دهد که گیلان و مازندران از دست دزدان دریایی در رنجند.

۱۴۶. عباسنامه، موضع مزبور.

۱۴۷. کمپفر، موضع مزبور.

۱۴۸. کارل یازدهم در سال ۱۶۸۴/۱۰۹۵ اعلام آمادگی کرد که برای شاه سلیمان نجار،

آهنگر و سکان دار بفرستد تا با کمک آنان کشتیهایی بسازند و مجهز کنند که در پهنه دریای خزر

- قدرت حرکت داشته باشند و بتوانند از پس قزاقان برآیند، کمپفر، ۲۰۹.
۱۴۹. در سال ۹-۱۰۷۸/۱۶۶۸. گولی یف، استپان رازین، ۲۶۴؛ گیترومان، تاریخ روسیه، I، ۲۹۲. سال ۸-۱۰۷۷/۱۶۶۷ در کمپفر (۵۹) نادرست است. شاردن، ۷، ۲۵۲، «در آغاز سلطنت شاه سلیمان، در سالهای ۱۶۶۸ و ۱۶۶۹»، و بر خلاف آن شاردن، X، ۱۱۴.
۱۵۰. شاردن، موضع مزبور، هنگامی که ادعا می‌کند تزار الکسی میخائیلوویچ آنان را به چنین کاری واداشته است، در اشتباه است. درباره قیام استنکارازین قس: الف. گولی یف ۶۵-۲۶۳؛ و گیترومان، تاریخ روسیه، I، ۹۹-۲۸۹.
۱۵۱. و. گیترومان، موضع مزبور: «آنان ابتدا به رشت وارد می‌شوند»، شاردن X، ۱۱۵؛ Očeeiki istorii SSSR, Feodalizma, 288.
۱۵۲. ه. رابینو، مازندران، ۴۹؛ کمپفر، ۴۵. در شاردن، X، ۳۹-۱۳۳ گزارشی مشروح درباره غارت مردم وجود دارد. نیز قس: د. ویلبر، باغها، ۱۲۷.
۱۵۳. ه. رابینو، مازندران، ۱۶۰؛ شاردن، X، ۱۳۹.
۱۵۴. شاردن، X، موضع مزبور، شرح می‌دهد که چگونه از جانب ایرانیان مورد حمله قرار گرفتند و به عقب‌نشینی مجبور شدند. بر خلاف آن به گفته کمپفر، ۴۹، که از شاهدی عینی نقل می‌کند ایرانیان سرکوب و نابود شدند.
۱۵۵. لاکهارت، قشون، ۹۳.
۱۵۶. شاردن، ۷، ۵۳-۵۵۲.
۱۵۷. ۲۰۰۰ نفر، کمپفر، ۷۴؛ رافائل دومان، ۲۵. ۶۰۰ نفر، شاردن، ۷، ۳۱۰؛ تذکره الملوک، ۳۴؛ لاکهارت: قشون، ۹۴.
۱۵۸. لاکهارت، موضع مزبور. طبق استینگاس: .

F. Stengass, *Persian-English Dictionary*, 362: Ġazāel (!) a large musket, a rifl

used with a prong or rist", ۶۶۰، قس: تاورنیه،

۱۵۹. کمپفر، ۷۴. - «حاجب بزرگ»، رافائل دومان، ۲۵؛ «زیر فرماندهی سرهنگ

تفنگچیها»، شاردن، ۷، ۳۱۱. به گمان سانسون، ۱۰۷، این نیرو زیر نظر توپچی باشی قرار داشته است. این مطلب فقط هنگامی با اظهار شاردن راست می آید که این شغل با فرماندهی تفنگچیها در وجود یک فرد با هم جمع شده باشد.

۱۶۰. شاردن، ۷، ۳۱۱.

۱۶۱. اعدادی که در این مورد ذکر کرده اند با هم اختلاف فاحش دارند. پس از تجدید سازمانی که توسط شاه عباس اول صورت گرفت شمار ملازمان حکام ۵۹۴۹۶ تن و قوای دریاری حدود ۵۰۰۰۰ تن ذکر شده است، تذکرة الملوك، ۳۵؛ ژهرترین، ۴۹-۴۸. تعداد قوای دولتی در هنگام احتیاج و اضطرار می توانست باز هم افزایش یابد. نیز قس: شاردن، ۷، ۳۱۵؛ دلاواله، ۷۶۷. طبق گفته کمپفر (۷۲-۷۳) سپاه مشتمل بوده است بر پانزده تا بیست هزار قورچی، پانزده تا هجده هزار غلام شاهی و از پنجاه هزار (!) تیرانداز و توپچی ذکر نیست. تعداد کل «قوای تحت سلاح» که در هر یک از ایالات تقسیم شده اند بر نود هزار تن در اوقات صلح بالغ می شد، کمپفر، ۷۴. نیز قس: تذکرة الملوك، ۳۶. تاورنیه می نویسد (۵۸-۶۵۷) شاه ۲۲ هزار قورچی و هجده هزار غلام را نگه می داشته است.

۱۶۲. شاردن، ۷، ۲۹۵. علت دیگر برای انحطاط قشون می تواند وفور منجمان در دربار باشد، که مثلاً به کمک اسطربلابهای خود زمان دقیق شروع نبرد را معلوم می کردند، شاردن، ۷، ۳۲۵.

۱۶۳. به گفته کمپفر (۱۳۰) وزیران در نگاهداری دم و دستگاه کمتر ریخت و پاش می کردند.

۱۶۴. عباسنامه، ۲۹-۲۷. برای توصیف میدان چوگان اصفهان نک: کمپفر، ۱۵۷.

۱۶۵. کمپفر، ۷۴.

166. Manucci, Storia do Mogor, 30.

۱۶۷. شاردن، ۷، ۳۱۷؛ لاکهارت، قشون، ۹۵.

۱۶۸. شاردن، موضع مزبور.

۱۶۹. «جمعی را مقرر فرموده بودند که از ایالات و احشامات جمعی را که قابلیت ملازمت داشته باشند به نظر کیمیا اثر رسانند»، عباسنامه، ۱۷۴؛ خلدبرین، ب ۲۲۷؛ قصص الخاقانی، الف ۳۲۰. تاورنیه (۶۴۹) نیز راجع به این ماجرا گزارش می‌دهد. در ماه اکتبر ۱۰۶۴/۱۶۵۴ ده - دوازده روز سواران از برابر شاه رژه رفتند.

۱۷۰. شاردن، ۷، ۳۱۵؛ تذکرة الملوك، ۳۵؛ لاکه‌هات، قشون، ۹۵.

۱۷۱. کمپفر، ۷۵.

۱۷۲. شاردن، ۷، ۲۳-۳۲۲.

۱۷۳. لاکه‌هات، قشون، ۹۶-۹۵؛ سانسون، ۱۰۷.

۱۷۴. درباره وظایف آنها نک: تذکرة الملوك، ۱۱۷.

۱۷۵. این نیرو زیر نظر «قورچی باشی» (فرمانده گارد سواران) بود، لاکه‌هات، قشون، ۹۶؛

سانسون، ۱۹۳؛ تذکرة الملوك، ۱۱۸-۱۱۷؛ احتمالاً نیرویی بود که وظایف برقراری نظم و پلیس (?) را برعهده داشت، مثلاً به هنگام اعدام قزلباشان.

۱۷۶. ۲۷ ذیحجه ۱۰۵۱، خلاصة السیر، الف ۱۶۶. دربار در ابتدای آوریل از اصفهان به راه

افتاده بود، هشتم محرم ۱۰۵۲ / هشتم آوریل ۱۶۴۲، خلدبرین، ب ۱۳۶ تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۰۵۲ = «سال اسب» (یونت تیل)، ذیل عالم آراء، ۲۵۵، باید سهوقلم باشد.

۱۷۷. شوال ۱۰۴۷ / آوریل - مارس ۱۶۳۸، پادشاه نامه، II، ۳۴؛ خلاصة السیر، ب ۱۴۰.

طبق ذیل عالم آراء، ۲۰۹، در «سال ببر» (بارس تیل) = ۱۶۳۸. در عوض قس: ۱۰۴۷ / ۱۶۳۷، دایرة المعارف اسلامی (ویرایش جدید)، I، ۲۲۸، ذیل کلمة «افغانستان».

۱۷۸. میرزا ساروتقی از مدتها پیش با علی مردان خان دشمنی داشت. هنگامی که وی

حاکم را به اختلاس مالیاتها متهم کرد، ظاهراً علی مردان خان کوشید با پرداخت سالانه ۱۲۰۰۰ تومان مقام خود را حفظ کند، ذیل عالم آراء، ۲۱۱. نیز قس: آ. رحیم، روابط مغولان، III، ۱۱۶.

۱۷۹. اولثاریوس، ۶۶۰. تلاش قورچی باشی، جانی خان، و سایر همدستان برای تبریئة

عمل حاکم به جایی نرسید، زیرا وزیر اعظم باز شکایات دیگری را علیه علی مردان خان به

عرض رساند، ذیل عالم آرا، ۲۱۲؛ آ. رحیم، روابط مغول، موضع مزبور. نظر بیک زیک به عنوان حاکم جدید برگزیده شد، خلاصه السیر، الف ۱۴۱؛ ژهریرن، ۳۵.

۱۸۰. خلاصه السیر، الف و ب ۱۴۲، ذیل عالم آرا، ۲۱۳؛ خلدبرین، ۲۱۳.

۱۸۱. ذیل عالم آرا، ۲۱۳؛ عباسنامه، ۲۹. عبدالاهوری می نویسد که شاه جهان دائماً در این اندیشه بود که قلعه را باز پس بگیرد. بدین جهت به حاکم کابل دستور داد که نماینده ای توانا نزد علی مردان خان بفرستد تا بتواند درباره اوضاع و احوال داخل قلعه تجسس کند و در آن واحد هم با حاکم تماس داشته باشد، پادشاه نامه، II، ۲۶-۲۸ تاریخ هند الیوت، VII، ۶۴؛ خلاصه السیر، الف ۱۴۱؛ عمل صالح، ۷۶-۲۷۲.

۱۸۲. ذیل عالم آرا، ۲۱۳؛ تاریخ هند الیوت، موضع مزبور. تحویل به سعیدخان، خلاصه السیر، الف ۱۴۱.

۱۸۳. ذیل عالم آرا، ۲۱۴؛ خلاصه السیر، ب ۱۴۲؛ پادشاه نامه، II، ۵۴-۲۴. قس: آ. رحیم، روابط مغول، ۱۲۰. فرمانده غلامان سلطنتی و همچنین فرمانده قلعه بُست، مهراب خان، که در سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ باز به قندهار برگشت، به رغم شکستی که متحمل شده بودند، مغضوب نشدند.

۱۸۴. علی مردان خان از طرف شاه جهان به حکمرانی پنجاب و کشمیر منصوب شد. شاه مغول تابستانها را معمولاً در این دیار به سر می برد. در سال ۱۶۴۶/۱۰۵۶ وی لشکرکشی به بلخ را رهبری کرد، قس: مآثر الامراء، ۲، ۸۰۷-۷۹۵، همین کتاب به ترجمه بوریدج (H. Beveridge)، ۱۹۴-۱۸۶.

۱۸۵. قس: فصل مربوط به شرکتهای بازرگانی اروپایی.

۱۸۶. در اواسط سالهای سی گویا قندهار از نظر مالیات رقمی معادل یک میلیون تالر^۱ درآمد داشته است، اولشاریوس، ۶۶۸؛ قس: تذکرة الملوک، ۱۷۹.

۱. Taler. تا قرن هجدهم میلادی سکه رایج و رسمی آلمان که در پروس حدود سه مارک ارزش داشته است.

۱۸۷. لاکهارت، سقوط، ۸۳-۸۲.

۱۸۸. دایرة المعارف اسلامی (چاپ جدید)، I، ۹۴، «ابدالی»؛ لاکهارت، سقوط، ۹۶.

۱۸۹. قصص الخاقانی، الف ۱۱۸؛ عباسنامه، ۱۳۲. شاه حسین پس از اولین لشکرکشی به

قندهار به عنوان رئیس قبیله ابدالی افغانی به کار منصوب شده بود.

۱۹۰. آ. رحیم، روابط مغول، I، ۴۷۱.

۱۹۱. نخستین ذکر درباره آمادگی برای لشکرکشی به قندهار در بهار سال

۱۰۵۰/۱۰۵۱، خلاصه السیر، ۱۶۲۳.

۱۹۲. دوشنبه، دوازدهم صفر ۱۰۴۱، پس از چهارده سال و هشت ماه سلطنت، قصص

الخاقانی، الف ۷۱؛ خلاصه السیر، الف ۱۶۷، خلدبرین، الف ۱۳۷. عباسنامه (۱۸) نه از تاریخ آن چیزی

می‌گوید و نه از جزئیات امر. آراکل تبریزی،^۱ تاریخ ارمنستان، ۵۴، ۱۶۴۲/۵/۳ را تاریخ مرگ ذکر

می‌کند. چون وی جلوس شاه عباس دوم را بر تخت سلطنت به تاریخ ۱۶۴۲/۵/۶ جلو کشیده

است امکان دارد سهواً القلمی برای سیزدهم و شانزدهم ماه ۵ در کار باشد. رقمی که در بالا ذکر

کردیم با مطالب پادشاه نامه که از نظر ارقام تاریخی قابل اطمینان است تأیید می‌شود: «بامداد

هژدهم روز بیماری مطابق دوازدهم صفر»، پادشاه نامه، II، ۳۰۰. نیز قس: عمل صالح، II، ۳۶۸.

"... den persiaensen coningh Chasophie was den 11 Meij in Cachian vier dagen

reijnsens von Spahan overleeden. Des oudsten soon, 11 a 12 jaeren oudt sijnde, op den 15

dito to Cachian als coningh van Persia in sijnde vaders plaets gecroont." Dagh-Register,

1643,174. (فهرست مأخذ، شماره ۳۵)

۱۹۳. «از فزونی باده پیمایی چنان شراب زده شد که به شهر مراجعت نتوانست کرد و

ماده صرعی که داشت قوی گردید»، پادشاه نامه، II، ۲۹۹؛ عمل صالح، موضع مزبور. به اظهار

خلدبرین رگ زدنهای مکرر سلامت متزلزل او را نابود کرد، خلدبرین، الف ۱۲۷. مؤلف خلاصه السیر

۱. نام اصلی وی آراکل داوریزتسی است به معنی آراکل تبریزی ولی فرانسویان از او به صورت Arakel de

Tauriz یاد کرده‌اند - م.

حتی حمله تب را در اثر افراط در شرابخواری شاه می‌داند، خلاصه‌السير، الف ۱۶۵. قس: تاورنیه، ۵۷۶.

شاهدی دیگر بر این که این شاه به اعتیاد به الکل، که در بین شاهان صفوی بسیار رایج بود دچار شده بود، در نامه‌ای که خطاب به رئیس شرکت هند شرقی (EIC) از سوالی مارین^۱ به تاریخ ۱۶۴۳/۱/۱۷ نوشته شده در دست است «... در این فاصله از طرف آقای آدلر به ما خبر داده شد که شاه صوفی... در ماه مه آنجا [کاشان] در اثر افراط بی‌جا در میخوارگی در گذشته است...»، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۸۳. طبق وقایع نامه کرملی‌ها گویا پزشکان (!) به شاه، هنگام جلوس بر تخت سلطنت، توصیه کرده بودند که برای از بین بردن رطوبت و سردی مزاج و مقابله با آن مشروبات الکلی مصرف کند (کذا)، وقایع نامه کرملی‌ها، I، ۳۵۰.

۱۹۴. اولتاریوس، ۶۶۴؛ لاکهارت، قشون، ۲۸. اما اولتاریوس در لحظه این اتفاق چند سالی بود که در اروپا به سر می‌برد، در عوض قس: کمپفر، ۳۷؛ شاردن، IX، ۴۰۳.

۱۹۵. قصص الخاقانی، الف ۷۲؛ خلاصه‌السير، الف ۱۶۶. ب ۱۶۷. آیا در ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ در

بین بختیارها شورشی به وقوع پیوسته بود؟

۱۹۶. شاه صفی پنج پسر داشت: سلطان محمد میرزا (شاه عباس دوم)، طهماسب میرزا، بهرام میرزا، سلطان حیدر، اسماعیل حیدر و دو دختر دیگر که اطلاع دقیق‌تری از آنها در دست نیست، قصص الخاقانی، الف ۷۲. نیز قس: یادداشت شماره ۵۸۱.

۱۹۷. به علت رعایت احترام بقاع متبرکه که مورد توجه خاص شیعیان است به مشهد و نجف هم هر کدام یک تابوت «نعش» فرستادند، قصص الخاقانی، ب ۷۰. و این امر کاری غیر عادی هم نبود، زیرا اولتاریوس در مورد مراسم تدفین شاه عباس اول هم همین مطلب را می‌گوید، اولتاریوس، ۶۵۳. پس از مرگ شاه عباس دوم نیز تابوتهایی به مشهد، اردبیل و کاشان فرستاده شد، شاردن، IX، ۵۳۴.

۱۹۸. خلاصة السیر، الف ۱۷۰؛ عباسنامه، ۱۸؛ خلدبرین، الف ۱۵۹. درباره اختلافات و بگومگوهای بین گروههای مختلف، که در گذشته به هنگام سلطنت همواره روی می داد، هیچ خبری در دست نیست.

۱۹۹. قصص الخاقانی، الف ۷۱؛ خلدبرین، الف ۱۵۹؛ خلاصة السیر، الف ۱۷۱؛ بی تاریخ عباسنامه ۱۹. «بیست و ششم شهر صفر»، زبدة التواریخ، الف ۹۶، سهواً القلم است، زیرا روز، ماه و سال با ارقام بالا می خوانند. بر خلاف آن در پادشاه نامه (موضع مزبور) چنین آمده: «پانزدهم ماه مذکور ارکان سلطنت صفویه سلطان محمد میرزا را... به شاه عباس موسوم ساخته»؛ ایضاً عمل صالح، II، ۳۶۸. چون نیمی از تشریفات تاجگذاری در شب (در آن شب، خلاصة السیر، الف ۱۷۱) برگزار شد، پس می توانسته در پنج شنبه روز پیش آغاز شده باشد. تاریخ «در شب جمعه یازدهم ماه صفر» که در نسخه ای از عباسنامه موجود در بریتیش میوزیوم به شماره ۱۱/۶۳۲، برگ الف و ۱۴^ب به عنوان تاریخ تاجگذاری دیده می شود، همان طور که قبلاً ر. پول (R. Poole) در سکه ها، ۱، XXXV حدس زده اشتباه است؛ ایضاً تاریخ مندرج در عباسنامه خطی، الف ۸. درباره سکه ها قس: ه رایینو، سکه ها، ۳۶-۳۵. ر. پول، سکه ها، ۱، XXVIII؛ عباسنامه، ۱۹. قسمتی از طغرای سکه «بود کلب علی عباس ثانی» برای مهر خاتم برگزیده شد، قصص الخاقانی، الف ۷۲؛ ر. پول، موضع مزبور؛ در مورد سایر طغرای مهرها قس: ه رایینو، سکه ها، ۲۷.

۲۰۰. قس: یادداشت ۴۲.

۲۰۱. ۱۶۳۴/۱۰۴۴، جانشین میرزا طالب خان، پسر حاتم بیگ، ذیل عالم آراء، ۲۶۰ نیز

قس: یادداشت ۴۴.

۲۰۲. میرزا ساروتقی الدین محمد، متولد بین سالهای ۷۶-۹۷۲ / ۶۸-۱۵۶۵، گویا از یک خانواده نانوای تبریزی و از طرف دیگر یک خانواده ساده میرزا بنویس مازندرانی، (اولثاریوس، ۶۷۰) بوده است، شاردن، VII، ۳۰۳. قس: خلدبرین، الف ۱۳۹؛ درباره خانواده وی نک: ن. فلسفی، ۱۳۲.

۲۰۳. ۱۶۲۲/۱۰۲۱-۳۱ تا ۱۳-۱۶۱۲، رایینو، مازندران، ۱۳۹. به گفته اسکندر منشی

در سال ۱۶۱۶/۱۰۲۵ مجموع ایالت طبرستان را متشکل از مازندران و رستمدر زیر نظر او قرار دادند، اسکندر منشی، ۱۰۹۳، قس: فلسفی، ۱۳۶.

۲۰۴. بخش شرقی گیلان، قبلاً تا مدتی توسط او اداره شده بود. «سال بی» (بارس ٹیل) = ۱۶۱۴-۵/، تاریخ گیلان فومنی، ۱۶۵. نیز قس: فلسفی، ۱۳۶- «سال اسب» (یونت ٹیل) = ۱۶۱۷-۸/۱۰۲۷، تاریخ گیلان فومنی، ۱۷۷؛ منشی در گنجه، اولثاریوس، ۵۳۲؛ تاورنیه، ۵۷۳-۴.

۲۰۵. شاه از ۸,۰۰۰ عدل ابریشم ۸۰,۰۰۰ تالر، از بابت امتیاز ماهی گیری گیلان ۲۵,۰۰۰ تالر مالیات می گرفت، اولثاریوس، ۶۶۹. نیز قس؛ تذکرة الملوك ۱۸۰-۱۷۹.

۲۰۶. شاردن، ۷، ۲۷۶.

۲۰۷. شاردن، ۷، ۲۵۲.

۲۰۸. درباره قنات و جاده سازی در مازندران قس: رابینو، مازندران، ۷؛ اسکندر منشی، III، ۷۵۰؛ ۱۰۹۳ - به دستور وزیر اعظم در اصفهان یک کاخ، یک بازار، یک کاروان سرا، چند حمام و یک قهوه خانه بنا شد، شاردن، VIII، ۲۹۵. مهمترین بنای وی مسجدی است که به نام او مشهور است، شاردن، VIII، ۸۴. قس: هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۵۴۸ به بعد. طبق این کتاب وی دو مسجد ساخته است.

۲۰۹. اولثاریوس، ۵۳۲.

۲۱۰. اولثاریوس، ۶۷۰.

۲۱۱. شاردن، VII، ۳۰۶؛ خلدبرین، ۱۰۱^ب.

۲۱۲. میر محمد سعید میر جمله قس: مآثر الامرا، III، ۵۵۵ - ۵۳۰؛ باسو (Basu)، فصلی از تاریخ گلکنده، ۱۸۷-۱۸۵.

۲۱۳. قصص الخاقانی، الف ۷۹؛ فلسفی، ۱۴۴؛ هنرفر، گنجینه، ۵۴۹.

۲۱۴. عباسنامه، ۱۹؛ خلدبرین، الف ۱۰۶؛ زبدة التواریخ، ۹۵^ب؛ قصص الخاقانی، الف ۷۶.

«که قریب به پانصد هزار تومان می شد به تخفیف و تصدق مقرر گردید.» درآمد سالانه مالیاتی در

اواخر دوران صفویه تنها به ۶۲۳، ۷۸۵ تومان بالغ می‌گردید، قس: تذکره الملوک، ۱۸۴. درباره تخمینهایی که سیاحان اروپایی زده‌اند قس: تذکره الملوک، ۱۷۸ به بعد. این رقم نازل مالیاتی از یک طرف نتیجه توسعه املاک خاصه سلطنتی است، و از جانب دیگر باز هم از ارزش تومان کاسته شده بود. رقمهای گوناگونی که سیاحان ایران در مورد ارز ذکر کرده‌اند ناشی از نرخهای مختلف مبنای محاسبه است (نسبت نقره به طلا) در مراکز تجارتی.

۲۱۵. صفدرخان، حاکم قندهار و فرماندهان قلاع کوچک‌تر دربار دهلی را در جریان آمادگیهای ایرانیان گذارده بودند. متعاقباً شاه جهان برای مدد رساندن به پادگان قندهار یک نیروی سی هزار نفری را به قیادت داراشکوه که پسر بزرگ او بود رهسپار کرد. قرار شد علی مردان خان حراست سرزمینهای جنوب افغانستان را در برابر ازبکهایی که از بلخ و بدخشان حمله‌ور می‌شدند به عهده بگیرد. پادشاه نامه، II، ۲۹۲؛ عمل صالح، II، ۳۶۴.

۲۱۶. رستم خان، یکی از اعضای خانواده گرجی ساکادزه که اسلام آورده بود (بروسه، تاریخ، II، ۴۹۸، پانویس ۸)، در دوران شاه عباس اول و شاه صفی در دربار صفوی به ترقی درخشانی دست یافته بود، عباسنامه، ۴۷. از سال ۱۰۴۲/۳-۱۵۳۲ وی سپهسالار و حاکم آذربایجان بود. عباسنامه، موضع مزبور. قس: ذیل عالم آراء، ۹۱-۲۹۰ به شرح حال مشروح این مرد لشکری گرجی می‌توان در رستم نامه، که توسط نبیره وی تألیف شده، دست یافت، ۴۳ به بعد. نیز قس: استوری، I، ۳۱۸.

۲۱۷. عباسنامه، ۴۸.

۲۱۸. علی قلی خان نمونه‌ای نوعی از گرجیان اسلام آورده محسوب می‌شود که بی هیچ ملاحظه در تلاش رسیدن به مقامات بالا بودند: «آنان می‌دانستند که وی آدمی به غایت بدجنس و حتی القوه شریر است و در واقع شجاعت شیر را دارد و بنابراین کنار آمدن با او مشکل است»، شاردن، IX، ۵۶۳. وی که اغلب در توطئه‌ها دست داشت چندین بار مورد غضب شاه عباس دوم قرار گرفت. او با زبان‌آوری و تیزهوشی خود همواره موفق می‌شد که نظر مرحمت شاه را به خود جلب کند. در سال ۱۰۵۸/۱۶۴۸ وی در حین محاصره قندهار از زندان گلاب به اردوی سلطنتی

آورده شد و از او تجدید حیثیت گردید (عباسنامه، ۱۲۲، قصص الخاقانی، ب ۹۵). وی پس از لشکرکشی به جای مرتضی قلی خان قاجار که فرمانده گاردسواران (قورچی باشی) شده بود به سپهسالاری برگزیده شد (عباسنامه، ۱۳۸، خلدبرین، الف ۲۱۲، زبدة التواریخ، ب ۱۰۹؛ قصص الخاقانی، الف ۱۴۹) و بیگلربیگ آذربایجان گردید. در سال ۵-۱۰۶۴/۱۶۵۴ پس از سومین محاصره قندهار توسط قوای مغول به سوء استفاده از قدرت در شغل متهم گردید، و پس از آن که تحقیقات مورد اتهام را تأیید کرد در قلعه الموت به زندان افتاد. برادرش عیسی و برادرزاده اش بیژن که از جمله متهمان بودند در راه رسیدن به قلعه گلاب «به مرگ طبیعی» در گذشتند، عباسنامه، ۵-۱۷۴. در شاردن (IX، ۵۵۸) آمده است که جانشین شاه عباس دوم، شاه سلیمان، تعداد کثیری از زندانیان را آزاد کرد. در بین آنان کسی بود به نام "Haly Koulikaan"؛ «قابل توجه ترین شخص از میان کسانی که در این اوایل کار از زندان به دربار بازگشتند علی قلی خان بود که در قزوین زندانی شده بود». پس از آن یادآور می شود که وی حاکم پیشین آذربایجان و «ژنرال‌سیسم سپاه» (سپهسالار) بوده است. شاه سلیمان به وی مقام حکومت ارمنستان (چخورسعد) را پیشنهاد کرده ولی او آن را نیز مانند حکومت خراسان نپذیرفته است. سرانجام شاه مقام پیشین وی یعنی حکومت آذربایجان را توأم با مقام سپهسالاری به او تفویض کرده است، شاردن IX، ۶۵۱. به داوری این سیاح فرانسوی «این ژنرال پادشاه حقیقی ایران بود»، X، ۷۰. گویا در ابتدای دهه هفتاد وی که هفتاد سال داشته درگذشته است.

۲۱۹. نهم ذی الحجه ۱۰۵۲ = اول، مارس ۱۶۴۳، زبدة التواریخ، ب ۹۷؛ «روز عید قربان»، عباسنامه ۴۸؛ خلدبرین، الف ۱۷۳ - ب ۱۷۲؛ قصص الخاقانی، الف ۷۵. نیز قس: استوری، I، ۳۱۸، که در آن جا عبارت «در این سال» را باید به سال قمری اسلامی راجع دانست.

۲۲۰. ریو (Rieu)، I، ۱۸۸.

۲۲۱. استوری، I، ۳۱۷؛ قصص الخاقانی، الف و ب ۷۵؛ عباسنامه، ۵۶-۵۵؛ خلدبرین،

الف ۱۷۳.

۲۲۲. اصل موضوع درست روشن نیست: «جماعت ایل ایواوغلو که جمع و نتیجه

ایشان به تیول حاکم ایبورد مقرر است، متوسل به حیدر بیگ شده ادعا می نمودند که داخل ایواوغلواند و چون جماعت ایواوغلو معاف و مسلم اند ایشان نیز می باید معاف و مسلم باشند، عباسنامه، ۵۵؛ خلدبرین، موضع مزبور. آیا همه وابستگان به ایل ایواوغلو از پرداخت عوارض و مالیات معاف بوده اند؟ به اعتقاد مینورسکی (۱۸) ایواوغللی ها ترک تبارند. اینان در دربار رشد کردند و تربیت یافتند. از تذکرة الملوک چنین بر می آید که آنها از زمره گروه ساده غلامان بوده اند و شاید رسته خانه شاگردان (Pagenkorp) را تشکیل می داده اند، قس: شاردن، ۷، ۳۰۸.

۲۲۳. عباسنامه، ۵۶. طبق زبدة التواریخ (الف ۹۷) گویا حیدر بیگ به علت مرافعه ای با میرزا تقی شخصاً تقاضای برکناری از کار کرده و در قم مسکن گزیده است. قم در کنار مشهد یکی از تبعیدگاه های مطلوب برای صاحب منصبان صفوی بوده است.

۲۲۴. چهارشنبه، بیست و یکم شعبان ۱۰۵۳/۴ برابر با چهارم نوامبر ۱۶۴۳، تاریخ انتقال به اصفهان است، قصص الخاقانی، ۷۵؛ زبدة التواریخ، الف ۹۷. وقایع نامه های فارسی هیچ نمی گویند که چرا دربار یک سال و نیم در پایتخت پیشین صفوی درنگ کرده است.

۲۲۵. این شرکت بازرگانی هند شرقی در آن اوقات چنین نامیده می شد:

"The Governor and Merchant of London Trading"، قس: و. فاستر. راهنمای بایگانی

اسناد دیوان هند، ۱. درباره روابط پیشین کمپانی هند شرقی قس: لاکهارت، سقوط، ۳۶۰ به بعد که در آن جا مآخذ بیشتری مذکور است.

۲۲۶. ویلسون، خلیج فارس، ۱۳۹؛ لاکهارت، سقوط، ۳۶۱.

۲۲۷. توصیفی مشروح از حوادث مربوط به تسخیر جزیره هرموز در خلیج فارس اثر

ویلسون، صفحات ۱۴۳ به بعد مندرج است. نیز قس: لاکهارت، سقوط، موضع مزبور.

۲۲۸. قس: لاکهارت، سقوط، ۶۶-۳۶۵. رقمی که به آنان پرداخت می شد معمولاً چیزی

بود بین ۵۰۰ و ۷۰۰ تومان. تازه در سال ۱۶۷۶/۱۰۸۷ شرکت ضمن توافقی به پرداختی ثابت

به رقم هزار تومان در سال دست یافت. نیز قس: کمپفر، ۹۲؛ تاورنیه، ۶۷۰. متن فرمان

- شاه صفی اول در کتاب هورویس، دیلماسی در خاورمیانه، I، ۲۰-۱۸ به چاپ رسیده است.
۲۲۹. مثلاً حسن بیگ رئیس بندرعباس در سالهای ۴-۱۰۶۲ / ۴-۱۶۵۲ برادر محمدبیگ ناظر بیوتات شاه و وزیر اعظم بعدی بود، کوئیوس، ۳۳؛ «که برادرزاده پیشکار است»، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۰، ۲۲۶، ۲۸۷؛ نیز قس: همین اثر، ۵۴-۱۶۵۰، ۲۹۶.
۲۳۰. اول ژانویه ۱۶۴۲/۱۰۵۱ پس از برخوردهایی که بین سلطان [رئیس] بندرعباس و نمایندگان انگلیس روی داد حدود ۳۰۰ نفر از اهالی در گمرک خانه به انگلیسیها هجوم بردند و تعدادی از آنها را زخمی کردند، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵/۱۶۴۲، ۱.
۲۳۱. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۱۶۹، ۱۷۱.
۲۳۲. لاکهارت، سقوط، ۳۶۶.
۲۳۳. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۹۶.
۲۳۴. برتون، رئیس شعبه سورات در سال ۱۶۴۹ می نویسد که مسدود بودن راه زمینی بین دو کشور به بازرگانی در بندرعباس (کمبرون) رونق داده است، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۰-۱۶۴۶، ۲۶۱؛ نیز قس: همان مأخذ، XVI، ۲۶۵، ۲۷۱.
۲۳۵. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴ و ۵۴-۱۶۵۱.
۲۳۶. گلامان، بازرگانی هلندی - آسیایی، ۱۱۴.
۲۳۷. در سراسر قرن یازدهم / هفدهم همواره در تلاش بودند که این راه تجاری را از طریق دن وولگا تا استراخان به روی بازرگانان شمال و غرب اروپا بگشایند. هیأت اعزامی فریدریش سوم، امیر هولشتاین - گوتورپ در سال ۷-۱۰۴۶/۱۶۳۷، که اولتاریوس هم به عنوان منشی در آن شرکت داشت و هیأت اعزامی پادشاه سوئد کارل دوازدهم، نیز در زمینه این کوششها بود، نیز قس: گلامان، ۱۱۸. درباره تجارت ترانزیت به خصوص قس: زواکین، پرسید سکی، ۱۶۲-۱۲۹؛ کلبنس (Kellebens)، ۴۹۸-۴۸۱.
۲۳۸. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴-۱۶۵۱، ۷۸.

۲۳۹. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۱۲۷.

۲۴۰. پادشاه انگلستان، چارلز دوم، که به تنگنای مالی سختی دچار آمده بود، پنداشت هنری بارد همان آدم مناسبی است که می‌توان به کمک او سهم عوارض گمرکی را که به شرکت بازرگانی انگلیس تعلق می‌گیرد مطالبه کرد. بارد در سر راه خود از ونیز به ازمیر نیکولو مانوچی را که در سفرهایش به دربار ایران و مغول با او شرکت داشت با خود همراه برد. بلومونت در سال ۱۶۵۶ در هودال درگذشت. قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، XXII، ۶۰-۱۶۵۴، ۲۴؛ مانوچی، استوریا، ۷۱.

۲۴۱. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۱۲۶، ۱. نیز قس: نامه زیر از:

Court of Committees for the Fourth Stock, 18. June 1651, Court Minutes, 1650-54, 109.

۲۴۲. درباره جریان امر قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۷-۲۹۶؛

ایضاً، ۶۰-۱۶۵۵، ۲۱-۲۰؛ مانوچی، استوریا، ۳۵-۲۱.

۲۴۳. قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴-۱۶۵۱، مقدمه XXII. نامه هنری

یانگ مورخ دوازدهم سپتامبر ۱۶۵۵: «با وعده‌های بسیار که وی مبلغ قابل ملاحظه‌ای از آن حساب دریافت خواهد کرد»؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۲۲. بازرگانان هلندی که بلومونت علناً به مساعدتهای آنها دل بسته بود، به نفع وی در دربار اقدامی نکردند.

۲۴۴. مانوچی، استوریا، ۶۳-۵۴. در مورد دستورهای بلومونت نک: مانوچی، استوریا،

۷۳-۷۴.

۲۴۵. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۱۲۷. بین سالهای

۱۶۵۴-۱۶۵۷ یک شرکت بازرگانی دیگر به نام "The Merchant Adventures" کوشید تا به رقابت با شرکت انگلیسی هند شرقی پردازد. نیز قس: ویلسون، خلیج فارس، ۱۶۹.

۲۴۶. از سال ۶-۱۰۶۵/۱۶۵۵ در نامه‌های نمایندگیهای تجاری در ایران به نحوی

فزاینده به این ضرورت تأکید می‌شد که باید با ناوگانی نیرومند از درخواستهای انگلیسیها

پشتیبانی بیشتری بشود. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۲۸. وزیر اعظم، محمد بیگ، از هنگام شروع به کار با بازرگانان هلندی رفتاری مهربانانه تر داشت تا با انگلیسیها، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۷۳-۲۷۲.

۲۴۷. انگلیسیها در دربار می توانستند به الله ویردی خان تکیه کنند، که رقابتش با وزیر اعظم برای آنان سودهایی به ارمغان آورده بود، قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۱۱۷.

۲۴۸. ویلسون، خلیج فارس، ۵۵-۱۵۴؛ شاردن، III، ۴۰-۱۲۹؛ وقایع نامه، کرملیها، I، ۳۵۹. همه تلاشهای پرتغالیها برای شرکت مجدد در بازرگانی با ایران با مقاومت هلندیها روبه رو شد. پس از فقدان مسقط ایرانیها به قرارداد منعقد با پرتغالیها، مبنی بر پرداخت نیمی از عوارض گمرکی بندر کنگ به آنان، پای بند نماندند. در نتیجه پرتغالیها از کلیه دعاوی خود، که با تجارت در خلیج فارس و صید مروارید در حوالی جزایر بحرین بستگی داشت، چشم پوشیدند. کمپفر، ۹۸؛ لاکهارت، سقوط، ۶۸^۲؛ ویلسون، موضع مزبور. به گفته تهونو، نماینده پادشاه پرتغال یعنی مانول مندس هنریکس^۱ در سال ۳-۱۰۷۲/۱۶۶۲ به علت مشاجراتی که با رئیس بندر کنگ داشت آن دیار را ترک گفت، تهونو، II، ۳۵۰. ظاهراً رقم عوارضی که در اصل با ایران مورد موافقت قرار گرفته بود به ۶۰۰۰۰ اکو (۴۰۰۰ تومان) بالغ می شده است. نایب السلطنه گوا نماینده ای برای مذاکره به دربار اصفهان فرستاد. اما فقط ایرانیان؛ مبلغ ۱۵۰۰۰ اکو برای پرداخت به پرتغالیها موافقت کردند، شاردن، III، ۴۰-۱۳۹، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۸۸-۸۷. در سال ۷۰-۱۰۶۹ / ۱۶۵۹ آندریوز (?) به شرکت خود پیشنهاد کرد، در مسقط، یعنی جایی که هلندیها در آن منافع داشتند، شعبه ای باز کند. در بدو امر ظاهراً عربها بی میل نبوده اند که همراهی و کمک انگلیسیها را در برابر حملات خارجیها جلب کنند. رئیس شرکت در سورات در سال ۷۰-۱۰۶۹ / ۱۶۵۹ به یکی از افسران در مسقط دستور داد که تأسیسات ساختمانی و امکانات دفاعی موجود را بررسی کند. جریان مذاکرات به تهیه طرح

1. Manuel Mendez Henriques

قراردادی منجر شد که به انگلیسیها اجازه می‌داد قلعه‌ای مخصوص خود با پادگانی صد نفره تأسیس کنند و سهمی نیز از عواید گمرکی ببرند. هنگامی که شورای سورات تصمیم به ساختن سفاین جنگی برای خود کرد، مذاکرات با عربها باز به شکست انجامید.

۲۴۹. چون هیچ کدام از این نقشه‌ها عملی نگردید، در وقایع نامه‌های دولتی ذکری از آنها در دست نیست. نیز قس: ۱۶۵۷، نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۲۸-۱۲۷. این حیرت‌انگیز است که پادشاهان صفوی، حداکثر از زمان شاه عباس اول، علی‌رغم بالا گرفتن مدام کار بازرگانی ترانزیت و تجارت با مناطق دوردست، هیچ کوششی نکردند تا اقلأ در خلیج فارس ناوگانی دریانورد برای خود بسازند. میراث فکری خاصی که در مملکت قرن‌ها دوام داشت و با مناطق خشک توأم بود و قلمرو تاخت و تاز آن بیشتر به سوی شمال شرق و مغرب متوجه بود، بی تجربگی محض در کشتی‌سازی، دریانوردی و غیره موجب گردید که ترس از ناملایمات و خطرهای دریانوردی را در ایرانیان تقویت کند. حتی شاه عباس اول هم پس از فتح سرزمینهای ساحلی خلیج فارس گامی جدی در این مورد برداشت. تازه حدود یک قرن بعد نادرشاه با کمک گرفتن از اروپاییها دستور به ساختن ناوگانی داد که از بندر جدیدالتأسیس نادره (بوشهر) چند بار علیه عمان دست به اقدام زد. کارگران این کشتیها بیشتر از عربهای قبیله هوولا بودند. قس: لاکهارت، ناوگان نادرشاه، ۵ به بعد.

۲۵۰. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۸۶.

۲۵۱. لاکهارت، سقوط، ۳۶۳.

۲۵۲. موضوع قرارداد در واقع بیشتر نوعی درخواست بود که ضمن مواد مختلف گنجانده شده بود. نماینده هلند به نام هویبرت فیسنیش^۱ آن را در پانزدهم اکتبر ۱۶۲۳/۱۰۳۳ به شاه تسلیم کرد و شاه تصمیم خود را درباره هر ماده یا ماده‌های بسیاری از آن در روی همان ورقه نوشت و آن را در ۲۱ نوامبر امضا کرد. در مورد ترجمه متن نک:

J. E. Heeres, *Corpus Diplomaticum Neerlandico-Indicum, Eerste Deel* (1596-

1650), 186-191; K. Bayani, 139-40. J.Hurewitz, *Diplomacy*, 16-18

(هوروتیس هفدهم نوامبر را تاریخ صدور می‌داند)

نیزنک:

H. Dunlop, *Bronnen Tot de Geschiednis der Oostindische Compagnie in Perzië, Eerste Deel, 1611-1638, 677-69.*

۲۵۳- XCII. H. Dunlop, *Bronnen*. ظاهراً متن اصلی اسناد که به فارسی نوشته شده بود مفقود گردیده است. هر چند که ترجمه هلندی آن که از مجموعه قراردادهای امستردام (Contractboek Amsterdam III) گرفته شده تاریخ تأیید شاه صفی را محرم ۱۰۴۰ / دهم اوت تا هشتم سپتامبر ۱۶۳۰ می‌داند، هرس (Heeres) در صحت این تاریخ تردید کرده زیرا با یادداشتهای روزانه (۲۵۴ و ۸۸ و ۳۴ - ۱۶۳۱ Dagh-Register) مطابقت ندارد. قس:

J.E. Heeres, *Corpus Diplomaticum Neerlandico-Indicum, Eerste Deel, 379;*
K. Bayani, 147.

در کتاب زیر:

F. W. Stapel, Pieter van Dam: *Beschryvinge van de Oostindische Compagnie, Tweede Boek, Deel III, S-Gravenhage 1939, 285²*

تاریخ آوریل ۱۶۲۹ که سهواً در ترجمه «محرم ۱۰۴۰» آمده، درست قلمداد شده. شاه عباس دوم باید در اوت ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ (اکتبر؟)، هرس، شماره XLVI (e) لاجرم در قزوین، حقوق کاپیتولاسیونی هلندیها را به صورتی محدود شده تأیید کرده باشد. اشتاپل، موضع مزبور، هرس، موضع مزبور، ۸۰-۱۷۹؛ دانلپ، موضع مزبور؛ گنرال - میسیون، II، ۲۴۹^۱ (فهرست مآخذ، شماره ۶۲). در مورد اقلام دگرگون شده و یا حذف شده در اسناد مورخ ۱۶۳۰ و ۱۶۴۲ قس: دانلپ، موضع مزبور، XCV.

۲۵۴. درباره حجم معاملات ابریشم چین و ایران قس: گلامان، تجارت هلندی - آسیایی، ۱۱۲-۱۷. فلفل قسمت مهمی از تجارت ادویه را به خود اختصاص داده بود. در اروپا به صورت

تخمینی در قرن هفدهم حدود هفت میلیون پاوند فلفل در سال مصرف می شد گلامان، موضع مزبور، ۷۴. به گفته تاورنیه (۲۶۴) هلندیها ۱/۵ تا ۱/۶ میلیون پاوند فلفل به ایران می فروختند، نیز قس: ویلسون، خلیج فارس، ۱۶۵.

۲۵۵. واردات شکر از چین و تایوان برای بازرگانان هلندی سود سرشاری در برداشت. در نیمه دوم قرن هفدهم چنین به نظر می آید که شکر بنگال قسمتی از تجارت شکر فرانسویها را از بازار خارج کرده باشد. قس: گلامان، تجارت هلندی - آسیایی، ۹-۱۵۸.

۲۵۶. قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۱-۱۶۳۷، ۲۴۴ و ۲۱۶. نیز نک: گنرال میسون (Deel II)، ۳۲، ۳۶، ۳۷. قس: گلامان، تجارت هلندی - آسیایی، ۱۱۹.

۲۵۷. شاردن، IV، ۱۶۲.

۲۵۸. شاردن، IV، ۴-۱۶۳؛ کونثیوس، ۱۵۵۱ (فهرست مآخذ، شماره ۳۳)، نیز قس:

گلامان، تجارت هلندی - آسیایی، ۱۹-۱۱۸. در مورد انواع ابریشم قس: گلامان، تجارت هلندی - آسیایی، ۲۱.

۲۵۹. نوعی ابریشم به نام «خروار». اشتاپل در کتاب:

F. W. Stapel, Pieter van Dam, Tweede Boek, Deel III, 603

آن را «بهترین جنس ابریشم ایران، موسوم به ابریشم سلطانی» گفته است. قس: کونثیوس، ۱۵۶ (فهرست مآخذ، شماره ۳۳)؛ شاردن، IV، ۱۶۴. به گفته لاکهارت، سقوط، ۳۸۶ «کدخدایان» بهتر از خروار بوده است. گویا این نوع را هلندیها بیشتر از بقیه می خریده اند. قس: اشتاپل، موضع مزبور، ۶۰۹. «خروار» (در اصل: بارخر) به گفته هینتس (مقیاسها و اوزان، ۱۵) برای ابریشم نصف «خروار بزرگ»، پس تقریباً ۱۵۰ کیلوگرم بوده است. به گفته شاردن (موضع مزبور) عدلهای ابریشم ۲۶۷ پاوند وزن داشته اند.

۲۶۰. اولتاریوس، ۶۶۹، ۲۲۰۰۰، شاردن، IV، ۱۶۳.

۲۶۱. در نیمه سالهای سی خرید ابریشم هلندیها رو به کاستی گذارده بود. البته در سال

۱۰۴۵-۶ / ۱۶۳۶ هنوز بین ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ عدل سفارش داده شده بود، اما این ارقام بالا در اثر

کوششی بود که در آن روزگار مدیر شعبه ایران یعنی نیکلاس اورشی^۱ برای به انحصار در آوردن این کالا اعمال می‌کرد. قس: گلامان، ۱۱۶.

۲۶۲. گلامان، ۱۱۹-۱۱۷.

۲۶۳. بیانی، ۱۵۱. به نظر نمی‌آید این مطلب درست باشد، زیرا اورشی در فوریه ۸-۱۰۴۷ / ۱۶۳۸ به نماینده خود فان اوستنده و دیگران دستور داده بود، در اصفهان ۸۰۰ عدل جنس بخرند ولی بیش از چهل و پنج یا چهل و شش تومان برای هر بار (carga) که تقریباً ۱۰۰ کیلو است نپردازند (قس: دانلپ، ۶۴۳). فان اوستنده در زیر فشار وزیر اعظم میرزا تقی ۲۰۰ بار ابریشم به قیمت هر عدل ۵۰ تومان خرید، دانلپ، ۶۵۴.

۲۶۴. دانلپ، ۶۶۰؛ گنرال میسیون، II، ۳۱، ۱۴۲ (فهرست مأخذ، ۶۲).

۲۶۵. وُله برانت گلین سن^۲ دیگر نتوانست با شاه در کاشان ملاقات کند و بدین لحاظ نماینده خود هندریک فان تویی ن^۳ را به دنبال درباری که عزیمت کرده بود فرستاد تا ضمن سایر کارها هدایایی هم به شاه تقدیم کند، گنرال میسیون، II، ۲۰۳؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۸۳، ۱. گلین سن نتوانست در اصفهان شاه را ملاقات کند، زیرا شاه تازه در پایان سال ۳-۱۰۵۲ / ۱۶۴۳ به پایتخت بازگشت. کارل کونستانت^۴ از بهار سال ۱۶۴۳ به جای گلین سن در ایران به مدیریت شرکت برگزیده شده بود، گنرال میسیون II، ۶-۲۰۳، ۲۴۷؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، موضع مزبور؛ بیانی، ۲-۱۵۱.

۲۶۶. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۱۷۱.

۲۶۷. گنرال میسیون II، ۶-۲۰۳، ۲۴۷؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، موضع

مزبور، بیانی، ۲-۱۵۱.

۲۶۸. از گزارشهای حاکم کل دیمن (Diemen) مورخ ۲۳ دسامبر ۱۶۴۴ به مدیریت

شرکت چنین بر می‌آید که هلندیها سودای تصرف جزیره قشم را که سر راه عمان قرار داشت در

1. Nicolaes Overschie

2. Wollebrant Geleijnzoon

3. Hendrik van Thuijnen

4. Carel Constant

سر می‌پختند، تا از آن جا کلیه تجارت با ایران را — پس از خروج از بندرعباس و سایر شهرهای ایران — اداره کنند. قس: گنرال میسیون، II، ۲۵۰. نیروی هلندی بالغ می‌شد بر هشت سفینه جنگی و حدود ۱۵۰۰ سرباز، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۵۵، ۲۷۱-۲۶۸، ۲۷۵؛ هفت کشتی، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۷۷. عدد ۱۵۰۰۰ سرباز که در نامه‌ای از برتون^۱ رئیس شرکت ذکر شده سهوی است آشکار، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۵۷. بنابر اخبار رسیده از منابع هلندی فقط شش کشتی در کار بود با ۳۵۰ تا ۴۰۰ سرباز، گنرال میسیون، II، ۲۴۷ / ۲۵۰. نیز قس: ویلسون، خلیج فارس، ۱۶۴. درباره این اقدام شاهدهی عینی وجود دارد و او سربازی است آلمانی که در خدمت کمپانی بود، به نام یوهان فن در بهر^۲

۲۶۹. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۷۸.

۲۷۰. ویلسون، خلیج فارس، موضع مزبور. آن‌طور که نمایندگان انگلیس مطلب را عنوان می‌کنند، در عوض ایرانیها قصد داشتند یک هیأت نمایندگی به باتاویا بفرستند تا با حاکم کل به مذاکره بپردازد، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۸۲. مبلغ بدهی ۴۹۰۰ تومان - و به گفته هلندیها ۴۰۰۹ تومان — را وزیر اعظم با قاطعیت رد کرد، زیرا مطالبات متقابل املاک سلطنتی از بابت گمرک از شرکت به ۳۰۰۰۰ تومان بالغ بود. معافیت مالیاتی شامل عوارض صادرات و واردات، عوارض راهداری و ۱۴ درصد حق مخصوص سلطان و رئیس بندرعباس می‌شد، پیترفان دام، III، ۱۹۳۹، ۹۷-۲۹۵ (فهرست مآخذ، شماره ۳۶). نیز قس: بیانی، ۱۵۲.

۲۷۱. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۳۰۸.

۲۷۲. گنرال میسیون، II، ۴۲۰؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۰-۱۶۴۶، ۱۲۵.

1. Breton

2. Johann von der Behr, Reise nach Java, Vorderindien, Persien und Ceylon 1641-1650, neu hrsg. nach der 1668 erschienenen Originalausgabe Haag 1930. In Reise-Beschreibungen von Deutschen Beamten und Kriegsleuten im Dienst der Niederländischen West-und Ostindischen Kompanien 1602-1797, IV.

۲۷۳. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۴۶-۱۶۵۰، XVIII
۲۷۴. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۴۶-۵۰، ۲۶۴.
۲۷۵. بوکسر، امپراتوری هلند، ۹۴-۹۵.
۲۷۶. گنرال میسیون، II، ۲-۵۵۱.
۲۷۷. کونثیوس، XXVII.
۲۷۸. کونثیوس، ۸-۲۳۷. نیز قس: گنرال میسیون، II، ۶۲۹.
۲۷۹. کونثیوس، XXIX.
۲۸۰. پ. جیل^۱، هلند در قرن هفدهم، II، ۲۶-۲۵؛ پلوتس، گزیده‌ای از تاریخ، ۷۵۸ (D.Ogg, Europe in the ۴۲۲ (Ploetz, Auszug aus der Geschichte) اروپا در قرن هفدهم، ۱۷th Century)
۲۸۱. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۵۱-۵۴، XIII - XX؛ پنج کشتی، ویلسون، خلیج فارس، ۱۶۵.
۲۸۲. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۵۱-۵۴، ۷۳-۲۷۲.
۲۸۳. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۵۱-۵۴، ۲۱۰.
۲۸۴. شاردن، III، ۱۳۱؛ بیانی، ۱۵۱.
۲۸۵. «..... ده هزار اکو. عبارت بود از دو رأس فیل، تعدادی از پرندگان کمیاب، انواع ملحفه، چندین رأس حیوان از نوع گوزن، ظروف چینی، جواهرات، کابینتهای ژاپنی و مسکوکات طلا»، شاردن، موضع مزبور.
۲۸۶. شاردن، موضع مزبور؛ بیانی، موضع مزبور.
۲۸۷. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۱۶۶۵-۷، ۱۴۸.
۲۸۸. شاردن، IX، ۲۲-۵۲۱. در مورد فرمانهای موزخ صفر ۱۰۷۷ به حاکم شیراز و سلطان و هم‌چنین رئیس بندرعباس قس: اشتاپل، پتر فان دام، III، ۳۵۳-۵۵

۲۸۹. شاردن، IX، ۲۹-۵۲۳.
۲۹۰. مطالبی مشروح درباره روابط فرانسه - ایران در لاکهارت، سقوط ۳۱-۴۲۶؛ بیانی، ۱۶۵.۱۶۲، ۴۱-۳۸ مندرج است، در کتاب بیانی مآخذ بیشتری به دست داده شده است.
۲۹۱. در بیستم ماه مه ۱۶۰۴ بین پادشاه فرانسه و سلطان قسطنطنیه دومین قرارداد کاپیتولاسیون منعقد شد، بیانی، ۳۹.
۲۹۲. رافائل دومان، ۱۶۶۰، ۶-۲۸۵.
۲۹۳. عباسنامه فقط در ضمن وقایع سال ۱۰۶۳ از خداحافظی یک سفیر فرانسه یاد می‌کند، «ایلچی پادشاه و الاجاه فرانسه و ایلچی اروس... در این سال به زمین یوس بندگی فائض گشته مشمول انعامات و خلاع فاخره گردیدند»، عباسنامه، ۱۶۱.
۲۹۴. بیانی، ۴۱؛ رافائل دومان، XLVIII - XLIX.
۲۹۵. لاکهارت، سقوط، ۴۳۰؛ بیانی، موضع مزبور.
۲۹۶. بیانی، ۴۲؛ رافائل دومان، XLIX.
۲۹۷. بیانی، ۶۷-۱۶۶؛ لاکهارت، سقوط، ۴۳۲؛ رافائل دومان، L - LI.
۲۹۸. شاردن، III، ۹۳-۹۴؛ بیانی، ۶۸-۱۶۷؛ رافائل دومان، LI - LII.
۲۹۹. بیانی، ۱۷۱-۱۷۰؛ لاکهارت، سقوط، ۴۳۱. نیز نک: رافائل دومان، LV؛ نامه فلاور و سوینگل هرست به کمپانی، مورخ ۲۶ اکتبر ۱۶۶۶ در: مکاتبات اصیل، جلد بیست و نهم، ایندیا آفیس، شعبه اسناد.^۱
۳۰۰. لاکهارت، سقوط، ۲-۴۳۱؛ شاردن، III، ۹۶-۹۵.
۳۰۱. ته و نو، II، ۲۷۰.
۳۰۲. هویر هوگو از دزدان دریایی هلندی بود که با پرچم فرانسه بر دریاها بادبان می‌کشید.
- قس: یادداشت‌های روزانه، ۱۶۶۳، ۱۶۶۵، ۲۶۸ (فهرست مآخذ، شماره ۳۵)؛ مانوچی، استوریا، II

1. Letter from Flower and Swinglehurst to the Company, of 26. October 1666 in: Original Correspondence, Vol. 29, India Office, Record Department.

۴۵. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۴-۱۶۶۱، ۹۰-۱۸۹، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۷-۱۶۶۵، ۱، ۳۱؛ و هم چنین:

Court Minutes of the East India Compagny, 1664-67,7; D.Barassin, Compagnies francaises, 385.

۳۰۳. غیر از حلب، از میر نیز به بندر مطلوب تجدید بازرگانی در مراودات تجاری لوان تبدیل شده بود. قس: کلبنس، بازرگانی ترانزیت، ۴۸۲ (فهرست مآخذ، شماره ۸۴)؛ هم چنین وتین (Wätjen)، هلندیها در منطقه مدیترانه، ۳-۱۶۲، ۱۷۳ (فهرست مآخذ، شماره ۱۵۸).

۳۰۴. زواکین، پرسیدسکی، ۱۳۰ (فهرست مآخذ، شماره ۱۶۴).

۳۰۵. زواکین، پرسیدسکی، ۱۳۵ (فهرست مآخذ، شماره ۱۶۴)؛ فاستر، انگلستان در تلاش تجارت با شرق، لندن ۱۹۳۳ (فهرست مآخذ، شماره ۵۸)؛ گیتزمان، تاریخ روسیه، I، ۲-۲۰۰ (فهرست مآخذ، شماره ۶۴). کلبنس، بازرگانی ترانزیت، ۴۸۳ که در آن مآخذ بیشتری ذکر شده است، ۸۴).

۳۰۶. زواکین، پرسیدسکی، ۱۳۳ (فهرست مآخذ، شماره ۱۶۴).

۳۰۷. برای اطلاع از هیأت‌های مختلف اعزامی قس: کلبنس، بازرگانی ترانزیت، ۴۸۹-۹۶.

۳۰۸. راوخ (Rauch) تاریخ بازرگانی روسیه، ۱۱۹ به بعد.

۳۰۹. قس: زواکین، پرسیدسکی، ۴۴-۱۴۳ (فهرست مآخذ، شماره ۱۶۴)؛ کلبنس،

بازرگانی ترانزیت، ۴۹۱.

۳۱۰. کلبنس، بازرگانی ترانزیت، ۴۸۶.

۳۱۱. زواکین، پرسیدسکی، ۱۴۰ (فهرست مآخذ، شماره ۱۶۴).

۳۱۲. مثلاً قس: درخواست بازرگانان روسی از تزار الکسی در سال ۱۶۴۶. متن آن در:

گیتزمان، تاریخ روسیه، I، ۸-۴۹۴. فرمان تزار الکسی مورخ اول ژوئن ۱۶۴۹ در مورد بازرگانان انگلیسی نک: گیتزمان، تاریخ روسیه، I، ۵۰۱-۵۰۰. نیز قس: زواکین، پرسیدسکی، ۱۳۲ (فهرست

مآخذ، شماره ۱۶۴).

۳۱۳. شاردن، X، ۱۱۳؛ زواتکین، پرسیدسکی، ۱۵۷ (فهرست مآخذ، شماره ۱۵۷).

۳۱۴. در مورد سیاست روسیه نسبت به گرجستان قس: لانگ، سقوط، ۱۶-۱۵.

۳۱۴ الف - سولویف، ایستوریا، VI، ۵۶۰؛ ۱۶۴۹ کوکانووا، تاریخ روسیه - ایران، ۴۸؛

نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند ۵۰-۱۶۴۶، ۲۲۳.

۳۱۴ ب - سولویف، ایستوریا، VI، ۵۶۴ (S.M.Solovjev, Istorija, Kn. VI, 560)

۳۱۵. مشهورترین نمونه این مطلب که از طرف شاردن (X، ۱۱۴) ذکر شده، هیأتی است

هشتصد نفره که هدیه‌ای به قیمت ۵۰۰۰ تومان (۳۵۳/۵۰۰ مارک طلا) همراه خود برای شاه

آورده بود. درباره هدایایی که به تزار داده شد، نیز قس: کوکانووا، تاریخ ایران و روسیه، ۴۸.

۳۱۶. شاردن، X، ۱۱۳؛ لاکهارت، سقوط، ۵۸.

۳۱۷. کمپفر، ۱۹۵، هدایایی برای قدرتمندان محلی؛ ته‌ونو، II، ۲۰۴.

۳۱۸. شاردن، X، ۱۴-۱۱۳؛ تاورنیه ۵۳۵. شاردن بر این گمان است که این شیوه برخورد

به علت شبیخون استنکارازین به ایران بوده است. نیز قس: لاکهارت، سقوط، ۵۸؛ ته‌ونو، II،

۲۰۳.

۳۱۹. شاردن، IV، ۲۰۳؛ گلبنسس، بازرگانی ترانزیت، ۴۹۱.

۳۲۰. کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۵۱.

۳۲۱. کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۵۳. گُزن (II، ۵۲۲) به‌خصوص از معادن شوره در

حوالی زنجان و قم یاد کرده است. ظاهراً از این ماده معدنی در سایر مواضع نیر به‌وفور وجود

داشته است، مثلاً کوهستان دماوند، شاردن، IV، ۳۵۷؛ نطنز، کمپفر، ۹۴.

۳۲۲. کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۴۶.

۳۲۳. وقایع نامه کرملیا، I، ۳۷۵؛ مثلاً یکی از ثروتمندترین بازرگانان در ساحل هند غربی

رئیس ارمنیان سورات بود، به نام خواجه میناس، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند،

۶۷-۱۶۶۵، ۶۲-۶۱.

۳۲۴. زواکین، پرسیدسکی، ۲۵۷ (فهرست مأخذ، شماره ۱۶۴)
۳۲۵. در این مورد قس: کلبنس، بازرگانی ترانزیت، ۹۵-۴۹۳.
۳۲۶. کمپفر، ۴۵.
۳۲۷. و. پارسامیان، وسکانیان، س. تر- آواکیموف، آرمیانو - روسکی، VII (فهرست مأخذ، شماره ۱۱۲)؛ زواکین، پرسیدسکی، ۱۵۸؛ ن. کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۴۹. این قرارداد با تغییراتی در سال ۴-۱۰۸۳ / ۱۶۷۳ تجدید شد.
۳۲۸. مثلاً در عواید گمرکی استراخان بین سالهای ۱۶۷۵ و ۱۶۹۰ به مقدار ۷۵ درصد افزایش دیده می‌شود. قس: کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۴۹.
۳۲۹. راوخ، تاریخ بازرگانی روسیه، ۱۳۹.
۳۳۰. کوکانووا، تاریخ روسیه و ایران، ۴۷-۴۶.
۳۳۱. در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ نقدی خان به پسرش زینل بیگ جای پرداخته بود، ذیل عالم آرا، ۲۲۷.
۳۳۲. در اواسط سال ۱۰۵۵ عرب‌خان شاملو در اثر شکایت مردم از مقام خود معزول شد، زبدة التواریخ، ب ۹۹، قصص الخاقانی، ب ۷۶؛ بی تاریخ، ذیل عالم آرا، ۲۷۹، ۲۹۴.
۳۳۳. دختر جانی خان در ابتدای همین سال با برادرزاده میرزاتقی ازدواج کرده بود (ا)، زبدة التواریخ، الف ۹۸.
۳۳۴. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۹۷.
۳۳۵. عباسنامه، ۶۴.
۳۳۶. چهارشنبه بیستم شعبان ۱۰۵۵، زبدة التواریخ، ب ۹۸؛ عباسنامه، ۶۵؛ عباسنامه خطی، الف ۹۲؛ خلدبرین، الف ۱۷۹؛ قصص الخاقانی، الف ۷۷. طبق نامه ویلیام پیت مورخ ششم اکتبر ۱۶۴۵ خطاب به ریاست شرکت، قبلاً در تاریخ سی و یکم (؟) اکتبر ۱۶۵۵، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند ۴۵-۱۶۴۲، ۲۹۶. به نظر می‌آید که این تاریخ نیز مانند تاریخ راهبان کرملی نادرست باشد: «در ۱۶۴۵/۹/۳۰ (ا) نماینده گمبرون نوشت که..... اعتمادالدوله به قتل رسیده

- است»، وقایع نامه کرملیها، I، ۳۵۳. نیز قس: کونئیوس، LXXX^۲.
۳۳۷. به گفته شاردن (VII، ۳۰۹-۳۰۶) گویا وزیر اعظم از کسی به نام داوودخان، حاکم گیلان (؟) به علت ماجراجوییهای که در کار اداره حکومت مرتکب شده بود بازخواست و تأدیه پولی را که به زور از مردم گرفته بود مطالبه کرده است. جانی خان که با فرد متهم خویشاوند بوده بی اخذ نتیجه کوشیده است که داوودخان را در پناه خود بگیرد و علناً وزیر اعظم را دشمن خود خوانده است. هنگامی که او در ماه اکتبر ضمن شرفیابی سفرای خارجی شاه را نسبت به وزیرش سرسنگین دیده است، از موقع استفاده کرده وی را به قتل رسانده است.
۳۳۸. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۴۵-۱۶۴۲، ۲۹۸.
۳۳۹. پیشخدمت مخصوص و رخت‌دار شاه (مہتر رکاب‌خانه) مراسم کیفر دادن به توطئه‌کنندگان را فراهم کرد، عباسنامه، ۶۸.
۳۴۰. عباسنامه، ۶۶.
۳۴۱. غیر از هر دو حاکم پیشین این شخص جبّه‌دارباشی، ابوالفتح بیگ، برادرزاده عرب‌خان بود — این سمت را بعدها در دوره شاه سلیمان و شاه حسین به یک خواجه اخته شده سپردند، قس: تذکرة الملوک، الف و ب ۳۱، ۱۳۶. عباس قلی بیگ استاجلو، نگه‌دارنده تیر و کمان شاه (قورچی تیر و کمان). قس: درباره این مقام «کمان قورچی» قس: تذکرة الملوک، ۱۱۷. علی میرزا بیگ شیخاوند، عباسنامه، ۶۵. درباره «شیخاوند»، که یکی از شاخه‌های فرعی خاندان صفوی است. قس: تذکرة الملوک، ۱۵.
۳۴۲. عباسنامه، ۶۸؛ قصص الخاقانی، الف ۷۷.
۳۴۳. شاردن VII، ۳۱۸. درباره شرکت توپچی‌باشی، شیره‌چی باشی و یک حاکم دیگر در تقابل با گفته شاردن در وقایع نامه‌های کشوری هیچ نکته‌ای نیست.
۳۴۴. مرتضی قلی‌خان بیجارلو شاملو به علت ابراز لیاقت در بازپس‌گیری قلعه ایروان ۱۰۴۷ / ۸-۱۶۳۷ به منصب ایشیک آقاسی باشی ارتقا یافته بود، ذیل عالم آرا، ۱۹۹؛ خلاصة السیر، ب ۱۴۸؛ اولتاریوس، ۶۵۹؛ در ۱۰۵۳ / ۱۶۴۴ (؟) دیوان بیگی بود آن هم به

جانشینی علی قلی بیگ، برادر سپهسالار پیشین رستم خان، قصص الخاقانی، ب ۷۶؛ بی تاریخ، عباسنامه، ۴۸؛ خلدبرین، ب ۱۷۱ ضمن تصدی شغل قورچی باشی وی در عین حال سمت «تولیت مزار نواب خاقان رضوان مکان» یعنی شاه صفی را نیز به عهده گرفت، عباسنامه، ۶۸؛ خلدبرین، ب ۱۸۰. در ۱۶۵۱/۱۰۶۱ به علت زیاده‌روی در کارها و سایر اعمال (بد مستی ناشیست) مغضوب واقع شد و به زندان افتاد، زبدة التواریخ، الف ۱۰۱؛ خلدبرین، ب ۲۱۱، بی تاریخ عباسنامه، ۱۳۸؛ قصص الخاقانی، ب ۱۴۸. در سال ۱۰۶۶ / ۱۶۵۶ شغل سرپرستی مقبره شیخ صفی در اردبیل به وی محول گردید، خلدبرین، الف ۲۵۱؛ ۱۶۵۵/۱۰۶۵، عباسنامه، ۲۱۶. ۳۴۵. عباسنامه، ۶۸؛ خلدبرین، ب ۱۰۸؛ قصص الخاقانی، الف ۸۰؛ زبدة التواریخ، الف ۹۹. ۳۴۶. عباسنامه، ۶۸؛ خلدبرین، ب ۱۸۰؛ قصص الخاقانی، الف ۸۷؛ زبدة التواریخ، الف ۹۹؛ رُهرُبْرُن، ۳۶.

۳۴۷. سلطان العلماء خلیفه سلطان، پسر صدر میر رفیع الدین محمد، از یکی از دودمانهای محترم سادات اصفهان بود که نسب وی به میر بزرگ، امیر مشهور مازندران می‌رسید، اسکندر منشی، ۱۰۱۳. در مورد میر رفیع الدین قس: اسکندر منشی، ۴۱-۱۰۴۰. آ. هوتس (A. Hotz) در مقدمه بر کتاب سفرنامه یوان کونثیوس، LXXIX (فهرست مآخذ، شماره ۱۴۲) به اشتباه مدعی است که خلیفه سلطان منصب وزارت عظمی را از پدر خود دریافت کرده است. این اشتباه از آن جا ناشی شده که بین «وزیر اعظم» و «وزیر دیوان» تفاوت قایل شده است. میرزا رفیع شهرستانی در سال ۱۶۲۴/۱۰۳۴ به دنبال صدر رفیع الدین مصدر کار شد، اسکندر منشی، ۱۰۴۱.

شاه عباس اول یکی از دختران خود را به خلیفه سلطان به تزویج داد، آن هم در ۳۰ رجب ۱۰۴۱ (۲۱ فوریه ۱۶۳۲ و نه در ۱۰۴۰ (کونثیوس، LXXX). ۱۰۴۱ / ۱۶۳۱ سرکار، میر جمله - مکاتبات ایران (فهرست مآخذ، شماره ۱۳۳) - شاه صفی دستور داد چهار پسر او را، به علت قربانی که با خاندان سلطنتی داشتند، کور کنند و وزیر اعظم را از «اعمال و وظایفش برکنار دارند»، ذیل عالم آرا، ۹۰؛ طبق خلاصه السیر، الف ۶۴. خلیفه سلطان، مانند میرزا رفیع صدر از وظایف و

مقامات خود معزول گردید. در آن اوقات شانزده شاهزاده که با صفویه قرابت خونی داشتند، کشته و یا کور شدند، ذیل عالم آرا، موضع مزبور، قس: شاردن، IX، ۵۵۴.

۳۴۸. شاردن، IV، ۷۰.

۳۴۹. کمپفر، ۵۸.

۳۵۰. لاکهارت، سقوط، ۳۸.

۳۵۱. مثلاً قس: شاردن، III، ۱۸۴، V، ۵-۴۷۴.

۳۵۲. شاردن، VI، ۵۱؛ اولثاریوس ۵۷۷. درباره کیفیت شرابها و خاستگاه آنها، به خصوص شیراز و گرجستان، قس: شاردن، IV، VI؛ گُزن، II، ۵۰۶. شاه اغلب شراب سرخ شیراز را ترجیح می داد، قس: رافائل دومن، ۲۴.

۳۵۳. شاردن، IV، ۷۱-۷۰.

۳۵۴. تاورنیه، ۱۰۶.

۳۵۵. رافائل دومان، موضع مزبور؛ شاردن، موضع مزبور؛ تاورنیه، ۲۸۸؛ مانوچی، استوریا، ۵۵؛ دانلپ ۷۳۶. از خبری که نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی از شیراز مورخ یازدهم ژوئیه ۱۶۵۳ داده اند به هر حال چنین بر می آید که منع شرابخواری آن عهد فقط محدود می شده است به ماه رمضان که شامل حال خارجیها نیز می شده است، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۱۸۹. درباره مقادیر شرابی که اروپاییان می انداخته اند فقط اطلاعات غیر دقیقی در دست است. مثلاً گویا در سال ۷-۱۰۷۶/۱۶۶۶ پنجاه هزار من برای دربار تولید کرده اند. فرانسویها برای تولید ۱۴۰۰۰ (?) من و سایر ملل هر یک برای ۱۲۰۰۰ (?) من اجازه داشته اند، قس: تاورنیه، موضع مزبور. رافائل دومان فقط از «جواز برای فلان مقدار من در سال» ذکر می کند، رافائل دومان، موضع مزبور — در ابتدای سال ۱۶۵۱/۱۰۶۲ یوان کونثیوس، تاجر جزء هلندی در حوالی لار به وینسنت، شراب فروش انگلیسی مصادف شد که قافله ای مرکب از ۹۱ شتر را با باری از شراب شیراز به بندرعباس می برد، کونثیوس، ۴۲ (فهرست مآخذ، شماره ۱۴۲).

۳۵۶. پس از صدور فرمان شاه سلطان حسین گویا به این نحو حدود شش هزار بطری شراب را از شراب خانه سلطنتی از بین بردند. قس: لاکهارت، سقوط، ۳۸. شراب و سایر مشروبات الکلی را در ظروفی گرانبها از شیشه، چینی، کریستال و سنگهای نیم قیمتی نگاهداری می کردند. در این مورد قس: شاردن، VII، ۳۷۶.

۳۵۷. کمپفر، ۱۱۸، ۲۲۵، و نیز همه وقایع نامه های فارسی؛ «شیره چی باشی» [شراب چی باشی]، شاردن، ۷، ۳۵۳؛ «شراب چی باشی»، رافائل دومان، ۲۴.

۳۵۸. طبق تذکرة الملوك ظاهراً سه گروه از صاحبان مشاغل در دربار بوده اند که با لقبهای خود از یک دیگر متمایز می شدند: ۱- عالی جاه، ۲- مقرب الخاقان، ۳- مقرب الحضرة. ولی حدود هر یک از این القاب مشخص نیست و مرزهای آنها با هم تداخل داشته اند. در فهرست ناتمام موجود در ذیل تاریخ عالم آرای عباسی ترتیب متفاوت دیگری است: ثه گروه که ضمن آنها دو گروه آخر فقط به صاحب منصبان و کارمندان شاغل در ایالات اختصاص دارد. اما در این جا نیز «شیره چی باشی» متعلق است به گروه رءوسای تأسیسات و کارگاههای درباری؛ وی را در مقام چهارم ذکر کرده اند. قس: ذیل عالم آرا، ۸-۲۷۷.

۳۵۹. مارک طلا، رافائل دومان، موضع مزبور؛ صد تومان، تذکرة الملوك، ۱۵۴.
۳۶۰. صفی قلی بیگ ارمنی در سال ۱۶۵۸/۱۰۶۹ وزیر اول ایالت کرمان شد که به املاک خاصه منضم شده بود، عباسنامه، ۲۳۹؛ خلدبرین، الف ۲۶۷؛ قصص الخاقانی ب ۲۴۷.
۳۶۱. اولثاریوس. درباره داروغه، قس: تذکرة الملوك، الف ۷۸.

۳۶۲. به گفته شاردن، IV، ۶۹، گویا وزیر اعظم شاه را وادار کرده بود «این عمل نفرت انگیز» را کنار بگذارد. درباره اشاعه این کار قس: شاردن، VII، ۷۷-۴۷۵؛ کمپفر، ۵۲.
۳۶۳. اولثاریوس، ۵۹۲؛ ژهرترین، ۷۲.

۳۶۴. بنا به اظهار شاردن (VII، ۷-۴۱۶) ادارات مالیاتی فقط در اصفهان هشت هزار تومان (= ۵۶۵/۶۰۰ مارک طلا) از این بابت دریافت می کردند.

۳۶۵. «مبلغی خطیر به سرکار دیوان به صیغه مال به عنوان ترجمان می رسانیدند همت

والای اعلی حضرت ظل رحمن وجه مزبور را که مبلغهای کلی می شد سهل انگاشت»، عباسنامه، ۷۲. این نوع مالیات گرفتن در اسلام، در قرون اولیه رواج داشته است. قس: بورگل، عضدالدوله، ۲۲، هیتس، مالیات در آناطولی شرقی، ۱۸۱.

۳۶۶. «به جهت ازدیاد رواج شریعت مطهره مقدسه ارامنه نیز از شغل پوستین دوزی و فروختن این قسم اجناس که شایع شده به مسلمانان می فروختند منع فرموده»، عباسنامه، ۷۲. احتمال دارد کلمه «پوستین دوزی» پوششی بود برای اقلام دیگری از کالا که قوانین مذهبی آنها را منع کرده اند. مثلاً می کوشیدند که فروش تریاک غلیظ شده^۱ یا فراورده های حبشیش را مانع شوند. قس: شاردن IV، ۷۷، ۸۳.

۳۶۷. «امیر شکارباشی»، ۱۰۵۲ / ۲-۱۶۴۱، ذیل عالم آرا، ۱۰۱؛ ۱۰۶۴ / ۴-۱۶۵۳ بیگلریگ شیروان، زبده التواریخ، ۹۹^ب؛ ۱۰۶۳/۱۶۵۳ دیده از جهان پوشید، قصص الخاقانی، ۲۲۸^ب؛ عباسنامه، ۱۷۲.

۳۶۸. ۱۰۶۰/۱۶۵۰، خلدبرین، الف ۲۱۲؛ ژهرئرن، ۳۶؛ زبده التواریخ، ۱۱۲^ب.
 ۳۶۹. «جوانی بود به حسن خلق و خلق موصوف و در آداب فروسیت و دقت ذهن تمام بود و از هر کمال نصیبی وافر داشت در فن تصویر بی بدل روزگار و از موسیقی و علم آواز نیز به قدری خبیردار بود و در نیک ذاتی و خداترسی بی مانند و در دریافت امور و درویش مشربی صاحب مرتبه بلند بود»، عباسنامه، ۲۳-۳۲۲.

۳۷۰. محرم ۱۰۶۲ / ۱۶۵۱، زبده التواریخ، ۱۱۲؛ خلدبرین، الف ۲۱۵؛ قصص الخاقانی، ۱۵۲ الف؛ بی تاریخ عباسنامه، ۱۴۹.

۳۷۱. عباسنامه، موضع مزبور؛ قصص الخاقانی، ۱۵۲^ب؛ زبده التواریخ، ۱۱۲^ب؛ خلدبرین، موضع مزبور.

۳۷۲. «کریم صفت»، خلدبرین، ۱۷۷^ب. - ۲۱ صفر ۱۰۶۴ = ۱۳ ژانویه ۱۶۵۴ قصص الخاقانی، الف ۲۳۰؛ بی تاریخ خلدبرین، الف ۲۲۷؛ در سن ۶۲ سالگی، عباسنامه، ۱۷۰، شاه که در آن

۱. گویا منظور «شیره تریاک» باشد. - م.

اوقات در فراه^۱ (مازندران) به سر می برد، دستور داد او را در دارالمؤمنین مشهد به خاک بسپارند، قصص الخاقانی، موضع مزبور.

۳۷۳. گویا پدر وی، حسین بیگ تبریزی، در زمان شاه صفی در خیاط خانه دربار مشغول کار بوده است. یکی از برادران وی، حسن بیگ، در همان زمان که محمد بیگ به مقام وزارت عظمی رسید در خیاط خانه دربار کار خیاطی را برای دوخت لباسهای شاه و رخت خانه سلطنتی (قیچاچی خانه) به عهده گرفت. در مورد این نام قس: خلدبرین، الف ۲۱۵؛ زبدة التواریخ، ب ۱۱۲؛ تذکرة الملوک، ۱۳۶. «قیچجی» از کلمه ترکی قیچی مشتق شده است. در عوض «قیچاچی خانه»، ذیل عالم آرا، ۸۱-۲۸۰؛ کمپفر، ۲۲۵ که ریشه آن روشن نیست.

۳۷۴. تذکرة نصرآبادی، ب ۳۰؛ عباسنامه، ۱۴۹؛ الف ۱۰۵۹/۹-۱۶۴۸: قصص الخاقانی، الف ۱۵۲؛ ۱۶۴۹/۱۰۵۹، زبدة التواریخ، الف ۱۱۲؛ نیز نک: تاورنیه، ۳۴۳. در مورد «معیرالممالک»، قس: کمپفر، ۲۲۷، تذکرة الملوک، ۱۲۸.

۳۷۵. تاورنیه، ۶۱۷.

۳۷۶. ۱/۴ میلیون مارک طلا، عباسنامه، ۳۹؛ خلدبرین، ب ۱۶۷.

۳۷۷. عباسنامه، ۸۳.

۳۷۸. ۱/۱۵ میلیون مارک طلا، عباسنامه ۸۷.

۳۷۹. مشهد، هرات، فراه، سیستان و سایر جاهای خراسان، عباسنامه، ۱۰۳، خلدبرین، الف ۱۹۶، زبدة التواریخ الف (۱۰۴) تأکید دارد که با (زرنقد) پرداخته می شده است.

۳۸۰. گویا ۱۵،۰۰۰ خروار بوده است، عباسنامه، ۱۶۷. خروار از اواسط قرن هشتم. به یک صد من (۲۸۸ کیلوگرم) برآورد می شده است، قس: هیتس، مقادیر و اوزان، ۱۵. غله مذکور به ۴۳/۲۵ میلیون کیلوگرم (!) بالغ می شده. برای قیاس باید گفت که عوارض جنسی پرداخته شده به ادارات دولتی در سال ۶-۱۳۰۵ / ۹-۱۸۸۸ عبارت بوده است از: ۲۶۵،۳۰۹ خروار (هر خروار ۶۴۹ پاوند انگلیسی) غله، ۸۳،۶۴۳ خروار کاه، ۱۲،۶۶۵ خروار برنج، قس: کوزن، II، ۴۸۰.

۱. جایی به نام فراه در مازندران شناخته نیست. شاید منظور از آن فرح آباد باشد. - م.

۳۸۱. عباسنامه، موضع مزبور؛ خلدبرین، ۲۲۴^ب.

۳۸۲. طبق زبدة التواریخ الف (۱۰۴) تهیه این مقدار فقط به عهدهٔ یساول صحبت، محمدقلی خان بوده است.

۳۸۳. بازرگانان به علت کسب سود بیشتر مقدار زیادی پول نقره را از شمال هندوستان به کشورهای خود وارد می‌کردند، شاردن، IV، ۶۴؛ تذکرة الملوک، ۱۹. مجرای دیگری که فلزات قیمتی از آن از مملکت خارج می‌شد، بازرگانان انگلیسی و هلندی بودند. بدین ترتیب مثلاً در سال ۱۰۵۷/ ۱۶۴۷ ۱۵،۰۰۰ ریال در هشت قسمت از ۲۵،۰۰۰ ریال سفارش شده از بندرعباس به مدرس پاتاام فرستاده شد، نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۰-۱۶۴۶، ۱۰۶: ۱۵،۰۰۰ ریال برابر ۹۷۵ تومان بود. به این دلیل دستگاه سلطنت از هر دوکات تا یک شاهی عوارض می‌گرفت و این در صورتی بود که اصلاً اجازه صدور داده شده بود، تاورنیه، ۱۳۶.

۳۸۴. تاورنیه، ۴۱۶، که شرح زیر بر مبنای اظهارات وی متکی است. مقدار اصلی مس که می‌تواند جایگزین مس ژاپون شود در کرمان وجود دارد، کمپفر، ۹۴. شاردن، III، ۳۵۶، «عمدتاً در ساری.... در بلخ و؟ یافت می‌شود»، قس: گنرال میسیون، II، ۱۶۵۵-۱۶۳۹، «مس»؛ ولی بیشترین داد و ستد، پس از پارچهٔ هندوستان، تجارت ادویه است که هلند، در کنار شکر و مس سابق‌الذکر، آن را در انحصار دارد. ویلسون، خلیج فارس، ۱۶۶، نیز قس: شاردن، موضع مزبور. تصحیحی که مینورسکی (تذکرة الملوک، ۱۷۷) کرده و در آن «گرچی» را به جای «ژاپونی» قرار داده لزومی ندارد.

۳۸۵. شاردن، III، ۳۵۵؛ کمپفر، ۹۴؛ کرمان، تاورنیه، موضع مزبور. قس: کرزن، II، ۵۱۱؛ تذکرة الملوک، موضع مزبور.

۳۸۶. شاردن، موضع مزبور ارزنجان به گفته کمپفر، ۹۴ آبادی در ناحیهٔ اصفهان. این موضع نمی‌تواند ارزنجان واقع در ارمنستان باشد که در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ به عثمانیها واگذار شد، تذکرة الملوک، ۱۷۷؛ ارزنجان در سال ۱۵۱۵/۹۲۱ توأم با دیار بکر پس از تنها هفت سال سلطهٔ ایرانیان از دست رفت. قس: رُهربرن، ۸. شاردن و تاورنیه از این موضع نام نمی‌برند. شاید مراد از

- آن زنجان (؟) واقع در آذربایجان باشد، قس: ژهربرن، ۷.
۳۸۷. شاپل خان، تاورنیه، ۶۱۷. شاید همان فرانسوی باشد که شاردن از آن به صورت "Chenai" نام برده است، شاردن، VII، ۲۸۳.
۳۸۸. تاورنیه، موضع مزبور.
۳۸۹. شاردن، VII، ۲۸۳؛ لاکهارت، سقوط، ۴۸۳.
۳۹۰. اسکندر منشی، ۱۰۵۸؛ ژهربرن، ۸۸.
۳۹۱. «در اثر توطئه وزیر اول»، شاردن، IX، ۵۷۰؛ سوء استفاده از وجوه، تهونو، II، ۱۰۱. تحقیقات یک سال به طول کشید، عباسنامه، ۱۸۸؛ خلدبرین، ۲۵۵. نیز قس: عباسنامه، ۲۱۹؛ خلدبرین، الف ۲۵۲؛ قصص الخاقانی، ب ۲۳۲.
۳۹۲. مؤلف تاریخ معروف گرجستان. قس: بروسه، تاریخ، ۱، ۲، ۵۰۱.
۳۹۳. عباسنامه، ۲۲۰. مؤلف خلدبرین وی را متهم به بی رسمی در اداره امور می‌کند، خلدبرین، ۲۵۲.
۳۹۴. عباسنامه، موضع مزبور.
۳۹۵. عباسنامه، ۲۲۱؛ نیز قس: قصص الخاقانی، الف ۲۳۴؛ خلدبرین، ب ۲۵۳.
۳۹۶. پارسدان بیگ (گیورگیجانیدزه) اشاره مختصری دارد به این که چرا بین وی و دیوان بیگی کار به خصومت کشیده است و شاه وظایف مهم دولتی دیوان بیگی را به او سپرده است. «از این موضوع ناراحت شد و در نتیجه عده‌ای از آدمهای شریر شهر را تحریک کرد که بر ضد من شکایات افتراآمیز طرح کنند»، تاریخ پارسدان گیورگیجانیدزه در: بروسه، تاریخ، ۱، ۲، ۴۴۰.
- از آن گذشته این گرجی اشاره‌ای دارد به این که از هنگام ورود به قزوین (۱۰۶۴/۱۶۵۴) با وزیر اعظم روابط حسنه‌ای داشته و دیگر آن که خود او پس از عزل به سمت «ایشیک آقا» برگزیده شده است و پنج روستای بزرگ و اراضی گسترده‌ای را به او داده‌اند، گیورگیجانیدزه، موضع مزبور؛ به عقیده د. لانگ (گرجستان، ۵۲۶) وی «ایشیک آقاسی باشی» (؟) بوده است. از آن گذشته دیوان بیگی مالک اراضی وسیعی در آن منطقه بوده که می‌خواستند در آنجا در دل

کوه‌رنگ ترعه‌ای حفر کنند، بدین ترتیب ممکن است که وی مانعی بر سر راه اجرای طرحهای وزیر اعظم بوده است. قس: شاردن، VII، ۲۸۳.

۳۹۷. قصص الخاقانی، الف ۲۵۲؛ عباسنامه، موضع مزبور. نیز قس: بروسه،

تاریخ ۲، ۱، ۵۰۱.

۳۹۸. تاورنیه، ۶۲۲.

۳۹۹. این حاکم ایروان می‌تواند محمد قلی خان باشد که در ۶-۱۰۶۵/۶-۱۶۵۵ معزول

شده بود، عباسنامه، ۲۰۴. نیز قس: قصص الخاقانی، ب ۲۴۳؛ ژهریرن، ۳۴ - حاکم اردبیل نظر

علی خان سوگلون است که در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶ به علت اختلاس مال اوقاف معزول گردید،

عباسنامه، ۲۱۶؛ خلدبرین، ۲۵۱، نیز قس: یادداشت شماره ۴۲۰ - اما سومین حاکم باید قور

خمس‌خان، بیگلربیگ مرو باشد، که در سال ۱۶۵۸/۱۰۶۸ به علت اختلاس برادرش، از شغل

خویش معزول گردید، عباسنامه، ۲۳۹؛ خلدبرین، ب ۲۶۶؛ قصص الخاقانی، الف ۲۳۶، ژهریرن، ۳۴.

۴۰۰. ۱۸ جمادی الاول ۱۰۷۱، قصص الخاقانی، ب ۲۵۰؛ عباسنامه، ۳۰۰-۲۹۹؛

خلدبرین، ب ۲۸۸، که طبق آن رفتار غرورآمیز وی به مقدار زیاد در سقوطش مؤثر بوده است.

«سعایت بدگویان» علت بوده است، تذکره نصرآبادی، ب ۳۰ به گفته تاورنیه وی باید در سال

۱۶۷۴/۱۰۸۵ باز به وزارت عظمی برگشته باشد (?)، تاورنیه، ۶۳۵.

۴۰۱. نهم رجب ۱۰۷۱، قصص الخاقانی، ب ۲۵۰؛ بی تاریخ عباسنامه، ۳۰۰، خلدبرین،

ب ۲۸۸؛ تذکره نصرآبادی، ۲۶.

۴۰۲. ۱۰۶۰ خلدبرین، ۲۳۱ الف؛ بی تاریخ، عباسنامه، ۱۴۳.

۴۰۳. اوتارخان، با لقب ذوالفقارخان، یکی از غلامان سلطنتی؛ اصل گرجی، قبل از

منسوب شدن به شغل بیگلربیگی قندهار، حاکم قبیله جمشکزک (? (قس: اسکندرمنشی،

۵۳۳) بود، عباسنامه، ۱۱۴، خلدبرین، الف ۲۰۱؛ جَوَئشان (? (قصص الخاقانی، ب ۷۵. در سال

۱۶۴۹/۱۰۵۹ شاه وی را به جانشینی مهرباب خان به حکومت آن قلعه و ایالت برگزید و ترفیع

مقام داد. در عین حال وی حاکم درجه دوم دارون نیز بود. قاعدتاً باید در تابستان ۱۰۷۲/۱۶۶۲

در گذشته باشد. ذوالقعدة ۱۰۷۲، قصص الخاقانی، ب ۲۵۲؛ بی تاریخ عباسنامه، ۲۰-۳۱۹. ۴۰۴. ذیل عالم آرای عباسی، ۲۳۹؛ عباسنامه، ۳۱۷؛ قصص الخاقانی ب ۲۵۲، نیز قس: یادداشت شماره ۳۲.

۴۰۵. ۱۶۶۳/۱۰۷۳، قصص الخاقانی، ب ۲۵۴؛ عباسنامه، ۳۲۲.

۴۰۶. شاردن IX، ۴۰۰. تاورنیه (۵۸۲) گمان دارد که وی مانند پدرش در اثر میخوارگی بسیار دچار «تورمی در گلو» شده است. کمپفر (۳۶-۳۵) که با رافائل دومان، رئیس فرقه کاپوسن در اصفهان درباره شاه مرحوم صحبت کرده بود — یعنی این که لازم نبوده است در اطلاعات خود فقط به شاردن متکی باشد — می‌گوید که «بیماری به نوعی پوسیدگی تبدیل شده بود که لثه‌ها و استخوان بینی را کاملاً از بین برده بود. این علایم حاکی از یک نوع بیماری سفلیسی را شاردن و تاورنیه که دو سال پیش به حضور شاه رسیده بودند، ندیده بودند. به گفته طاهر نصرآبادی، مؤلف تذکره نصرآبادی بیماری «کوفتی» (سفلیسی) بود، تذکره نصرآبادی، ۲۲. درباره نخستین بروز یک بیماری مهلک قس: قصص الخاقانی، ب ۲۵۴. در اواسط دسامبر ۱۶۶۴/۱۰۷۵ گویا دوازده روز تمام نشانه‌هایی حاکی از بلا به صورت نور و آتش در آسمان دیده شده است و در خفا آن را مربوط به بیماری شاه پنداشته‌اند، قصص الخاقانی، ب ۲۶۴. نیز قس: نشانه‌های آسمانی پیش از مرگ شاه اسمعیل در ۱۵۷۷/۹۸۵، هینتس، شاه اسمعیل، ۹۱.

۴۰۷. قصص الخاقانی، ب ۲۵۸-۹. مثلاً در سال ۱۰۷۵-۶ / ۱۶۶۵ امام ویردی بیگ، برادر و جانشین الله ویردی خان نیز اعدام شد. قصص الخاقانی، ب ۲۶۰. تعدادی از وزیران هم در این دوران مقام خود را از دست دادند.

۴۰۸. نوزدهم ربیع‌الاول ۱۰۷۶، عزیمت از اصفهان، قصص الخاقانی، ب ۲۶۹. ورود به اشرف در هفتم جمادی الثانی ۱۰۷۶، قصص الخاقانی، ب ۲۷۰. در مورد شیخ علی خان قس: قصص الخاقانی، ب ۲۶۹. در مورد ملاقات تربیت خان قس: یادداشت شماره ۵۶۶.

۴۰۹. در شب بیست و پنجم ربیع‌الاول ۱۰۷۷، قصص الخاقانی، ب ۲۷۴؛ بیست و ششم ربیع‌الاول ۱۰۷۷، شاردن، IX، ۴۰۱. قس: رابینو، سکه‌ها، مدالها و مهرها، ۳۵. نمایندگیهای

انگلیسی گزارش می‌دهند که شاه قبلاً در سپتامبر (۱) درگذشته است، نمایندگیهای بازرگانی انگلیسی در هند، ۷-۱۶۶۵، ۲۶۴۲.

۴۱۰. شاردن، ۷، ۱-۲۵۰؛ تاورنیه، ۵۳۷؛ لمبتون، ۱۰۸.

۴۱۱. ژهرژرن، ۲۱-۱۱۸.

۴۱۲. ژهرژرن، ۱۲۲.

۴۱۳. لمبتون، ۱۰۸؛ لاکهارت، سقوط، ۲۳؛ ژهرژرن، ۲-۱۲۱.

۴۱۴. عباسنامه، ۹۶

۴۱۵. ۱۰۶۴ قصص الخاقانی، ۱۲۲؛ عباسنامه، ۱۸۰؛ خلدبرین، ب ۲۳۰، ۵-۱۰۶۴

(یونت ئیل) = «سال اسب»، ژهرژرن، ۱۲۲.

۴۱۶. ۱۰۶۶ (?) عباسنامه، ۱۸۰؛ خلدبرین، ب ۲۵۱؛ ۱۰۶۷؛ ژهرژرن، ۱۲۲.

۴۱۷. ۱۰۶۹ (?)، پس از آن که دربار از ییلاق بازگشت، عباسنامه، ۲۳۹؛ خلدبرین،

الف ۲۶۷. ۹-۱۰۶۸ (ایت ئیل) «سال سگ» ۱۶۵۸، ژهرژرن، ۱۲۲.

۴۱۸. ژهرژرن، ۱۱۶. بر خلاف وی لمبتون، ۱۰۸ که فقط به مواضع مورد تردید شاردن،

۷، ۲۵۲ متکی است.

۴۱۹. شاردن، ۷، ۲۵۰ به بعد.

۴۲۰. ۱۰۶۶، عباسنامه، ۲۱۶؛ خلدبرین، الف ۲۵۱؛ ژهرژرن، ۱۲۲ سهواً ۷/۱۰۶۷-۱۶۵۶.

۴۲۱. «سلوک ناهنجار و شکایت رعایا و تصرف موقوفات سرکار آستانه مقدسه»،

عباسنامه، ۲۱۶؛ خلدبرین، الف ۲۵۱، تاورنیه (۶۲۴) مدعی است که وی یکی از قربانیان وزیر

اعظم زودرنج، محمدبیگ، است. - ۱۶۳۸/۱۰۴۸ (?) جانشین کلب علی خان قاجار، ذیل عالم

آرا، ۲۲۷. در مورد سوگلون قس: زوهروایده (Sohrweide)، پیروزی صفویان در ایران، ۱۷۳.

سوکلن (?)، تذکرة الملوك، ۱۶. سوگلونها تیره‌ای از عشیره ذوالقدر بودند که به صورت پراکنده در

ارمنستان و آناتولی شرقی سکونت داشتند، تذکرة الملوك، ۱۹۴؛ قسمتهایی از آنان به ایالت

فارس مهاجرت کرده بودند، که سرکردگان آنها اغلب در دستگاه اداری ایالتی مشاغل مهم را در

اختیار داشتند، ژهرئرن، ۴۵.

۴۲۲. محمد حسین بیگ، وزیر تازه و داروغه (وزارت و داروغگی). مرتضی قلی خان شاملو قورچی باشی که در سال ۱۶۴۹/۱۰۵۹ معزول شده بود به سرپرستی بقعه برگزیده شد، عباسنامه، موضع مزبور؛ خلدبرین، ب ۲۵۱.

الف ۴۲۲ - قس: یادداشت شماره ۲۱۸.

۴۲۳. دائرة المعارف اسلامی (چاپ جدید)، II، ۶-۹۵۵، «بختیاری»، کرزن، II، ۹۸-۲۸۸. در مورد قلمرو سکونتشان قس: کرزن، II، ۴-۲۸۳؛ تذکرة الملوک، ۱۱۳.

۴۲۴. کرزن، II، ۳۰۱، آنها را «سوارانی زمخت از عالی ترین نوع که می توانند به هنگام چهار نعلی تمام شلیک کنند» می داند. درباره سهم آنان در آخرین سالهای حکومت صفوی و پادشاهان افغانی قس: لاکهارت سقوط، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۳. در سال ۱۷۴۹/۱۱۶۲ علی مردان خان، امیر بختیاری، حتی کوشید به عنوان سپهسالار قشون مدتی خود را بر تخت پادشاهی نگه دارد، کرزن، II، ۹۰-۲۸۹.

۴۲۵. کرزن، II، ۹-۲۸۸.

۴۲۶. «بنابر سلوک ناهنجار خلیل خان»، عباسنامه، ۵۹؛ خلدبرین، الف ۱۷۵؛ زبده التواریخ، ب ۹۸ «بد سلوکی اقوام خلیل خان»، ریاض الفردوس، ۳۵۸. ۴۲۷. بیست و دوم جمادی الاول، ۱۰۵۴، زبده التواریخ، الف ۹۷. ۴۲۸. خلاصة السیر، ب ۱۶۶؛ قصص الخاقانی، ب ۷۶.

۴۲۹. عباسنامه، ۵۹.

۴۳۰. «به فوجی از ملازمان خاصه شریفه»، عباسنامه، ۶۰؛ خلدبرین، ب ۱۷۵. «غلامان و قورچی سرکار خاصه شریفه»، ریاض الفردوس، موضع مزبور. نیز قس: قصص الخاقانی، ب ۷۷. ۴۳۱. در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶ دوباره به همان شغل بازگشت، عباسنامه، ۲۰۸؛ خلدبرین، الف ۱۷۶؛ ژهرئرن، ۱۲۲.

۴۳۲. «و داروغگی ایشان به وقتان بیگ یوز باشی غلامان تفویض یافت»، عباسنامه، ۶۱؛

خلدبرین، موضع مزبور. داروغه شهر احتمالاً در مواردی می‌توانست مانند وزیر عمل کند. در مورد «داروغه» قس: ژهریون، ۶-۱۲۵، نیز قس: لمبتون، مالک و زارع در ایران، ۴۲۶. ۴۳۳. در وقایع نامه‌ها باز در سال ۱۰۶۶ از یک «حاکم» بختیاری صحبت به میان می‌آید. قس: ژهریون، ۱۲۲.

۴۳۴. ژهریون، ۸۱.

۴۳۵. علی قلی خان به مشهد تبعید شد، خلدبرین، الف ۲۳۱؛ عباسنامه، ۱۸۱.

۴۳۶. عباسنامه، ۱۸۲، خلدبرین، ۲۳۴^ب. نیز قس: ژهریون، ۹.

۴۳۷. عباسنامه، ۲۲۷؛ خلدبرین، ۲۹۵^ب؛ علی اکبر^ا ۲۵؛ ژهریون، ۵۳، ۸۰.

۴۳۸. اچرکی، فتودالیسم (Očerki istorii SSSR, Feodalizma)، ۹۱۶. البته شاه عباس اول

در سال ۱۰۱۵/۱۶۰۶ باز هم بر تحکیم نفوذ ایران افزود، ولی خانواده شمخال ترکو که طرفدار عثمانیها بود توانست تا حدی استقلال خود را حفظ کند. اما هنگامی که در سال ۱۰۴۸ / ۱۶۳۸ رستم خان اوسمی به اردوی عثمانیها پیوست، شمخالهایی که با آنان سر دشمنی داشتند به کمک ایرانیان برخاستند، دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، II، ۸۷؛ «داغستان»؛ ژهریون، ۸۳.

۴۳۹. در سال ۳-۱۰۱۲/۱۶۰۴ قوای روس پس از گرفتن ترکی (ترخو) وادار به عقب‌نشینی شدند. قس: لانگ، آخرین سالها، ۱۵؛ لاکهارت، سقوط، ۵۶، دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید. موضع مزبور. درباره حوادث شاهزاده نشین اندری قس: اوچرکی، (O)، فتودالیسم، ۹۱۷ به بعد.

۴۴۰. اوچرکی، فتودالیسم، ۹۱۸.

۴۴۱. ۱۰۶۳ (ایلان نیل) = «سال مار»، خلدبرین، الف ۲۲۰؛ بی تاریخ عباسنامه، ۱۶۹.

۴۴۲. در خلدبرین نیز به عنوان حاکم درجه دوم داغستان ذکر شده است. خلدبرین،

الف ۲۲۰. بر خلاف آن «حاکم باب‌الابواب دریند و سرخای خان شمخال حاکم داغستان»،

عباسنامه، ۱۶۰ - «عباس قلی خان اوسمی و جماعت زاخوری»، عباسنامه، موضع مزبور.

۴۴۳. «جماعت اروس و باقی کزک و غیر هم»، عباسنامه، موضع مزبور.
۴۴۴. ۱۶۵۸-۹/۱۰۶۹ خلدبرین، الف ۲۷۸؛ بی تاریخ عباسنامه، ۲۷۲.
۴۴۵. عباس قلی خان نیز قس: دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، II، ۸۷، «داغستان».
۴۴۶. عباسنامه، ۴-۲۷۱؛ خلدبرین، الف ۲۸۰-۲۷۸؛ دُرن (Dorn) تاریخ شیروان، ۹۹ - ۳۹۷.
۴۴۷. آلن (Allen)، تاریخ مردم گرجستان، ۱-۱۷۰؛ لانگ (Lang) آخرین سالها، ۱۳-۱۲؛ مان ولیچویلی (Manvelichvili) تاریخ گرجستان، ۲۹۴، به خصوص به جنبه ایرانی کردن رستم خان تأکید می‌کند
۴۸۸. وَخُشتی (Wahusti)، کاخِت، ۹۲-۱۹۱. ۸-۱۰۴۷ / ۱۶۳۸ آلن، تاریخ مردم گرجستان، ۱۷^ا.
۴۴۹. عباسنامه، ۴۳؛ خلدبرین، ب ۱۶۷. زال ارستاو، نودر ویوتم امیلاخور [امیرآخور؟] کمی پس از آن در ۱۶۴۳/۱۰۵۳ عفو شدند و در دربار اصفهان با همه احترامات مورد استقبال قرار گرفتند، یعنی این که در مجالس درباری (مجالسات) جایی درخور احترام به آنها داده شد، عباسنامه، ۶۲؛ خلدبرین، ۱۷۶؛ وَخُشتی، کاخِت، موضع مزبور.
۴۵۰. رستم خان درباره اغتشاشات کاخِت به دربار اصفهان گزارش داد. در آن جا وی را در جریان مذاکرات گذاردند. قس: خلدبرین، ب ۱۶۷.
۴۵۱. وَخُشتی، کاخِت، ۱۷۰؛ وَخُشتی، کارتیل، ۱۳۹.
۴۵۲. آلن، ۱۷۲، سولوویف تاریخ (S.M. Solovjev, Istoriya)، VI، ۵۵۲ به بعد.
۴۵۳. عباسنامه، ۹۶-۹۵؛ خلدبرین، ب ۱۹۳ - الف ۱۹۴. نیز قس: قصص الخاقانی، الفوب ۸۷ که در آن جا حوادث را به اختصار ذکر کرده‌اند. آلن، ۱۷۲، مان ولیچویلی، ۲۹۴. زبده التواریخ در این مورد چیزی نمی‌گوید.
۴۵۴. أُچرکی، فتودالیسم، ۴۰-۹۳۹؛ آلن، ۱۷۲. در سال ۱۶۵۰/۱۰۶۰ سفیر روسیه به نام

نی‌هی فور تولوچانوف^۱ برای کمک به طهموراس فقط چند تایی پوست سمور به او داد و از او خواست که به دربار روسیه برود. وی این پیشنهاد را غیر قابل قبول دانست و رد کرد. سولوویف، تاریخ VI، موضع مزبور.

۴۵۵. خلدبرین، ب ۸۶- الف ۲۸۵؛ عباسنامه، ۳۰۲-۳۰۱؛ ۲-۱۰۷۱ / ۱۶۶۱ و خشتی، کاخ، ۱۹۳.

۴۵۶. عباسنامه، ۳۲۷؛ خلدبرین، الف ۲۸۶. پس از این که بین او و شاه کدورتی حاصل شد، گویا شاه پس از مجامله گویهای اولیه بعدها با او رفتاری ناشایست کرد و وی را در استرآباد به زندان افکند، و خشتی، کاخ، موضع مزبور، آلن، ۱۷۳.

۴۵۷. دربارهٔ برکناری ملکه کاخ در ۱۶۴۸/۱۰۵۸ و امکان بازگشت طهموراس به کاخ قس: بروسه، وقایع گرجستان، ۷۲.

۴۵۸. ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷، و خشتی، کاخ، ۱۹۲؛ ۷-۱۰۶۶/۱۶۵۶، و خشتی، کارتیل، ۱۳۹. مان ولیچویلی، ۲۹۴. از این حاکم ایرانی در وقایع نامه‌های ایران نامی برده نشده است. تازه از جانشین وی "Mourthooz 'Ali Khan" (مرتضی قلی خان)، که در عین حال حکومت قراباغ (گنجه) را نیز به عهده داشت و رسماً از کاخ اداره می‌شد، (ژهرژرن، ۵، ۳۴) در عباسنامه و خلدبرین ذکری به میان می‌آید.

۴۵۹. عباسنامه، ۲۵۳؛ ۱۶۵۹/۱۰۶۹: خلدبرین، ب ۲۱۷؛ قصص الخاقانی، ب ۲۴۷؛

۴۶۰. ۱۰۶۹ (؟)، عباسنامه، ۲۴۸، ۲۸۸؛ خلدبرین، الف ۲۷۸. ۱۶۶۰ هزار و پانصد خانواده،

آراکل تبریزی، تاریخ ارمنستان، ۵۹. پیش از آن هم شاه عباس اول و شاه صفی در دفعات مکرر قبایل قزلباش را در ناحیه خالی از سکنه گرجستان شرقی ساکن کرده بودند، ژهرژرن، ۷۸-۷۷. زمان اسکان اینها کاملاً روشن نیست، زیرا وقایع نامه‌های ایران اغلب حوادث گذشته را در تاریخی بعد ذکر می‌کنند، بدون این که مطلب را دقیقاً یادآور شوند. مآخذ گرجی این ماجرا را به سال ۸-۱۰۶۷/۱۶۵۷ موکول می‌کنند. قس: و خشتی، کاخ، ۱۷۳ به بعد.

۴۶۱. آراکل تبریزی (Arakel de Tauriz) تاریخ ارمنستان، ۵۹، مدعی است که وزیر اعظم محمد بیگ برای مرخص کردن وی از دربار وساطت کرده است. اما بعد که کار ناآرامیهای کاخ به طغیان علنی انجامید، از جانب شاه معزول گردید.

۴۶۲. عباسنامه، ۲۸۹؛ و خشتی، کاخ ۱۷۳. فقط به صورت خلاصه، خلدبرین، الف ۲۸۹.

۴۶۳. «آن جماعت را متفرق و پریشان ساختند»، عباسنامه، موضع مزبور.

۴۶۴. عباسنامه، موضع مزبور.

۴۶۵. عباسنامه، ۳۰۴-۵.

۴۶۶. برای ملاحظه متن فارسی و ترکی قرارداد نک: خلاصه السیر، ۱۵۲^ب - ۱۵۰^ب؛ عباسنامه، ۵۳-۵۰. برای ترجمه انگلیسی متن ترکی (؟) قس: ادmondz (Edmonds)، کردها، ۳۰-۱۲۵؛ هورویتس، I، ۲۳-۲۱. نیز نک: ژهربرن، ۸۰.

۴۶۷. ابراهیم ایگریمی — دورت قاجار در ماه ربیع الاول ۱۰۵۰ عزیمت کرده بود، ذیل عالم آرا، ۲۴۵؛ خلاصه السیر، ۱۶۰^ب — ورود یک ماه بعد، خلاصه السیر، ۱۶۳^ب؛ هامر (Hammer)، III، ۳۰۲. روابط عثمانیها با صفویه از این ره گذر نیز التیام یافت که سلطان مراد IV امیرگونه، مرتد ایرانی، را اعدام کرد.

۴۶۸. قس: زینک ایزن (Zinkeisen)، IV، ۱۶۷؛ هامر، III، ۱۶۹.

۴۶۹. قس: زینک ایزن، IV، ۱۶۵.

۴۷۰. برای آگاهی از مرز بین ایران و عثمانی قس: ژهربرن، ۹-۵.

۴۷۱. در مورد قتل وزیر اعظم قس: ۱۶۴۴/۳/۱۱ یورگا (Jorga)، IV، ۳۶؛ ۱۶۴۴/۱/۱۱

هامر، III، ۲۳۵. زینک ایزن V، ۵۳۷ تاریخ ۲۲ مارس (؟) ۱۶۴۳ را ذکر می کند. در مورد کورت قس: یورگا، IV، ۳۵ به بعد. نیز نک: زینک ایزن، IV، ۵۶۶ به بعد، ۵-۵۸۴.

۴۷۲. درباره شخص مقصود بیگ و هیأت وی در مآخذ مطالب گوناگونی آمده است.

مقصود بیگ، که احتمالاً برادر ابراهیم سلطان بن خلف بیگ است که در سال ۱۰۴۹-۵۰ / ۱۶۴۰

به عنوان سفیر باب عالی گسیل شد، (قس: یادداشت شماره ۴۶۷) و در عباسنامه (۵۴) به صورت مقصود سلطان خلفا از وی یاد شده کسی است که از خاندان و اصل و نسب آن چیزی نمی دانیم. هامر در تاریخ عثمانی خود می نویسد (جلد III، ۲۱۹) که «در ۲۲ نوامبر ۱۶۴۲» یک سفیر تازه از ایران، مقصود خان با یک صد و پنجاه نفر همراه به دربار مشایعت شدند (نیمه، IV، ۱۹، در زمان مورد بحث فقط از سفیری به نام مقصود یاد می کند). ذیل تاریخ عالم آرای عباسی (۳۲) در سال ۱۰۳۹ از یک نفر به نام مقصود سلطان کنگرلو، حاکم نخجوان یاد می کند که با مقصود بیگی که در مآخذ بعدی مکرراً از وی یاد می شود نمی تواند یکی باشد. وی در سال ۱۰۴۴ به سمت آجودان منصوب شد (خلاصة السیر، الف ۱۰۲؛ نیز قس زبدة التواریخ، ب ۱۰۱) و در سال ۱۰۵۶ پس از برادرش به سمت سفیرچی باشی رسید. قصص الخاقانی، ب ۹۷، در سال ۱۰۷۴ صفی قلی بیگ را به عنوان ناظر بیوتات ذکر کرده است.

۴۷۳. مثلاً در پذیرایی از یوسف آقا، سفیر عثمانی که در سال ۱۰۵۳ به قزوین سفر کرد، وزیر اعظم، قورچی باشی، ایشیک آقاسی باشی و دیگران وظیفه مهمان داری را به عهده گرفتند، عباسنامه، ۵۴؛ خلدبرین، الف ۱۷۲. نیز قس: زبدة التواریخ، ب ۹۷؛ قصص الخاقانی، ب ۷۴.

۴۷۴. علت رسمی برای گسیل این سفارت این بود که سلطان ابراهیم تقاضای یک فیل کرده بود (ا) عباسنامه، ۸-۹۷؛ نیمه، II، ۱۵۲. نیز قس: زبدة التواریخ، الف ۱۰۳، خلدبرین، الف ۱۹۵، قصص الخاقانی، ب ۸۴. نیز نک: هیأت قائل آقا (قابل آقا) که در سال ۱۰۵۱ به اصفهان آمده بود، ذیل عالم آرا، ۵۱-۲۵۰؛ خلاصة السیر، ب ۱۶۳، صدور فرمان رسمی به بیگلربیگها برای گردآوری سپاه، کمی پس از آن انجام گرفت.

الف ۴۷۴- «در داخل خود باغ، در طرف راست خیابانی که به کاخ پذیرایی منتهی می شود دو یست تن جزایری صف کشیده اند. اینها با غروری ناشی از زیورهای ساعدپوش نقره ای، خنجرهای ایرانی و تفنگهایشان که از فولاد دمشقی ساخته شده و بر انتهای آنها پرچم قرمزی در اهتزاز است استوار ایستاده اند...»، کمپفر، ۲۰۱ (توصیف تهیه مقدمات پذیرایی از سفیر سوئد). قس: «و بر اطراف میدان نقش جهان دو رویه صف آرا گشته توپچیان و تفنگچیان با کمرهای

زرنگار و آلات و اسباب کارزار حلقه زن گردیدند»، عباسنامه، ۲۲۲ (پذیرایی از سفیر عثمانی، اسماعیل آقا، "Müteferrika" در اصفهان ۱۰۶۶/۱۶۵۶).

۴۷۵. در مورد شاه نوازخان قس: آلن، ۶-۱۷۴؛ مان ولیچویلی، تاریخ گرجستان، ۲۹۵؛ لانگ، آخرین سالها، ۹۰-۸۵؛ اچرکی، فتودالیم، ۴۰-۱۳۱.

۴۷۶. در قرارداد صلح ۱۵۵۴/۹۶۱ (و نه آن طور که مان ولیچویلی، ۲۷۸ می گوید در ۱۵۵۳) عثمانیها و صفویها گرجستان را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند: گرجستان شرقی (کارتیل و کاخت) و سمتسنحه، که باز در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ از دست رفت، نصیب ایرانیان شد و مینگرلی، گوری و ایمرتی به ترکها رسید. ایمرتی بیشتر نقش دولتی پوشالی را بین دو منطقه به عهده داشت. قس: مان ولیچویلی، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۰۱. قرارداد ۹-۴۸-۱۰۶۳۹ با مسئله گرجستان کاری نداشت ولی در محدوده التیام روابط بین دو دولت به تأیید توافقه‌های پیشین پرداخت، به استثنای مواردی که در آنها تغییری داده شده بود. — برای تحقیق در نام «باشی آچق» قس: فکته (Fekete) ۱۰۶. نیز نک: ژهریرن، ۷۷.

۴۷۷. عباسنامه، ۴-۳۱۳. وخشتی، ایمرتی، ۲۷۸. توضیح مفصل در لانگ آخرین سالها، ۸۸-۸۶؛ اچرکی، فتودالیم، نیز قس: بروسه، ۵۴۸. به گفته لانگ، موضع مزبور، لشکرکشی گویا با اجازه شاه انجام پذیرفته است. اما اتمام حجت ترکها کمی پس از آن به اصفهان رسیده است. نیز قس: آلن، ۱۷۷.

۴۷۸. عباسنامه، ۳۲۴.

۴۷۹. لانگ، آخرین سالها، ۹-۸۸.

۴۸۰. عباسنامه، ۱۷۷؛ خلدبرین، ۲۲۹. در مورد «آل افراسیاب» قس: دایرةالمعارف اسلام، چاپ جدید، I، ۲۳۶، «افراسیاب»، ۱۰۸۷ «بصره». سلطه پاشاها به تأیید سلطان عثمانی نیاز داشت. قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۰-۱۶۴۶، ۳۱۲. هزار پیاسترباج، تهنو، II، ۱۵۸، ۳۱۴.

۴۸۱. درباره این ایالت که توسط یکی از خاندانهای سادات محلی اداره می شد ولی به

ایران وابسته بود، قس: ژهرژرن، ۷۸؛ دائرة المعارف اسلامی، ذیل، ۱۷۴، «مشعشع». ایرانیها بندرت در امور داخلی این ایالت دخالت می‌کردند. در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ سید منصورخان به مشهد تبعید شد و سید برکه‌خان به جای وی منصوب گردید، عباسنامه، ۶۳.

۴۸۲. عباسنامه، ۹-۱۷۸. خلدبرین، ب ۲۲۹ - الف ۲۳۰. تازه در سال ۱۰۷۸ / ۱۶۶۸ قره‌مصطفی فواد پاشا با سپاه خود توفیق یافت که جانشین حسین پاشا، یعنی اسفندیار را براند. قس: دائرة المعارف اسلامی چاپ جدید، موضع مزبور، «افراسیاب». نیز قس، تهونو، II، ۱۵-۳۱۴؛ شاردن، X، ۸۱.

۴۸۳. در مورد این اسم قس: دائرة المعارف اسلامی، چاپ جدید، II، ۴۴۶، "Djanids"؛ وامبری، تاریخ بخارا، II، ۱۰۰-۹۹؛ سرکیسیانس، تاریخ ملتهای شرقی روسیه، ۱۸۶. ۴۸۴. پادشاه نامه، II، ۴۴۰. سرکار، تاریخ اورنگ زیب، I، ۸۹.

۴۸۵. وامبری، ۱۰۹؛ پادشاه نامه، II، ۴۴۰ و Mukim-Hanskaja Istorija, 83

۴۸۶. علت کناره‌گیری وی کاملاً روشن نیست. کوری تنها در بخشی از مآخذ آمده است، عباسنامه، ۳۳؛ پادشاه نامه، II، ۲۵۱؛ عمل صالح، II، ۳۴۶؛ قصص الخاقانی، ب ۷۲. وامبری (۱۱۵) مدعی است که وی به علت ضعف ناشی از پیری از کار کناره گرفته است. هم چنین است در ذیل عالم آرا، ۲۴۹. کار تعویض سلطنت در شعبان ۱۰۵۰ برابر با ۲۱ اکتبر ۱۶۴۰ روی داد، پادشاه نامه، II، ۲۵۵، در سمرقند عمل صالح، II، ۷-۳۴۶. شاید هم یک سال پیش‌تر، زیرا طبق خلاصه‌السير (الف ۱۶۳) در ربیع‌الاول ۱۰۵۱ (?) بیگلریگی مرو ورود امام قلی خان را به دربار خبر داد. سال ۱۰۶۰ / ۱۶۵۰ در دائرة المعارف اسلامی (چاپ جدید)، II، ۴۶۶ غلط چاپی است. سال ۱۰۵۲/۱۶۴۲ وامبری، ۱۱۵. هم چنین رحیم، روابط مغول، III، ۱۹۰.

۴۸۷. پادشاه نامه، II، ۴۳۵؛ عمل صالح، II، ۴۳۷؛ تاریخ هند اثراالیوت، VII، ۹۵. آن قسمت از تاریخ بخارای وامبری که موقوف است به بحث درباره‌ی استراخانیان ترجمه‌ای است تقریباً کلمه به کلمه از Mukim-Hanskaja Istorija به ترجمه A.A. Semenova.

۴۸۸. عباسنامه، ۹۶؛ ذیل عالم آرا ۵-۲۴ و اچرکی، فتودالسم، ۶ و ۸ و ۱۶۴۵.

۴۸۹. پادشاه نامه، ۴۳۵ به بعد، عباسنامه، ۷۳، عمل صالح، II، ۴۳۶.
۴۹۰. رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۱.
۴۹۱. عباسنامه، ۳۷؛ خلدبرین ۱۶۷^ب - الف ۱۶۵؛ قصص الخاقانی، ۷۳^ب؛ زبدة التواریخ، الف ۹۷. - بیش از بیست هزار تومان (تقریباً یک میلیون و نیم مارک طلا) از جانب دربار برای خان هزینه شد، خلاصه السیر، ۱۶۴^ب؛ عباسنامه، ۳۹؛ خلدبرین، ۱۶۷^ب.
۴۹۲. گویا به خصوص آزمندی وی چشم‌گیر بوده است. قس: پادشاه نامه، II، ۴۳۹؛ عمل صالح II ۴۳۹؛ عباسنامه، ۴-۷۳.
۴۹۳. اول ربیع الاول ۱۰۵۵ / بیست و هفتم آوریل ۱۶۴۵ در سمرقند (خوقند؟)، عمل صالح، II، ۴۴۴؛ پادشاه نامه، III، ۴۴۷. طبق وقایع نامه‌های هندی گویا عبدالعزیزخان بر خلاف میل خود به فرمانروایی برگزیده شد؛ عباسنامه (۷۴) هم یادآور می‌شود که وی پس از تردیدها و تأخیری طولانی آمادگی خود را برای قبول سمت خانی اعلام داشت. در عوض قس: وامبری، II، ۱۱۷.
۴۹۴. عباسنامه، موضع مزبور؛ پادشاه نامه، II، ۴۴۸، ۴۵۲ به بعد؛ عمل صالح، II، ۴۴۵ - در مورد «آلمانها» قس: ف. تویفل (F. Teufel)، ۲۶۴^۲ که این کلمه را گویای نام عشیره‌ای نمی‌داند، بلکه آنها را «سوار نظام نامنظم خانات بخارایی» می‌شمارد که با آنگ (Ong) و زل (Sol) از «شهر سبز» پر مرتع یکسان است.
۴۹۵. پادشاه نامه، ۴۸۲، II، ۴۸۲؛ عمل صالح، II، ۳-۴۶۲. نقشه‌های بلندپروازانه شاه‌جهان متوجه به یک لشکرکشی بزرگ به بلخ و بدخشان بود. قس: پادشاه نامه، II، ۴۶۲؛ عمل صالح، II، ۴۵۴؛ سرکار، اورنگ زیب، I، ۹۲.
۴۹۶. ذیل عالم آراء، ۲۳۲؛ پادشاه نامه، II، ۵-۱۲۴.
۴۹۷. پادشاه نامه، II، ۲۹۲؛ عمل صالح، II، ۳۶۴. کار تأمین امنیت و حراست آن ناحیه در برابر دستبردهای ازبکها در آن هنگام به علی مردان خان سپرده شده بود.
۴۹۸. پادشاه نامه، II، ۳۰۰؛ عمل صالح، II، ۳۶۸؛ عباسنامه، ۳۰. ظاهراً نیروهای هندی در

پایان سال ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ عقب‌نشینی کرده‌اند.

۴۹۹. در هجدهم صفر ۱۰۵۶ / پنجم آوریل ۱۶۴۶ از لاهور به راه افتاد، پادشاه نامه، II
 ۴۹۳ — نه در «۱۰۵۸»، آن طور که رحیم در روابط مغول، III ۴۹۳ می‌گوید. سارو تقی مدتی
 پیش از آن در گذشته بود (I) - ورود به اصفهان تازه در پنجم ذالحجه ۱۰۵۶ / اول ژانویه ۱۶۴۷
 عملی گردید زبدة التواریخ، ب ۱۰۲، قصص الخاقانی، ب ۸۲؛ خلدبرین، الف ۱۸۷؛ بدون تاریخ،
 عباسنامه، ۸۴.

۵۰۰. پادشاه نامه، II ۹-۴۵۷؛ عمل صالح، II ۵۴-۴۵۱؛ سرکار، اورنگ زیب: I ۳-۹۲.

۵۰۱. پادشاه نامه، II ۴۷۹؛ عمل صالح، II ۴۶۱؛ عباسنامه، ۷۵؛ تاریخ هند الیوت، VII،

۷۰؛ تاریخ هند کمبریج، IV ۲۰۳.

۵۰۲. پادشاه نامه، II ۱۴-۵۱۲، ۳۷-۲۰؛ عمل صالح، II ۸۳-۴۷۷، ۹۰: بیست و هشتم

جمادی الاولی ۱۰۵۶ / ۱۲ ژوئیه ۱۶۴۶. در اورنگ زیب اثر سرکار I ۹۳-۹۴ به جای دوم
 ژوئیه باید دوازدهم ژوئیه درست باشد. نیز قس: تاریخ هند کمبریج، موضع مزبور، عباسنامه، ۷۵.

۵۰۳. در پادشاه نامه (۶۵۸) آمده است که حاکم مشهد هنگامی که این امیر خواسته است

به میمنه بازگردد وی را «بازداشت استحقاقی» کرده است. در عوض قس: عباسنامه، ۸۲-۷۶؛

خلدبرین، ب ۱۸۶ - الف ۱۸۴. به گفته آندرسن (۱۱۹) شاه و نادر محمدخان هر دو در حالی که بر

اسب نشسته بودند با یکدیگر سلام و تعارف کرده‌اند. در عوض قس: تاورنیه، ۲۲۷. درباره

بازگشت نادر محمدخان قس: پادشاه نامه، II ۵۵-۵۴۸؛ تاریخ هند کمبریج، موضع مزبور.

۵۰۴. وی به علت حوادث شمال شرق ایران چند ماه پیش به سمت سردار خراسان

منسوب گردیده بود، عباسنامه، ۸۲؛ قصص الخاقانی، الف ۸۲. خلدبرین، موضع مزبور. در طول

اقامت نادر محمدخان در اصفهان، سرپرستی همان جا را نیز به وی تفویض کردند. پیش از آن در

سال ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹ وی سرپرستی هیأت سفارتی را که از ایران به قسطنطنیه رفته بود، به عهده

گرفته بود، قصص الخاقانی، ب ۶۹. در بهار ۱۶۳۹ وی در شمار یکی از فرستادگانی بود که مذاکرات

قرارداد صلح را با عثمانیها به عهده داشتند، ذیل عالم آراء، ۲۲۰ به بعد.

۵۰۵. موضوع می‌تواند فقط مربوط به نیروهای سلطنتی باشد که در هر دو ایالت مستقر بودند. قس: زبدة التواریخ، ۱۰۲^ب. بنا بر گفته تاورنیه (۵۸۰) این نیرو مشتمل بود بر ۱۵,۰۰۰ سوار و ۸,۰۰۰ هزار پیاده (۱). تاریخ هند الیوت، VII، ۹۷؛ وامبری، ۱۱۷. هزینه کمک‌هایی که به نادر محمدخان شد و مخارج پذیرایی از او طبق گزارش وقایع نامه‌های ایران به ۵۰,۰۰۰ تومان (۳/۳۵ میلیون مارک طلا) بالغ گردید. قس: عباسنامه، ۸۳؛ ۶۰,۰۰۰ تومان، تاورنیه، موضع مزبور.

۵۰۶. در زبدة التواریخ (۱۰۲^ب) قاعدتاً باید منظور از ۱۰۵۷ همان سال ۱۰۵۸ باشد. نیز قس: الف ۱۸۷، بی تاریخ. عباسنامه، ۳-۸۲.

۵۰۷. قس: خلدبرین، الف ۱۸۷؛ عمل صالح، II، ۵۰۰-۰۱، بی تاریخ ۸۴؛ زبدة التواریخ، موضع مزبور؛ پادشاه نامه، II، ۵۷۲، ۷۶-۷۷. رحیم، روابط مغولها، III، ۱۲۱. در مورد جان ناصرخان نیز قس: اندرسن، ۲۰-۱۱۹.

۵۰۸. قس: عمل صالح، II، ۵۰۷ به بعد.

۵۰۹. قس: سرکار، اورنگ زیب، I، ۹۶؛ تاریخ هند کمبریج، VII، ۷۱، ۷۶-۷۷.

۵۱۰. درباره ذکر ارقام مختلف قس: تاریخ هند الیوت، VII، ۷۹؛ سرکار، اورنگ‌زیب، I

۱۱۰ که به پادشاه نامه^ب ۷ ارجاع می‌دهد.

۵۱۱. نادر محمد خان در بهار سال ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷ بیهوده کوشیده بود میمنه را از چنگ

هندیها بیرون بیاورد، تاریخ هند الیوت، VII، ۷۶؛ پادشاه نامه، II، ۶۶۴. وی از نیلچراغ (گرجستان) کوشید با کفش قلمق، هندیها را از بلخ بیرون براند. قس: عباسنامه، ۸۲، پادشاه نامه، II، ۸-۶۶۶؛ سرکار، اورنگ زیب، I، ۱۰۹. احتمالاً کفش قلمق قبلاً به صورتی پنهانی با عبدالعزیز خان همدست شده بود.

۵۱۲. تاریخ هند الیوت، VII، ۸۳-۷۹.

۵۱۳. تاریخ هند الیوت، موضع مزبور؛ سرکار، اورنگ زیب، I، ۱۱۳.

۵۱۴. عباسنامه، ۱۰۳؛ خلدبرین، ۱۹۵^ب؛ زبدة التواریخ، ۱۰۳^ب. نیز قس: قصص الخاقانی

۹۳۶. سوای یورگن اندرسن سایر توپچیهای اروپایی هم زیر فرمان مرادبیگ در این لشکرکشی شرکت جستند، قصص الخاقانی، ۹۶ب.
۵۱۵. قس: یادداشت شماره ۴۷۴.
۵۱۶. عباسنامه، ۷-۹۶؛ خلدبرین، ۱۹۴ب؛ زبدة التواریخ، الف ۱۰۲؛ قصص الخاقانی، الف ۸۴.
۵۱۷. زبدة التواریخ، ۱۰۳ب. نیز قس: خلدبرین، الف ۱۹۵.
۵۱۸. متن نامه در عباسنامه، ۱۰۲-۹۸؛ انشای طاهر وحید، ۲۷-۲۴. نیز قس: تاریخ هندکمبریج، IV، ۲۰۴.
۵۱۹. تاریخ هند الیوت، VII، ۸۸؛ سرکار، تاریخ مختصر اورنگ زیب، ۲۱. نیز قس: عباسنامه، ۳۳-۱۳۲.
۵۲۰. عباسنامه، ۱۰۱؛ خلدبرین، الف ۱۹۹.
۵۲۱. عباسنامه، ۱۱۲؛ خلدبرین، الف ۲۰۰؛ قصص الخاقانی الف و ب ۹۲.
۵۲۲. ۱۲ محرم ۱۰۵۹ / ۲۶ ژانویه ۱۶۴۹. زبدة التواریخ، ۱۰۵ب؛ قصص الخاقانی، الف ۱۰۱، نیز قس: عباسنامه، ۱۱۷؛ اندرسن، ۱۲۳؛ تاریخ هند الیوت، VII، ۹۴. - مؤلف قصص الخاقانی (ب ۱۰۰) یادآور می شود که فاتحان مردم راکشتند و غارت کردند. نیروی مستقر در قلعه زمین داور پس از توافق با ساروخان طالش از جنگ دست کشید، عباسنامه، ۱۲۲؛ قصص الخاقانی، ۱۱۳ب؛ خلدبرین، الف ۲۰۳. نیز قس: تاریخ هند الیوت، موضع مزبور.
- الف ۵۲۲ - قصص الخاقانی ۹۴ب. کوه چهل زینه که از کوه لکه توسط تنگه ای جدا بود از پیش با ساختن برجی مستحکم شده بود و بدین علت غیر قابل تصرف به شمار می رفت. بابر دستور داده بود چهل پله (چهل زینه) در تخته سنگها بکنند. قس: راورتی (Raverty)، یادداشتها ۲۵.
۵۲۳. یورگن اندرسن (۱۲۵) عقیده دارد که قلعه به اندازه کافی مجهز نبوده است. در عوض قس: قصص الخاقانی، الف ۱۲۲. ظاهراً دربار هند در سال پیش هیچ کوشش خاصی برای اصلاح تأسیسات دفاعی قلعه به عمل نیاورده بوده است.

۵۲۴. نهم صفر ۱۰۵۹، قصص الخاقانی، الف ۱۱۲؛ خلدبرین، ب ۲۰۳؛ تاریخ هند الیوت، VII، ۹۳؛ بی تاریخ، عباسنامه، ۱۲۳. «پس از محاصره‌ای سی روزه» مذکور در اندرسن (۱۲۵) نمی‌تواند درست باشد. مطابق با زبدة التواریخ (الف ۱۰۵) در فاصله بین هشتم تا سیزدهم صفر فرماندهان مختلف جزء تسلیم شدند. در شهر «خطبه» تازه در شانزدهم صفر خوانده شد، زبدة التواریخ، موضع مزبور. طبق قصص الخاقانی (ب ۱۱۳) قلعه در شانزدهم محرم تخلیه گردید. نیز قس: رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۲؛ تاریخ هند کمبریج، IV، ۲۰۵.

۵۲۵. عباسنامه، ۱۲۷ قصص الخاقانی، ب ۱۱۷. درباره سایر فرماندهان جدیدالانتصاب قلعه قس: خلدبرین، ۲۰۵؛ زبدة التواریخ، الف و ب ۱۰۵؛ قصص الخاقانی، ۱۱۸. شاه دستور داد به مناسبت باز پس گرفتن قلعه سکه ضرب بزنند قس: خلدبرین، موضع مزبور؛ زبدة التواریخ، موضع مزبور.

۵۲۶. دوازدهم جمادی الاول، ۱۰۴۹، تاریخ هند الیوت، VII، ۹۵؛ قصص الخاقانی، ۱۲۱؛ چهاردهم جمادی الثانی، ۱۰۵۹، زبدة التواریخ، ۱۰۶، احتمالاً سهوالقلم است. نیز قس: بی تاریخ، عباسنامه، ۱۳۳ به بعد؛ خلدبرین، الف ۲۰۸؛ تاریخ هند کمبریج، IV، ۲۰۵.

۵۲۷. عباسنامه ۶-۱۳۴؛ خلدبرین، ۲۱۰-۲۰۸؛ قصص الخاقانی، الف ۱۴۴-ب ۱۲۷؛ زبدة التواریخ، ۱۰۸-۱۰۶، تاریخ هند الیوت، VII، ۹۶-۹۵. نیز قس: تاریخ هند کمبریج، IV، موضع مزبور.

۵۲۸. هشتم رمضان ۱۰۵۹، و نه آن طور که در تاریخ هند الیوت، موضع مزبور آمده، پنجم سپتامبر؛ سرکار، تاریخ مختصر اورنگ زیب، ۲۲، - نهم رمضان زبدة التواریخ، ب ۱۰۸؛ بی تاریخ عباسنامه، موضع مزبور؛ خلدبرین، موضع مزبور. برای شکست سپاه امدادی ایران هیچ شاهد و اشاره روشنی در وقایع نامه‌ها در دست نیست.

۵۲۹. عباسنامه، ۱۳۷. شاه عباس دوم دستور داد حرم حضرت رضا علیه السلام را نوسازی و کاشیهای آن را تجدید کنند.

۵۳۰. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۰-۱۶۴۶، ۲۴۶، ۲۶۱، ۸-۳۰۷.

۵۳۱. نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۶۷؛ زبدة التواریخ، الف ۱۱۱؛ قصص الخاقانی، ب ۱۴۹.
۵۳۲. در اصل در پایتخت چنین فرض کرده بودند که شاه عباس دوم می‌خواهد به بصره لشکر بکشد. نیز قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، ۷۸.
۵۳۳. تاریخ هند الیوت، VII، ۱۰۰-۹۹. نیز قس: قصص الخاقانی، ب ۱۶۱. ورود سپاه هند که شاهزاده اورنگ زیب و سعدالله وزیر اعظم نیز در میان آن بودند در سوم جمادی‌الثانی ۱۰۶۲ / دوازدهم ماه مه ۱۶۵۲، زبدة التواریخ، ب ۱۱۳ عملی گردید؛ تاریخ هند الیوت، موضع مزبور. نه آن‌طور که سرکار در تاریخ مختصر اورنگ زیب، ۱۰۶ مدعی است در دوم ماه مه. نیز قس: تاریخ هند کمبریج، IV، ۲۰۶.
۵۳۴. ارقام و اعداد مربوط به طول محاصره کاملاً با هم تفاوت دارند. چهارم شعبان ۱۰۶۲ / یازدهم ژوئیه ۱۶۵۲، تاریخ هند الیوت، VII، ۱۰۱؛ سیزدهم شعبان، زبدة التواریخ، الف ۱۱۳؛ پس از هفتاد و یک روز، عباسنامه، ۱۵۱؛ خلدبرین، الف ۲۱۵، ۶۲ روز (تا پانزدهم ذوالقعدة) قصص الخاقانی، ب ۱۸۰. نیز قس: سرکار، تاریخ مختصر اورنگ زیب، موضع مزبور؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۵۴-۱۶۵۱، موضع مزبور.
۵۳۵. تاریخ هند الیوت، VII، ۱۰۱؛ کابل زبدة التواریخ، ۱۱۴؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند ۵۴-۱۶۵۱، ۱۳۹. نیز قس: قصص الخاقانی، ۱۸۸؛ تاریخ هند کمبریج، IV، موضع مزبور.
۵۳۶. یازدهم جمادی‌الثانی ۱۰۶۳ / یازدهم ماه مه ۱۶۵۳، قصص الخاقانی، ۲۰۰ به بعد؛ بی تاریخ زبدة التواریخ ۱۱۶؛ خلدبرین، ۲۲۱؛ عباسنامه ۱۲۳ به بعد. نیز قس: تاریخ هند الیوت VII، ۲-۱۰۱؛ تاریخ هند کمبریج، IV، موضع مزبور.
۵۳۷. پانزدهم ذوالقعدة ۱۰۶۳، تاریخ هند الیوت، VII، ۱۰۲ و نیز قصص الخاقانی، ب ۲۲۵.
۵۳۸. عباسنامه، ۴۹-۱۴۷؛ خلدبرین، الف ۲۱۵-۲۱۳؛ قصص الخاقانی، الف ۱۵۱. نیز قس: نامه شاه به عبدالعزیزخان، انشای طاهر وحید، ۲۳.

۵۳۹. قصص الخاقانی، ۱۸۷؛ عباسنامه، ۱۶۱.
۵۴۰. زیادة التواریخ، ب-۱۴۳-۱۱۳؛ انشای طاهر وحید، ۳۳؛ قصص الخاقانی، الف ۱۸۸-۱۸۷؛ عباسنامه، موضع مزبور.
۵۴۱. عباسنامه، ۲۱۵؛ خلدبرین، الف و ب ۲۵۴.
۵۴۲. فی المثل درگیری بین ابوالغازی خان و سبحان قلی خان، عباسنامه، ۱۳-۲۱۰، خلدبرین، الف و ب ۲۴۹.
۵۴۳. عباسنامه، ۲۰۹.
۵۴۴. درباره این نبردها قس: سرکار، اورنگ زیب، II تاریخ هند الیوت، VII، ۲۱۳ به بعد؛ تاریخ هند کمبریج، IV، ۱۵-۲۱۱؛ دائرة المعارف اسلام چاپ جدید، I، ۷۶۸، «اورنگ زیب»؛ عباسنامه، ۳۲-۲۳۰؛ قصص الخاقانی، الف ۴۴-۴۳۶.
۵۴۵. این رقم مبالغه آمیز است، چون حداکثر بین هشت تا ده هزار تن سرباز در آن جا توقف داشتند. از سال ۱۰۶۶ / ۱۶۵۵-۶ قوای موجود در خراسان با چهار تا پنج هزار نفر از نیروهای سلطنتی به قیادت الله ویردی خان، فرمانده غلامان سلطنتی تقویت شده بود تا از دستبردهای روزافزون ازبکها و آلمانها جلوگیری کنند. در عباسنامه به این نکته اشاره ای هست که وی بلافاصله بقیه افراد سپاه را مرخص کرده است. قس: خلدبرین، موضع مزبور.
۵۴۶. عباسنامه، ۵-۲۳۴. در پاسخ نامه به مراد بخش به تجهیزات و تسلیحات برای جنگی چند ساله با هند اشاره شده بود و قول داده بودند که یک هزار و پانصد تفنگچی را از راه دریایی (?) از طریق سورات اعزام دارند، انشای طاهر وحید، ۸، ۱۳. نیز قس: سرکار، اورنگ زیب، I، ۳۳۴؛ خلدبرین، الف ۶۳-۲۶۲.
۵۴۷. عباسنامه، ۲۳۵.
۵۴۸. اورنگ زیب در ۲۲ ژوئیه ۱۶۵۸ / ۱۰۶۸ بر تخت سلطنت نشست، تاریخ هند الیوت، VII، ۲۲۹؛ در ۲۵ ژوئن ۱۶۵۸ مرادبخش در اردوی اورنگ زیب به اسارت درآمد و در بهار سال ۱۰۶۹ / ۱۶۵۹ اعدام شد، سرکار، اورنگ زیب، II، ۹۷-۹۲.

داراشکوه از بیست و نهم ماه مه ۱۶۵۸ / ۱۰۶۹ از برابر سرداران اورنگ زیب که او را تعقیب می‌کرد، در حال فرار بود در این مورد قس: سرکار، اورنگ زیب، II، ۵۹-۴۰. فعالیتهای برادر سوم یعنی شاه شجاع به بخش شرقی هندوستان محدود بود که به علت فاصله زیاد از مرز ایران شاه شجاع نمی‌توانست امید کمک قابل ذکری از جانب نیروی ایرانی داشته باشد.

عباسنامه، ۳۷-۲۳۶.

۵۵۰. قس: نامه شاه عباس دوم به داراشکوه، ۱۰۶۹، انشای طاهر وحید، ۴؛ سرکار،

اورنگ زیب، I، ۳۳۵.

۵۵۱. تاریخ هند الیوت، VII، ۴۵-۲۴۴؛ عباسنامه، ۲-۲۵۱؛ قصص الخاقانی

الف ۲۴۳-۱۶۶۰. نیز قس: سرکار، اورنگ زیب I، ۲۰۵ که در آنجا مآخذ بیشتری ذکر شده است.

۵۵۲. در حدیقة السلاطین که در تاریخ گلکنده است، قس: باسو، فصلی از تاریخ گلکنده،

۱۸۵ به بعد، تعداد زیادی از نامه‌های ایرانی مانند استرابادی، شوشتری، شیرازی و غیر از آن دیده

می‌شود. مشهورترین مهاجر، به نام میر سید محمد اصفهانی (و نه اسفرانی، همان‌طور که باسو

در موضع مزبور، ۱۸۷ می‌گوید) موسوم به میر جمله بود که مکاتباتی منظم با خلیفه سلطان،

وزیر اعظم ایران داشت و «به پاداش شایستگی وی شاه ایران برایش هدایایی می‌فرستاد»، باسو،

موضع مزبور. در مورد رابطه سیاسی نیز قس: سرکار، بعضی از جهات اداره گلکنده از طرف

قطب شاه، ۱۰۳ - ۸۱ (فهرست مآخذ، شماره ۹) و همو، مکاتبات میر جمله با ایران، I، ۶۵ به بعد.

۵۵۳. انشای طاهر وحید، ۶۴ - ۶۳. نیز قس: سرکار، مکاتبات میر جمله با ایران، III،

۱۹۱-۱۹۰.

۵۵۴. گویا میر جمله در کار وصول «عوارض» برای ایران که اطلاعات بیشتری درباره آن

ذکر نشده، ابراز شایستگی کرده بوده است. سرکار، مکاتبات میر جمله با ایران، II، ۱۹۱، ۱۹۵. قس:

تاریخ هند الیوت، VII، ۱۰۸؛ مآثر الامراء، III، ۵۳۰ به بعد.

۵۵۵. سرکار، اورنگ زیب، I، ۳۷-۳۶.

۵۵۶. سرکار، اورنگ زیب، I، ۳۷-۲۳۶، ۲۷۸.

۵۵۷. نامه‌های رد و بدل شده بین دو دولت هند و دربار اصفهان تاریخ ندارند. اما از فحوای آنها چنین بر می‌آید که مناقشات شاهزادگان هندی که حاصل اختلافات مربوط به ارث و میراث بود باید شروع شده باشد. قس: نامه‌های خطاب به «نایب السلطنه» (والی) دکن و «نایب السلطنه» بیجاپور، سرکار، مکاتبات میرجمله با ایران، I، ۷۱-۶۹؛ انشای طاهر وحید، ۸، ۱۰.

۵۵۸. دربارهٔ میرزا محمد مقیم قس: عباسنامه ۲۴۱؛ سرکار، مکاتبات میرجمله با ایران، I، ۷۰. - خلدبرین الف و ب (۲۶۷) از این مأموریت در ذیل وقایع سال ۱۰۶۸ / ۱۶۵۸ یاد می‌کند. نیز قس: عباسنامه، ۲۴۱؛ قصص الخاقانی الف ۲۴۵. فرستاده‌ای که در هشتم آوریل ۱۶۵۹ / ۱۰۶۹ بر عرشهٔ یک کشتی انگلیسی به بیجاپور عزیمت می‌کرد ظاهراً پیکی بوده است که می‌بایست یک نامهٔ دیگر را از شاه برای سفیر ببرد. قس: نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۰-۱۶۵۵، ۲۲۴^۴، ۲۲۵، ۲۲۷. نیز قس: سرکار، مکاتبات میرجمله با ایران، I، ۷۳. به گفتهٔ سرکار (در موضع مزبور) میرزا مقیم باید ضمن سفر خود مرادبخش را هم ملاقات کرده باشد. در این باره در وقایع نامه‌های ایران هیچ اشاره‌ای در دست نیست. در این صورت سفیر ایران نیز می‌بایست پیش از ژوئن ۱۶۵۸ / ۱۰۶۸ در دربار شاهزادهٔ مغول بوده باشد.

۵۵۹. چهارم رمضان ۱۰۶۹ / بیست و ششم ژوئن ۱۶۵۸، تاریخ هند الیوت، VII، ۲۴۱. جلوس بر تخت یک سال پیش در اول ذوالقعدة ۱۰۶۸ / اول ژوئیه ۱۶۵۸ صورت گرفته بود، سرکار، اورنگ زیب، II، ۲۹۱؛ نیز قس: دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، I، ۷۶۹.

۵۶۰. عباسنامه، ۲۵۲؛ خلدبرین، الف ۲۷۱ طبق قصص الخاقانی (۲۴۲) ذوالفقارخان، حاکم قندهار از این که بلافاصله با کلیهٔ قوای در اختیار خود به کمک داراشکوه بشتابد خودداری ورزیده بود، زیرا نمی‌توانست قلعه را که نزدیک مرز قرار داشت به مقدار زیاد از قوای دفاعی آن خالی کند. بدین علت می‌بایست در انتظار رسیدن تصمیم شاه بماند که آن هم بسیار دیر رسید. دربارهٔ حاکم ایرانی این را هم می‌توان گفت که احتمالاً وی از ولی عهد پیشین چندان دل خوشی نداشته است، زیرا وی در سال ۴-۱۰۶۳ / ۱۶۵۳ به قلعه و آن ایالت صدمات زیادی وارد کرده بود و با پیروزی نیز چندان فاصله‌ای نداشت. اوتارخان بعدها به عنوان واسطه برای تجدید

- روابط بین شاه عباس دوم و اورنگ زیب پا در میانی کرد. بدین ترتیب ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که در مناقشات بین امیران هندی گوشه‌خاطر وی بیشتر به جانب اورنگ زیب بوده است.
۵۶۱. قصص الخاقانی، ب ۲۴۹؛ رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۴. مؤلف عباسنامه (۲۹۰) تأکید دارد بر این که شاه هند دایم به سفارت فشار وارد آورده و این امر به اطلاع درباریان در اصفهان رسانده شده است. بوداق سلطان چوله، حاکم سمیرم، در آن ایام شغلی در دربار نداشت، اما از طریق پدرش، قلندر سلطان که فرمانده تفنگچیان بود در شمار درباریانی محسوب می‌شد که به شاه نزدیکند. وی پس از درگذشت پدرش فرمانده تفنگچیان شد، عباسنامه، ۳۰۹. نیز قس: خلدبرین، ۲۸۹؛ شاردن، IX، ۴۸۰.
۵۶۲. سوم شوال ۱۰۷۱ / اول ژوئن ۱۶۶۱ به حضور پادشاه هند شرفیاب شد، مآثر عالمگیری، ۳۵؛ عالمگیرنامه، ۶۲۳؛ رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۵. درباره شرفیابی نیز قس: مانوچی، استوریا، II، ۵۱.
۵۶۳. عالمگیرنامه، ۶۲۴؛ رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۴. در مورد نامه‌ها قس: انشای طاهر وحید، ۱۶-۱۴؛ عباسنامه، ۹۱-۲۹۰؛ رحیم، روابط مغول، موضع مزبور.
۵۶۴. رحیم، روابط مغول، III، ۱۲۵، بر این گمان است که سفیر در ضمن مذاکره خصوصی علاقه شاه را در این مورد ابراز کرده که دولتهای دکنی همچنان وضع سابق خود را باید حفظ کنند.
۵۶۵. مطالبی در این باره تنها در مانوچی، استوریا، برنیه، I، ۲۰۲-۱۹۶ و شاردن، IX، ۳۱ ذکر شده است. بر خلاف آنها مورخان ایرانی و هندی در این باره سکوت اختیار کرده‌اند. نیز قس: رحیم، روابط مغول، ۱۲۷.
۵۶۶. اواسط ربیع‌الثانی ۱۰۷۲ / پایان سپتامبر ۱۶۶۲ مآثر عالمگیری، ۴۷. «ابتدای ۱۰۷۳ هجری» (؟)، رحیم، روابط مغول، ۱۲۷، نمی‌تواند درست باشد، چون فرستاده و همراهانی مرکب از تقریباً هزار نفر تازه در چهارم شوال ۱۰۷۵ / ۲۰ آوریل ۱۶۶۵ به اصفهان وارد شدند، قصص الخاقانی، الف ۲۶۶. شاردن، IX، ۳۲-۳۱، می‌نویسد: «سفیر وی تربیت خان در

ایران پذیرفته شده بود. در زندگی شاه عباس دوم به تفصیل دربارهٔ این سفیر که در سال ۱۶۶۴ با موکبی مرکب از هشت هزار نفر به اصفهان آمد سخن رفته است.»

۵۶۷. بهار سخن، ۲۴-۱۳؛ رحیم، روابط مغول، موضع مزبور.

۵۶۸. قصص الخاقانی، الف ۲۶۹.

۵۶۹. مآثر عالمگیری، ۵۶؛ قصص الخاقانی، ۲۶۹.

۵۷۰. نه آن گونه که رحیم، در اثر مزبور، ۱۳۰ می‌گوید در سال ۱۶۶۸.

۵۷۱. مآثر عالمگیری، ۴۶. مانوچی، استوریا، II، ۱۴۷، رحیم، اثر مزبور، ۱۳۰.

۵۷۲. قصص الخاقانی، ۲۷۴؛ نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در هند، ۶۷-۱۶۶۵، ۱۶۵،

۱۷۴.

۵۷۳. شاردن، IX، ۳۹۷.

۵۷۴. پدر تادئوس یوداکروزینسکی، انقلابهای ایران،^۱ لندن ۱۷۵۳، جلد اول، ۲۰. قس:

براون، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۴، ۱۱۲؛ لاکهارت، سقوط، ۲۸. نیز قس: مالکوم، تاریخ ایران، جلد اول، ۵۸۳.

۵۷۵. ۱۸ جمادی الثانی ۱۰۴۲ (هزار و چهل و دو)، قصص الخاقانی، ۵۸۶. این رقم با

«ماده تاریخ»: «کلب آستانه امیرالمؤمنین» (= ۱۰۴۲)، «پیچی ثیل.... مطابق سنهٔ اثنی و اربعین و

الف» تأیید می‌شود، ذیل عالم آراء، ۱۱۹. بر خلاف آن ۱۰۴۳، زبدة التواریخ؛ مالکوم، تاریخ ایران،

I، ۵۷۷. عباسنامه (۱۲) فقط «سنه پیچی ثیل» (سال میمون) را ذکر کرده است. این سال مطابق

می‌شود با فاصلهٔ زمانی بین بیستم شعبان ۱۰۴۲ و نهم رمضان ۱۰۴۳. رقم هجدهم جمادی

الاول مذکور در وقایع نامه کرملیه، I، ۳۵۲ سهوالقلم است. چهارم رجب ۱۰۴۲ / ۲۳ ژانویه

۱۶۵۳، خلدبرین، ۶۷ - الف ۶۷؛ شبیه آن خلاصه السیر، ۷۷. نمایندهٔ هلندی بنام اورشی

(Overschie) در ماه مه ۱۶۳۳ نوشت که در سی‌ام اوت. «نخستین پسر موسوم به عباس میرزا به

دنیا آمد». قس: دانلپ، ۴۲۳. عباس دوم خود را شاهزاده سام میرزا می‌نامید، به نحوی که

1. Pere Tadeusz Juda Krusinski, *Revolutions of Persia*.

می توانیم حدس بزنیم که وی یکی از پسران شاه صفی بوده است که زود هنگام در گذشته است.^۱
 ۵۷۶. مادر شاه عباس دوم نمی تواند همان شاهزاده خانم گرجی باشد که تاورنیه می گوید
 (۵۰۴) و شاه صفی دستور قتل وی را داده است، زیرا مادر فرد نخستین در سال ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵
 هنوز در قید حیات بود. در سال ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ یک «خانم والده» درگذشت که می توانسته است
 مادر شاه عباس دوم باشد. قس: زبدة التواریخ، ۱۰۴. اشاره دیگری به اصل و نسب قفقازی وی در
 اثر تاورنیه است (۵۵۰)، که طبق آن یکی از داییه‌های شاه با لباس گرجی چند قدم پشت سر شاه
 عباس دوم نشسته است. وی نابینا نشده بود. مطابق با وقایع نامه کرملیها شاه عباس دوم در سال
 ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ دستور به قتل مادر بزرگ خود داد، I، ۳۵۳. تهونو (III، ۱۶۴) گزارش می دهد که
 شاه وی را با دست خود با یک تبرزین کشته است، آن هم بدان علت که او پیش از لشکرکشی به
 قندهار با پادشاه هند توطئه چیده بوده است. درباره زنان گرجی قس: شاردن، V، ۳۰۷؛ فرایر
 (Fryer)، II، ۲۹۰؛ لانگ: گرجستان و سقوط، ۵۶۲.

۵۷۷. قس: یادداشت شماره ۱۹۶.

۵۷۸. هیتس، شاه اسمعیل، ۷۴-۶۹؛ ژهرترین، ۴۰ در این مورد نیز قس: شاردن، V،

۴۳-۲۴۱.

۵۷۹. شاردن، V، ۲۴۹. نیز قس: قصص الخاقانی، الف، ۷۲. شاه صفی که معمولاً با بستگان
 خود و افراد طبقه بالا رفتار ملایمی نداشت نباید قاعدتاً فرزندان عمه^۲ خود را، که آنها را بسیار
 دوست داشت، کور کرده باشد، در عوض یکی از خواهران خود را مانع شده است که به کودکان
 خود شیر بدهد.

۵۸۰. تهونو، ۶۱۰.

۵۸۱. شاردن، V، ۹-۲۴۸. نیز قس: تذکرة الملوک، ۱۱۱. یکی از شوهر خواهران وی،
 شاید شوهر «په‌ری رکساریکم» (پری رخسار خانم)، گویا در زمان شاه سلیمان «صدر موقوفات»
 شده باشد. به گفته تاورنیه (در موضع مزبور) هر دو شوهر دو خواهر وی از طبقات پایین بودند.

۲. یا خاله. - م.

۱. مطلب درست روشن نیست. - م.

از هنگام مرگ شاه عباس، سومین خواهر ریاست حرم را به عهده داشته و یا دست کم به هنگام غیبت شاه بر حرم نظارت می‌کرده است. شاردن، IX، ۶۵-۵۴۶، نیز قس: همان اثر، IV، ۴۴. ۵۸۲. شاردن، V، ۴۷-۲۴۶. ژهرترین، موضع مزبور، یادآوری کرده است که فعالیت حکومتی شاهزاده‌ها در ابتدای دوران سلطنت صفویه برای تربیت سیاسی شاه آینده تا چه اندازه مهم بوده است.

۵۸۳. شاردن، V، ۶-۲۴۵؛ کمپفر، ۳۶.

۵۸۴. عباسنامه، ۲۸-۲۷. نیز قس: قصص الخاقانی، ۱۶۳. خلدبرین الف (۱۶۳) غیر از چوگان‌بازی، اسب تازی قبق افکنی (تیراندازی به کدو) را نیز ذکر می‌کند.

۵۸۵. عباسنامه، ۶-۲۵؛ زبدة التواریخ، الف و ب ۹۷. میر محمد قمی، قصص الخاقانی، ۷۲ ب؛ میرزا تقی اصفهانی، خلدبرین، الف و ب ۱۶۲. چند سالی بعد وی غیر از خط نسخ، نستعلیق را نیز فراگرفت. قس: عباسنامه، ۲۶. بنابر اظهار این وقایع نامه گویا او خط خوشی داشته است. ۵۸۶. مانوچی، استوریا، ۴۰.

۵۸۷. غیر از تصویر کامل وی به قلم یک نقاش هندی، قس: بریتیش میوزیوم. ۱۳ - ۱۷-۹ - ۱۹۲۰ (۲)؛ براون، تاریخ ادبیات، IV، تصویر III (ص ۱۳-۱۱۲) که هنر فر (گنجینه، ۴۲۱؛ نیز قس: وقایع نامه کرملیها I، ۲۸۵) آن را تصویر شاه عباس دوم می‌داند، دو تصویر دیگر هم به قلم نقاشان مسلمان در مجموعه‌های ویکتوریا اند آلبرت میوزیوم و ماگس (Maggs) وجود دارد. قس: اسچرکین،^۱ نقاشیها، ۱۶۲؛ وقایع نامه کرملیها، I، ۳۵۳؛ ن. فلسفی، ساروتقی، ۱۴۹. در کتابخانه ملی پاریس، قسمت مهرها و باسمه‌ها^۲ تصویر نیم تنه‌ای کار یک نقاش اروپایی موجود است که شاه را با تمام نشانها و مدالها با لباس بلندی که در آن پوست سمور به کار رفته، کوپال (!) و دستاری بزرگ و تقریباً گلوله شکل نمایانده است. مطلبی که به صورت بیضی در تصویر نوشته شده چنین است:

PERSIARUM REX SCHIAE APPAS

قس: وقایع نامه کرملیها، I، ۲۸۵؛ فلسفی، ساروتقی، ۱۴۶.

۵۸۸. قس: تهونو، II، ۱۸۸.

۵۸۹. «چون ایرانیان تفنگ چخماقی نداشتند از تفنگ فتیله‌ای استفاده می‌کردند»، شاردن، V، ۴۰۰. در سال ۱۶۴۷/۱۰۵۷ شاه عباس دوم «تفنگ خاص» را به سفیر هند بخشید. عباسنامه، ۸۵. نیز قس: عباسنامه، ۲۰۵؛ خلدبرین، ۱۶۷.

۵۹۰. عباسنامه، ۵۵-۱۵۳؛ تاورنیه، ۵۲۷؛ نمایندگان بازرگانی انگلیس در هند، ۵۵-۱۶۵۱، ۵۸، ۶۶-۷، ۱۳۱، ۴۳-۱۴۲، تهونو، II، ۲۰۰ مدعی است که حتی غزال را نیز با شاهینهای تعلیم دیده شکار می‌کردند.

۵۹۱. عباسنامه، ۷-۱۹۵. این مکانها در وقایع نامه‌های مربوط به شاه عباس اول و شاه صفی ذکر نشده‌اند، پس شاید آنها را تازه در روزگار شاه عباس دوم به عنوان مناطق شکار تأسیس و یا به عنوان منطقه محروسه اعلام کرده باشند.

۵۹۲. عباسنامه، ۱۳۰.

۵۹۳. تهونو (II، ۱۸۹) می‌نویسد که شاه تحمل شراب نوشیدن بسیار را دارد و بعد سرخوش و خوش احوال می‌شود. در عوض قس: تاورنیه، ۶۱۷. در سفرنامه‌ها نمونه‌های بسیار اندکی برای ارتکاب اعمالی در اثر غلبه مستی دیده می‌شود.

۵۹۴. مانوچی، استوریا ۴۱؛ تاورنیه، ۵۵۶ به بعد. نیز قس: کمپفر، ۱۲۲.

۵۹۵. شاردن، VII، ۴-۳۳۳، ۵۳. VIII؛ تهونو، II، ۳۲.

۵۹۶. تاورنیه، ۵۰-۵۴۸.

۵۹۷. شاه، وزیر اعظم و چند نفری از صاحب منصبان عالی مقام درباری را باید از بی اطلاعی مطلق نسبت به اروپا، که شاردن (V، ۱۲۴) آن را به ایرانیان نسبت می‌دهد، مستثنی دانست و این نکته به خوبی از گفتگوی تاورنیه با شاه و مذاکرات نمایندگان انگلیس با وزیر اعظم نتیجه می‌شود.

۵۹۸. وقایع نامه‌های کرملیا، I، ۵-۷۴ به گمان هورویتس، دیپلماسی، I، ۱۶-۱۵، این امر در ۱۰۰۸-۹ / ۱۶۰۰ صورت گرفت. شاه صفی در سال ۱۰۳۸-۹ / ۱۶۲۹ امتیازات سال

۱۶۱۷/۱۰۲۷، راکه پدر بزرگش به کرملیها داده بود تأیید کرد، بدون این که از ساختن کلیسا سخنی به میان آمده باشد. قس: وقایع نامه کرملیها، II، ۱۰۳۲.

۵۹۹. در مورد هیأت‌های تبلیغی قس: گابریل، اکتشاف، ۹۶-۹۴ وقایع نامه کرملیها، I، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۲۳۱، ۲۸۳؛ رافائل دومان، XLV-XLVI، ۱۱-۱۰۱۰ / ۱۶۰۲ راهبان فرقه آگوستین، ۱۶-۱۰۱۵ / ۱۶۰۷ کرملیها ۸-۱۰۳۷ / ۱۶۲۸، کاپوسنها. نیز قس: ترزوریو،^۱ هیأت تبلیغی، VI، ۲۳.

۶۰۰. به ابتکار یکی از راهبان کرملی پدرهای روحانی کودکان مسلمان مشرف به موت راکه پدران و مادرانشان امید گرفتن کمکهای دارویی از مبلغین داشتند، غسل تعمید می دادند. در این مورد قس: وقایع نامه‌های کرملیها، ۷-۳۹۳؛ لاکهارت، سقوط، ۷۸. گویا در دوره شاه سلیمان کوشش برای تغییر مذهب مسلمانان ممنوع شده بود. قس: کمپفر، ۱۶۰. هیچ یک از جمعیت‌های کوچک عقیدتی که زیر نظر پدران روحانی اداره می شدند بیش از پنجاه مؤمن را در بر نمی گرفت. ۶۰۱. وقایع نامه‌های کرملیها، I، ۳۶۴. قبلاً در سال ۳-۱۰۶۲ / ۱۶۵۲ ارمنیان ساکن جلفای قدیم را به اجبار وادار به تغییر محل سکونت کرده بودند.

۶۰۲. شاردن، VIII، ۱۱۴؛ رافائل دومان، ۱۸۳؛ اندرسن، ۱۱۷؛ تاورنیه، ۴۶۸، تهونو، II، ۲۱۷. نیز قس: بوسه، ۳۹-۱۳۸. ۱۵ تا ۱۶ کلیسا. تاورنیه، ۴۶۹-۱۸۳.

۶۰۳. "Cotgia Safras" تاورنیه، ۱۶-۶۱۵. درباره او نیز قس: بوسه، موضع مزبور. زاکاریا، مورخ ارمنی (خاطرات تاریخی، II، ۸۰)^۲ می نویسد که شاه ارمنیان محترم جلفا را ملاقات می کند و در عروسیها و سایر جشنهای آنها شرکت می جوید.

۶۰۴. ۵۰۰ تومان، تهونو، II، موضع مزبور؛ شاردن، X، ۱۶، نیز قس: VIII، ۱۱۴؛ وقایع نامه کرملیها، I، ۵-۴۶۴؛ تذکره الملوک،^۱ ۱۵۸. بوسه، موضع مزبور. غیر از آن به نظر می رسد بعضی پرداختهایی هم به امیرشکارباشی شده باشد که از ابتدای دهه پنجاهم متنفذترین امیر در دربار، درکنار وزیر اعظم بوده است.

1. Terzorio

2. Zakaria, Memoires historiques

۶۰۵. زاکاریا (خاطرات تاریخی، II، ۶۶ به بعد) نیز قس: وقایع نامه‌های کرملیه‌ها، I، ۴۸۰.
۶۰۶. وقایع نامه‌های کرملیه‌ها، I، ۵۶-۳۵۵. نیز قس: لاکهارت سقوط، ۷۳. پاپ الکساندر VIII علیه این اعمال و تدابیر دیگری که علیه مسیحیان (?) اتخاذ می‌شد به اعتراض برخاست. قس: وقایع نامه‌های کرملیه‌ها، موضع مزبور، پدر روحانی کاپوسنها مدعی بود که در پس این کارها «یک دکتر مسلمان» پنهان شده است.
۶۰۷. آراکل تبریزی^۱ (کتاب تواریخ، I، ۸۸-۴۸۲). شاردن، VII، ۴۱۱. کوششهای مبلغین مسیحی برای سکنی گرفتن در جلفا یا توفیقی اندک روبه‌رو شد، و این در صورتی است که آنان از حامی و پشتیبانی سخت کوش مانند شهردار برخوردار بودند. قس: وقایع نامه‌های کرملیه‌ها، II، ۷۵-۱۰۷۳، ۷۷-۱۰۷۶. نیز قس: بوشه، ۴۰-۱۳۹، ۱۴۴.
۶۰۸. کاشان ۱۰۰۰ خانوار، اصفهان ۶۰۰ خانوار، تاورنیه، ۷۹. سیصد خانوار، فیشل (W.Fishel) اصفهان، ۱۲۵، در شیراز نیز گویا به همین ترتیب نزدیک ۶۰۰ خانوار بوده‌اند. در عوض در شهر مقدس قم فقط هشت تا ده خانوار می‌زیسته‌اند، تاورنیه، موضع مزبور. شاردن، II، ۵۶-۵۵، مجموع آنها را در ایران ۳۰۰۰۰ تن برآورد می‌کند؛ در جایی دیگر می‌نویسد نه تا ده هزار خانوار، شاردن، VI، ۱۷۳. نیز قس: فیشل، اصفهان، ۱۱۸.
۶۰۹. شاردن، موضع مزبور. مشابه با او تهنو، II، ۲۱۶ که او هم مانند شاردن با آنها پس از ماجرای مسلمان کردن اجباری آشنا شده است.
۶۱۰. فیشل، اصفهان، ۱۲۳. توصیف مشروح آن ماجراها در آراکل تبریزی، کتاب تواریخ، I، ۹۶-۴۸۹؛ وقایع نامه کرملیه‌ها، I، ۶۵-۳۶۴؛ لوی، تاریخ یهود، II، ۳۰۰ به بعد به بابای لطف کاشانی متکی است. طبق آن گویا مسئولیت این امر به عهده وزیر اعظم بوده است.
۶۱۱. «هر یک را که نور اسلام به سراجه ضمیر تافته.... مبلغ دو تومان از سرکار خاصه شریفه داده...»، عباسنامه، ۲۱۸. در دوره شاه عباس اول هم کوششی شده بود که با پرداخت ۴۰۰ فزانک آنان را به اسلام آوردن ترغیب کنند. قس: شاردن، VI، ۱۳۴.

1. Arakel de Tauriz, *Livre d'histoires*

۶۱۲. شاردن، VI، ۱۳۴. نیز قس: تاورنیه، ۴۷۰؛ تهونو، III، ۲۱۶.

۶۱۳. شاردن، VII، ۷۵-۲۷۴؛ لاکهارت، سقوط، ۴۷۳؛ بلان، ۷۵.

۶۱۴. مثلاً شاه سلطان حسین دستور داد در چند کیلومتری غرب باغ هزار جریب تأسیسات فراه آباد^۱ را برپا دارند که فقط با شهر ارتباط سستی داشت. قس: د. ویلبر، باغهای ایرانی، ۱۱۹؛ لاکهارت، ۸۲-۸۱.

۶۱۵. «درسنه تنگوزئیل» (سال خوک) = ۵۸-۱۶۵۷، عباسنامه، ۱۹؛ طبق یک ماده تاریخ «از آن شد خانه چشم جهان» تاریخ ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ به دست می‌آید. این نکته که به دنیا آمدن ولی عهد و شاه سلیمان بعدی، که در سال ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷ واقع شد، پس از این رویداد گزارش شده است خلاف این تاریخ است. در این مورد نیز قس: شاردن، IX، ۴۰۸؛ کمپفر، ۴۷. یک ماده تاریخ دیگر در قصیده‌ای از ملک‌الشعرای آن عهد به صورت «قبله گاه تاجداران باد دایم این مکان» تاریخ نخستین را تأیید می‌کند. قس: هنرفر، ۷۰-۵۶۹. کتیبه‌ای در تالار کاخ با ماده تاریخ «مبارک‌ترین بناهای دنیا» پایان می‌یابد که از آن هم رقم ۱۰۵۷ / ۱۶۴۷ به دست می‌آید. طبق گفته زبدة التواریخ الف (۱۰۲) مراسم گشایش آن در نوزدهم ذوالقعدة ۱۰۵۷ / شانزدهم دسامبر ۱۶۴۷ در حضور تعداد کثیری از سفرا صورت پذیرفت. در آن جا بنا «دیوان خانه» نامیده شده، نیز قس: الاصفهانی، نصف جهان، ۳۴. توصیف مفصل این کاخ در کتاب هنرفر، ۵۵۷ به بعد آمده است، شاردن، VII، ۸۰-۳۷۷؛ کمپفر، ۸-۱۶۷. نیز قس: آثار ایران، ۲۰-۱۱۶؛ پوپ، معماری ایران، ۲۲۵ که همگی تاریخ ساخت این قصر را در روزگار شاه عباس اول می‌دانند. با تعیین تاریخ دقیق ساختمان آنچه سچوکین (نقاشیها، ۴۷-۴۶) با کمک بعضی از نقاشیهای دیواری این کاخ حدس زده بود، قوت بیشتری می‌گیرد. این نقاشیها مربوط به دوره‌ای بعد از نقاش هلندی، ژان دو هلنده^۲ می‌شود که در خدمت شاه عباس اول بود.

۶۱۶. چنین به نظر می‌آید که نشود تاریخ دقیق بنا را تعیین کرد. در زبدة التواریخ (۱۱۰)

۱- در اصل چنین است. - م.

آمده است که شاه چراغانی و نورپردازی «پل شاهی» را که به گمان هنرفر (۵۸۳) عنوان دیگری برای پل خواجو است، مقرر داشته است. تعبیهٔ سد و آب بند بر پل، برای آن که زاینده رود تبدیل به دریاچه شود تازه در سال ۶-۱۰۶۵ / ۱۶۵۵ می‌تواند ایجاد شده باشد. قس: قصص الخاقانی ۲۳۲. عباسنامه (۱۹۲) و خلدبرین^ب (۲۳۸) فقط از یک سد صحبت می‌کنند. برای کتابشناسی مفصل دربارهٔ وصف پل نک: آثار ایران، ۴۴-۱۴۲.

۶۱۷. طبق عباسنامه (۲۳۳) ظاهراً کار این پل تازه در سال ۹ / ۱۰۶۹ - ۱۶۵۸ به پایان رسیده است، عباسنامه، ۲۳۳ «امر فرمودند که پل را بالتمام برداشته سد را در مکان پل بندند»، نیز قس: خلدبرین، الف ۶۴-۲۶۳. در عوض قس: هنرفر، موضع مزبور. نیز نک: پوپ، مروری بر هنر ایران، ۲۳۷؛ لاکهارت، سقوط، ۴۷۹.

۶۱۸. شاردن، VIII، ۱۰۱.

۶۱۹. عباسنامه، ۲۷۰.

۶۲۰. شاردن، VIII، ۱۰۰؛ الاصفهانی، نصف جهان، ۴۴، نیز قس: آثار ایران، ۱۴۴. «پل جوئی»، هنرفر، ۵۷۵.

۶۲۱. قس: طرحهای کوست در: فلاندن و کوست، سفر به ایران، II، ویلبر، باغها، ۱۱۶، تصویر ۵۰؛ گابریل، اکتشاف، ۷۱-۱۶۹.

۶۲۲. «عمارت مبارکهٔ سعادت‌آباد»، ۱۰۷۰ / ۶۰-۱۶۵۹، عباسنامه، ۲۷۰؛ خلدبرین، ۲۷۷؛ شاردن، VIII، ۱۰۰؛ ویلبر، باغها، ۱۱۵؛ هنرفر، ۷۹-۵۷۸.

طبق گفتهٔ پوپ، مروری بر هنرهای ایران، ۱۱۹۷ این عمارت باید تازه در زمان شاه طهماسب دوم ساخته شده باشد.

۶۲۳. ویلبر، باغها، ۱۱۶. تصویر ۵۰؛ الاصفهانی، ۲۴۵؛ پوپ، مروری بر هنرهای ایران، ۱۱۹۷؛ هنرفر، ۵۷۸.

۶۲۴. عباسنامه (۲۴۲) در سال ۹ / ۱۰۶۹ - ۱۶۵۸ از ساختن «خلوت خانه» خبر می‌دهد. از مصراع‌ی در «نظم» مذکور که در همین قسمت آمده چنین بر می‌آید که آن ساختمان، که در سال ۱۰۶۹ «کلاه‌فرنگی» هم نامیده شده می‌تواند همین بنا باشد. شاردن (VIII، ۱۰۰) البته به شرح

بنا دست زده است ولی از نام آن ذکری به میان نیاورده است. نیزقس: ویلبر، باغها، ۱۱۵؛ الاصفهانی، ۴۵.

۶۲۵. شاردن، موضع مزبور.

۶۲۶. در سال ۱۰۵۹ / ۱۶۴۹ شاه عباس دوم حرم امام رضا علیه السلام را در مشهد توسعه داد، زبدة التواریخ، ۱۰۱. درباره «مسجد ساروتقی» (۱۰۵۳ / ۴-۱۶۴۳) و «مسجد کوچک ساروتقی» که تازه پس از مرگ وزیر اعظم به پایان رسید (۱۰۵۶ / ۷-۱۶۴۶) قس: هنرفر، گنجینه، ۵۴۹. مسجدهای دیگری توسط حاجی میرزا خان که بازرگانی معروف بود در ۱۰۶۱ / ۵۱-۱۶۵۰ و حاجی یونس که از خواجهگان بود در سال ۱۰۷۳ / ۳-۱۶۶۲ و فردی به نام سلیمان بیگ از کارگاه چینی سازی در سال ۱۰۷۲ / ۲-۱۶۶۱ ساخته شد. هنرفر، گنجینه، ۵۸۵، ۶۱۱.

۶۲۷. مثلاً شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۲ / ۳-۱۶۵۲ در بلاد آباد کاروانسرای را تأسیس و وقف کرد که امروز ویرانه است. این آگاهی را من مدیون والتر هیتس هستم که کتیبه آن را خوانده است. سیرو از کاروانسراهای دیگری نیز یاد می‌کند، سیرو، کاروانسراها، ۷۳، ۷۸، ۸۱. نیزقس: هوتوم شیندلر، توصیف چند جاده کمتر شناخته شده در خراسان^۲، در: مجله انجمن جغرافیایی برلین، جلد ۱۲ (۱۸۷۷)، ۲۱۸.

۶۲۸. مؤلف امیدوار است ضمن اثر جداگانه‌ای به وضع فرهنگی و ادبی دوران شاه عباس دوم، که در این مقام مورد بحث بیشتر قرار نگرفته، بپردازد.

۶۲۹. تاورنیه، ۲۰-۲۱۹؛ سچوکین، نقاشیها، ۲۹.

۶۳۰. مثلاً در سال ۱۰۲۹-۳۰ / ۱۶۲۰ اوگوستین پدر روحانی فرقه کاپوسین غیر از اعتبارنامه خود از این گونه پرده‌های نقاشی به شاه عباس اول تقدیم کرد. قس: بیتن هولتس^۳، پیترودلاواله، ۱۶۲. نیزقس: سچوکین، نقاشیها، ۳۰-۲۹.

1. Siroux, Caravanserais

2. A. Beschreibung einiger wenig bekannter Routen in Chorasán, in: Houtum-Schindler, Zeitschr. der Ges. f. Erdkunde zu Berlin (1877).

3. P. Bietenholz

۶۳۱. دربارهٔ محمدزمان قس: یحیی ذکاء، محمدزمان، ۱۳-۱۰۱۰؛ سچوکین، نقاشیها،

۶۰-۶۱.

۶۳۲. سچوکین، نقاشیها، ۵۳، ۵۷، ۳-۶۲.

۶۳۳. مورگنشترن^۱، نقاشیهای دیواری. در: پوپ، مروری بر هنرهای ایران، II، ۸۹-۱۳۸۴.

۶۳۴. ذوالقعدة ۱۰۵۳ / فوریه ۱۶۴۴ «به طالع مسعود بنای آن تالار آسمان ارتفاع

گذاشته»، قصص الخاقانی، ۷۶. نیز قس: زبدة التواریخ، الف ۹۷؛ هنر فر، ۲۳-۴۲۲.

۶۳۵. شاردن، VII، ۳۷۸. به گفتهٔ کمپفر (۱۶۸) در کاخ دوم که رو به جنوب بود و در باغ

چهل ستون قرار داشته دو نقاشی بزرگ دیواری بوده است، که ما دربارهٔ اصل و منشأ آنها هیچ

نمی‌دانیم. دربارهٔ نقاشیهای دیواری کاخ چهل ستون قس: پوپ، مروری بر هنرهای ایران، II،

۱۱۹۳، که اقتباس از کتاب نادرشاه تألیف لاکهارت، ۲۷۸ است (لندن، ۱۹۳۸)؛ ویلبر، باغها،

۱۰۲.

۶۳۶. شاردن، VII، ۳۷۹. بقایای این نقاشیهای دیواری در اثر اقدامات ترمیمی دوباره

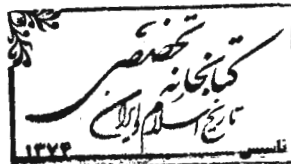
مرئی شده‌اند. نک: تصاویر کتاب هنر فر، ۵۶۰ به بعد؛ مورگنشترن، نقاشیهای دیواری،

۹۹-۱۳۸۸؛ آثار ایران، ۱۱۹؛ پوپ، مروری بر هنرهای ایران، II، ۱۱۹۳. نقاشیهای مولانا مظفر

علی در «دولت خانهٔ همایون و مجلس ایوان چهل ستون» که اسکندر منشی (I، ۱۷۵) ذکر

می‌کند فقط ممکن است مربوط به کاخی به همین نام واقع در قزوین باشند. در عوض قس:

ویلسن، نقاشیها، ۲۸؛ مورگنشترن، موضع مزبور.



فهرست مأخذ

1. Anonymus: Bahār-e soḥan. British Museum Ms. 178. (Rieu, I, 398)
2. Akbar Monšī, Mirzā 'Alī: Tārīh-e Akrād. Staatsbibliothek Marburg. Ms. or. oct. 1213.
3. Allen, William Edward David: A History of the Georgian People. From the Beginning Down to the Russian Conquest in the Nineteenth Century. London 1932.
4. Andersen, Jürgen: Orientalische Reisebeschreibung. Hrsg. durch Adam Olearius. In: Adami Olearii colligite und viel vermehrte Reise-Beschreibungen. Hamburg. 1696.
5. Arakel de Tauriz: Des Historiens Arméniens des 17^e et 18^e siècles. Registre Chronologique. Annoté par M. Brosset. Pétersbourg 1873. (Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg, 7^e Série. T.19,5)
6. Arnold, Thomas W.: Painting in Islam. A Study of the Place of Pictorial Art in Muslim Culture. New York 1965.
7. Asār-e Irān. Hrsg. von 'Alī Pāšā Sāleh. Tehrān 1318/1939 (Našriyat-e edāre-ye bāstān-šenāsi Bd. 2,1.)
8. Athār-é Irān: Iṣfahan. Annales du Service Archéologique de l'Iran. T.2. Fasc. 1. Haarlem 1937.
9. Basu, K.K.: A Chapter from Golconda History. In: Rev. of the Bihar and Orissa Research Society, Vol. 28. P.2. 1942, S. 176-189.
10. Bayani, K.: Les Relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale à l'époque Safavide. (Portugal, Espagne, Angleterre, Hollande et France.) Paris 1937.

11. Bedik, Petrus: Cehil Sutun. Vienna 1678.
12. Behr, Johann von der: Reise nach Java, Vorderindien, Persien und Ceylon. 1641-1650. Neu herausgegeben nach der Original-Ausgabe von 1668. Haag 1930. (Reisebeschreibungen von deutschen Beamten und Kriegsleuten im Dienst der Niederländischen West-und Ostindischen Kompagnien. 1602 - 1797. Hrsg. von S.P. L'Honoré Naber. Bd. 4.)
13. Bell, Richard: → Campbell, John.
14. Bellan, Lucien-Louis: Chah 'Abbas I. Sa vie, son histoire. Paris 1932. (Les Grandes Figures de l'Orient. 3.)
15. Bernier, François: Voyages de F. Bernier. T.1.2. Amsterdam 1699.
16. Bietenholz, Peter G.: Pietro Della Valle (1586 - 1652). Studien zur Geschichte der Orientkenntnis und des Orientbildes im Abendlande. Basel, Stuttgart 1962. (Baseler Beiträge zur Geschichtswissenschaft. 85.)
17. Biḡān: 'Rostam-nāme'. British Museum Add. 7655. (Rieu, I, 188b.)
18. Boxer, Charles, Ralph: The Dutch Seaborne Empire: 1600 - 1800. New York 1965. (The History of Human Society. Edit. by J.H.Plumb.)
19. Brosset, Marie- Félicité: Histoire de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX^e siècle. Traduite de Géorgien. Partie 1.2,1.2,2. St.-Pétersbourg 1849,56,57. T.2,1 enthält u.a. Wahušti's Kaḡēt, Kartel, Imēret und Giorgiḡanidzé.
20. Brosset, Marie-Félicité: Chronique Géorgienne. Traduite du Géorgien. Paris 1831.
21. Brosset, Marie-Félicité: Deux historiens Arméniens. 1,2. Livre. Traduites de l'Arménien. St.-Pétersbourg 1870/71.
22. Brosset, Marie-Félicité: Collection d'Historiens Arméniens. T.1.: Thoma Ardzrouni:

- Histoire des Ardzrouni. Arakel de Tauris: Livre d'histoires. Johannès de Dzar: Histoire de l'Aghovanie. T.2.: (u.a. Zakaria, Memoires historiques sur les Sofis.) Traduites de l'Arménien. St.-Pétersbourg 1874-76.
23. Browne, Edward G.: A Literary History of Persia. Vol. 4. Modern Times, 1500-1924. Cambridge 1959.
24. Bürgel, J. Christoph: Die Hofkorrespondenz 'Aḡud ad-Daulas und ihr Verhältnis zu anderen historischen Quellen der frühen Buyiden. Wiesbaden 1965.
25. Busse, Heribert : Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen an Hand turkmenischer und safawidischer Urkunden. Kairo 1959. (Abhandlungen des Deutschen Archäologischen Institutes Kairo. Islamische Reihe. 1.)
26. The Cambridge History of India. Vol. 4: The Mughul Period. Edit. Richard Burn. Cambridge 1937.
27. Campbell, John/Richard Bell: The Travels of Richard Bell (and John Campbell) in the East Indies, Persia, and Palestine. 1654-1670. Edit. R.C. Temple. In: The Indian Antiquary. 35,1906. 36,1907. 37,1908.
28. Chardin, Jean: Voyages du Chevalier Chardin, en Perse, et autre lieux de l'Orient. Nouvelle Edition par L. Langlès. T.1-10. Paris 1811.
29. Chardin, John: Travels in Persia. Edit. by N.M. Penzer. London 1927.
30. A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth centuries. Vol. 1.2. London 1939.
31. Cipolla, Carlo M.: Guns, Sails and Empires: Technological Innovation and the Early Phases of European Expansion 1400 - 1700. New York 1965.
32. Cipolla, Carlo M.: Clocks and Culture 1300 - 1700. London 1967.

-
33. Cunaeus → Speelmann.
 34. Curzon, George N.: Persia and the Persian Question. Vol. 1.2. London 1892.
 35. Dagh-Register gehouden in Casteel Batavia, 1641-42, 1643-44. 's-Gravenhage 1900-1902.
 36. Dam, Pieter van: Beschryvinge van de Oostindische Compagnie. Uitg. door F.W. Stapel. 1,2. 2,3. 's-Gravenhage 1928, 1939. (Rijks Geschiedkundige Publicatiën. 68.83.)
 37. Doerfer, Gerhard: Türkisch-Mongolische Elemente im Neupersischen. Bd.1. Wiesbaden 1963. (Akad. d.Wiss. u.d. Lit., Veröffentlichungen der orientalischen Kommission, Bd.16)
 38. Dorn, Bernhard: Caspia. Über die Einfälle der alten Russen in Tabaristan nebst Zugaben über andere von ihnen auf dem kaspischen Meere und in den anliegenden Ländern ausgeführte Unternehmungen. St.-Pétersbourg 1875. (Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg. 7^e Série, T.13. No 1.)
 39. Dorn, Bernhard: Beiträge zur Geschichte der kaukasischen Länder und Völker, aus morgenländischen Quellen. II. Geschichte Schirwans unter den Statthaltern Chanen von 1538 - 1820, vorzüglich nach persischen Quellen. In: Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg. 6.Serie. Science Polit. Hist. Phil. T.5. 1941, S. 317 - 434.
 40. Du Mans, Raphaël: Estat de la Perse en 1660. Publié par Ch. Schefer. Paris 1890. (Publications de l'École des langues Orientales vivantes. 11^e Série. 20).
 41. Dunlop, Hendrik: Bronnen tot de Geschiedenis der Oostindischen Compagnie in Perzië. Eerste Deel, 1611-1638. 's-Gravenhage 1930. (Rijks Geschiedkundige

- Publicatiön. 72.)
42. Edmonds, Cecil John: Kurds, Turks and Arabs. Politics, travel and research in North-Eastern Iraq, 1919-1925. London 1957.
43. Elliot, H.M.: The History of India, as told by its own Historians. The Muhammadan Period. Edit. and continued by John Dowson. Vol.7.8. London 1877.
44. Enzyklopaedie des Islam. Bd. 1-4, Erg. Bd. Leiden, Leipzig 1913 - 34,1938.
45. The Encyclopaedia of Islam. New Edition. Vol. 1.2. Leiden, London 1960, 1965.
46. Eskandar Monšī: Tāriḥ-e 'alam-ara-ye 'Abbasi. Hrsg. von Īrağ Afšar. Bd.1.2. Tehran 1334-36/1955-57.
47. Eskandar Monšī: Zeyl-e tāriḥ-e 'alām-ārā-ye 'Abbāsī. Hrsg. von Soheylī Ḥvansāri. Tehran 1317/1938.
48. Falsafī, Naşrollah: Sar Gozašt-e Sārū Taqi'. Maḥdūmo'l-'omarā va ḥādemo 'l-foqarā. In: Hašt maqāle-ye tāriḥ-e adabī. Tehran 1330/1951, S. 131-155. (Enteşārāt-e dāneşgāh-e Tehran. 104.)
49. Farhang-e Ğogrāfiā-ye Iran. Bd. 1-10. Tehran 1328-1332/1948-1953.
50. Fekete, Lajos: Zur Geschichte der Grusiner des 16. Jahrhunderts. In: Acta Orientalia. 1950, S.93-133.
51. Fischel, Walter J.: Jews in the Economic and Political Life of Mediaeval Islam. London 1937. (Royal Asiatic Society Monographs. 22.)
52. Fischel, Walter J.: Isfahan, The Story of a Jewish Community in Persia. In: The Joshua Starr Memorial Volume. Studies in History and Philology. New York 1953, S.111-128. (Jewish Social Studies, Publications. 5.)
53. Fischer, Klaus: Zur Lage von Kandahar an Landverbindungen zwischen Iran und

- Indien. In: Bonner Jahrbücher. Bd. 167. 1967, 129-232.
54. Flandin, Eugène/Coste, Pascal: Voyage en Perse. T.2. Perse moderne. Paris 1851.
55. Foster, William: The English Factories in India. 1630 - 1667. A Calendar of Documents in the India Office, Bombay Record Office, British Museum, Public Record Office and Westminster. 9 Bde. Oxford 1910 - 1925.
56. Foster, William: A Guide to the India Office Records, 1600 - 1858. London 1919.
57. Foster, William: A Supplementary Calendar of Documents in the India Office Relating to India or to the Home Affairs of the East India Company, 1600-1640. London 1928.
58. Foster, William: England's Quest of Eastern Trade. London 1933.
59. Fryer, John, A New Account of East India and Persia being Nine Years' Travels, 1672 - 1681. Edit. by William Crocke. Vol.2. London 1912. (The Hakluyt Society. Second Series, 20.)
60. Fūmanī, Abdu'l-Fattāh: Tāriḥ-e Gilaān. Hrsg. v. Bernhard Dorn. (Muhammedanische Quellen zur Geschichte der südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres. 3.Teil. St. Petersburg 1858.)
61. Gabriel, Alfons: Die Erforschung Persiens. Die Entwicklung der abendländischen Kenntnis der Geographie Persiens. Wien 1952.
62. Generale Missiven van Gouverneurs-Generaal en Raden aan Heren XVII der Verenigde Oostindische Compagnie. Deel 2, 1639-1655. Uitg. door W.Ph. Coolhaas. 's-Gravenhage 1964. (Rijks Geschiedkundige Publicatiën. 112.)
63. Geyl, Pieter: The Netherlands in the Seventeenth Century. 1609-1715. Part 1.2. London 1961-1964.

64. Gitermann, Valentin: Geschichte Russlands. 3 Bde. Frankfurt/Main 1965.
65. Glamann, Kristof: Dutch-Asiatic Trade. 1620-1740. Copenhagen 1958.
66. Guliev, Aliovsat Nadžafguli-ogly: Novije dannije o prebivanii Stepana Rjazina v Azerbajdzane. In: Azerbajğan SSSR elmler Akademijasyny Me'ruzerleri. T. 14.3. Baku 1958, S.263-67.
67. Hammer, Joseph von: Geschichte des Osmanischen Reiches, grossentheils aus bisher unbenutzten Handschriften und Archiven. Bd. 3, 1623-1699. 2.verb.Auflage. Pesth 1835.
68. Hazīn, Šeyḡ Mohammad 'Ali Gīlani: Tazkere-yo'l-mo'āserīn. Staatsbibliothek Marburg Or. Fol.311. (Pertsch, I, 655.)
69. Heeres, Jan Ernst: Corpus Diplomaticum Neerlandico-Indicum. Deel 1.2. 1596 - 1675. 's-Gravenhage 1907,1931. (Bijdragen tot de Taal-, Land- en Volkenkunde van Nederlandsch-Indië. 57.87.)
70. Hinz, Walther: Schah Esma"il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Šafavīden. In: Mitt. des Sem. für Orient. Sprachen. 36,2. 1933, S. 19 - 99.
71. Hinz, Walther: Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert. In: ZDMG 100. 1950, S.177 - 201.
72. Hinz, Walther: Die Resālā-ye Falakiyyā des ‚Abdollāh Ibn Mohammad Ibn Kiyā Al-Māzandarānī. Ein persischer Leitfaden des staatlichen Rechnungswesens (um 1363). Hrsg. v. W.Hinz. Wiesbaden 1952. (Akad. d.Wiss. u.d. Lit.-Veröffentlichungen der orientalischen Kommission. 4.)
73. Hinz, Walther: Islamische Masse und Gewichte. Umgerechnet ins Metrische System. Leiden 1955. (Handb. d. Orientalistik. Ergänzungsbd. 1.H.1.)

74. Histoire Universelle des Missions Catholiques. Les Missions Modernes. Paris 1957.
75. A History of Technology. Edit. by Charles Singer, E.J. Holmyard. A.R. Hall and Trevor I. Williams. Vol. 3: From the Renaissance to the Industrial Revolution, c.1500 - c.1750. Oxford, Reprint. 1964.
76. Homayoun, Gholamali: Iran in europäischen Bildzeugnissen vom Ausgang des Mittelalters bis ins achtzehnte Jahrhundert. Diss. Köln 1967.
77. Honarfar, Lotfollāh: Gaṅḡine-ye aṣār-e **tarih-e** Eṣfahan. Aṣār-e bastāni va alvāḥ va katībe-hā-ye tāriḥi dar ostān-e Eṣfahan. Eṣfahān 1344/1965. (**Tārīḥ-e** entešār 25 šahrivar 1344).
78. Hurewitz, Jacob Coleman: Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record: 1535 - 1914. Vol.1. Princeton 1956.
79. Jorga, Neculai: Geschichte des Osmanischen Reiches. Bd.4 (Bis 1774). Gotha 1911. (Allgem. Staatengeschichte. Hrsg. v. Karl Lamprecht. 1.Abt.37).
80. Kaempfer, Engelbert: Am Hofe des Persischen Grosskönigs. (1684 - 85). Das erste Buch der Amoenitates Exoticae. Eingel. u. in dt. Bearbeitg. v. W.Hinz. Leipzig 1940. (Quellen und Forschungen zur Gesch. der Geogr. und Völkerkde. 7.)
81. Kamal Ḥān b. Ġalāl Monāḡḡem: Zobdato't-tavāriḥ. Bibliothek der Royal Asiatic Society. Ms. 56. (Morley, 43.)
82. Kasravī, Seyyed Aḥmad: Tārīḥ-e pānšad sāle-ye Ḥuzestān. Tehrān 1312/1933.
83. Kāzīm Beg Muḥammad Amīn Munshī, Muḥammad: 'Alamḡīr-nāmah. Edit. Calcutta 1865-1873. (Bibliotheca Indica N.S.24.)
84. Kellenbenz, Hermann: Der russische Transithandel mit dem Orient im 17. und zu Beginn des 18. Jahrhunderts. In: Jahrbücher für Geschichte Osteuropas. N.F.12.

- Wiesbaden 1964-65, S.481-498.
85. Khāfī Khān: Muntakhab al-Lubāb. Edit. Kabir al-Dīn Ahmad. Bd. 2. Calcutta 1874.
(Bibliotheca Indica N.S.28.)
86. Kukanova, N.G.: Iz Istorii Russko-Iranskich torgovych svjazej v XVII veke (po dannym ZGADA i drugih archivov). In: Kratkije soobščenija instituta vostokovedenija. 24. AN SSSR. Moskau 1958, S. 41-53.
87. Kuševa, Ekaterina Nikolajevna: Narody Severnogo kavkaza i ich svjazi s Rossije vtoraja polovina XVI-30 gody XVII veka. Moskau 1963.
88. Lāhawrī (Lāhorī), 'Abd al-Hāmid: Bādshāh Nāmāh. Edit. Kabīr al-Din/Abd al-Rahīm. Vol.2. Calcutta 1868. (Bibliotheca Indica N.S. 25.)
89. Lambton, Ann K.S.: Landlord and Peasant in Persia. A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration. Oxford 1953.
90. Lang, David Marshall: Georgia and the Fall of the Šafavi Dynasty. In: BSOAS. 14. 1952, S. 523-539.
91. Lang, David Marshall: The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658 - 1832. New York 1957.
92. Lang, David Marshall: A Modern History of Georgia. London 1962.
93. Levi, Habīb: Tāriḥ-e Yahūd-e Irān. Ğ.3. o.O. 1960.
94. Lewis, Bernhard / Holt, P.M.: Historians of the Middle East. London 1962.
(Historical Writing on the Peoples of Asia. 4.)
95. Lockhart, Laurence: The Navy of Nadīr Shah. In: Proceedings of the Iran Society. Vol.1. Part 1. London 1936.
96. Lockhart, Laurence: The Fall of the Šafavi Dynasty and the Afghan Occupation of

- Persia. Cambridge 1958.
97. Lockhart, Laurence: The Persian Army in the Şafavi Period. In: Der Islam. 34.35. 1959, S. 89 - 98.
98. Lockhart, Laurence: Famous Cities of Iran. Brentford 1939.
99. Mahdī b. Mohammad Rezā al-Esfahānī, Mohammad: Nesf-e ḡahān fi ta'rīf-e'l-Esfahān. Tehran 1340/1961-62.
100. Malcolm, John: The History of Persia, from the Most Early Period to the Present Time. Vol.1. London 1815.
101. Manvelichvili, Alexandre: Histoire de Géorgie. Paris 1951.
102. Ma.sūm b. Hvāḡagi Eşfahānī, Moḡammad: Holāşato's-seyar. Bayerische Staatsbibliothek München, Ms. cod. pers. (Aumer 231.)
103. Manucci, Niccolao: Storia do Mogor or Mogul India. 1653 - 1708. Transl. by William Irvine. Vol.1. London 1907. (Indian Texts Series.1.)
104. Mayer, L.A.: Islamic Architects and their Works. Genève 1956.
105. Minorsky, V.: → Tadhkirat Al-Mulūk.
106. Mīrak b. Masūd al-Hoseynī, Moḡammad: Reyāzo'l-ferdous. Bibliothek der Royal Asiatic Society, Ms. Nr. 138. (Morley 136.)
107. Naīmā, Mustafā: Ta'rīh-i Na'imā. Stambul 1898.
108. Nāşer al-Şari'e. Seyh Moḡammad Hoseyn: Tāriḡ-e Qom. Qom 1327/1909.
109. Naşrābādi, Mohammad Ṭaher: Tazkere-ye Naşrābādi. Staatsbibliothek Marburg, Tübinger Depot, Sprenger 325. (Pertsch, I, 648.)
110. Očerki istorii SSSR. Period Feodalizma 17. v. Hrsg. v. A.A. Novoselski und N.V. Ustjugov. Moskau 1955.

111. Olearius, Adam: Vermehrte Moscovitische und Persianische Reisebeschreibung. Zum anderen mahl herausgegeben durch A. Olearius. Schlesswig 1663.
112. Parsamjan, V.A./Voskanjan, V.K./ Ter-Avakomova, S.A.: Armjano-Russkije otnošenija v 17.v. Sbornik Dokumentov. T.I. Erevan 1953.
113. Poole, Reginald Stuart: The Coins of the Shahs of Persia, Safavis, Afghans, Efsharis, Zands, and Kájárs. London 1887.
114. Pope, Arthur Upham: Persian Architecture. New York 1965.
115. Puturidze, V.S.: Grusino-Persidskije istoričeskije Dokumenty. Tblisi 1955.
116. Rabino di Borgomale, H.L.: Les Provinces Caspiennes de la Perse. Le Guilān. Paris 1916-1917. (Revue du Monde Musulman 32. 1916-1917.)
117. Rabino di Borgomale, H.L.: Māzandarān and Astarābād. London 1928. (E.J.S. Gibb Memorial New Series. 7.)
118. Rabino di Borgomale, H.L.: Coins, Medals, and Seals of the Shāhs of Irān. (1500-1941). o.O. 1945.
119. Rahim, Abdur: Mughal Relations with Persia. Islamic Culture 8. 1934, S.457-473 I, 649-664 II, 9. 1935, S.113-130 III.
120. Rauch, Georg von: Zur Geschichte des russischen Handels und der kolonialen Expansion im 17. Jahrhundert. In: Vierteljahrschrift für Sozial-und Wirtschaftsgeschichte, 43. 1953, S.119-145.
121. Raverty, Henry George: Notes on Afghānistan and Part of Balūchistan. London 1881.
122. Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol.1. Supp. Bd. S.24. London 1879-1895.

123. Röhrborn, Klaus-Michael: Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert. Berlin 1966. (Studien zur Sprache, Geschichte und Kultur des islamischen Orients. Beihefte zu "Der Islam". N.F.2.)
124. Rypka, Jan: Iranische Literaturgeschichte. Leipzig 1959.
125. Sainsbury, Ethel Bruce: A Calendar of the Court Minutes etc. of the East India Company 1635-1667. 7 Bde. Oxford 1907-1925.
126. Sālih Kambo, Muhammad: 'Amal-i-Ṣālih or Shāh Jahān Nāmāh. Edit. Ghulam Yazdani. Vol.1.2. Calcutta 1912-1923, 1927. (Bibliotheca Indica. N.S. 185.)
127. Sāmlū b. Dāvud-qolī, Valī-qolī: Qeṣaṣo'l-ḥāqānī. Bibliotheque Nationale Suppl. Pers. 227. (Blochet, 1,485.)
128. Sanson, Nic.: Voyage ou relation de l'état présent du royaume de Perse. Paris 1695.
129. Sāqī Musta'idd Khān, Muhammad: Ma'asir-i-'ālamgirī. Edit. Maulawi Āghā Ahmad 'Ali. Kalkutta 1871. (Bibliotheca Indica N.S. 35.)
130. Sarkar, Jadunath: History of Aurangzib. Vol.1.2. Calcutta 1912.
131. Sarkar, Jadunath: A Short History of Aurangzib, 1618-1707. Calcutta.
132. Sarkar, Jagadish Narayan: Correspondence Between the Deccani Sultanates and Mir Jumla with the Court of Iran. In: Journal of the Bihar and Orissa Research Society. 28. 1942, S.65-74. [I.]
133. Sarkar, Jagadish Narayan: Mir Jumla - Iran Correspondence. In: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society. 28. 1942, S.190-197. [II]. 1943, S. 87-93. [III].
134. Sarkisyanz, Emanuel: Geschichte der orientalischen Völker Russlands bis 1917. Eine Ergänzung zur ostslawischen Geschichte Russlands. München 1961.
135. Savory, Roger Merville: The Principal Offices of the Safawid State During the

- Reign of Isma'il I. (907-30/1501-24). In: BSOAS 23. 1960, S.91-105.
136. Savory, Roger Merville: The Principal Offices of the Safawid State During the Reign of Tahmāsp I. (930-84/1524-76). In: BSOAS 24. 1961, S.65-85.
137. Schindler, A.H.: Beschreibung einiger wenig bekannten Routen in Chorassan. In: Zeitschrift der Ges. f. Erdkunde zu Berlin. 11. 1877, S. 215-229.
138. Shāh Nawāz Khān, Nawāb Samsāmu-d-daulah: Ma'āsiru'l-Umarā. Edit. A. Rahīm/Mirzā Ashraf 'Alī. Vol.2.3. Calcutta 1890-91. (Bibliotheca Indica. N.S. 82.)
139. Shāh Nawāz Khān, Nawāb Samsāmu-d-daula: The Maāsiru-l- Umarā. Trans. by H. Beveridge. Vol. 1. Calcutta 1911 - 14. (Bibliotheca Indica. N.S.202.)
140. Smirnov, J.J., u.a.: Krestjanskije Vojni v Rossii 17-18 v. Moskau 1966.
141. Sohrweide, Hanna: Der Sieg der Şafavīden in Persien und seine Rückwirkungen auf die Schiiten Anatoliens im 16. Jahrhundert. In: Der Islam, 41. 1965, S. 95-223.
142. Speelman, Cornelis: Journal der Reis van den Gezant der O.I. Compagnie Joan Cunaeus naar Perzië in 1651 - 1652. Uitgegeven door A. Hotz, Amsterdam 1908. (Werken van het historisch Genootschap. 3. Serie 26.)
143. Stchoukine, Ivan: Les Peintures des Manuscrits de Shāh 'Abbās I^{er} a la Fin de Şafavis. Paris 1964. (Inst. Franc. d'Archéol. de Beyrouth, Bibl. Archéol. et Hist. 76.)
144. Storey, Charles Ambros: Persian Literature. A Bio-Bibliographical Survey. Vol. 1.2. London 1927, 1953.
145. Struys, John: Ther Perillous and most Unhappy Voyages of Joh. Struys. Out of Nether-Dutch by John Morrison. London 1683.
146. Tadhkirat Al-Mulūk: A Manual of Şafavid Administration, c. 1137/1725. Persian Text in Facsimile. B.M. Or. 9496. Trlt. and expl. by V.Minorsky. Cambridge, London

- 1943.
147. Tāg̃baḥš, Aḥmad: Irān dar zamān-e safaviye. Tabriz 1340/1960.
148. Tāher Vahīd Qazvīnī, Mohammad: 'Abbās-nāme. Hrsg. von Ebrāhim Dehgān. Arāk 1329/1951.
149. Tāher Vahīd Qazvīnī, Mohammad: 'Abbās nāme. Stiftung Preuss. Kulturbesitz Staatsbibliothek. Ms. or. fol. 4178.
150. Tāher Vahīd Qazvīnī, Mohammad: Enšā-ye Tāher Vahīd. Steindruck Lucknow 1265/1886.
151. Tavernier, Jean Baptiste: Les six Voyages en Turquie, en Perse, et aux Indes. P.I. Amsterdam 1678.
152. Terzorio, P. Clemente da le Missioni dei Minori Cappuccini. Sunto Storico. Vol. VI. Turchia Asiatica. Roma 1920.
153. Teufel, Franz: Quellenstudien zur neueren Geschichte der Chānate. In: ZDMG 18. 1884, S.235 - 376.
154. Thévenot, Jean de: Suite du Voyage de Levante. T.2. Paris 1674.
155. Uzbekiston SSR Tarihi. T.I. Birinči Kitob. Taškent 1956.
156. Valle, Petri della: Eines vornehmen Römischen Patritii Reiss-Beschreibung in unterschiedliche Theile der Welt. Genff 1674.
157. Vámbéry, Hermann: Geschichte Bochara's oder Transoxaniens von den frühesten Zeiten bis auf die Gegenwart. Nach orientalischen benützten und unbenützten handschriftlichen Geschichtsquellen. Bd.1. Stuttgart 1872.
158. Wätjen, Hermann: Handel und Handelspolitik der Niederländer im Mittelmeergebiet während der ersten Hälfte des 17. Jahrhunderts 1600 - 1650. Halle

- a.S. 1908.
159. Wilber, Donald N.: Persian Gardens and Garden Pavilions. Tokyo (Zürich, London) 1962.
160. Wilson, Arnold T.: The Persian Gulf. An Historical Sketch from the Earliest Time to the Beginning of the Twentieth Century. Oxford 1928.
161. Yūsuf Moṣṣī, Moḥammad: Mukim-Chanskaja Istorija. (Tariḥ-i Mukima Ḥāni.) Übers. v. A.A. Semjenova. Taškent 1956.
162. Yūsuf Vāle, Moḥammad: Hold-e barīn. British Museum. or. 4132. (C. Rieu, Suppl. Bd., 34.)
163. Zakā, Yahyā: Moḥammad Zamān. In: Sohan, 9-10. 1341/1962-63, S.1010 - 13.
164. Zevakin, E.S.: Persidskij vopros v russko-evropejskich otnošenijach 17 v. In: Istoričeskije Zapiski 8. 1940, S. 129-62.
165. Zinkeisen, Johann Wilhelm: Geschichte des osmanischen Reiches in Europa. T.4. Gotha 1856. (- Geschichte der europäischen Staaten. Hrsg. v. A.H.L.Heeren und F.A.Ukert.)

(یادداشت مترجم: از میان مراجع فوق آثار زیر به زبان فارسی است و شماره‌های ذکر شده به شماره‌های فهرست مراجع مربوط است).

آثار ایران ۷ و ۸

انشای طاهر وحید ۱۵۰

ایران در زمان صفویه ۱۴۷

پادشاه نامه ۸۸

بهار سخن ۱

- تاریخ اکراد ۲
- تاریخ پانصد ساله خوزستان ۸۲
- تاریخ عالم آرای عباسی ۴۶، (ذیل عالم آرا ۴۷)
- تاریخ قم ۱۰۸
- تاریخ گیلان ۶۰
- تاریخ نعیم ۱۰۷
- تاریخ یهود ایران ۹۳
- تذکره المعاصرین ۶۸
- تذکره الملوک ۱۴۶
- تذکره نصرآبادی ۱۰۹
- خلاصه السیر ۱۰۲
- خلدبرین ۱۶۲
- رسالة فلكیه ۷۲
- رستم نامه ۱۷
- ریاض الفردوس ۱۰۶
- زبدة التواریخ ۸۱
- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی ۴۷
- سرگذشت ساروتقی ۴۸
- عالمگیرنامه ۸۳
- عباسنامه ۱۴۸، ۱۴۹
- عمل صالح یا شاه جهان نامه ۱۲۶
- فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۹
- قصص الخاقانی ۱۲۷

-
- گنجینه آثار تاریخی اصفهان ٧٧
مآثر الامراء ١٣٨
مآثر عالمگیری ١٢٩
محمد زمان ١٦٣
منتخب اللباب ٨٥
نصف جهان فی تعریف الاصفهان ٩٩

نمایه

ا	آ
ابدالی، ۳۹، ۴۰	آدم سلطان، ۹۶
ابراهیم، سلطان عثمانی، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	آذربایجان، ۱۳، ۳۹، ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱
ابراهیم خان، ۱۰۱	آرخانگلکسک، ۶۶
ابریشم، تجارت ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰	آسیای جنوب شرقی، ۳۲، ۵۵
۶۶، ۶۹، ۷۱، ۱۳۲؛ حق انحصار صادرات	آفریقا، ۵۳
—، ۳۲، ۵۰، ۷۱؛ قیمت‌گذاری —، ۵۶؛	آقا طاهر ← میرفتاح
کاهش تجارت — در ایران، ۵۹؛ کاهش	آقا کافور، ۱۶، ۱۳۷
قیمت —، ۶۲؛ منسوجات —، ۵۵	آقا مبارک، ۱۶
ابوالغازی، ۱۰۵	آل افراسیاب، ۱۰۴
اتالیق باقی یوز، ۱۰۵	آلکسی میخائیلویچ، تزار روسیه ۶۵، ۶۶، ۶۹،
احسن التواریخ (کتاب)، ۱	۷۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷
احسقه، ۱۰۳	آموئینا، ۵۵، ۶۰
ادارهٔ بیوتات سلطنتی، ۷۸	آمستردام، ۵۸، ۵۹
ادویه، تجارت، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۶	آمودریا، ۱۰۹، ۱۱۰
ادویه، جزایر، ۵۵	آندریوز، ۵۱، ۵۲
ارامسنه، ۷۶، ۷۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، آزادی	آنجل، ۱۳۷
مذهبی، ۱۳۳؛ قدرت اقتصادی، ۱۳۲	آوگوستینها، ۷
اربطان، ۹۹	آیینه خانه ← کاخ آیینه
ارتش صفوی: لباس سربازان، ۳۷؛ تعداد، ۳۷؛ نیز	
نگاه کنید به دولت صفوی.	

اسکندر عادل شاه، ۱۳۷	ارچیل، ۱۰۳، ۱۰۴
اسماعیل آقا، ۱۰۴	اردبیل، ۳۹، ۷۷، ۸۲، ۸۸، ۸۹
اسماعیل اول صفوی، شاه ایران، ۹، ۱۲۶	ارز روم، ۱۰۳
اسماعیل دوم صفوی، شاه ایران، ۹	ارسلان بیگ، ۷۹، ۱۰۹
اشرف، ۸۵	ارغنداب، ۳۸
اصفهان، ۷، ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۵	ارکان دولت، ۱۵، ۲۵، ۴۶، ۸۱
۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۸	ارکله، ۱۰۴
۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	ارمنستان، ۵، ۳۹، ۸۲، ۱۰۲
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	ارمنیان ← آرامنه
اغورلو، ۷۳، ۸۱، ۸۵؛ علل برکناری —، ۸۱	اروپا، ۷، ۳۲، ۵۳، ۶۱، ۶۵؛ بازارهای —، ۵۶؛ و
نابیناشدن —، ۸۲	تجارت ابریشم، ۵۵
افشار، ایل، ۲۶	اروپای شمالی، ۶۷
افغانستان، ۳۹، ۵۰، ۵۸، ۱۰۷، ۱۲۲	اروپای غربی، ۷، ۶۷، ۷۰
افغانها، ۲۹، ۱۱۲؛ حمله — به اصفهان، ۱۳۶	ارومیه، دریاچه، ۳۹
اقیانوس هند، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵	ازبکان اروپا ← روسها
اگره، ۱۱۸	ازبکها، ۳۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸؛
الکساندر، ۹۷	جنگهای —، ۸۹؛ حمله — به ماورالنهر،
اللّه ویردی خان، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۹۴	۸۵
۹۸، ۹۹؛ به عنوان "مصاحب" شاه، ۱۳؛ به	اسپانیا، ۶۳؛ اتحاد — با ایران، ۶۳؛ جنگ — با
عنوان "سوگلی شاه"، ۱۳، ۷۴؛ مرگ —، ۹۴	فرانسه، ۶۳؛ قرارداد صلح پیرنه، ۶۳
امام قلی خان، ۱۲، ۳۲، ۵۴، ۷۷، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۵	استاجلو، ایل، ۲۶
۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶	استراباد، ۳۲، ۷۸، ۹۷
	استراخانیان، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۷

- اندرسن یورگن، ۷، ۲۹
اندری، ۹۳
- ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳؛ روابط تجاری — با هند،
۵، ۱۱۱؛ نهادها در —، ۸
- انگلیس، ۵۱؛ پرداخت عوارض گمرکی به —،
۹۶، ۸۲، ۲۹، ایروان،
- ۵۲؛ تجارت — با روسیه، ۶۵؛ جمهوری
ایشیک آقاسی، ۱۴، ۳۵
- ، ۵۱، ۶۱؛ جنگ داخلی در —، ۴۹؛
ایمرتی، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳
- جنگلهای دریایی — با هلند، ۵۱، ۵۲، ۶۰،
ایواوغلو، ایل، ۴۶
- ۶۱، ۶۲؛ کشتیرانی —، ۵۱
- انگلیسی ۳۹؛ نارگان —، ۳۲
- انگلیسیها، ۵۰، ۶۵، ۱۱۵، ۱۲۰
- اوتارخان، ۴، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱؛ تشییع جنازه
باتاویا، ۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
- به مشهد، ۸۴
- بارد، هنری، ۵۱
- اورشی، نیکلاس، ۵۶
- بارندسون، ۵۸
- اورگنج، ۱۰۵، ۱۱۱
- بازرگانان ارمنی، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۷۰، ۷۱، ۱۳۷
- اورنگ زیب، شاه هندوستان، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۷۰،
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
- بازرگانان اروپایی، ۶۵، ۷۸، ۱۳۰
- بازرگانان انگلیسی، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۷۲،
۸۴، ۱۲۴، ۱۲۵
- ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
- بازرگانان ایرانی، ۵۰، ۵۵، ۶۹
- ۳۰، اوسمی، ایل،
- بازرگانان پرتغالی، ۵۶
- ۹۳، اوسمی، کراقیطاق،
- بازرگانان روسی، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱
- ۱۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴، اولتاریوس،
- بازرگانان شرقی، ۱۱۵
- ایران، ۷، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۱۱۲؛ اتحاد
— با اسپانیا، ۶۳؛ جنگ — با قندهار، ۹۶؛
- روابط — با روسیه، ۶۵، ۶۷، ۶۹؛ روابط —
گمرکی، ۶۴
- بازرگانان هلندی، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۶۰؛ معافیت
با عثمانی، ۶۷، ۷۰؛ روابط — با هند، ۱۰۷

بلوک، نیکلاس، ۵۷	— از عوارض گمرکی، ۵۵
بلومونت، ویکنت، ۵۱، ۵۲	باشی آچق ← ایمرتی
بندر عباس، ۳۲، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۱۲۰	باکو، ۶۸
بنگال، ۱۱۸	بالکان، ۱۰۲
بوداق سلطان، ۲۷، ۳۱، ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۳	بانداء، جزیره، ۵۵
بیاتها، ۹۹	بیه، ۶۳
بیجاپور، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۷	بحر خزر ← دریای خزر
بیجان، ۴	بخارا، ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷
بیروت، ۵۰	بختیاری، ایل ۹۰؛ چهارلنگ، ۹۰؛ هفت لنگ، ۹۰
	بختیاریها، ۸۷، ۹۱؛ قیام، ۹۰
	بدخشان، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
پ	براندنبورگ، ۶۵
پارسدان بیگ گرجی، ۸۱، ۸۲	برنیه، ۱۲۲
پاریس، ۱۳۴	بروگمان، ۶۶
پرتغالی، ناوگان، ۳۲	بست، ۱۱۳
پرتغالیها، ۲۹، ۵۳، ۶۵؛ ضبط کالاهای —، ۶۱	بست، قلعه، ۱۱۲، ۱۱۶
پل الله ویردی خان، ۱۳۵	بستینگ، ۵۸
پل چوبی، ۱۳۶	بسظام، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۶
پل خواجه، ۱۳۵	بسفور، ۶۳
پل شهرستان، ۱۳۵	بصره، ۶۱، ۱۰۴
پل ماریان، ۱۳۵	بغام، رود، ۹۴
پنجاب، ۱۱۸	بغداد، ۲۹، ۳۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
پوندی شری، ۶۳	بلخ، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷

- بیت، ویلیام، ۴۹، ۵۰، ۵۶
- ج
- جان نثارخان، ۷۹، ۱۰۸، ۱۰۹
- جانی خان، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۴، ۴۶، ۷۲؛ دشمنی
- مادر شاه عباس دوم با —، ۷۳؛ قتل —،
- ۷۳؛ نابودی خانواده —، ۷۳
- جانی، طایفه، ۱۰۴
- جغتایی، ۲۷
- جلفا، ۱۳۲، ۱۳۵
- جلفای اصفهان، ۷۰
- جنگهای ایران و هند، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
- جوازر، ۱۰۴
- جهادگران صوفی، ۳۲
- چ
- چارلز دوم، شاه اسکاتلند، ۵۱
- چخوز سعد، ۱۰۱، ۱۰۳
- چهارباغ، میدان، ۱۳۴
- چهارلنگ ← بختیاری، ایل
- ح
- حاجی منوچهرخان، ۳۰، ۹۴
- حبیب السیر (کتاب)، ۱
- حسن بیگ روملو، ۱
- ت
- تاتارها، ۳۰
- تارکو، ۹۳
- تاریخ عالم آرای عباسی (کتاب)، ۳
- تاشکند، ۱۰۶
- تاورنیه، ژان باپتیست، ۶، ۷، ۵۱، ۸۲، ۱۲۵،
- ۱۳۷، ۱۳۹؛ مقایسه — باشاردن، ۶
- تبریز، ۲۹
- تذکره الملوک (کتاب)، ۱۷
- تربیت خان، ۱۲۳
- ترکمن، قبایل، ۹، ۱۰، ۲۹، ۱۰۵
- ترکیه، ۶۵، ۷۰
- تسیتسیچویلی، ۹۵
- تفنگچی آقاسی، ۱۵
- تفلیس، ۹۵، ۹۶
- تقرب خان، ۱۱۹
- توادان کاخت، ۹۹
- تهران، ۱۴
- ته ونو، ژان، ۷، ۱۲۵، ۱۳۷
- تیموراز ← طهموراس

حسین پاشا، ۱۰۴	خواجهگی اصفهانی، ۳
حسین قلی بیگ توپچی باشی، ۳۰	خوارزم، ۱۱۷، ۱۰۵
حمزه میرزا، ۱۶	خواندمیر، ۱
حلب، ۵۰	خوانسار، ۹۰
حوض ماهی، ۱۲۹	خوزستان، ۹۰
حیدر بیگ ایواوغلو، ۲۵، ۴۶، ۸۵	
د	
خ	داده بیگ، ۸۲
خافی خان، ۵	داراشکوه، شاهزاده مغول، ۴۵، ۸۰، ۱۰۸، ۱۱۶
خان حسینقلی خان، ۲۶	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
خراسان، ۱۳، ۳۴، ۳۷، ۵۵، ۸۲، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۴	داغستان، ۳۰، ۳۳، ۶۵، ۹۳؛ قیام —، ۹۲، ۹۴
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	دامغان، ۸۶، ۱۲۴
خزانة عامره، ۲۱	دانمارک، ۶۵
خسروخان، ۶۹، ۷۷، ۹۳	داوود بیگ، ۸۴
خلاصة السیر (کتاب)، ۳	داوود خان، ۱۲
خلد برین (کتاب)، ۴، ۳۱	دریند، ۳۳، ۹۳
خلیج فارس، ۳۲، ۳۹، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸	دریای خزر، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۶۸
۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵	۸۵، ۱۲۹
خلیفه سلطان، ۱۷، ۲۳، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۷، ۵۸	دشت کویر، ۳۹
۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۲	دشت لوت، ۳۹
رابطه — با انگلیسیها، ۴۹؛ رابطه — با	دکن، ۱۱۸، ۱۲۰
هلندیها؛ ۴۹؛ ویژگیهای —، ۷۴	دل آرام، قلعه، ۱۱۲
خلیل خان، ۹۰، ۹۱	دلخاک، قلعه، ۱۱۲

- دلخک، قلعه ← دلخاک، قلعه
 دماغه امید نیک، ۶۳
 دن، ۷۱، ۹۳
 دنیپر، ۹۳
 دوپون، ۶۳
 دولت خان، ۱۱۲، ۱۱۳
 دولت صفوی: آشتی ناپذیری قشربانی درباری در
 - ۲۷؛ ارتشا در - ۲۲؛ استخراج معادن در
 - ۸۱؛ اشرافیت درباری در - ۱۲؛ اعزام
 سرباز به هند، ۱۲۰؛ اعطای کاپیتولاسیون به
 انگلیسیها، ۵۴؛ اعطای کاپیتولاسیون به
 هلندیها، ۵۴؛ انتقال پایتخت - ۱۳۴؛
 انقراض - ۸۴؛ بازرگانی - با روسیه، ۶۵؛
 پرداخت عوارض گمرکی، ۵۶؛ پلها، ۱۳۶؛
 تأسیس پایگاههای نظامی در گیلان و
 مازندران، ۳۲؛ تأسیس نیروی توپخانه، ۲۹،
 ۳۰؛ تبدیل اشرافیت قبایلی به اشرافیت
 درباری، ۱۱؛ تبعید وزیران اعظم، ۱۷؛
 تجارت انحصاری ابریشم، ۵۵؛ تجدید
 سازمان نیروی توپخانه، ۳۱؛ تجمل
 تشکیلات حکام، ۳۵؛ تحقیر وزرای اعظم،
 ۱۸؛ تسلیحات، ۱۱۱؛ تشکیلات نظامی،
 ۳۶؛ تعصب دینی وزرای اعظم، ۱۸؛ تقسیم
- مناصب، ۲۷-۲۸؛ تقویت قدرت شاه در - ،
 ۴۴؛ تهدید شاه توسط حکام، ۱۲؛ جایگاه
 شاه در - ، ۲؛ جنگهای - با عثمانی، ۹؛
 خاستگاه - ، ۳۹؛ خالصه‌ها، ۳۴؛ دخالت
 اهل حرم، ۱۹، ۲۳، دربار، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۹۴،
 دفاع از ایالات شمالی کشور، ۲۳؛ دیپلماسی
 - ، ۱۰۶، ۱۱۷، دیوانسالاری - ، ۱۰؛ روابط
 - با فرانسه، ۶۲؛ روابط - با کشورهای
 همسایه، ۱۰۱؛ روابط - با هلند، ۶۱؛ رشد
 جغتاییها، ۲۷؛ رقابت وزیراعظم با سپهسالار،
 ۴۵؛ ساختار کلی - ، ۹، ۱۰؛ سلسله مراتب
 در - ، ۲۳؛ شورای دربار در - ، ۲۴-۲۵؛
 صرفه‌جویی در هزینه‌های دربار در - ، ۳۰؛
 ضبط کالای پرتغالیها، ۶۱؛ ضعف نیروی
 نظامی، ۳۳، ۴۳؛ عوارض گمرکی در - ، ۵۵؛
 عیاشی شاهان در - ، ۷۵؛ فتوحات - در
 افغانستان، ۵۸؛ فروپاشی نیروی نظامی، ۳۶؛
 قدرت بیوتات، ۲۳؛ قدرت سپهسالار در -
 ، ۴۵؛ قدرت فرمانده‌گارد سواران - ، ۲۴؛
 قدرت ناظر بیوتات در - ، ۷۸؛ قدرت وزیر
 اعظم در - ، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۳، ۶۰، ۸۲،
 ۸۳؛ قرارداد صلح - با عثمانی، ۶۵؛ کاخها،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸؛ کارگاههای سلطنتی

- در - ، ۲۱؛ کمک - به هندوستان، ۱۲۱؛
 مضیقۀ پولی در - ، ۸۰؛ مقامات درباری در
 - ، ۲۷؛ مناسبات اهل حرم و صاحب
 منصبان در - ، ۱۶؛ مناسبات وزیر اعظم با
 حرم در - ، ۱۷؛ مناسبات وزیر اعظم با
 مهمتر در - ، ۱۷؛ منع نوشیدن شراب در - ،
 ۷۵؛ ناامنی وزیران اعظم در - ، ۱۸، ۱۷؛ ناظر
 بیوتات در - ، ۲۱، ۲۲؛ نظارت ناظر بیوتات
 بر امور مالی در - ، ۲۳؛ نظارت ناظر بیوتات
 بر وزیر اعظم در - ، ۲۳؛ نظارت وزیر اعظم
 بر امور اقتصادی در - ، ۲۳؛ نفوذ خواجه‌ها
 در - ، ۱۶؛ نفوذ ملکه مادر در - ، ۱۶؛ نقش
 روحانیون در - ، ۹؛ نقش سپهسالار در - ،
 ۱۳؛ نقش شاه در - ، ۲، ۹؛ نقش صاحب
 منصبان در - ، ۱۶؛ نقش مهمتر در - ، ۱۶،
 ۱۷؛ نقش وزرا در - ، ۱۱؛ نقش وزیر اعظم
 در - ، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷؛ نیروهای مسلح در
 - ، ۲۴؛ نیروی توپخانه در - ، ۳۶؛ نیروی
 دریایی در - ، ۳۱، ۳۳؛ و بازرگانان خارجی
 در - ، ۴۸؛ وضعیت نیروی توپخانه در - ،
 ۲۸-۳۱، ۳۰-۳۱
- دومان، رافائل، ۶، ۱۲۵
 دهلی، ۳۸، ۴۰، ۱۲۱، ۱۲۴
- دین محمد، ۱۰۴
 دیوان خانه - کاخ آینه
 دیوان همایون اعلی، ۱۴، ۱۹
- ذ
 ذوالفقار خان - اوتارخان
- ر
 رئیس تشریفات دربار - ایشیک آقاسی
 رازین، استنکا، ۳۳
 رامادانسکی، استفان، ۷۱
 راهبان مسیحی، ۴۹
 رستم اوسمی، ۹۴
 رستم خان، ۴۵، ۴۶، ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
 ۹۸، ۱۱۶
 رستم خان دکنی، ۱۱۳
 رستم خان والی گرجی، ۸۱
 رستم نامه (کتاب)، ۴
 رشت، ۳۲، ۳۳، ۴۲
 رضای عباسی، ۱۳۸
 رم، ۱۳۸
- روستوفسکی، ۶۹
 روسها، ۶۸، ۹۲، ۹۳

- روسیه، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۱۰۴؛ بازرگانی - ژ
 با ایران، ۶۵؛ تجارت ترانزیت - با لهستان، ژوزف، ۹۶
 ۶۶؛ تجارت داخلی - ، ۶۶؛ جبهه - علیه
 عثمانیها، ۷۰؛ روابط - با ایران، ۶۷، ۶۹؛ س
 روابط - با عثمانیها، ۹۲؛ قرارداد صلح - با
 لهستان ۷۰؛ معافیت - از عوارض گمرکی،
 ۷۱، ۷۰ ساروخان طالش، ۱۰۹
 ری، ۱۴ سانسون، ۳۷
 ریشلیو، ۶۳ سبحان قلی خان، ۱۰۹، ۱۱۷
 رینرس، کارل، ۵۹ سرخای خان شمنخال، ۹۳، ۹۴
 سعدالله خان ۱۱۰، ۱۱۳ ز
 زال ارستاو، ۸۲، ۸۵، ۹۸، ۹۹؛ طرح قیام - علیه
 ایرانیان، ۹۸ سعادت آباد، ۱۳۵
 زال ارگوی ← زال ارستاو سفید رود، ۱۲۹
 زاینده رود، ۸۱، ۹۱، ۱۳۴، ۱۳۵ سفیران اروپایی، ۱۳۷
 زبده التواریخ (کتاب)، ۴ سفیران ایرانی، ۱۱۲
 زردشتیان، ۷۶، ۱۳۵ سفیران خارجی، ۲۱؛ مهمانداری از - ، ۲۱؛
 زارگران فرانسوی، ۱۳۱ يساول صحبت و - ، ۲۱
 زنجان، ۸۰ سفیران هند، ۷۹
 زنگنه، ایل، ۱۹ سگون، ۵۹
 زینال خان، ۷۳ سلطان ابراهیم ← ابراهیم، سلطان عثمانی
 سلطان حسین صفوی، شاه ایران، ۳۱، ۷۵، ۸۸

ش	۱۳۷
شاردن، ژان ۶، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷،	سلطان شجاع، ۱۱۸
۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۷، ۸۵،	سلطان محمد چهارم ← محمد چهارم، سلطان
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،	عثمانی
۱۳۹	سلطان محمد خدابنده ← محمد صفوی، شاه
شاملو، ایل، ۲۶، ۲۷	ایران
شاه اسماعیل اول صفوی ← اسماعیل اول صفوی	سلطان محمد میرزا، ۱۲۶
شاه اسماعیل دوم صفوی ← اسماعیل دوم صفوی	سلطان مراد چهارم ← مراد چهارم، سلطان
شاه جهان، شاه هند، ۳۸، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۱۰۷،	عثمانی
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،	سلیمان خان اردلان، ۹۲
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳	سلیمان صفوی، شاه ایران، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۱،
شاه حسین سلطان، ۴۰	۳۶، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۸۵، ۸۷؛ و
شاه سلطان حسین صفوی ← سلطان حسین	وزرای اعظم، ۱۴
صفوی	سلیم خان، ۹۷
شاه سلیمان صفوی ← سلیمان صفوی	سمتسخه، ۱۰۳
شاه صفی صفوی ← صفی اول صفوی	سمرقند، ۱۰۷، ۱۱۰
شاه قلی بیگ، ۱۱۲	سند، دره، ۳۹
شاهقلی خان زنگنه، ۱۹	سنقر، ۹۲
شاه مهرباب خان، ۱۱۳	سوئد، ۶۵
شاهنواز خان، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴؛ قتل -، ۹۹	سورات، ۳۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۱۲۴
شراب: تهیه، ۷۶؛ منع -، ۷۵، ۷۶، ۷۷	سیاحان اروپایی، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۴۹
شرکت بازرگانی انگلیسی، ۸، ۲۱، ۵۲؛ قصور -	سیاوش خان، ۳۸، ۷۳، ۷۸، ۱۱۴
در کار تجارت، ۴۹؛ کشتیرانی -، ۵۰	سیستان، ۱۰۸

ص	شرکت بازرگانی فرانسوی هند شرقی،
صالح کنبو، ۵	۶۴-۶۲
صدرالممالک، ۸۳	شرکت بازرگانی هلندی، ۷، ۸، ۲۱، ۵۳، ۶۱؛
صفورخان، ۱۰۸	لشکرکشی - علیه عربها، ۵۳
صفی اول صفوی، شاه ایران، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷،	شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی، ۵۴-۶۲، ۶۴
۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۵۴،	شرکت بازرگانی هلندی هند شرقی، ۵۴-۶۲، ۶۴
۶۲، ۸۴، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷،	شرکت بازرگانی هند شرقی، ۸-۱۲، ۴۷، ۴۹،
۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸؛ بیماری و مرگ،	۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴؛ تجارت - با
۴۱-۴۰	ایران، ۵۴
صفی صفوی، بقعه، ۴۶	شماخی، ۶۹
صفی قلی بیگدلو (شاملو)، ۲۲	شمخال، ۹۳
ط	شورای دربار، ۲۵، ۲۶، ۴۱
طاهر وحید، ۴، ۷۲، ۷۸، ۱۳۳	شورای دولتی - شورای دربار
طایفه جانی، ۱۰۴	شورای سورات، ۵۰
طهماسب اول صفوی، شاه ایران، ۹، ۲۶، ۸۷،	شورای لشکریان هفدهم، ۵۸، ۵۹
۱۳۵	شیخ زاهد گیلانی، ۲۶
طهموراس، ۱۲، ۶۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴	شیخ صفی، بقعه، ۸۹
طهورث - طهموراس	شیخ علی خان زنگنه، ۱۷، ۱۹، ۸۵، ۹۲
ظ	شیراز، ۴۷، ۴۹، ۶۲
ظل السلطان، شاهزاده قاجار، ۱۳۶	شیروان، ۵۵، ۶۵، ۷۲، ۹۳، ۹۴
	شینون، گابریل دو، ۶

- ع
عالم آرای عباسی (کتاب)، ۱، ۶۷، ۷۶
عالی قاپو، ۷۵
عباس اول صفوی، شاه ایران، ۲، ۱۰، ۱۱، ۲۱،
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۴۱،
۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۷، ۸۱،
۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸؛ اصلاحات — در
حکومت، ۱۰؛ اصلاحات — در دربار، ۱۵؛
تغییرات مقامهای درباری، ۱۰-۱۱؛ دخالت
— در امور هند، ۳۲؛ سرکوب امرای قزلباش،
۱۰؛ عدم اعتماد — به حکام، ۱۲؛ عزل وزیر
اول، ۱۳؛ فعالیتهای عمرانی —، ۱۳۴-۱۳۹
عباس دوم صفوی، شاه ایران، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۳،
۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷،
۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۰،
۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷،
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰،
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹؛ اعتیاد
— ۱۲۷؛ امنیت در عهد —، ۹۰؛ باده‌گساری
- ، ۱۳۰؛ تأثیرپذیری — از روحانیان، ۱۳۴؛
جلوس — به سلطنت، ۳۷؛ جنگ — با هند
۱۲۳؛ حراست — از مرزهای شرقی و شمالی،
۸۸؛ خواهران و برادران —، ۱۲۷؛ دوران
کودکی —، ۱۲۶، ۱۲۷؛ رابطه — با
اروپاییان، ۱۳۰-۱۳۴؛ سرگرمیها —، ۱۲۸؛
سیاست مذهبی —، ۱۳۰-۱۳۴؛ شخصیت
—، ۱۲۵-۱۲۶؛ شکارهای —، ۱۲۹؛ علاقه
— به صنایع دستی، ۱۳۷؛ علاقه — به
نقاشی، ۱۳۷؛ علاقه — به هنر، ۱۳۹؛
فعالیتهای عمرانی —، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۷؛ قدرت وزیر اعظم —، ۱۹-۲۱؛ قیام
امرا و درباریان در عهد —، ۷۳؛ قیام
داغستان در عهد —، ۹۲؛ لشکرکشی — به
قندهار، ۸۷، ۱۳۰؛ لشکرکشی — علیه
قلماقها، ۱۲۳؛ کمک رسانی — به زلزله زدگان
شمال شرقی، ۸۵؛ مجازات مأموران دولتی —
، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۲۴؛ مشخصات
ظاهری —، ۱۲۸؛ مهارت — در سواری و
تیراندازی، ۱۲۸؛ مهارت — در هنر، ۱۲۸؛
نخستین سالهای سلطنت، ۸۷
عباس قلی خان اوسمی قیطاق، ۹۳، ۹۴
عباسنامه (کتاب)، ۳، ۴، ۵، ۲۴، ۳۱، ۷۲، ۷۸

عمارت نمکدان، ۱۳۶	۱۳۰
عمان، ۵۳؛ راندن امام — به مسقط، ۵۳	عبدالله قطب شاه، ۱۳۷
عنایت خان، ۵	عبدالعزیزخان، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷
عوض بیگ، ۵۸	عثمانی، ۲۸؛ اهداف سیاسی —، ۱۰۱؛ تجارت —، ۶۵؛ روابط — با ایران، ۷۰؛ سلاطین —، ۱۰۱
غ	
غازیان خبسی، ۳۲	عثمانیها، ۱۲، ۲۹، ۴۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴؛
غازیان صوفی ← جهادگران صوفی	جنگهای —، ۳۹، ۸۹
غزنه، ۳۸، ۱۱۶	عراق، ۱۰۴، ۱۱۴
غلامان ارمنی تبار، ۷۹	عراقیها، ۱۰۹
غلامان سلطنتی ← غلامان شاهی	عرب خان، ۷۲
غلامان شاهی، ۲۸، ۳۲، ۷۳، ۸۴، ۱۲۹	عساکر پادشاهی، ۹۱
غلامان گرجی، ۲۲	عشایر افغانی، ۸۴
غلزاییها، ۳۹	عشایر ترک نژاد، ۸۷
	علی خان سوگلون ذوالقدر، ۸۹
ف	علی شکر، ۸۸
فارس، ۷۷	علی قبادبیگ، ۷۳
فحشاو شاهدبازی، منع، ۷۷	علی قلی بیگ، ۱۳، ۳۱، ۸۹
فرانسه، ۶۲، ۶۴، ۶۵؛ تجدید سازمان بازرگانی	علی قلی خان، ۳۶، ۴۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۹۹،
خارجی —، ۶۳؛ تجدید سازمان بازرگانی	۱۰۹، ۱۱۳
داخلی —، ۶۳؛ جنگ — با اسپانیا، ۶۳؛	علی قلی خان کنگرلو، ۹۸
قرداد صلح پیروز، ۶۳؛ و زرگران فرانسوی،	علی مراد خان، ۱۰۹
۱۳۱	علی مردان خان زیک، ۳۷، ۳۸

قزاقها، ۳۲، ۳۳، ۶۸، ۶۹، ۹۳؛ شبیخون - به	فراه، ۱۰۸
حاشیه بحر خزر، ۶۸؛ غارتگری - در	فربورگ، ۵۸
مازندران و گیلان، ۳۲؛	فرح آباد، ۳۳
قیام - ، ۷۱	فرمانده غلامان شاهی، ۱۲، ۱۳، ۷۳
قزاقهای گرنسنگ، ۹۳	فرمانده گارد سواران، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۴
قزل باش، ۱۰، ۲۶، ۲۷؛ جنگاوران - ، ۳۴؛	فریدریش سوم، دوک هولشتاین - گوتورپ، ۶۶
سران - ، ۹	فهرست روزانه ← فهرست داگ
قزوین، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۱، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۹،	فریدون، ۱۱۹
۱۳۵، ۱۲۶	فوستر، ویلیام، ۸
قسطنطنیه، ۴۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	فهرست داگ، ۸
قشم، ۷، ۵۷، ۵۸؛ محاصره - ، ۷	فیروزکوه، ۸۰
قصر شیرین، ۴۰	
قصص الخاقانی (کتاب)، ۴، ۸۵	ق
قطب شاه، شاه گلکنده، ۱۲۰	قاجار، ایل، ۲۶
قفقاز، ۶۷، ۹۳	قاجاریه، ۱۳۸
قلماق ← کلموک، قبیله	قاسم بیگ، ۱۱۷
قلندر سلطان چوله، ۲۷، ۳۱، ۷۳، ۹۱، ۱۱۱	قتلق محمد، ۱۰۹
قم، ۱۳، ۴۶، ۸۳، ۸۵، ۸۶	قرباغ، ۱۲، ۴۲، ۵۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸
قندهار، ۴، ۵، ۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸،	قراخان بیگ، ۷۳
۴۰، ۴۵، ۵۸، ۷۴، ۸۴، ۸۷، ۹۳، ۱۰۱،	قرارداد صلح اندروزو، ۶۶
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱،	قراقل خان، ۹۵
۱۲۲، ۱۲۳؛ اشغال - توسط هندیها، ۳۷،	قرامصطفی، ۱۰۲
۳۸؛ تسخیر - ، ۷۸، ۱۱۱؛ جنگهای - ، ۵،	قرچقائی خان، ۴۶

کارون، ۸۱	۹۶؛ دفاع از —، ۴۵، کمک رسانی به —،
کانک، ادوارد، ۴۷	۸۰؛ لشکرکشی به —، ۳۹، ۴۰، ۷۹، ۸۰،
کراچیاتاق، ۹۳	۹۱، ۱۳۰، ۱۳۵
کرت، ۱۰۱، ۱۰۲	قندهار، قلعه، ۱۱۲، ۱۱۳
کردهای اردلان، ۹۲	قورچی باشی ← فرمانده گارد سواران
کرمانشاه، ۹۲	قوللر آقاسی ← فرمانده غلامان شاهی
کرمان، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۸	قوی سو، رود، ۹۳
کرملی، ۱۳۱	
کرملیتها، ۷	ک
کروزینسکی، ۱۲۶	کابل، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶
کشمیر، ۳۹	کاپوستها، ۷، ۶۲، ۱۲۵، ۱۳۱
کشورهای اسکانندیناوی، ۶۵	کاتولیکوس ار دمون دیاسامیدزه، ۹۵، ۹۶
کشورهای بالتیک، ۶۵	کاتولیک کلیسا، ۵
کلاه فرنگی ← عمارت نمکدان	کاتولیک، فرقه‌ها، ۷
کلب، ۷، ۶۳	کاخ آینه، ۱۳۶
کلب علی بیگ، ۹۲	کاخ چهل ستون، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
کلموک، قبیله، ۹، ۱۱۰، ۱۲۳	کاخ عالی قاپو، ۱۳۸
کلیمیان ← یهودیان	کاخ "هفت دست"، ۱۳۶
کلهر، ۹۲	کاخت، ۱۲، ۶۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،
کمال خان بن جلال منجم، ۴	۱۰۴
کمپبل، ۷	کادرینگتون، ۵۰
کمپفر، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۷۵	کارتیل، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳
۱۲۵، ۱۰۳	کاشان، ۴۰، ۴۱

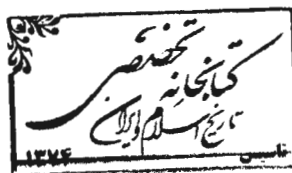
گلنکده، ۴۴، ۱۱۹، ۱۳۷	کونایس، ۱۰۳
گلینسن، وله برانت، ۵۶	کوست، ۱۳۶
گوا، ۵۷، ۵۸	کونئوس، یوان، ۵۹، ۶۰
گیلان، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۵۵، ۶۵، ۸۷	کونستانت، کارل، ۵۶، ۶۰
گیلان بیه پس ← رشت	کوه چهل زینه، ۱۱۳
گیلان بیه پیش ← لاهیجان	کوه سیاه، ۳۹
	کوه کوهرنگ، ۸۱
ل	کوه گیلویه، ۱۳، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴
لار، ۲۹، ۵۸، ۵۹	کوه لکی، ۱۱۲
لارسه، هویرت دو، ۶۱، ۶۲	کوههای سلیمان، ۳۹
لالن، ۶۳	کهدم، ۳۲
لاهور، ۱۰۸	
لاهوری، ۳، ۵	گ
لاهیجان، ۵۵	گاهشماری اسلامی، ۳
لرستان، ۹۱	گجرات، ۱۱۰، ۱۱۸
لرها، ۹۲	گرجستان، ۵، ۶۷، ۷۴، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
لمبتون، ۲؛ نظریه دولت مداری، ۲	۹۸، ۹۹، ۱۰۳؛ اقدامات التیامبخش در —،
لندن، ۱۳۴	۹۰؛ برقراری صلح در —، ۹۴
لوئی چهاردهم، شاه فرانسه، ۳۵، ۶۳، ۶۴	گرجیها، ۲۷
لوئی سیزدهم، شاه فرانسه، ۶۳	گرشک، قلعه، ۱۱۲
لوان، ۶۵	گسکر، ۳۲
لوزیکوف، گریگوری، ۷۱	گلاب، زندان، ۴۶
لوکار، ۱۳۷	گل مهر بیگ، ۹۴

- لهستان، ۶۵، ۶۶؛ جنگ — با روسیه، ۹۲؛ قرارداد
 صلح — با روسیه، ۷۰
 لیورنو، ۷۰
 لیوری، ۶۷
 محمد خان، ۷۹
 محمد زمان، ۱۳۸
 محمد صفوی (خدابنده)، شاه ایران، ۹
 محمد صفوی ← عباس دوم صفوی
 محمد علی بیگ، ۷۸
 محمد قاسم، ۱۳۸
 محمد قلی بیگ، ۶۸
 محمد کوپرولو، ۱۰۲
 محمد یوسف الحسینی، ۱۳۸
 محمد یوسف واله، ۴
 مدیترانه، ۶۲، ۶۵
 مدیترانه شرقی، ۵۵
 مرادبخش، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۱
 مرادبیگ توپچی باشی، ۳۱، ۱۰۹
 مراد چهارم، سلطان عثمانی، ۳۸، ۱۰۱، ۱۰۲
 مراغه، ۳۹
 مرتضی قلی خان شاملو، ۲۶، ۷۳، ۹۸
 مرو، ۹۰، ۱۰۹
 مسجد شاه اصفهان، ۱۳۷
 مسجد شیخ لطف‌الله، ۱۳۷
 مسجد مادرشاه، ۱۳۷
 مسعود سلطان بیگ، ۱۰۳
 مسکو، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۹۳، ۹۶
- م
 مانتسویکر، یوهان، ۶۱
 مارس، ۷۰
 ماروچاق، ۱۱۷
 ماریاز، ۶۳
 مازندران، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۶۲، ۸۶، ۸۷
 ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴
 ماگارو، ۹۶
 مانوچی، نیکولو، ۷، ۵۱، ۵۲، ۱۲۲، ۱۲۸
 ماوراءالنهر، ۵، ۹، ۶۷، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
 ۱۱۶، ۱۱۷
 مجلسی، محمدباقر، ۷۵، ۸۳، ۱۳۳
 مجمع الانشاء (کتاب)، ۴۶
 محمدبیگ، ۱۳، ۲۳، ۵۱، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
 ۸۸، ۱۳۳، ۱۳۴؛ به عنوان ناظر بیوتات، ۱۳؛
 ولخرجیهای —، ۷۹، ۸۰
 محمد چهارم، سلطان عثمانی، ۱۰۲
 محمدخان زیاداغلی، ۴۲

- مسیحیان ایران، ۱۳۱؛ آزادی مذهبی - ، ۱۳۱
- مسیحیان گرجی، ۱۳۲
- مشهد، ۲۹، ۳۰، ۴۵، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴
- معین منصور، ۱۳۸
- مغولان هند، ۱۲
- مقصود سلطان بیگ، ۱۰۲
- مکه، ۷۹، ۱۰۵، ۱۱۶
- ملازم شاه، ۷۳
- ملوک، جزایر ← ادویه، جزایر
- منصور خان، ۴
- منطقه البروج ← گاهشماری اسلامی
- منوچهر خان، ۹۲
- مولانا محمدحسن کاشی، ۸۲
- مولتان، ۱۱۱
- مهراب خان، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۴؛ دشمنی درباریان با
- ، ۷۸
- میان قلعه، شبه جزیره، ۳۳
- میخائیل فدوروویچ، تزار روسیه، ۶۶، ۷۰
- میدان نفت، ۹۰
- میرجمله، ۴۴، ۱۲۰؛ رابطه - با دربار، ۴۴
- میرزاتقی، ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۷۲، ۸۳
- ۸۷، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۳۷؛ حمایت
- مادر شاه عباس دوم از - ، ۷۲، ۷۳؛ دشمنان
- ، ۷۲؛ رفتار - ، ۷۲؛ رفتار - با امیران، ۴۴
- ۴۶؛ رفتار - با زیردستان، ۷۲؛ روابط - با
- مادر شاه، ۱۷؛ فعالیت‌های عمرانی - ، ۱۳۷؛
- قتل - ، ۷۱، ۷۲، ۷۴؛ مذاکرات - با شرکت
- هلندی هند شرقی، ۷۱؛ مشکل جانشینی - ،
- ۷۴؛ وزارت مازندران و گیلان، ۴۳
- میرزا طالب خان، ۱۷
- میرزا طاهر وحید، ۳
- میرزا محمد مقیم، ۱۲۱
- میرزا محمد، ۱۷
- میرزا محمد مهدی، ۷۶، ۸۴، ۱۳۴
- میرفتاح، ۱۵، ۲۵
- میرقاسم بیگ، ۸۱
- میر محمد اصفهانی، ۱۲۸
- میمنه، ۱۱۰
- مینیاتور ایرانی، ۱۳۸
- ن
- نادر محمد، ۱۰۶
- نادر محمدخان، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
- ۱۱۶، ۱۱۱
- ناظر بیوتات، ۱۳۱

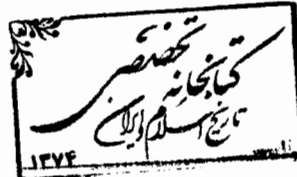
- نصف قلی خان، ۱۰۳
 هرمز، جزیره ← هرموز، جزیره
- نخجوان، ۹۸
 هرموز، جزیره، ۲۹، ۳۲، ۴۷، ۱۲۰
- نصرت خان سیستانی، ۴
 هزاره‌ها، ۱۱۰
- نقاشی ایرانی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 هفت لنگ ← بختیاری، ایل
- نقدی خان، ۷۲
 همدان، ۱۴، ۷۳، ۸۸
- نوندار، ۹۵
 هلمند، رودخانه، ۳۸، ۴۰، ۱۱۴
- نیشابور، ۲۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۸۰، ۱۱۱
 هلند، ۵۴، ۶۵؛ جنگ — با انگلیس، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۲
- و
 هلندی، ناوگان، ۳۲
- وادال، ۳۲، ۴۷
 هلندیها، ۷، ۴۸، ۵۸، ۶۵، ۱۱۵؛ پرداخت عوارض
- ورتون، ۱۲۹
 گمرکی به —، ۵۸؛ تجارت — با ایران، ۵۵؛
- وقایع نامه‌های اروپایی، ۳۰
 کشتیرانی —، ۵۰؛ کشتیهای —، ۳۹
- وقایع نامه‌های ایرانی، ۶، ۶۰، ۷۴، ۸۹
 هندوستان، ۷، ۳۲، ۳۹، ۴۴، ۵۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴؛ جنگهای داخلی —، ۱۱۹؛
- وقایع نامه‌های فارسی، ۳۰، ۳۶
 روابط سیاسی — با ایران، ۵؛ شکست — در
- وقایع نامه‌های هندی، ۵
 لشکرکشی، ۷۱، ۶۶، ۶۵؛
- وقایع نگاران ایرانی، ۴۳
 لشکرکشی، ۱۱۱؛ هزینه لشکرکشی به کابل،
- ولی قلی شاملو دارود، ۴
 ۱۱۱
- ونیز، ۷۰، ۱۰۱
 هندیها، ۳۸، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶؛
- ویلبر، ۱۳۶
 جنگهای داخلی —، ۱۱۹؛ مشکلات — در
- قندهار، ۳۹
 قندهار، ۳۹
- ه
 هندوکش، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰
 هرات، ۴، ۳۹، ۱۰۸، ۱۱۲
 هوگو، هوبر، ۶۴

یساول صحبت، ۲۱	هولشتاین گوتورپ، ۴۳، ۵۶، ۶۵، ۶۶
یسوعیها، ۷، ۶۲	هویزه، ۱۰۴
یوتم، ۹۵	
یوسف آقا، ۱۰۳	ی
یوهان فن در بهر، ۷	یادگار بیگ، ۱۰۷
ینی چری‌های ایران، ۲۸	یانگ، هنری، ۵۱، ۶۱
یهودیان، ۷۶، ۱۳۳، ۱۳۴؛ پیشه‌های —، ۱۳۳	یزد، ۸۰



In the Name of God

Iran unter Schāh 'Abbās II
(1642-1666)



by: Paul Luft

Translated by:
K. Jahāndāri

Library of Political and International Studies

Tehran - 2001